تاریخ عثمانی

جلد پنجم

اوضاع امپراتوری از اواسط قرن شانزدهم تا اواخر قرن هفدهم

نوشته

اوزون چارشی لی، اسماعیل حقی

ترجمه

ایرج نوبخت

تاریخ عثمانی

جلد پنجم

اوضاع امپراتوری از اواسط قرن شانزدهم تا اواخر قرن هفدهم

نوشته

اوردینر پروفسور اسماعیل حقی اوزون چارشی لی

ترجمه

دکتر ایرج نوبخت

Uzuncarsılı, Ismail Hakkı
اوزون چارشی لی، اسماعیل حقی، ۱۸۸۹ -
تاریخ عثمانی/ نوشته اسماعیل حقی اوزون چارشی‌لی؛ ترجمه ایرج نوبخت - [تهران] : کیهان، ۱۳۶۸ - ۱۳۷۷.
۵ ج - (کیهان ۵۷، ۸۸، ۱۲۵، ۱۸۵)
ISBN: 964-458-095-8
(ج . ۱) ۱۲۰۰۰ ریال : (ج . ۵)
۱۲۰۰۰ ریال
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا(فهرستنویسی پیش از انتشار).
Osmanlı tarihi.
عنوان اصلی:
مندرجات: ج . ۱- از تشکیل دولت عثمانی تا فتح استامبول - ج . ۲ - از فتح استامبول تا مرگ سلیمان قانونی ج . ۳- (بخش اول) از جلوس سلطان سلیم دوم تا معاهده کارلوفچه / ترجمه وهاب ولی - ج .۵ - اوضاع امپراطوری از اواسط قرن شانزدهم تا اواخر قرن هفدهم.
(ج . ۵) (چاپ اول : ۱۳۷۷).
۱ - ترکیه - تاریخ - امپراطوری عثمانی ، ۱۲۸ - ۱۹۱۸ . الف: نوبخت ، ایرج، ۱۳۱۱ - مترجم ب: ولی، وهاب، ۱۳۱۷ ، مترجم ج: عنوان ، موسسه کیهان . د: عنوان
۲ ت ۹ الف / DR ٤٤٠ ۹۵۶ / ۱۰۱۵
۱۳۶۸
کتابخانه ملی ایران
* ۳۳۷۱ - ۶۸م
ISBN: 964-458-095-8
شابک: ۸-۹۵-۰۹۵-٤۵۸-۹۶٤

نام کتاب: تاریخ عثمانی
مؤلف: اوردینر پروفسور اسماعیل حقّی اوزون چارشی‌لی
مترجم: دکتر ایرج نوبخت
ناشر: سازمان انتشارات کیهان
نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۷
تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه - قطع وزیری

تهران - خیابان فردوسی کوچه شهید شاهچراغی، مؤسسه کیهان
تلفن پخش ۳۱۱۰۲۰۱

فهرست

عنوان **صفحه**

فصل اول

مناسبات دولت عثمانی با اروپا از اواسط قرن شانزدهم تا اواخر قرن هفدهم

فصل دوم

مناسبات دولت عثمانی بابرخی دولتهای اسلامی

فصل سوم

وضعیت نظامی(عثمانیها) از اواسط قرن شانزدهم تا پایان قرن هفدهم

فصل چهارم
تقسیمات کشوری دولت عثمانی

فصل پنجم
چگونگی تقسیم و اداره اراضی

فصل ششم
دریانوردی عثمانیها از اواخر قرن شانزدهم و قرن هفدهم

فصل هفتم
تشکیلات مرکزی دولت عثمانی دریک قرن و نیم

فصل هشتم
مالیه عثمانی در قرن شانزدهم و هفدهم

فصل اول

مناسبات دولت عثمانی با اروپا از اواسط قرن شانزدهم تـا اواخر قرن هفدهم

مناسبات عثمانی ـ واتیکان

سیاست نوین پاپها

پاپها طی قرنها تشبّث و توسل به ترفندهای گوناگون، نتوانستند سدی فرا راه سلطه عثمانیها به‌وجود بیاورند. در آخرین جنگ لپانتو (اینه بختی) حکومتهای ونیز، اسپانیا و پاپ تا حدودی امیدوار شدند، اما سال بعد در برابر ناوگان نیرومندتری که از ترکان به رویارویی با آنان فرستادند، ناگزیر، جمهوری ونیز را تنها رها کردند (۹۸۰ هـ/ ۱۵۷۲م).

پاپها پس از این تاریخ موضع مخالفت خود را در مقابل ترکان و مسلمین «عَلَم به دست» تغییر دادند و بر آن شدند تا از طریق کشیشهای ژزوئیت و دیگر فرقه‌های کاتولیک با انتشار مذهب کاتولیک در ممالک عثمانی، در داخل قلمرو این دولت برای خود طرفدارانی دست و پا کنند.

پاپ سیکست پنجم که از خوک‌چرانی در سال ۱۵۸۷م به مقام پاپی رسید و سرانجام نیز به موفقیت بلندی در سلسله مراتب روحانی دست یافت شماری از کشیشهای ژزوئیت را با تذکر این نکته که هویتشان آشکار نشود به ویووده‌نشین بغدان فرستاد. آنها از بغدان در روستاهای ساکسون و مجارنشین اردل پخش و پراکنده شدند.

فعالیت دینی پاپها در سرزمینهای عثمانی

فعالیت سیکست پنجم در آنچه که گفتیم محدود نماند بلکه هیئتهای نمایندگی نزد مسیحیان یعنی ارمنیها و ملکیها و یعقوبیان و کلدانیهای بومی مقیم داخل قلمرو عثمانی فرستاد، قصد او تحریک آنان علیه دولت متبوعشان بود. نخستین اقدامش وابسته کردن این چهار کلیسا به مذهب کاتولیک بود تا بتواند نفوذ و تسلط مادی و معنوی بر آنها داشته باشد؛ اما این تشبّث که توسط اسقف «صیدا» صورت گرفت

سودمند نیفتاد. ارمنیها به این کار تمایل نشان ندادند و مذاکرات به بن‌بست انجامید. بعدها به یک پاتریک «ملکی» (رومیان مسیحی) که ساکن دشتی در شام بود، مراجعه کردند و پیشنهاد دادند که کلیسای روم، مذاهب روحانی فلورانس و تقویم جدید (تقویم گریگورین)[1] را بپذیرند، اما پاتریک رومی تغییر مذهب و پذیرفتن تقویم جدید را منوط به قبول این دو مسأله از سوی پاتریک استانبول و اسکندریه کرد و به این ترتیب باب سخن را فروبست.

باز از سوی پاپ یاد شده «ژزوئیت‌یسوعی» نزد مسیحیان یعقوبی ناحیه بین‌النهرین واقع در بین دجله و فرات شد. این مسیحیان که تابع کلیسای ماردین بودند، بین حلب و دیاربکر بازرگانی می‌کردند. اما این یسوعیها نتوانستند تا عمق این ناحیه پیش بروند و از اورفه بازگشتند.

پاپها مسیحیان مقیم حوالی دیاربکر سی ایرت را که در زمان پاپ ژول سوم (۱۵۵۰ـ۱۵۵۵م) به مذهب رومی (کاتولیک) درآمده بودند، کلدانی و آشوری می‌گفتند. نسطوریها هم مقیم حوالی موصل بودند که دیدگاههای اعتقادی آنان با مذهب کاتولیک هم‌آهنگ نبود، از این روی تبلیغات کاتولیکی در ارمنیها، کلیسا، یعقوبیها و نسطوریهاکه پاپ آنها را از معتزله می‌دانست کارگر نبود. تنها بارتولومه از کشیشان دومینکین توانست ساکنان ارمنی دوازده بخش حوالی نخجوان را به آیین کاتولیک درآورد.

تبلیغات کاتولیکی پاپ که می‌خواست از طریق نمایندگان اعزامی‌اش به آن موفق شود، علی‌رغم صرف کوشش بسیار چندان بازده مطلوب نداشت، اما تبلیغات کاتولیکی فرانسویها که از اوایل قرن هفدهم آغاز شده بود و روزبه‌روز بر قوّت و تأثیر خود می‌افزود موفقیت‌آمیز بود. بویژه که در زمان لویی چهاردهم فرانسه در نظر مسیحیان شرق یک حامی به حساب می‌آمد.

پاپها در قرن هفدهم با ناوگان خود نیز به فعالیت برخاستند، این ناوگان به اتفاق ناوگان فلورانس و مالت زیانهای فاحشی به عثمانیها وارد ساختند. گذشته از آن پیمان «اتفاق مقدس» که بین اتریش و لهستان و ونیز علیه عثمانی بسته شد بههمت پاپ اینوسان بود.

---

۱ ـ تقویم گریگورین این تقویم روز جمعه پانزدهم اکیم ۱۵۷۲ میلادی مطابق با هفدهم رمضان سنه ۹۹۰ هجری رسمیت یافت. این تقویم را پاپ گریگوار سیزدهم تنظیم کرده؛ گریگوار از سال ۱۵۷۲ تا ۱۵۸۵ میلادی بر مقام پاپی بود.

روابط عثمانی ـ ونیز

چگونگی روابط پس‌از جنگ اینه بختی

پس از نبرد لپانتو یا اینه‌بختی، روابط دوستانه با دولت ونیز بار دیگر تجدید شد. به‌هنگام جلوس مراد سوم (۱۵۷۲م/ ۹۸۲ه) رونوشت پیمان پنجاه و شش ماده‌ای عثمانی - ونیز که به تایید و تصدیق حکمران تازه رسیده بود توسط مصطفی چاووش، یکی از چاووشان[1] دیوان همایونی به ونیز فرستاده شد و دوچ ونیز هم متقابلاً ضمن تبریک جلوس رونوشت عهدنامه را که به تایید سنا رسیده بود، توسط شوالیه ژاک سورانزو فرستاد.

جمهوری ونیز به جز بالیوزهای (سفیران) دائمی که در استانبول مقیم بودند، با اعزام سفیران حسن‌نیت نیز پیمانهایی با دولت عثمانی تجدید کرد، خراجها را می‌پرداخت و در صورت نیاز در زمینه مسایل سیاسی هم تماس می‌گرفت. سورانزو سفیر موقت که به‌سال ۱۵۷۷م (۹۸۵ه) به ترکیه آمده بود، پنجاه هزار دوکا تسلیم خزانه کرد و چهار هزار دوکا نیز به وزیر اعظم داد. هم سورانزو و هم پس از او جیوانی فورو در جریان مذاکرات تجدید مرزی دالماچیا از یاریهای صفیه‌سلطان همسر ونیزی مراد سوم از خاندان بافا و نور بانو سلطان مادر مراد سوم ونیز بانو «کرا»ی یهودی بهره گرفتند. بازرگانان ونیزی به پاس خدمات بانو کرا (کرازه) که آبدارچی اندرونی قصر بود، برای او منافع قابل توجهی در قبرس تأمین کرده بودند.[2] مراد سوم در مراسم ختنه سوران پسرش از دوچ ونیز هم دعوت کرده بود. دوچ ضمن پوزش از حضور به سبب سالخوردگی، اشیایی را که طی نامه مورخ بیست و نهم شوال ۹۸۹ ه مطابق با بیست و ششم کاسم ۱۵۸۱م با ارسال بها از او

۱- افرادی که در دیوان کار اجرایی داشتند. مترجم.

۲- تاریخ هامر ترجمه اتابک ج ۷ ص ۱۳۶

خواسته بودند، فرستاده بود. روابط عثمانی ـ ونیز تا زمان مرگ محمد سوم کاملاً دوستانه بود و طبیعی است که در این ماجرا صفیه‌سلطان مادر شاه نقش اول را داشت.

حادثه امّو[1]

در حالی‌که روابط عثمانی و ونیز این چنین دوستانه می‌گذشت، حادثه‌ای رخ داد که نزدیک بود، این دوستی را به دشمنی بدل سازد.

خانواده رمضان پاشا والی طرابلس غرب که در جریان یک شورش کشته شده بود، هنگامی که با یک کشتی بادبانی عازم استانبول بودند، امّو فرمانده ناوگان ونیز، این کشتی را توقیف کرد. ونیزیها پس از تجاوز به همسر و پسر رمضان پاشا و نیز حدود چهل دختر دیگر، پستان زنان را بریدند و آنها را به‌همراه پنجاه سرنشین به دریا انداختند.

وقتی دولت مرکزی از این فاجعه آگاه شد درصدد قتل سفیر ونیز برآمد که وی با حمایت صفیه سلطان از خطر جست، و بی‌درنگ از سوی دولت عثمانی نامه شدیدالحنی به دوج ونیز ارسال شد و دولت عثمانی در این نامه ضمن تهدید دولت ونیز خواهان مجازات فرمانده ناوگان و خسارت سنگین شد. سنای ونیز با در نظر گرفتن اینکه نتیجه حادثه یاد شده برای ونیز فلاکتبار خواهد بود، سر پیر امّو فرمانده ناوگان را به همراه کشتی همسر رمضان پاشا و همه اموال و ثروت ضبط شده را به انضمام اموالی که راهزنان معروف به اسکوک[2] از مردم بسنه غارت کرده بودند تسلیم دولت عثمانی کرد.[3] (۱۵۸۵م).

رویدادهای مرزی

چون فعالیت دسته‌های راهزنان اسکوک بعدها نیز ادامه یافت، در سال ۱۵۹۹م

1- EMMO

۲- اسکوک در زبان دالماچ به معنی اوباش و لاابالی است. آنان در اثنای اشغال دالماچیا و خرواتستان و آلبانی توسط ترکها، سرزمین خود را ترک گفتند و در جستجوی اقامتگاهی برآمدند. نخست در حوالی بسنه‌وکیلیس ساکن شدند و پس از تصرف این نواحی از سوی عثمانیها به بندر صیدا واقع در انتهای خلیج کوآرتورو رفتند. راه ورود به این بندر از خشکی مسدود بود زیرا که توسط جنگل و کوه احاطه می‌شد، تنها از راه دریا با قایق امکان ورود به آن بود. آنان هم از خشکی و هم از دریا عثمانیها را تهدید می‌کردند، امپراتور آلمان آشکارا از آنان جانبداری می‌کرد.

۳- تاریخ هامر (ترجمه اتابک) ج ۷ ص ۱۳۵.

خطر بروز جنگ بین دولت عثمانی و جمهوری ونیز رخ نمود، اما به کوشش صفیه‌سلطان کاپیتان دریا و حسن پاشای ونیزی‌الاصل خطر رفع شد، حتی سنای ونیز سه هیئت نمایندگی پشت سر هم به استانبول فرستاد و از آنان خواست از هیچ فداکاری [در راه حفظ صلح] دریغ نورزند.

چگونگی روابط در دوران سلطنت احمد اوّل

در سال ۱۰۱۳هـ/ ۱۶۰۴م به‌دنبال جلوس احمد اوّل طبعاً آیین، عهدنامه‌ها و براتها و... با نام حکمران جدید تجدید می‌شد و بونو سفیر ونیز توانست سندی به تاریخ اول شعبان ۱۰۱۳هـ/ ۲۳ آرالیق ۱۶۰۴م در نوزده ماده که حکم یک پیمان‌نامه را داشت، از دولت عثمانی بگیرد. این سند در زمینه بازرگانی و امور مربوط به کنسولگری بود.

مواد آغازین این سند عبارت بود از مواردی چون: اعاده اسیرانی که راهزنان دریایی [ترک] گرفته بودند، حل اختلافهای بین بازرگانان ونیزی توسط سفیر و کنسول ونیز، باز پس دادن افرادی که به هنگام صلح اسیر شده‌بودند، خودداری عثمانیها از گرفتن هدایایی مرسوم -چون شکر و مواد غذایی از کشتیهای ونیزی، حل و فصل دعاوی مسلمانان حلب، بغداد و قاهره با کنسولها توسط دیوان همایونی و خودداری ماموران اخذمالیات و قسّامها[۱] از مداخله در کارهای بازرگانان ونیزی [۲]

مسئله جزیره لاگوستا

جریزه لاگوستا یکی از مجمع‌الجزایر ساحل دالماچیا بود که دولت ونیز در سال ۱۶۰۴م آن جزیره را که به دوبرو ونیق تعلق داشت به تصرف درآورد، دولت عثمانی در پی شکایتی که به او شد از جمهوری ونیز خواست تا جزیره یاد شده را به راغوزه واگذار کند،[۳] با رد این پیشنهاد از سوی ونیز و همچنین در پی ضبط چند کشتی

۱- مامورانی که در کار تقسیم اموال موروثی نظارت داشتند. مترجم.

۲- در این سند که تاریخ ۲۱ جمادی الآخر سال ۱۰۱۳ هـ را دارد نام دوچ ونیز مارین ارف- آنی؟ و نام سفیر جیوان موچیکو (موچینکو) ذکر شده است. [علامت سئوال برابر اسم دوچ از خود نویسنده است به نظر می‌رسد که نویسنده در مورد صحت رسم‌الخطّ یقین نداشته است، مترجم].

۳- جزیره لاگوستا از جزیره‌های مجمع‌الجزایر ساحل دالماچیا و در غرب جزیره مالت قرار داشت. جزیره مالت

راهزنان دریایی ترک و رویدادهای مربوط به اخراج مسلمانان از اسپانیا پی‌درپی نمایندگانی بین دو کشور عثمانی و جمهوری ونیز به رفت‌وآمد پرداختند. سلطان‌احمد اوّل از دولت ونیز درخواست کرده بود تا به مسلمانان اندلسی که می‌خواستند با لباس و هیئت اروپاییان اسپانیا را ترک بگویند و به دولت عثمانی پناهنده شوند، اجازه عبور از خاک ونیز را بدهد.

در این ایام فلورانسیها و ساکنان مالت در دریا به راهزنی پرداخته بودند و به سواحل عثمانی و کشتیهای تجاری صدمه و زیان بسیار وارد می‌کردند. دولت عثمانی با در نظر گرفتن این نکته که هر نوع اقدام علیه جمهوری ونیز ممکن است به اتحاد آنها بیانجامد از هر اقدامی که می‌توانست اختلاف‌برانگیز باشد دوری جست و حتی از رئیس‌جمهور ونیز به‌خاطر خودداری از همکاری با راهزنان یاد شده تشکر کرد و افزون بر آن ضمن ارسال فرمان برای حکام مرزی و ساحلی و قاضیها از آنان خواست تا همه جوانب دوستی با ونیز را رعایت کنند (بسال ۱۶۱۵م). مورونانی سفیر ونیز با استفاده از این موضع دولت عثمانی منافع شخصی بسیاری به حساب حکومتش برای خود کسب کرد.[۱]

حادثه آولونیا در زمان مراد چهارم

از سوی حاکم مرزی به دولت عثمانی گزارش شد که جمهوری ونیز شهرکهای زارا (زادرا) از توابع کیلیس بسنه و شبنیک یا سبنیکا واقع در جنوب ادریاتیک و سی روستای آن حوالی را به تصرف خود درآورده است؛ در این ایام سلطان مراد چهارم درگیر جنگ بغداد بود. گفتنی است که اندکی بیش از حرکت شاه به جبهه جنگ بغداد (۱۰۴۷هـ/ ۱۶۳۷م). ناوگانی مرکب از شانزده فروند کشتی راهزنی دریایی متعلق به حکام تونس و جزایر به فرماندهی علی بیچن‌اوغلی وارد دریای آدریاتیک شد. در سواحل پولیه نیرو پیاده کرد، بعد نزدیک کاتارو آمد و یک کشتی ونیزی را

←

در غرب راغوزه واقع شده بود. به‌موجب یک سند بدون تاریخ به شماره ۹۴ که از بین اسناد تصنیف خارجیه ابن‌الامین است گویا ناوگان ونیز کشتیهای راغوزه‌ای حامل نمک را ضبط کرده و چهار یا پنج جزیره آن جمهوری را هم اشغال کرده بوده است. از این روی جمهوری راغوزه نماینده‌ای به استانبول فرستاد و به دولت عثمانی از ونیز شکایت کرد.

۱- تاریخ هامر ج ۸ ص ۱۶۳ الی ۱۶۵.

ضبط کرد.

در پی این حادثه در سال ۱۶۳۸م یک ناوگان ونیزی مرکب از بیست و هشت کشتی برای انتقام گرَفتَن از راهزنان دریایی به‌سوی آنان حرکت کرد و راهزنان را ناگزیر کرد که در بندر آولونیا پناه بگیرند. ناوگان ونیزی با توپ مناره مسجد جامع شهرک را سرنگون ساخت، پانزده کشتی جزایری را در آبهای جزیره قورفو غرق کرد و شانزدهمین کشتی را به نشانه یادگار پیروزی با خود به کارگاه کشتی‌سازی ونیز آورد.

مراد چهارم در جنگ بغداد بود که از این حادثه آگاه شد. مراد که از این خبر سخت به خشم آمده بود دستور قتل کلیه ونیزیهای مقیم ترکیه را صادر کرد. اما با التماسهای وزیر اعظم و سلاحدار مصطفی پاشا که پانزده روز ادامه داشت، سرانجام حکم قتل به‌زندان تبدیل شد، لوئیجی کونتارینی سفیر ونیز نخست در آپارتمان قائم‌مقام صدارت تحت‌نظر قرار گرفت و بعد به درخواست سفیران خارجی در خود سفارت ونیز تحت‌نظر ماند. همزمان با این اقدامات به دستور شاه مرز را بستند و معاملات تجاری متوقف شد. با آنکه حتی پیشکار دارایی بسنه به‌عرض شاه رسانید که از طریق گمرگ اسپالاترو واقع در مرز عثمانی- ونیز دستکم پنج میلیون آقچه از بابت واردات عاید خزانه دولت می‌شود، سلطان‌مراد که هنوز همچنان خشمگین بود در پاسخ گفته بود:

«قصد من انتقام کشیدن از ونیزیها است، من از آن عایدات چشم پوشیدم؛ کسی که چنین مسأله‌ای را پیش بکشد از نظر من نفع شخصی دارد و دستور قتلش را می‌دهم.» و به این ترتیب راه هرگونه میانجیگری و شفاعت در این‌باره را بست. اما بعداً خشمش فرونشست و هنگامی که به استانبول بازگشت موسی پاشا با سفیر زندانی ونیز ملاقات کرد و به یک توافق و تفاهم دست یافتند. به‌موجب این موافقتنامه دولت ونیز پذیرفت که هزار سکه طلا بابت خسارت به دولت عثمانی بپردازد و دولت عثمانی در مقابل این تعهد که کشتیهای مغرب مزاحم کشتیهای ونیز نخواهند شد کشتیهای مغرب را در بنادر خود پذیرا می‌شد (۱۶۳۹م/ ۱۰۴۹ه). در این بین در پی درگذشت سلطان‌مراد پیترو فوسکارینی که به‌جای سفیر پیشین اعزام شده بود به‌مناسبت جلوس سلطان جدید عهدنامه را تجدید کرد.

جنگ بر سر مساله کرد (گرید)

در بخش مربوط به وقایع دولت عثمانی دیدیم، کشتی‌هایی که قزلار آغاسی را به مصر می‌برد توسط شوالیه‌های مالطه (مالت) ضبط شد. لنگر انداختن این کشتی در بندر گالیسمن واقع در جنوب گرید و تأمین آذوقه و خرید آن از بندر سبب شد که دولت عثمانی به جای شوالیه‌های مالطه به دولت ونیز اعلان جنگ بدهد (۱۶۴۵م/۱۰۵۵ه).

تصرف جزیره گرید بویژه قندیه مرکز جزیره بیست و پنج سال به درازا کشید. درگیری تنها منحصر به جزیره نبود بلکه در سواحل موره واپیر و نیز مرز بُسنه ادامه داشت. اداره ناوگان عثمانی به‌دست آدمیرالها و فرماندهان بی‌لیاقت و افراد ناشی، عدم پذیرش کاربرد استفاده از کامیون در جنگ از سوی عثمانیها -در حالی‌که در آن شرایط استفاده از کامیون در مقایسه با گادرگا مناسب‌تر بود- کار محاصره گرید و نقل و انتقالات را با مشکلات بسیار روبه‌رو ساخت. شکر خدا که وجود دلی حسین پاشا در رأس فرماندهی نیروهای جبهه گرد که مردی با اراده و قهرمان بود سبب شد که نیروهای عثمانی به این دشواریها فایق آیند و عاقبت با اشغال قندیه توسط فاضل احمد پاشا ماجرا سرانجام پذیرد.

در اثنای این جنگ دراز آهنگ ونیزیها در حوالی سنجاقهای دلماچیا وکیلیس به موفقیتهایی دست یافتند. ونیزیها ضمن باز پس گرفتن نوویگراد واقع در کناره زاره (زادره) که توسط علی‌بیگ سنجاق‌بیگی لیقا (ولیقا) اشغال شده بود زاره، سبنیقو یا شبنیقو، نادین و ورانو را هم گرفته بودند. تکه‌لی حمدپاشا والی جدید بسنه مامور باز پس‌گیری زاره و سبنیقو شد اما وی پس از سه هفته محاصره موفق به تصرف سبنیقو نشد و با دادن تلفات بسیار به بسنه بازگشت. (۱۶۴۷م / ۱۰۵۷ه).

در پی این ناتوانی نیروهای ونیز بیشتر به‌عمق نفوذ کردند، ابتدا درنیسی را که بین قانین و سبنیقو بود اشغال کردند و آنگاه قانین را که سخت مستحکم بود با کیلیس که از مراکز مهم سنجاقی بود اشغال کردند.[۱] تصرف این مناطق مهم در بسنه توسط

۱-کیلیس بین سرای‌بسنه و دلماچیا قرار داشت که در زمان سلطان‌سلیمان قانونی به‌دست مرادبیک قائم‌مقام غازی حسین بیگ والی بسنه به‌تصرف درآمد و خود مرادبیک به‌سمت سنجاق‌بیگ آنجا منصوب شد. در قرن هفدهم ایهلوُنه (لیونو) مرکز کیلیس بود.

ونیز به سلطان‌ابراهیم بازگو نشد و در مورد از دست رفتن کیلیس این مرکز مهم، وزیر اعظم هزار پاره احمد پاشا سلطان‌ابراهیم را با سخنانی از این است که کیلیس جز یک کلیسا و یک پلانقا چیزی بیش نبود فریب داد.(۱)

در زمان سلطان‌محمد شکارچی (۱۶۴۸م/ ۱۰۵۸ه)؛ ونیز در ازای جزیره گرید خواستار بندر تینه و قصبهٔ پارقا که از آن دولت عثمانی بود شد اما مورد پذیرش قرار نگرفت و همزمان با آن فرستاده عثمانی هم که برای واگذاری قندیه به عثمانیها به ونیز اعزام شده بود، دست خالی بازگشت.

رئیس‌جمهور ونیز ضمن ارسال نامه‌ای برای کونتارنی(۲) سفیر دائمی ونیز در استانبول از او به‌خاطر اتخاذ شیوه‌ای به ظاهر موافق و آشتی‌جویانه که موجب تأخیر خروج ناوگان عثمانیها از بغازبسفر به مقصد جزیره گرید شده بود تشکر کرده بود و از او خواسته بود باز هم ضمن تفاهم با درباریان یک ماه دیگر خروج ناوگان عثمانی را از تنگه به تأخیر بیندازد تا در ظرف این مدت برای ناوگان ونیز که در بیرون تنگه در انتظار به سر می‌برد جایگزین اعزام شود.

مفاد این دومین نامهٔ ارسالی از سوی رئیس‌جمهور ونیز توسط یک افسر فرانسوی که تازه مسلمان شده بود و پست فرماندهی در ناوگان دولت عثمانی داشت به آگاهی حکومت رسید. طبق دستور صادر شده چاووشهای دیوان همایونی ناگهان سفارت ونیز را اشغال کردند و نامه ارسالی رئیس‌جمهور را به‌دست آوردند. نامه به ترکی ترجمه شد و مفاد آن به اطلاع حکومت رسید. سفیر بی‌درنگ بازداشت شد، اموالش را مصادره کردند و در روم‌ایلی حصار به زندانش افکندند و مترجم سفارت را خفه کردند و جسدش را به دریا انداختند و دستور بازداشت سفیران ونیز در سراسر قلمرو عثمانی صادر شد. (۱۶۴۹م / ۱۰۵۹ه).(۳)

۱- فضلی پاشا والی روم‌ایلی به استانبول آمد و پس از معروض داشتن اوضاع روم‌ایلی و اضطراب و پریشان‌حالی مردم آن سامان به پیشگاه سلطان‌ابراهیم، از اشغال شهرهای مرزی بسنه با او سخن گفت. چون پادشاه خطاب به او گفت که: «وزیرم به من گفت که در مرز بسنه یکی دو پلانقا و یک کلیسا راگرفته‌اند، که اول مال خود کفّار بود. این چه سخنی است که تو می‌گویی؟ آیا گفته خود را نزد لله‌ام می‌توانی تکرار کنی؟» فضلی پاشا بی‌درنگ پاسخ داد: «تکرار می‌کنم.» حقیقتاً هم‌چنین کرد و حتی با وزیر اعظم مناقشه کرد اما وزیر اعظم با توسل به سفسطه شاه را قانع کرد و پس از آنکه فضلی پاشا زندانی شد او را با سمت محافظ قلعه آزاغ از استانبول دور کرد.

۲- با آن که در آن ایام دو دولت در حال جنگ بودند اما سفیر ونیز آزادانه و بی‌مزاحمت در استانبول اقامت داشت.

۳- وقایعنامهٔ عبدی پاشا، برگ ۶ و تاریخ نعیما ج ۴ ص ۳۸۲. هامر از این حادثه نامی نمی‌برد و تنها می‌نویسد که

در ایام صدارت گرجی محمّد پاشا در پی میانجیگری سفیر انگلیس برای آشتی، در سال ۱۶۵۰م سفیر زندانی ونیز آزاد شد و برای اعزام هیئتی به ونیز رفت و لاهی سفیر فرانسه مامور ادامهٔ مذاکرات شد. در سال ۱۰۶۲ه مطابق ۱۶۵۲م کاپلّو به‌عنوان نماینده ویژه تعیین شد و نوزدهم صفر سال ۱۰۶۳ه (اوایل اوجاق ۱۶۵۳م) به استانبول آمد. دیپلماتی بود نود ساله که دستها و سرش لغوه داشت.

کاپلو پیشنهاد کرد که ونیز در برابر حفظ قندیه برای خود سالانه بیست هزار قروش جزیه و چهارصد هزار قروش هزینه ناوگان به دولت عثمانی بپردازد، اما چون نامبرده کلیدهای قندیه را (در مقام سمبل تسلیم) همراه خود نیاورده بود، بدون هیچ تشریفاتی از سوی پادشاه پذیرفته شد و سپس نیز در ادرنه تحت‌نظر ماند (۲۰ اوجاق ۱۶۵۳م).

از وقایع دیگری که پس از این حوادث رخ داد شکست ناوگان عثمانی به فرماندهی کنعان پاشا در بغازبسفر بود که در رمضان ۱۰۶۵ه مطابق ۲۶ حزیران ۱۶۵۶م رخداد و پس از آن تصرف لمنی و بوزجه آطه به دست ونیزیها بود که اوضاع را سخت مخاطره‌آمیز ساخته بود. اما در پی باز پس گرفتن این جزیره‌ها توسط کوپرولی محمد پاشا و دیگر اقدامات موفقیت‌آمیزش و سامان یافتن اوضاع داخلی حکومت، ونیز را واداشت که پیشنهادهای مکرر در مورد صلح به دولت عثمانی بدهد. اما ونیز بدون بازپس دادن قندیه قصد آشتی داشت و دولت عثمانی هم در باز پس گرفتنش سخت پای می‌فشرد.

با درگیری جنگ بین دولت عثمانی و اتریش کونتارینی رئیس‌جمهور ونیز تا مدتی از تنگنا رها بود، اما پس از عقد پیمان واسوار با اتریش، دولت ونیز که پیش‌بینی می‌کرد ماجرای گرید از نوجان خواهد گرفت دستورات تازه برای بالاّرینو دبیر سفارت که در سال ۱۶۵۷م برای مذاکرات صلح در استانبول به سر می‌برد صادر کرد، او را به سمت نماینده دولت تعیین کرد و نامه‌ای هم در این باره برای سلطان عثمانی فرستاد.

فاضل احمد پاشا وزیر اعظم، عقد پیمان آشتی را مشروط به پرداخت یکصد هزار دوکا دانست و ضمناً از دولت ونیز خواست که از بابت حفظ قندیه سالانه

→
سفیر را به‌خاطر یک موضوع بی‌اهمیتی زندانی کردند و مترجم را خفه ساختند (ج ۱۰ ص ۱۴۹).

دوازده هزار دوکا بپردازد. پیشنهاد دیگر وزیر اعظم تسلیم «سودا» و تصحیح تجدید حدود مرزی بسنه به نفع عثمانیها بود. از میان این پیشنهادها دولت ونیز با تسلیم «سودا» موافقت نکرد و در نتیجه آتش جنگ گرید از نو شعله‌ور شد.(۱)

فاضل احمد پاشا که بر آن بود تا مشکل گرید را ریشه‌ای و بنیادی بگشاید در سال ۱۰۷۷ه/ ۱۶۶۸م شخصاً وارد جزیره شد. به درازا کشیدن تصرف قندیه سلطان محمد شکارچی را متمایل به صلح با ونیز کرد اما نامه‌ای که وزیر اعظم در پاسخ فرستاد جلوی این خواسته را سد کرد. پیشنهادهای ونیز هم رد شد و سرانجام در ربیع‌الاول سال ۱۰۸۰ه قندیه به تصرف عثمانیها درآمد و کار گرید پایان گرفت (آگوستوس ۱۶۶۹م).

با فرمانده ونیزی جبهه قندیه پیمانی در چهار ماده بسته شد. به‌موجب دومین ماده این پیمان دژهای سودا و اسپرلونگا به‌دولت ونیز واگذار می‌شد و نیز طبق ماده ۸ همین قرارداد شهر معروف کیلیس همراه با قلعه شهر در اختیار ونیز قرار می‌گرفت.

پس از عقد این پیمان، بین دو دولت پانزده سال صلح برقرار شد. اما پس از شکست وینه [شکست عثمانیها در جنگ اتریش] به سال ۱۶۸۳م / ۱۰۹۴ه دولت جمهوری ونیز ضمن اتحاد با اتریش علیه دولت عثمانی وارد جنگ شد (۱۶۸۴م) و توسط سفیر خود کاپلّو مراتب را به دولت عثمانی اعلام داشت.

در جنگی که به درازا کشید، ونیزیها نخست جزیره ایاماوره را گرفتند و در پی آن پس از نبردهای طولانی شبه جزیره موره و دالماچیا و برخی اراضی را در حوالی

۱- تاریخ هامر (ترجمهٔ اتابک) ج ۱۱ ص ۱۶۲. متن مذاکره مربوط به این مسأله را از تاریخ سلاحدار خلاصه می‌کنیم:

سفیر ونیز که قبلاً در استانبول تحت‌نظر بود درخواست صلح کرد. اما در موره دو منزلی استفه درگذشت نماینده همراش دنباله کار را گرفت و درباره خواسته‌های دولت عثمانی سؤال کرد. نماینده دولت تخریب قلعه سودا و ترک قلعه قندیه و منطقه اطراف قلعه به فاصله چهار ساعت راه (که بالطبع خود قندیه را هم شامل می‌شد) را به دولت ونیز مشروط به پرداخت سالانه دو هزار سکه طلا و هدیه یکصد هزار سکه طلا، پیشنهاد کرد. نماینده ونیز به اطلاع دولت عثمانی رسانید که در صورت واگذاری نیمی از جزیره به ونیز با پیشنهاد دولت موافقت خواهد شد. پس از ارزیابی و بررسی اراضی مورد درخواست ونیز در دفاتر ثبت اراضی معلوم شد که خراج سالانه این اراضی به جز عواید تیمار و زعامت و اوقاف موجود در آن اراضی سالانه بالغ بر یکصد هزار قروش است و افزون بر آن در نتیجه این واگذاری قلعه عنادیه که بیست و چهار سال پیش روبه‌روی قندیه ساخته شده بود ونیز بسیاری مسجد جامع و مسجد و گور شهدای جنگ تخریب می‌شد که ارکان اردو با آن مخالفت ورزیدند (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۴۱۲ سال ۱۰۷۷هق).

بسنه اشغال کردند. بعداً به‌موجب ماده اول پیمان قارلوفچه (۱۶۹۹م/ ۱۱۱۰ه) موره و شماری قصبه‌های تابعه دالماچیا و جزیره ایاماوره به ونیز داده شد. ایاماوره در سال (۱۶۸۴م/ ۱۰۹۶ه) یعنی در سالهای آغازین جنگ به تصرف ونیز درآمده بود. لورانزو. سورانرو که به هنگام عقد پیمان قارلوفچه در مقام نماینده ونیز پیمان را امضا کرده بود، پس از عقد پیمان به‌سمت سفیر ونیز به استانبول آمد.

در اثنای ادامه جنگ به سال ۱۱۰۷ه/ ۱۶۹۵م بر اثر آتش‌سوزی که در غلطه رخ داد همهٔ ساختمانها و مغازه‌های ساحلی از جمله کلیساها نیز سوختند. وقتی که اجازه بازسازی کلیساها صادر شد، کلیسای ونیزیها بازسازی نشد بلکه مانده بنا را نیز ویران کردند و به جای آن به‌دستور گلنوش امت‌الله سلطان مادر سلطان مصطفی اوّل مسجد جامع با شکوهی ساخته شد (۱۱۰۹ه/ ۱۶۹۸م)[۱]

روابط عثمانی-فلورانس

در جلد دوم تاریخ عثمانی دیدیم که روابط عثمانی با گراندوک‌نشین فلورانس تا اوایل قرن هفده دوستانه بود. در اواسط نیمه دوم قرن شانزده یعنی در شوال ۹۸۱ه مطابق شبات ۱۵۷۴ میلادی پیمانی که در ایام سلطنت سلطان‌سلیمان قانونی فی‌مابین بسته شده بود، همچنان به اعتبار خود باقی بود و از این تاریخ به بعد هم با یک معاهده تازه‌ای[۲] آزادی فعالیتهای تجاری بین دو طرف پذیرفته شد. اما دولت عثمانی کشتیهای فلورانس را که با کشتیهای شوالیه‌های مالطه (مالت) و ناوگان پاپ در دریای مدیترانه به راهزنی دریایی می‌پرداختند از این پیمان مستثنی کرده بود.

۱- نصرتنامه (ذیل تاریخ سلاحدار)، وقایع سنه ۱۱۰۷ ه و صدیقه الجوامع ج ۱۱ ص ۳ و ۴ و سجّل عثمانی ج ۱ ص ۶۴.

۲- خلاصه فرمان همایونی صادر شده برای دوک فلورانس به‌نقل از دفتر مهمه:

«یوم الخمیس فی ۱۸ شوال المکرم سنه ۹۸۱.

اینک که به سدّه سعادت مکان و عتبهٔ عالیه‌مان... کس فرستاده است و عرض دوستی و عبودیت و اظهار مخالصت و رقیّت کرده است و در خصوص ارسال کشتیهای تجاری به ممالک محروسه‌مان و اعزام فردی معتمدالله برای کنسولگری، تجار اعزامی استدعای کسب اجازت کرده است و اظهار صداقت و مخالصت کرده‌ای که بعد از این با دوستان آستان عالیه‌مان دوست‌باشی و با دشمنانمان دشمنی کنی. اینک بنا به‌خواسته‌تان در مورد آمدن افرادت به سدّه سعادتم و اعزام بازرگانان به ممالک محروسه‌ام به کسب اجازت نایل آمده‌ای. فرمودم که افرادت با مکتوبت به سدّه سعادتم اعزام شوند و بازرگانانت با کشتیها به ممالک محروسه‌ام بیایند و فردی که باید کنسول بازرگانان باشد تعیین شود. بعداز این دیگر تجارتان در خصوص رفت‌وآمد به ممالک محروسه‌مان رخصت دارند. در جاده اخلاص و عبودیت ثابت قدم باشد.(دفتر مهم ۲۳ سند شماره ۶۰۳).

در سال ۱۵۷۸م دون بونچیانی از سوی دوک فلورانس برای عقد قرارداد به دربار عثمانی اعزام شد، علی‌رغم حمایت شمسی احمد پاشا، مصاحب شاه و قلیچ علی پاشا کاپیتان دریا مراسم تشریفاتی از او به‌عمل آمد که معمولاً در مورد سفرای متوسط و یا «ویوده» صورت می‌گرفت.

کشتیهای راهزنی دریایی فلورانس

فلورانس به جز کشتیهای تجاری کشتیهایی نیز در اختیار داشت که مختصّ راهزنی دریایی و باجگیری بود که آنها نیز چون دیگر کشتیهای راهزنی مربوط به مسیحیان و مسلمانان در دریای مدیترانه به کشتیها و سواحل و جزیره‌ها تجاوز می‌کردند. کشتیهای راهزنی فلورانس گاهی همراه با کشتیهای مالطه و پاپ به کشتیها و سواحل و جزایر عثمانی حمله‌ور می‌شدند و خسارات بسیار به بار می‌آوردند. در سال ۱۵۸۷م دوک فلورانس (توکسانا) برای تجدید عهدنامه پیشین با دولت عثمانی تماس گرفت. دیوان عثمانی تجدید پیمان را مشروط بر این کرد که اولاً فلورانس یک هیئت سفارت به دربار عثمانی بفرستد و ثانیاً متعهد شود که با ناوگان پاپ همکاری نخواهد داشت زیرا که به‌سبب عدم رعایت مفاد پیمان‌نامه و موضع‌گیری خصمانه فلورانس، دولت عثمانی به دولت مزبور اعتماد نداشت.

در ۲۷ آرالیق سال ۱۵۹۸م تری کراردی سفیر فلورانس در مورد عهدنامه با دولت عثمانی تماس گرفت اما توفیقی نیافت. در همان سال حمله، چند کادرگای تحت فرمان دون راچیانو که از فلورانس تبعیت می‌کرد به ساقیز آمد و به محاصره آنجا پرداخت که خشم دولت عثمانی را برانگیخت. مسیحیان ساکن جزیره هم از آنان پشتیبانی می‌کردند. در پی این اقدام سلطان محمد سوّم که به خشم آمده بود دستور داد کلیساهای موجود در ساقیز به کلیسا تبدیل شود که با خواهش سفیر فرانسه از این کار منصرف شد.

دولت فلورانس چون به راهزنی دریایی بیش از تجارت اشتیاق داشت و به پیشنهادهای دولت عثمانی روی خوش نشان نمی‌داد، از این روی روابط بازرگانی با آن کشور قطع شده بود و دولت فلورانس هم متقابلاً آشکارا بنای خصومت با حکومت را نهاده بود. در سال ۱۶۰۵م یهودیی به نام ابراهیم نبازور برای گشودن

باب تجارت با فلورانس به استانبول آمد اما موفق نشد.

در زمان سلطان‌احمد اوّل کشتیهای فلورانس به اتفاق کشتیهای شوالیه‌های مالطه به سواحل عثمانی حمله می‌بردند و با ناوگان این دولت به نبرد می‌پرداختند. در سال ۱۶۰۷م/ ۱۰۱۶ه کشتیهای فلورانس با یک نیروی بیست هزار نفری به قبرس حمله کردند که این حمله با دفاع مصطفی پاشا بیگلر بیگی جزیره دفع شد.(۱) در سال ۱۰۱۸ه/ ۱۶۰۹م به دولت عثمانی گزارش رسید که ناوگان فلورانس قصد حمله به حوالی بندر صیدا و بیروت را دارند مراتب به‌اطلاع فرمانده نیروی دریایی رسید.(۲) در این ایام معان اوغلی فخرالدین سنجاق‌بیگ سفد ضمن تبانی با فلورانس وسیله نفوذ ناوگان آن دوک‌نشین را به‌سواحل سوریه فراهم ساخت.

در سال ۱۶۱۱م (۱۰۲۰ه) از یک‌سو کشتیهای مالطه شهر قورنت (کورنت) را یغما کردند و سال بعد نیز کشتیهای فلورانس به جزیره استانکوی حمله بردند و باگشودن قلعه شهر دولت دویست نفر را به اسارت گرفتند. از این روی اوکوز محمدپاشا کاپیتان دریا برای پایان دادن به تجاوز آنان با چهل کشتی به دریا درآمد. و پروسپرا فرمانده ناوگان فلورانس را شکست داد اما سال بعد دوزمادومدیسی دوک فلورانس شش کشتی حامل گروهی از اوباشهای بیکاره مالطه، ایتالیا و فرانسه و انگلیس را به دریای مدیترانه اعزام داشت. این کشتیها بندر آگای سلفکه را که یکسال پیش اوکوز محمدپاشا چهل فلورانسی را در آنجا به‌دار آویخته بود، محاصره کردند و پس از دادن تلفات بسیار آنجا را تصرف کردند، هشت کشتی را ضبط کردند و حدود سیصد ترک را به اسارت گرفتند و بازگشتند.

تجاوزات مکرر فلورانس که گاهی نیز موفقیت‌آمیز بود حکومت را در مناطق ساحلی آناتولی جنوبی و سوریه در تنگنا گذاشته بود. معان‌اوغلی فخرالدین امیر دورزی به تحریک فلورانس سر به شورش برداشته بود و جان پولاداوغلی که قبلاً سرکشی آغاز کرده بود، حکمرانی خود را اعلام کرد و دوک فلورانس با این والی شورش عثمانی عقد پیمان کرد.

۱- دفتر مهمه برگ ۷۸ ص ۱۶۹.

۲- دفتر مهمه برگ ۷۶ ص ۶۶ و ۱۱۹.

معان اوغلی محرک فلورانس

درگیری با دوک‌نشین فلورانس ادامه یافت. معان‌اوغلی امیر دورزی که بر مناطقی از ناحیه شوف تا مرزهای سافد حکم می‌راند و با وزیر اعظم نصوح پاشا درگیری داشت از دادن مالیاتی که متعهد شده بود سرباز زد ولی چون نتوانست در برابر تنگناهایی که کوچک احمد پاشا والی شام به‌وجود آورده بود پایداری کند به اروپاییها پناهنده شد و آنها را به اشغال سوریه و فلسطین تشویق و تحریک کرد. در این مورد نامه‌هایی هم برای خانواده‌اش نوشته بود که به‌دست حکومت افتاده بود. معان اوغلی با استفاده از آشفتگی اوضاع داخلی حکومت از فلورانس که به آنجا پناهنده شده بود به سوریه بازگشت. هنگام بازگشت در سال ۱۰۳۳ه/ ۱۶۲۴م بین دوک فلورانس و فخرالدین عهدنامه‌ای بسته شد و دولت فلورانس پنج فروند کشتی و نیرو توپخانه برای امیر فخرالدین فرستاد.(۱)

دولت عثمانی برای تأمین امنیت مدیترانه در این دوران پر تلاطم ناگزیر از تجدید عهدنامه با فلورانس شد و پس از آن معان‌اوغلی نیز دستگیر و اعدام شد.

روابط عثمانی - جنوا

دولت عثمانی همچنان مفاد عهدنامه پیشین را با جمهوری جنوا که دیگر فاقد هرگونه قدرت و اهمیت بود رعایت می‌کرد و پادشاه سفیران جنوا را که گه‌گاه به ترکیه می‌رفتند به حضور می‌پذیرفت و عهدنامه را تجدید می‌کرد. حتی دولت عثمانی به سفیر جنوا که به‌منظور ابراز مخالفت با کمک نظامی فرانسه به ونیز به استانبول آمده بود(۲) حرمت بیش از حد قایل شد و به این ترتیب موضعی توأم با بی‌اعتنایی نسبت به دولت فرانسه اتخاذ کرد. همچنین به‌سبب تشریفات فوق‌العاده‌ای که به سال ۱۰۷۸ه/ ۱۶۶۷م در حق مارکی دو رازوّ سفیر جنوا انجام گرفت، دولابی سفیر فرانسه به دولت عثمانی شکایت برد. و دولت در برابر این شکواییه چنین پاسخ گفت:

۱- زبدة التواریخ برگ ۳۷۵ الی ۳۸۷.

۲- دولت فرانسه با کمک نظامی به اتریش و جمهوری ونیز روابط دوستانه‌ای را که با دولت عثمانی داشت تیره ساخته بود.

همین‌قدر که پادشاه فرانسه از سوی سلطان عثمانی به‌عنوان یک شاه پذیرفته شد خود کفایت می‌کند.[۱]

۱- تاریخ هامر (ترجمهٔ اتابک) ج ۱۱ ص ۱۷۹. آنتوان گالاند در خاطرات خود می‌نویسد که دولت فرانسه می‌خواست که دولت عثمانی با جنوا که زیر نفوذ دولت فرانسه درآمده بود قطع رابطه کند (ج ۱ ص ۴۷).

مناسبات عثمانی - روسیه

چگونگی روابط در نیمه دوّم قرن شانزدهم

روابط دولت عثمانی با روسیه تا اواسط قرن شانزدهم بیشتر روابط تجاری بود. اما در سال ۱۵۵۶م (۹۶۳هـ) در پی تصرف استراگون (آستراگان) از سوی روسیه و نفوذ در قفقازیه شمالی و نیز تلاش آن دولت برای راه یافتن به دریای سیاه و تحریک قزاقهای دُن علیه خانهای کریمه و تجاوزات خانهای کریمه به اراضی روسیه روابط دو دولت عثمانی - روسیه حالت خصمانه به خود می‌گرفت. در حالی که روسها از تجاوزهای خانهای کریمه شکایت می‌کردند، حکام کریمه هم به دولت از تحریک قزاقها توسط روسها و حملات آنها به کریمه و سواحل آن [1] گزارش می‌دادند. واقعیت اینکه قزاقهای دُن که از روسیه پیروی می‌کردند نه تنها مزاحم خانهای کریمه بودند بلکه با ناوچه‌های خود در دریای سیاه به فعالیت گسترده پرداخته بودند و خسارتهای بسیار به سواحل عثمانی وارد می‌کردند.

در حالی‌که تصرف استراگون از سوی روسیه، چرکسها، چچن‌ها و قابارتای‌ها را به سوی روسیه متمایل ساخته بود، تاتارهای نوغای منسوب به ایویل ولگا با اعزام نماینده به استانبول از مظالم روشها شکایت داشتند.

افزون بر آن خانهای شیبانی مستقر در سمرقند و بخارا که از گسترش نفوذ روسها به هراس افتاده بودند و راههای تجاری آنان و نیز راه حج توسط روسها بسته شده بود، ضمن شکایت به دولت عثمانی از قتل دسته‌جمعی مردم توسط روسها،

۱- منشآت فریدون بیگ، ج۲ ص۵. حقیقت اینکه در برابر آقنهای متعدد دولت‌گیر خان‌کریمه بین سالهای ۱۵۵۱م الی ۱۵۷۷م دولت روسیه نیز حملات شدید و وحشتناکی به قلمرو کریمه صورت می‌دادند. محاصره قلعه آزاغ توسط ویمیراش رییس قزاقهای دُن که به‌دستور روسیه صورت گرفت به خوبی نشانگر اهداف راوسها در آن ناحیه بود.

خواستار مداخله آن دولت و گشودن راهها شدند. با توجه به چگونگی اوضاع که شرح آن رفت، با توجه به اینکه دولت عثمانی با درک حساسیت اوضاع، قفقازیه شمالی راکه تحت نفوذ داشت و با توجه به شکایاتی که می‌شد تصرف استراگون و حفر کانالی بین رود دن و ولگا را برای به‌هم پیوستن دریای سیاه و دریای خزر هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی به‌سود خود می‌دید، به فعالیت درآمد.

اقدام دولت عثمانی برای گشودن کانال بر اثر حمله روسها و نیز تحریک پنهانی دولت‌گیرای [؟] بی‌نتیجه ماند (۱۵۶۹م) یک‌سال بعد یعنی در بهار سال ۱۵۷۰م از سوی ایوان تزار روسیه، نماینده‌ای به نام نووسیلتوف به ترکیه آمد. تزار در نامه‌ای که به‌همراه این سفیر فرستاده بود ضمن اظهار مراتب دوستی روسیه به دولت و شکایت از اینکه دولت عثمانی برخلاف انتظار قصد تصرف اراضی روسیه و استراگون را دارد ضمن یادآوری این نکته که بخشی از اتباع روسیه مسلمانند از احترامی که دولت روس به ادیان دیگر قایل است سخن به میان آورده بود.(۱)

باز به‌مناسبت اتخاذ تصمیم در مورد کندن کانال، تزار ایوان در نامه‌ای که به‌همراه سفیری به نام «پترو اوغلی» [پتروف] فرستاد ضمن ابراز شگفتی از آمدن برخی ماموران دولت عثمانی از طریق کفه و آزاغ به حوالی قلعه استراگون عنوان کرده بود که هیچ مورد و انگیزه‌ای که مایه ایجاد شکاف در روابط دوستانه باشد نمی‌بیند و اگر هم موردی باشد از آن بی‌خبر است و ضرورت دارد که از آن آگاه باشد. در پایان درخواست کرده بود که همراه سفیر یک نماینده نیز از سوی دولت عثمانی به روسیه اعزام شود.(۲)

هنگام مراسم ختنه سوران شاهزاده محمد پسر مراد سوّم نماینده‌ای از روسیه اعزام نشده بود اما در سالهای بعد، از طرف تزار فئودور ایوانوویچ نماینده‌ای حامل نامه و هدیه به ترکیه آمد. به گفته این نماینده که در ۲۴ مارت ۱۵۸۴م با نامه‌ای به زبان روسی به دربار عثمانی آمده بود گویا شاه ایران از تزار روسیه علیه دولت عثمانی یاری خواسته بود، اما دولت روسیه این پیشنهاد را نپذیرفت و به دوستی

۱- تاریخ هامر ج ۶ ص ۲۱۴ و ۲۱۵. هامر ضمن بحث از پذیرفته شدن سفیر می‌نویسد که پس از باریابی به حضور سلطان ضیافتی به افتخار سفیر برپا شد. در حالی‌که طبق آیین این ضیافت، پیش از باریابی به حضور سلطان برگزار می‌شد.

۲- به نظر می‌رسد که در ترجمهٔ تاریخ پایانِ نامه اشتباهی رخ داده باشد از مفادنامه چنین برمی‌آید که نامه به‌عنوان سلطان سلیم‌ثانی و در مورد تأسیس امیرنشین دون- ولگا نوشته شده بوده است.

خود با دولت عثمانی پا برجا ماند. یک‌سال بعد یعنی در ۲۴نیسان ۱۵۸۴م سفیر دیگری از سوی تزار آمد و با خود نامه‌های حاوی درخواست آزادی تجارت و مراتب دوستی همراه با هدیه آورد. سفیر اخیر پاتریک کلیسای اورتدکس استانبول را با خود به مسکو برد و پاتریک مراسم تقدیس درباره تزار اجرا کرد (۱۵۸۹م)[۱]

سیاست عثمانیها در برابرخصومت روسیه و لهستان

سیگسموند سوم پادشاه لهستان پس از پیروزی بر روسها پسرش لادیسلاس را به‌عنوان تزار روسیه برگزیند اما روسها در برابر این اقدام قیام کردند و با پیشگامی پاتریک مسکو، این شهر را گرفتند و میخائیل پسر پاتریک را به سلطنت برگزیدند و لهستانیها را از روسیه راندند (۱۶۱۳م).

در پی این حوادث با توجه به حساس و باریک بودن موقعیت تزار جدید، میخائیل در نخستین سال سلطنت خود هم برای اعلام جلوسش و هم برای تایید مراتب دوستی سفیری به استانبول فرستاد و در سال ۱۰۲۴ه‍/ ۱۶۱۵م نیز توسط دومین سفیری که به دربار عثمانی فرستاد از دولت عثمانی درخواست کرد که مشترکاً پیمانی علیه جنگ با لهستان منعقد سازند. اما به سبب فعالیتهای قزاقهادر دریای سیاه از یک سو و پایبندی لهستان به پیمان منعقده با دولت عثمانی این پیشنهاد پذیرفته نشد.

در سال ۱۰۳۲ه‍/ ۱۶۲۲م سفیران روسیه و لهستان به استانبول آمدند و هر دو نیز از سوی وزیر اعظم پذیرفته شدند. با توجه به اینکه دو دولت درگیر جنگ با یکدیگر بودند دو سفیر در حضور وزیر اعظم با یکدیگر درگیر شده بودند.[۲] در نتیجه جنگی که بین دو دولت درگرفته بود لهستانیها بر مسکو پیروز شدند و شهر

۱- درسال ۱۵۹۰ پنجمین پاتریک‌نشین کلیسای اورتدکس روسیه تأسیس شد. پیش از آن کلیسای اورتدکس چهار مرکز در استانبول، قدس، انطاکیه و اسکندریه داشت که مرکز استانبول از همه مهمتر بود. و به‌همین سبب نیز روسها به پاتریک‌خانه استانبول تحت‌عنوان صدقات کمک مالی می‌کردند و در صدد کسب منافع سیاسی علیه دولت عثمانی نیز بودند (اقدس نعمت، تاریخ روسیه ص ۱۷۷). این‌گونه اقدامات یعنی جلب همکاری پاتریک برای مقاصد سیاسی بعدها نیز ادامه داشت. در نتیجه این اقدامات بود که ژیواینشیو جانشین پاتریک پارتنیوس دوم به‌سبب ارسال گزارشات محرمانه و ارتباط با روسها اعدام شد (مانیس ۱۶۵۱م).

۲- سفیر روس خطاب به سفیر لهستان گفته بود که لهستان به خاطر ترس از روسیه در برابر ترکیه سر تسلیم فرود آورده است و زابا راوسکی سفیر لهستان نیز روسیه را متهم کرده بود که در مذاکرات صلح اخلال ایجاد می‌کند (تاریخ نعیما ج ۲ ص ۲۴۳ و تاریخ هامر ج ۸ ص ۲۴۸).

اسمولنسک را که با پیمان دولینا ناگزیر به روسها داده بودند باز پس گرفتند.

با توجه به اینکه اردوی عثمانی در جنگ خونین (هوتین) از لهستان شکست خورده بود (۱۶۲۱م) و خود روسها نیز مغلوب لهستان شده بودند از این روی، میخائیل تزار روسیه مایل بود که با ترکیه پیمان اتفاقی علیه لهستان منعقد سازد. از این روی نامه‌ای در این مورد به‌همراه یک نماینده به دربار عثمانی فرستاد اما چون در آن ایام اوضاع داخلی ترکیه رضایتبخش نبود و از دیگر سوی به‌تازگی با لهستان پیمان بسته شده بود، دولت این پیشنهاد را نپذیرفت. در همان ایام با توصیه سر توماس روئه سفیر انگلیس بر مبنای عهدنامه‌های پیش در تاریخ ۱۸ شباط ۱۶۲۳م، عهدنامه‌ای در نوزده ماده تسلیم لهستان شد، سفیر روس که به‌خواسته خود نرسیده بود با کدورت و ناخشنودی بسیار به کشورش بازگشت.

درگیری خانهای کریمه با روسها

در سال ۱۰۳۹هـ/ ۱۶۲۹م خان کریم و نیروهای نوغای از سه جناح به روسیه آقن بردند و غنایم بسیار به دست آوردند اما قالغای سلطان به هنگام بازگشت به کمین روسها گرفتار شد، به طرز فلاکتباری شکست خورد و اموال به غنیمت گرفته را رها کرد و با حالی پریشان خود را به کریمه رسانید و قان‌دمیر پاشا هم که با نیروهای نوغای باز می‌گشت به کمین روسها گرفتار آمد اما با نبردی جانانه و دادن ضایعاتی به سلامت با اموال به غنیمت گرفته از معرکه بدرآمد. در این بین تنها سلمان میرزا از نوغایها بدون هیچ ضایعه‌ای با غنایم بسیار بازگشته بود.

سال بعد جان‌بیگ گیرای خان کریمه که به سبب شکست فلاکتبار نوغایها به هیجان آمده بود مقدمات حمله‌ای را به روسها آماده کرد اما چون مامور شرکت در جنگ با ایران شد به مقصود خود که جنگ با روسیه بود نرسید.(۱)

تزار روسیه که قاطعانه مصمم بود شهر اسمولنسک را از لهستانیها باز پس بگیرد، در ذی‌الحجه سال ۱۰۴۲هـ / ۱۴ حزیران ۱۶۳۲م نماینده‌ای به استانبول فرستاد به دولت پیشنهاد یک حرکت نظامی مشترک علیه لهستانیها داد مراد چهارم که با نفس این پیشنهاد موافق بود در این‌باره دستورات لازم برای اباره محمدپاشا والی اوزی

۱- تاریخ نعیما ج۳ ص ۶۳ و ۳۰۴.

صادر کرد و او نیز با تاتارهای دوبریچه و نوغای و ویوده‌های افلاق و بغدان به لهستان آقن برد. مراد چهارم در نامه جوابیه‌ای که برای رومانف تزار روسیه فرستاد به او توصیه کرده بود که به روابط دوستانه خود با سوئیس ادامه بدهد و تا زمانی که [دولت عثمانی] امکان یاری به روسیه را بیابد نسبت به لهستان ظاهراً موضعی صلح‌جویانه بگیرد.(۱) اما در نبرد بین روس و لهستان روسیه نتوانست به آرزوهای خود دست یابد و پیمان ۱۶۳۴م را امضاء کرد. به‌موجب این پیمان ولادیسلاس شاه لهستان از ادعای خود در مورد تاج و تخت روسیه چشم پوشیده بود.

تصرف قلعه آزاغ توسط قزاقهای تابع روسیه

در زمان حکومت عنایت گیرای (۱۶۳۵ـ۱۶۳۸م) برادرش قالغای حسام‌الدین گیرای به بهانه جنگ، تاتارهای نوغای مستقر در حوالی قلعه آزاغ را همراه خود به اطراف آق قرمان برد. حرکت قومی جسور و جنگاور چون تاتارهای نوغای از نزدیک قلعه آزاغ بهترین فرصتی بود برای روسها که قصد نفوذ به آن حوالی را داشتند از این روی قزاقهای دُن که از جانب روسیه یاری می‌دیدند بی‌درنگ به آزاغ حمله بردند و پس از گشودن قلعه، ساکنانش را قتل عام کردند (۱۰۴۷هـ/ ۱۶۳۷م)(۲).

در سال ۱۰۴۹هـ/ ۱۶۳۹م به‌مناسبت تبریک جلوس سلطان‌ابراهیم، سفیری از سوی روسیه به دربار عثمانی اعزام شد. در پی آن، روسیه نماینده دیگری فرستاد و از دولت عثمانی خواست تا در ازای تسلیم قلعه آزاغ جلوی حملات تاتارها را به خاک روسیه بگیرد.

در سال ۱۰۵۱هـ/ ۱۶۴۱م برای باز پس گرفتن قلعه آزاغ ناوگانی با نیرو از راه دریا و خان کریمه از راه خشکی وارد عملیات شدند اما نتیجه‌ای نگرفتند. باز در همان سال سلطان‌زاده محمد پاشا مامور باز پس گرفتن قلعه آزاغ شد و خان کریمه هم به یاری او شتافت.

تزار قلعه آزاغ را باز پس داد

میخائیل، تزار روس تصمیم هیئتی از نمایندگان راکه الحاق قلعه آزاغ را به

۱- تاریخ هامر (ترجمه اتابک) ج۹ ص ۱۸۱ و تاریخ نعیما ج۳ ص ۱۹۱ الی ۱۹۳.

۲- در این بین قزاقها فوماکانتاکوزن راکه به سمت سفیر دولت عثمانی عازم روسیه بود دستگیر کردند و کشتند.

روسیه تصویب کرده بودند نپذیرفت. وی با در نظر گرفتن جدی بودن اوضاع پیش‌بینی می‌کرد که الحاق قلعه آزاغ نتیجه فلاکتباری برای روسیه خواهد داشت و از این روی صلاح در آن دید که قلعه مزبور را به دولت عثمانی واگذار کند. تزار در نیسان ۱۶۴۲م هتمان قزاقهای دُن را از تصمیم خود آگاه ساخت. قزاقها که از این تصمیم ناخشنود بودند قلعه را به آتش کشیدند و گریختند. عثمانیها قلعه را اشغال کردند و پس از تعمیر اسماعیل پاشا بیگلربیگی کفه به‌عنوان فرمانده محافظ قلعه برگزیده شد. این شخص جزیره و حصارهای چرکس‌قرمان و ماتآجه را که قرارگاه قزاقهای دُن بود و سواحل دریای سیاه را یغما می‌کردند تصرف کرد و ضمن رهایی پنجهزار اسیر مسلمان، قزاقها را نیز به اسارت گرفت.(۱)

تهیه مقدمات باز پس گرفتن قلعه آزاغ توسط عثمانیها، روسها را دستپاچه کرد و در عین حال توسط خان کریمه هم اراضی آنها مورد حمله قرار گرفت. حتی بعداً تزار میخائیل(۲) طی نامه‌ای به وزیر اعظم ضمن بحث از مراتب دوستی فی‌مابین و ذکر از این نکته که تخلیه قلعه آزاغ توسط قزاقها با موافقت وی صورت گرفته بود، از حمله سربازان تاتار وکفه به برخی از شهرکهای روسیه و به اسارت گرفتن شماری از مردم شکایت کرده بود (۱۰۵۳ه/ ۱۶۴۳م).

در سال ۱۰۵۵ه/ ۱۶۴۵م از جانب دولت روسیه سفیری به‌نام تین واسیلی به دربار عثمانی آمد. وی حامل نامه الکسی میخائیلوویچ تزار جدید بود. در این نامه تزار ضمن اعلام جلوس خود از تاخت و تاز سربازان تاتار و نیروهای ترک کفه در خاک روسیه شکایت کرده بود.

پادشاه عثمانی طی نامه‌ای که در پاسخ توسط نماینده‌ای ارسال داشت ضمن تبریک جلوس تزار جدید بحث از تجاورات قزاقها به سواحل دریای سیاه و نیز عدم پرداخت خراج معین شده به کریمه را یادآور شده‌بود که در صورت انجام این موارد خواسته‌های تزار که در نامه عنوان کرده است برآورده خواهد شد.

در سال ۱۰۵۶ه/ ۱۶۴۶م نماینده اعزامی تزار به استانبول از حملات نیروهای کریمه به سرزمینهای روسیه شکایت داشت. اما از حملاتی که خود می‌کردند

۱- تاریخ نعیما، ج۴ ص ۵، ۸، ۱۴ و ۳۱.

۲- نام این تزار در تاریخ نعیما به خط میخائلو فودروزیک ثبت شده است. ثبت درست‌تر میخائیل فئودوروویچ باید باشد.

سخنی به میان نیاورده بود. در ماههای نخستین بهار همان سال به‌موجب خبری که دریافت شد، تزار با نیرویی قریب به هشتاد هزار نفر عازم قلعه آزاغ بود که خان کریمه با عملیات متقابل تزار را مغلوب کرد و چهارصد تن را نیز به اسارت گرفته است. با این همه صالح پاشا وزیر اعظم طی نامه‌ای به تاریخ صفر، ۱۰۵۶ه/ مائیس ۱۶۴۶م برای خان کریمه، با تذکر این نکته که بین تزار جدیدالکسی و دولت عثمانی مناسبات دوستی برقرار شده است از خان‌کریمه خواسته بود که از تجاوز به خاک روسیه خودداری کند. اما در پی آغاز عملیات تعمیرات استحکامات چرکس قرمان توسط روسها خان کریمه به اشاره دولت عثمانی به اراضی روسیه حمله برد و موقعیتهایی نیز به‌دست آورد. با توجه به این‌که شکایت اخیر تزار وارد نبود به‌دستور سلطان ابراهیم که از این بابت خشمگین شده بود نمایندگان اعزامی از روسیه زندانی شدند[۱] تا آنکه سه سال بعد در پی جلوس سلطان محمد شکارچی آزاد شدند.

پیروزیهای اسلام‌گیرای

حمله اسلام گیرای خان‌کریمه به روسیه که در سال ۱۰۵۸ه/ ۱۶۴۸م صورت گرفت و اسارت شمار بسیار از روسها را دربرداشت، مورد اعتراض هزار پاره احمدپاشا وزیر اعظم قرار گرفت و ضمن این‌که نماینده اعزامی از سوی خان را خلعت نپوشانید، نامه‌ای به این مضمون که: «روسها با ما آشتی کرده بودند، خان چرا به اراضی آنان حمله برده است؟» برای اسلام‌گیرای فرستاد. اسلام‌گیرای که می‌خواست عمل خود را محقانه نشان بدهد در پاسخ نامه برای حکومت چنین نوشت:

«ما بندگان شهریاریم، کفّار روس ظاهراً ادعای مصالحه دارند، وقتی دمشان لای تله گیر می‌کند[۲] سلطان را فریب می‌دهند و چون فرصت می‌یابند با ناوچه‌های خود به دریا در می‌آیند و سواحل را تخریب می‌کنند. بارها گفتیم که در این‌جا دو

۱- در این تاریخ دو سفیر ولنگار اوباش به استانبول آمده بودند. یکی پسر پرنس سینسکی بود و دیگری ادعا می‌کرد که نوه دیمیتریوس است که شش سال در خدمت خان کریمه بوده است. هر دوی آنان خواهان سلطنت روسیه بودند. شخص اخیر یعنی لودومیرسکی وعده داده بود که اگر به سلطنت روسیه برسد قازان و اژدرخان (استراگان) را به دولت عثمانی واگذار خواهد کرد (تاریخ هامر ج ۱۰ ص ۸۰)

۲- در متن: «وقتی عرقچین به سرشان تنگ می‌شود».مترجم.

قلعه تهی از سکنه وجود دارد. در آنها نیرو مستقر کنید، معاششان را از طریق صید ماهی تأمین می‌کنیم، کسی گوشش بدهکار نشد. سرانجام هم روسها آن دو قلعه را تصرف کردند و پر از قزاقهای جنگجوی ساختند و پس از آن هم بیش از بیست قلعه دیگر احداث کردند. اگر امسال بیش از این صبر می‌کردیم کلیه ولایت آق‌قرمان را اشغال می‌کردند. ثانیاً سه‌هزار قایق تندرو قزاقها را به آتش کشیدیم و با این اقدام چهل هزار قزاق تابع ما شدند. چهل هزار کافر را با یک هتمان بزرگشان اسیر کرده‌ایم. ان‌شاءالله قصدم این است کاری کنم تا تزار روسیه نیز چون سلطان بغدان از سوی مقام سلطنت [سلطان عثمانی] منصوب و برگزیده شود.»(۱)

در سال ۱۰۵۸هـ /۱۶۵۰م در پی به سلطنت رسیدن محمد چهارم (سلطان محمد شکارچی) با آن‌که مراتب جلوس شاه جدید به آگاهی تزار روسیه و شاه لهستان رسید، اما آن دو به سبب عدم جلوگیری از تجاوزات خان‌کریمه از اعزام سفیر برای تبریک جلوس خودداری کردند. با این همه دولت دو سفیر را که از مدتها پیش زندانی بودند، آزاد ساخت.

در سال ۱۰۵۹هـ /۱۶۵۰م اسلام‌گیرای سوم خان‌کریمه به لهستان حمله برد، هنگام بازگشت با شنیدن خبر تجاوز دوازده قایق تندرو قزاقهای دُن به سواحل کریمه و ضبط یک فروند کشتی حامل شراب نامه‌ای به تزار روسیه فرستاد و ضمن متهم ساختن او به ایجاد خلل در روابط دوستی فی‌مابین افزود: «آماده‌باش مقرر شد که با عموم طایفه چنگیزیان به‌سوی تو بیایم.»

سپس به تهیه مقدمات جنگ با روسیه پرداخت ونیز اعلان کرد که در دوبریچه و نیکبولی نیز علیه روسها جبهه خواهد گشود(۲)

در تواریخ ما [تاریخهای ترک] مطلبی درباره جنگ کریمه با روسیه نوشته نشده است با توجه به این‌که جنگ مزبور علیه لهستان صورت گرفت چنین برمی‌آید که یا تزار روسیه به‌خاطر اعمال قزاقهای دُن از کریمه پوزش خواسته بوده، یا دولت عثمانی آغاز چنین جنگی را صلاح ندیده بوده است.

۱- تاریخ نعیما ج ۴ ص ۲۸۰.
۲- تاریخ نعیما ج ۴ ص ۴۵۴.

فعالیت قزاقها در دریای سیاه

در سال ۱۰۶۲ه/ ۱۶۵۲م قزاقهای دُن با حدود پانزده فروند ناوچه به قریه بالچیق در ساحل روم‌ایلی تجاوز کردند، مردم را کشتند و یا اسیر کردند و پس از یغما به میسیوری، شیله و طرقوس[۱] نیز یورش بردند. از این روی دولت عثمانی برای حفاظت از تنگه استانبول ناگزیر به آن حوالی نیرو فرستاد.

دو سال بعد (۱۶۵۴م) باز قزاقها به دریا درآمدند و این‌بار، حوالی ارقلی و وارنه (وارنا) را یغما کردند. دولت با آگاهی از این اقدام با توجه به این‌که در قرارگاه کشتی وجود نداشت (ناوگان به‌سبب جنگ گرد (گرید) در آن حوالی بود) افراد ینی‌چری را سوار قایقهای اسکودار[۲] کردند و به فرماندهی محمود پاشا به آن حوالی فرستادند، اما بی‌ادبی ینی‌چریهایی که برای حفاظت مردم از قزاقها رفته بودند آنچنان بود که قزاقها را روسفید کرد و مردم فریاد می‌زدند و قزاقها را طلب می‌کردند.[۳]

قزاقهای زاپوروق با توافقنامه ۱۶۵۴م از لهستان جدا شده، تحت‌حمایت دولت روسیه درآمدند. در توافقنامهٔ فی‌مابین نقشه استیلا بر کریمه نیز منظور شده بود. محمد گیرای خان‌کریمه برای مقابله با تجاوزات دائمی قزاقها در دریای سیاه در سال ۱۰۶۵ه/ ۱۶۵۵م ضمن بهره‌گیری از شرکت قزاقهای زاپوروق (که تحت‌حمایت روسیه درآمده بودند) به‌همراه روسها در محاصره یک قلعه متعلق[۴] به لهستان، قلعه قزاقها را تصرف کرد و از ساکنان آن شماری را کشت و مانده را به اسارت گرفت (۱۰۶۰ه/ ۱۶۵۶م).

قزاقهای زاپوروق با آگاهی از این خبر محاصره قلعه لهستانی را رها کردند و برای

۱- تاریخ نعیما ج۵ ص۲۲۹.

۲- بندری در استانبول «مترجم».

۳- محمود پاشا با ینی‌چریهایی که در قایقها بودند وارد ارقلی (ارقلی دریای سیاه) شدند و با مردم قصبات و دهات چنان معامله و التفاتی فرمودند که مردم به فغان آمدند: قزاقها به داد ما برسند. ای امت محمد! ما به غارت آنان راضی هستیم یک به یک همه نواحی ساحلی را به غارت بردند. (تاریخ یغما ج۵ ص ۴۰۳).

۴- بر اثر بیدادگری لهستانیهای کاتولیک در حق قزاقهای اورتدکس، آنها از اواخر قرن شانزدهم به روسیه کوچیدن آغاز کردند و به حمایت تزار اورتدکس مذهب روسیه درآمدند. در پی افزایش تنگناها از سوی لهستان هیملنیتسکی هتمان قزاقها هیئتهای متعدد به مسکو فرستاد و سرانجام در سال ۱۶۵۴م به آرزوی خود رسید، تحت‌الحمایگی روسیه را پذیرفت و سبب شد که پیمان آشتی دائمی که در سال ۱۶۳۴ هم بین دو دولت روسیه و لهستان بسته شده بود بشکنند و انگیزه جنگی شد که از سال ۱۶۵۴م تا ۱۶۶۷م بین روسیه- لهستان به درازا کشید.

آزادسازی قلعه خود آمدند، اما در یک موضع با تلاقی دچار یورش سخت تاتارها شدند و بیش از نیمی از افراد روس و قزاق که حدود یکصد هزار تن بودند، کشته شدند. قزاقها پس از این ضربه بزرگ متعهد شدند که پس از آن دیگر دست به حمله و تجاوز نخواهند یازید و به این سان با خان‌کریمه به تفاهم رسیدند. در اثنای این توافق سی‌هزار سرباز اسیر روسی آزاد شدند، اما تاتارها توافق را منحصر به قزاقها عنوان کردند و به تعقیب روسها پرداختند و جز شمار اندکی که توانستند بگریزند مانده را کشتند.(۱)

در سال ۱۰۶۶ه/ ۱۶۵۶م محمد گیرای در پی آگاهی از محاصره قلعه آزاق توسط قزاقهای دُن، یک نیروی ده هزار نفری به آن سوی فرستاد و قلعه را نجات داد.(۲)

در سال ۱۶۴۸م به سبب نابسامانی اوضاع داخلی و خارجی، دولت عثمانی برای دوری از غائله‌های تازه با دولتهای همسایه و حتی با حکومتهای تابعه خود چون ویوودههای اردل، افلاق و بغدان سیاستی توام با نرمش دنبال می‌کرد. در عین حال به تحت‌الحمایه روسها درآمدن بخشی از قزاقهای دُن و ادامهٔ جنگ طولانی بین دو دولت(۳) (۱۶۵۴ـ۱۶۶۷م) خیال عثمانیها از جانب روسیه و لهستان آسوده بود.

الکسی میخائیلوویچ تزار روسیه، نخست بر آن شد که با قزاقهای زاپوروق که تابع او بودند علیه لهستان و کریمه وارد جنگ شود. بعداً تصمیم گرفت که با استفاده از نیروهای قزاقهای اوزی که تحت‌حمایت آنان درآمده بودند به کریمه حمله کند و در این‌بارهٔ نامه‌ای هم دایر بر پیشنهاد اتحاد برای هتمان قزاقها فرستاد اما او نه تنها با این پیشنهاد پاسخ مساعد نداد بلکه خان‌کریمه را هم از ماجرا آگاه ساخت، در نتیجه بیش از آنکه روسها آمادگی بیابند خود خان‌کریمه در رمضان سال ۱۰۶۹ه وارد عملیات شد.

تزار روسیه برای مرعوب ساختن قزاقهای اوزی که از اتفاق با او سرباز زده بودند،

۱- تاریخ نعیما ج ۶ ص ۱۳۱ و تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۵۹.

۲- تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۶۱.

۳- در متن تاریخ مورد نظر، سال ۱۶۶۴ قید شده است با توجه به زیرنویس شماره ۳۶ و با توجه به صراحت متن در مورد طولانی بودن جنگ به نظر می‌رسد که خطای چاپی بوده باشد.

یا یک نیروی هفده هزار نفری قلعه کنوتوپ را که به قزاقهای اوزی تعلق داشت در محاصره گرفت و برای آن‌که نیروهای خان‌کریمه را منشعب سازد، قزاقها را به‌سوی قلعه آزاق روانه کرد. در این بین هتمان قزاق نامه‌ای برای خان‌کریمه فرستاد؛ در این نامه آمده بود که اگر روسها قلعه کنوتوپ را بگیرند، همه قزاقها تابع روسیه خواهند شد. خان‌کریمه در پی دریافت این نامه نیروهای خود را به قلعه کنوتوپ فرستاد، روسها را شکست داد و قلعه آزاد شد.

با تخلیه اطلاعات از اسیران معلوم شد که تزار از سه سال پیش مقدمات حمله را فراهم دیده بوده است. پس از آزادسازی قلعه، محمدگیرای خان‌کریمه به شخصه با یک نیروی شصت هزار نفری متشکل از نیروهای کریمه و قزاقها دست به حمله زد و نیروی پنجاه هزار نفری روسها را تار و مار ساخت. در بین هزاران اسیر از جنگجویان روسی به جز فرمانده نیرو، چهار ژنرال بلند پایه نیز دیده می‌شد. نیروهای کریمه در پی این عملیات به نیروهای روسی مستقر در حوالی قلعه مرزی حمله‌ور شدند، آنها را نیز شکست دادند که شماری از آنان در رودخانه غرق شدند.

به‌دنبال این پیروزیها، نیروهای کریمه که میدان را از نیروهای روسی تهی می‌دیدند، شماری قلعه از آن روسیه را اشغال کردند و پس از یغمای قلعه‌ها بازگشتند. به‌نوشته تاریخ طی عملیات یادشده بیش از یکصد هزار سرباز روسی کشته شده، و نزدیک به پنجاه هزار تن نیز به اسارت درآمدند.(۱)

روسها پس از این سیلی جانانه که از کریمه خوردند تا مدت مدیدی دست به عملیات جنگ علیه کریمه نزدند. اما هرگز نقشه راه یافتن به دریای سیاه را که در رأس همه نقشه‌هاشان قرار داشت تغییر ندادند. همزمان با آن با دولت عثمانی روابط خود را تیره نمی‌ساختند و به موجب پیمان‌نامه ارسال مدام سفیر و هدایاشان را از یاد نمی‌بردند و دولت عثمانی نیز با مقابله به مثل به روابط دوستی خود با آن دولت ادامه می‌داد.(۲)

۱- تاریخ نعیما ج ۶ ص ۴۰۹ الی ۴۱۶. تاریخ وجیهی ضمن شرح وقایع سال ۱۰۶۹ﻫ در سرفصل تحت‌عنوان: «سرباز مسکو از جنگ با تاتارها سخن می‌گوید» شرح ماجرای این جنگ را آورده و نعیما نیز از آن نقل کرده است. در تاریخ سلاحدار به مناسبت ارسال فتحنامه توسط محمدگیرای، از این جنگ یاد کرده است. با توجه به این که در این ایام روسها در جنگ با لهستان درگیر بودند، به‌نظر می‌رسد که عملیات یاد شده بیش از روسها علیه قزاقهای تابع آن کشور بوده است.

۲- تاریخ رشید ج ۲ ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

پترو دوره شنگوهتمان قزاقهای ساری قمیش

بیش از ده سال بود که بخشی از قزاقهای اوزی معروف به قزاقهای زاپوروق و ساری قمیش پیرو خانهای کریمه بودند و در کنار آنان در جنگها شرکت داشتند. بخش دیگر که تحت‌فرمان همیلنتیسکی بودند از روسها تبعیت می‌کردند. رابطه دوره شنگو هتمان قزاق (۱۶۶۵م) با کریمه و دولت عثمانی دو دولت لهستان و روسیه را که با یکدیگر در حال نبرد بودند مضطرب ساخت به‌طوری که در سال ۱۶۶۷م/ ۱۰۷۸هـ صلح کردند و مسایل را زیرنظر گرفتند و دنبال کردند.

در سال ۱۰۸۰هـ/ ۱۶۶۹م دوره شنگو بی‌آنکه از لهستان یا خانهای کریمه تبعیت کند یکباره تحت‌الحمایگی دولت عثمانی را پذیرفت و دولت برای او طوغ و درفش فرستاد. در پی این حادثه عادل‌گیرای خان کریمه که برآشفته شده بود شخصی به‌نام هانسکو را به‌عنوان هتمان گروهی از قزاقها که به پوتکالی قزاق لاری (قزاقهای پوتکالی) معروف بودند منصوب کرد. در پی این انتصاب که باعث انشعاب قزاقها می‌شد دولت عثمانی خان‌کریمه را معزول کرد و سلطان لهستان را هم که فرصت یافته بود علیه این قزاقها وارد عمل شود تهدید به جنگ کرد[1] و شماری از افراد ترک را هم برای محافظت دوره‌شنگو اعزام کرد.

طی جنگهایی که در سالهای ۱۰۸۳هـ/ ۱۶۷۲م و ۱۰۸۴هـ/ ۱۶۷۳م بین دولت عثمانی و لهستان در گرفت دوره‌شنگو در کنار نیروهای عثمانی بود. در سال ۱۰۸۵هـ/ ۱۶۷۴م به هنگام دومین جنگ لهستان روسها علیه دوره‌شنگو وارد نبرد شدند، چند پلانقا از آن او را تصرف کردند و خود وی را نیز در قلعه چهرین به محاصره گرفتند. دولت عثمانی با آگاهی از این رویداد، جنگ با لهستان را ترک گفت و تصمیم به رهایی دوره‌شنگو گرفت و خود شاه شخصاً با نیروهایش وارد اوکراین شد.

در اثنای این نبرد شماری پلانقا به دست عثمانیها افتاد و سلیم‌گیرای خان‌کریمه

۱- سلطان محمدشکارچی برای پادشاه لهستان نامه‌ای شکوه‌آمیز فرستاد و پس از عنوان کردن این‌نکته که دولت لهستان علی‌رغم این‌که دوره‌شنگو تابعیت دولت عثمانی را پذیرفته است، او را در تنگنا نهاده است و ضمن خواستار شدن رعایت جوانب دوستی نوشت: «اگر چنانچه از جانب تو و سربازان تو به وجهی برای مشارالیه‌ها و مملکتشان ضرر و زیانی برسد از جانب توست که نقض عهد شده است.» شاه لهستان هم در پاسخ این نامه ضمن بحث از حیله‌ورزیهای دوره‌شنگو یادآور شده بود که اراضی قزاق جزء خاک لهستان است و دولت عثمانی به بهانه حمایت از او قصد تسلط بر اراضی مرزی را دارد. (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۵۶۵ و ۵۶۹).

که به اردوی عثمانی پیوسته بوده برای رهایی هتمان مأمور حرکت به چهرین شد. ژنرال روسی با آگاهی از حرکت خان‌کریمه دست از محاصره کشید و پس نشست. دوره شنگو رهایی یافته به اردو آمد، اداره امور منطقه اوکراین به او واگذار شد و یک منگوله (توپوز) طلا به نشانه این انتصاب به او دادند (۱۰۸۵ه/ ۱۶۷۴م).

تبعیت دوره‌شنگو از روسیه

هتمان قزاق تا سال ۱۰۸۶ه/ ۱۶۷۵م تحت تابعیت روسها گذرانید. اما در تاریخ یادشده در پی ناخشنودی سربازان قزاق و جنگجویان مستقر در قلعه چهرین از سیاست او مبنی بر تبعیت از عثمانیها و تمایلشان به پیروی از روسها او نیز همراه آنان تابعیت روسیه را پذیرفت و قلعه چهرین را که در واقع پایتختش بود تسلیم روسها کرد. در پی این رخداد دولت عثمانی کشیشی به‌نام هیمیلنیسکی را به‌عنوان هتمان جایگزین دوره‌شنگو برگزید(۱) و شیطان‌ابراهیم پاشا مأمور تصرف چهرین و استقرار هتمان جدید شد و به‌همراه سلیم‌گیرای خان‌کریمه به آن سوی اعزام شد.

به قلعه چهرین که بر فراز صخره بلندی بود، تنها از یک سوی می‌شد دسترسی یافت؛ سه‌جانب دیگر قلعه با مرداب احاطه شده بود و از طریق رودخانه تاسمین با قایقهای کوچک برای قلعه آذوقه می‌رسید. نزدیک به چهار هزار نیرو متشکل از روس، قزاق و آلمانی در قلعه مستقر بودند.

خبر رسید برای نجات قلعه که بیست و سه روز از محاصره‌اش می‌گذشت، یک نیروی یکصد هزار نفری روسی به فرماندهی رمدانسکی حرکت کرده است. خان‌کریمه و والی بسنه با نیروهای خود به رویارویی با آنان شتافتند، اما چون پایداری در برابر آنان را بیهوده دیدند شتابزده از سردار خواستند که برای پیشگیری از دچار آمدن به حمله قوای خصم بی‌درنگ دست از محاصره بردارد؛ او نیز چنین کرد و نیروها عقب نشستند. به‌خاطر این ناکامی هم خان‌کریمه وهم سردار سپاه معزول شدند.

۱- یورگی هیمیلنیسکی ضمن داشتن مقام کشیشی هتمان قزاقها هم بود که اسیر تاتارهای بوجاق شده بود و بعدها او را به ادرنه آوردند و به احتمال این‌که روزی ممکن است بتوان از وجودش استفاده کرد، در یدی‌کوله استانبول زندانی‌اش کردند. هیمیلنیسکی قریب به پنج- شش سال در یدی‌کوله زندانی بود تا این‌که او را مناسب تصدی هتمانی دیدند و به محل خدمتش فرستادند (تاریخ سلاحدار ج۱ ص ۶۶۵ و تاریخ رشید ج۲ ص۳۳۸). نام او در تاریخ سلاحدار اهمیلسکی و در تاریخ رشید اهلیسکی قید شده است.

در پی این رویدادها تزار روسیه سفیری برای ایجاد تفاهم بین دو دولت به استانبول فرستاد. اما این فرستاده هنگامی رسید که قوای مصطفی پاشا وزیر اعظم طوغهای جنگ با روسیه را به اردو برده بود. وزیر اعظم پیشنهاد کرد که برای ابراز مراتب دوستی، دولت روسیه چهرین را به دولت بازپس بدهد که این خواسته پذیرفته نشد. نامه‌ای راکه فرستاده روس حاملش بود از او گرفتند؛ بی‌آنکه به حضور پادشاه باریابد، پانزده روز بعد همراه با نامه‌ای روانه‌اش کردند. پادشاه در نامه نوشته بود که روابط دوستی بین دو دولت زمانی پذیرفته خواهد شد که اوکراین و چهرین به دولت عثمانی بازپس داده شود، والاّ خود با همهٔ نیروهایش عازم جنگ خواهد شد (۱۰۸۹هـ/ ۱۶۷۸م).

تصرف چهرین و آشتی

سپاه عثمانی همراه با پادشاه به حرکت درآمد، سلطان‌محمد در سلستره ماند و وزیر اعظم به‌سوی چهرین حرکت کرد در مسیر حرکت خان‌کریمه هم به اردو پیوست و چهرین محاصره شد؛ سردار رمدانسکی با نیرویی بیش از دویست هزار نفر مرکب از افراد روسی، قزاق و قالموق (کالموک) و با یکصد و پنجاه قبضه توپ به یاری قلعه شتافت. همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم قلعه سی و سه روز در محاصره ماند. نیروی عظیم روس نیز شکست خورد و نیروهای عثمانی قلعه راگشودند و ویرانش ساختند (۱۰۹۰هـ/ ۱۶۷۹م). سال بعد هنگامی که دولت برای این‌که روسها حد و حدود خود را بشناسند مقدمات دومین جنگ را فراهم می‌دید، سفیر روس که با میانجیگری خان‌کریمه به استانبول آمده بود، پیمان صلح به موجب مفاد هفت ماده‌ای که در باغچه سرای (مرکز خانهای‌کریمه) تثبیت شده بود، بسته شد و دو طرف آشتی کردند.

این پیمان‌نامه مدت بیست‌سال از سال ۱۰۹۲هـ (اوجاق ۱۶۸۱م) که تاریخ عقد آن بود اعتبار داشت.[۱]

به‌موجب این موافقتنامه، اراضی سمت راست رودخانه اوزی (دنی‌پپر) در دست

۱- در تاریخ سلاحدار، تاریخ عقد پیمان در ماه «یانار» و در تاریخ رشید ماه «ایار» قید شده است که تحریف شده ماه یا نوار (ژانویه) است که مطابق ماه اوجاق است. همانگونه که در متن دیدیم اساس این پیمان‌نامه در باغچه‌سرای تثبیت شده بود.

عثمانیها باقی می‌ماند و کی‌یف و واسیلکو و دوپلانقای دیگر تابع کی‌یف در اختیار روسها قرار می‌گرفت. هم‌چنین مقرر شد که طرفین از ساختن قلعه در نواحی دو سوی رودخانه دنی‌پر تا مرز قلعه اوزی و اراضی قزاقهای پوتکا خودداری ورزند. روسها پذیرفتند که باز مالیات سالانه‌ای را که به خانهای کریمه می‌پرداختند با مطالبات پیش بپردازند.

سفیر روس که با ره‌آورد بسیار به استانبول آمده بود روز سه‌شنبه هشتم ربیع‌الاول ۱۰۹۳هـ (۱۷ مارت ۱۶۸۲م) از سوی پادشاه باریافت و نامه تزار را همراه با هدیه‌ها تقدیم داشت. در بین این هدیه‌ها یکهزار و یکصد و نود و هشت پوست سمور، بیست دندان ماهی و ده سنقور[1] دیده می‌شد. دو ماه بعد سفیر که آهنگ بازگشت کرد، باز به حضور سلطان باریافت. سلطان‌محمد چهارم ضمن تذکر این نکته که تزار باید به پیمان صلح پایبند بماند و گرنه پایان ناخوش‌آیندی در انتظار خواهد بود او را خلعت پوشانید و اجازه بازگشت داد.

تمایل دولت عثمانی برای حفظ مناسبات دوستانه با روسیه

در سال ۱۰۹۷هـ/ ۱۶۸۶م که جنگ عثمانیها با سه دولت ادامه داشت، تزار روسیه در نامه‌ای که همراه نماینده‌اش فرستاده بود، تقاضاهایی را داشت مبنی بر ادامه روابط دوستی فی‌مابین، برقراری امنیت در مورد رفت و آمد بازرگانان، عدم تجاوز تاتارها علیه روسیه، آزادی چهل فورسه (اسیر پاروزن) روسی و قزاق که در ناوگان شوروی بیگاری می‌کردند- اسامی اسیران ذکر شده بود- بدون پرداخت آزادی‌بها، بازپس دادن طوزله واقع در مرز کریمه، اجازهٔ ملاقات سفیر اعزامی با پاتریک اورتدکس کلیسای فنر فاپوسی و برگزاری مراسم دعا برای تزار.

سلطان محمد چهارم موافقت خود را با خواسته‌های تزار به جز بازپس دادن طوزله اعلام داشت و دستور داد در این مورد نامه‌ای برای تزار نوشته شد. در این نامه هم‌چنین با رفت و آمد اتباع روس برای خرید نمک منتهی بدون همراه داشتن اسلحه نیز موافقت شده بود.

تجاوز روسها به کریمه

طی جنگ با اتریش [جنگ دولت عثمانی] نخست لهستانیها و سپس ونیز هم وارد

۱- نوعی باز شکاری. مترجم.

جنگ شد روسها تا سال ۱۱۰۰هـ/ ۱۶۸۹م در جنگ شرکت نکردند اما شکستهای اردوی عثمانی که از شش سال پیش هم‌چنان ادامه داشت روسها را نیز جرأت بخشید و جنگهای سالانه خانهای کریمه هم که در خارج از مرزهای قلمرو خود بودند، این جرأت را افزونتر ساخت و قوای روسیه مشکل از انبوهی روس و قزاق (به روایتی بیش از دویست هزار سرباز و یک هزار قبضه توپ) به قصد اشغال کریمه به آنجا یورش بردند. در آن روزها سلیم‌گیرای خان‌کریمه بود و خود به‌مناسبت نبردی بیرون از کریمه در کیلی به‌سر می‌برد.

سلیم گیرای همین‌که آگاه شد روسها از راه تنگه اورقاپو وارد شبه جزیره کریمه شده‌اند بی‌درنگ از کیلی حرکت کرد، شبانه و روز را در راه بود و شش روزه خود را به نزدیک «اور» رسانید و با روسها که تقریباً پنج‌برابر افراد او بودند، نبرد آغاز کرد، آنان را شکست داد و ناگزیر از عقب‌نشینی کرد.

سال بعد هنگامی که خان‌کریمه باز در خارج از کریمه در حال نبرد بود، قزاقهای باراباش و ساری‌قمیش جرأت یافتند و با نیرویی بیش از بیست هزار نفر در حوالی کریمه تاخت و تاز کردند و به قصد محاصره قلعه دوغان از رود اوزی گذشتند. نورالدین سلطان (عظمت‌گیرای) پسر خان‌کریمه که فرمانده محافظ کریمه بود با آگاهی از عملیات بی‌درنگ قزاقها را تار و مار کرد و مراتب را نیز به آگاهی سلیم‌گیرای که در ادرته به‌سر می‌برد رسانید (۲۱ذی‌لقعده ۱۱۰۰هـ/ ایلول ۱۶۸۹م).

سقوط قلعه آزاغ

در ذی‌القعده ۱۱۰۶هـ (حزیران ۱۶۹۵م) روسها باز به شبه جزیره کریمه حمله بردند اما چون سودی از این یورش نبردند حمله دیگری را تجربه نکردند. اما برای تصرف قلعه آزاغ که از دیر باز مورد نظرشان بود از راه دریا با پانزده هزار سرباز و از راه زمین با بیش از دویست هزار روس و قزاق و سیصد قبضه توپ قلعه را در محاصره گرفتند، اما پیروزی به‌دست نیاوردند و پس از نود و شش روز بازگشتند.

روسها از این ناتوانی ناامید نشدند و سال بعد باز سوم حزیران ۱۶۹۶/ ذی‌العقده ۱۱۰۷) بازآمدند و قلعه را در محاصره گرفتند. قلعه که در محاصره نخستین صدمات بسیار دیده بود و هنوز بازسازی و تحکیم نشده بود، پس از مدتی

پایداری در ۷محرم ۱۱۰۸ه/۶آگوستوس ۱۶۹۶م تسلیم شد.

متارکه قارلوفچه

در اثنای عقد پیمان صلح قارلوفچه که جداگانه با اتریش، ونیز و لهستان بسته شد، با توجه به این‌که هیئت اعزامی از سوی روسیه به قارلوفچه اختیاری برای عقد پیمان صلح نداشتند، دولت عثمانی با روسها یک پیمان متارکه سه ساله بست و جنگ پایان گرفت. (۱۶۹۹م).

پیمان استانبول

پس از تصرف قلعه آزاغ به‌دستور پطرکبیر بی‌درنگ در آنجا کارگاه کشتی‌سازی برپا شد و در سال ۱۱۱۱ه/ ۱۷۰۰م یک سفیر درجه دو با یکی از کشتیهایی که در آنجا ساخته شده بود به استانبول فرستاده شد. در عمارت سلاحدار مصطفی پاشا صدراعظم پیشین که نزدیک ایاصوفیه قرار داشت بین سفیر و رامی افندی رئیس‌الکتاب و سرمترجم اسکارلت‌زاده ماورو کورداتو افندی شرایط یک پیمان آشتی مشخص و تثبیت شد و همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم پیمانی در چهارده ماده بسته شد.

خاندان ایوان از اواسط قرن شانزدهم تا اواخر این قرن

ایوان مخوف
۱۵۸۴ـ۱۵۵۳م

فئودور
۱۵۹۸ـ۱۵۸۴م

خاندان رومانف در قرن شانزدهم

فئودور نیکیتیش
(متوفی ۱۶۳۳م)

میخائیل رومانف سوم
۱۶۴۳ـ۱۶۱۳م

الکسی اول
۱۶۷۶ـ۱۶۴۵م

ایوان پنجم
۱۶۸۹ـ۱۶۸۲م

پطرکبیر
۱۷۲۵ـ۱۶۸۲م

فئودورسوم
۱۶۸۲ـ۱۶۷۶م

مناسبات عثمانی - لهستان

اقدام شاه لهستان برای نفوذ در بغدان

هنگامی که سلیم دوم در اول مائیس ۱۵۶۸م از ادرنه به استانبول آمد، سوخورووسکی[1] فرستاده سیگسموند شاه لهستان را که با یک هیئت سیصد نفری برای تبریک جلوس و تجدید پیمان‌نامه آمده بود به حضور پذیرفت. سیگسموند در نامه ارسالی توسط هیئت خواسته‌های زیر را مطرح کرده بود:

۱ـ تجدید عهدنامه‌ای که در زمان بایزید دوّم بسته شده بود.

۲ـ جلوگیری از ورود تاتارها و ملداوی‌ها به خاک لهستان.

۳ـ عدم تسلیم کسانی که از خاک دولت عثمانی به لهستان ریخته بودند.

۴ـ لغو خراج سالانه‌ای که دولت لهستان به خانهای کریمه می‌پرداخت.

۵ـ خودداری از تعیین ویووده برای بغدان بدون جلب موافقت دولت لهستان.

انگیزه طرح ماده اخیر از سوی پادشاه لهستان ناشی از این می‌شد که «بغدان» ویووده بغدان مایل بود تابعیت لهستان را بپذیرد ونیز بین بغدان و لهستان اتفاقی بسته شده بود که به‌موجب آن هر یک از دو دولت یادشده با یک نیروی خارجی (به استثنای دولت عثمانی) وارد جنگ می‌شد دولت دیگر به یاری او می‌شتافت. پیشنهادهای شاه لهستان پذیرفته نشد و فرستاده ناخشنود بازگشت. فقط پیمان‌نامه تجدید شده توسط یکی از چاووشهای دربار به‌نام حسن چاووش به لهستان ارسال

۱- در دفتر مهمه آرشیو نخست‌وزیری نام فرستاده لهستان پطروس لیواروسکی قید شده است. در تاریخ بیست و ششم محرم ۹۷۶ (تموز ۱۵۶۸م) پیمان بازرگانی تجدید شد و فردای آن روز به همه نواحی ترکیه بخشنامه شد (دفتر مهمّه ۷ ص ۶۴۰ بیست و دوم محرم سند ۹۷۶).

شد.[۱]

پادشاه لهستان در حکم یک حامی برای ویوده‌نشین بغدان بود. در ضمن مناسبات ویووده بغدان با لهستان دقت‌نظر دولت عثمانی را به خود جلب کرده بود. ویووده بغدان که پشتگرم به پایمردی شاه سیگسموند اگوست قصد مخالفت با دولت [عثمانی] را داشت معزول شد و به‌جای او شخصی به‌نام یوُنیای اهل مازوریاکه مورد نظر «بویار»ها بود برگزیده شد. در پی این انتصاب بغدان شورش کرد، اما پایداری نتوانست و سرانجام نزد سلطان لهستان که نیرو به یاری‌اش فرستاده بود گریخت. پادشاه لهستان در پی آگاهی از انتصاب یوُنیا، نماینده‌ای به‌نام تارانووسکی به دربار عثمانی فرستاد و درخواست کرد که بغدان باز به سمت پیشین خود منصوب شود ولی موفق نشد و چون دولت عثمانی درخواست استرداد ویووده شورشی را کرده بود، برخلاف مفاد عهده‌نامه ویووده پیشین به یاری بویارهای لهستان به اتریش گریخت.[۲]

انتخاب هنری برادر پادشاه فرانسه به سلطنت لهستان

در سال ۱۵۷۲م با درگذشت سیگسموند اگوست آخرین شاه از خاندان یاگلّون[۳] لهستان، مسأله انتخاب پادشاهی برای تخت بی‌سلطان از نظر دولتهای هم‌مرز و فرانسه یک مسأله مهم سیاسی به‌شمار می‌رفت که این نکته از سوی دولتهای عثمانی، آلمان- (اتریش) و روسیه با دقت بسیار دنبال می‌شد.

ایوان تزار روسیه که می‌خواست لهستان را برای گسترش حاکمیت روسیه، زیر نفوذ خود درآورد، توسط طرفدارانی که در لهستان به‌دست آورده بود بر آن شد تا

۱- تاریخ هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج۶ ص۲۰۶.

۲- قسمتی از متن فرمان صادره به تاریخ یازده صفر ۹۸۲هـ(حزیران ۱۵۷۴م) به هانری پادشاه لهستان به‌مناسبت انتخابش به سلطنت که طی آن از فرار ویووده مولدادنیا در زمان سلطنت شاه سابق نیز سخن به میان آمده است:

«اینک نامه همایونم برای شاه هنریکو پادشاه ولایت هلن چنین شرف صدور می‌یابد که آباء کرام و اجداد عظاممان با شاه ولایت له [لهستان] و حکام و اعیان... مراتب دوستی قدیم و جانب امن و امان را رعایت کرده بودند... اما در اثنای فرار ویووده بغدان که هنگام حکومت عصیان کرد و به لهستان گریخت، حکام ایالت مزبوره سیاستی خلاف دوستی قدیم در پیش گرفتند علی‌رغم ارسال احکام بسیار دایر بر اعزام آن شخص به آستان بلندمان حکام مذکوره اهمال به خرج دادند و او را به ولایت نمچه [اتریش] روانه کردند...» (دفتر مهمّه).

۳- در اسناد عثمانی این نام ژیکموند اوجوست قید شده است (دفتر مهمّه ۶ ص ۸۸ از متن حکم ارسالی مورخ صفر ماه ۹۷۲هـ برای دولت گیرای خان‌کریمه).

سلطنت لهستان را از آن خود سازد. حتی از مرزهای لهستان گذشت و به یاری اسلاوهای طرفدار خود موفقیتهایی هم به‌دست آورد اما بر اثر شکایت لهستانیها و مقابله خان‌کریمه[۱] تزار به آرزوی خود نرسید.

دولت عثمانی نقشی راکه لهستان در بغدان بازی می‌کرد دقیقاً زیرنظر داشت و نمی‌خواست که کسی از روسیه یا اتریش (خاندان هاسبورگ) بر آنجا حکومت کند، و به‌دنبال کسی بود که وجودش برای عثمانی زیان‌آورنباشد. از این‌روی حکومت برای رسیدن به این هدف، در صورت لزوم برای حل مسأله لهستان حتی مداخله نظامی را هم در نظر گرفته بود[۲]

حکومت عثمانی برای سلطنت لهستان در بین بویارها نامزدهایی هم یافته بود. حتی دولت ضمن ارسال فرمانی برای بویارها متذکر شده بود که برخی از دولتها برآنند که کسی را از بین طرفداران خود به سلطنت لهستان بنشانند و قصد آنها از این انتصاب تجاوز به ترکیه است که در صورت تحقق این نیّت دولت عثمانی قاطعانه در مسأله سلطنت لهستان دخالت خواهد کرد و تنها با انتخاب پادشاهی از میان خود آنها [بویارها] موافقت خواهد کرد.

در این بین با آن که دولت اتریش و روسها هر کدام نامزدی برای سلطنت معرفی کرده بودند و علی‌رغم حرص و آز آشکارای آن دو دولت در مورد کار سلطنت لهستان، با تدبیر و هوشیاری مانکوک اسقف والاس که از سوی کاترین دومدیسی (مادر شارل چهارم پادشاه فرانسه و برادرش هانری) به لهستان اعزام شده بود، هانری باز به سلطنت لهستان رسید. اما این انتصاب می‌بایست از سوی دولت عثمانی تأیید می‌شد. دولت عثمانی که از تصمیم انتخاب سلطان برای لهستان از میان بویارها منصرف شده بود، انتصاب نامزد یک دولت دوست [فرانسه] را پذیرفت و مراتب موافقت خود را هم توسط بویارهای لهستان به اسقفهای آنها و هم به اطلاع دولت فرانسه رسانید[۳] و به این ترتیب با تصویب دیوان عثمانی هانری دووالوا برادر شارل چهارم (۱۵۶۰ـ ۱۵۷۴) پادشاه فرانسه، دوک آنژ و برای سلطنت لهستان

۱- متن نامه همایونی که در پی شکایت لهستانیهابه خان‌کریمه دستوراتی داده شده است در منشآت فریدون بیگ آمده است (ج ۲ ص ۴۴۵).

۲- در این مورد [آمادگی برای دخالت نظامی] فرمانهای متعددی به حکام مرزی، ویووده‌های افلاق و بغدان و خان کریمه مبنی بر آمادگی لازم در مقابله با هر احتمالی صادر شده بوده است که در دفتر مهمّه متن آنها آمده است.

۳- دفتر مهمّه ۲۱ ص ۱۷۰ و دفتر مهمه ۲۲ ص ۱۰۰، ـ ۱۱۱ـ۱۱۵.

شایسته تشخیص داده شد و برگزیدند. سلطان عثمانی خشنود از این مسأله موفقیت‌آمیز نامه با حشمتی برای شاه لهستان فرستاد.[۱]

در پی این اقدامات برای خان‌کریمه نیز نامه‌ای ارسال شد که تا رسیدن سلطان جدید نسبت به حفاظت لهستان از تعرض روسها اقدام کند.[۲] پس از مدتی هانری به لهستان رفت و بر تخت سلطنت نشست (۱۵۷۳م).

با انتخاب هانری به سلطنت لهستان دولت عثمانی از این‌که فردی از یک خاندان دوست بر تخت سلطنت آن کشور نشسته است خشنود بود و به این جهت مرزهای شمالی این کشور در امنیت به‌سر می‌برد.

انتخاب سلطان اردل به سلطنت لهستان

سلطنت هانری در لهستان دیری نپایید، با مرگ شارل چهارم هانری به سلطنت فرانسه رسید (۱۵۷۴م). مردم لهستان به‌سبب رضایتی که از هنری داشتند مایل به رها کردنش نبودند، از این روی هانری پنهانی از لهستان گریخت. با این رخداد، باز دولت عثمانی درگیر مسأله سلطنت لهستان شد. دولت عثمانی برای مقابله با

۱- برای شاه هنری پادشاه فرنج [فرانسه] که سلطنت ولایت له به او عنایت شده بود نامه همایونی چنین مرقوم شد که: ایلچی معتبر و معتمدالیه برادرتان پادشاه فرانسه که از قدیم مراتب صداقت و اخلاص و دوستی او برایمان اثبات شده است به عتبهٔ عالم پناه و سدّه سعادت دستگاهمان آمدند و به استحضارمان رسانیدند که شاه ولایت له که در زمره کسانی بود که مراتب صداقت و عبودیت خود را به آستان دولت آشیانمان ابراز می‌داشت مُرد شده است [مرده است] با توجه به تقریر شما در باب انتصاب شاه برای ولایت مذکوره که خود را شایسته دانسته و در این باب استدعا و تمنا کرده بودید اکنون... شما و برادرتان نسبت به آستان سعادت دستگاهمان کمال صداقت و اخلاص... تمنا و استدعای برادرتان که توسط ایلچی مومی‌الیه ابراز شده بود حائز قبول افتاد و از آنجایی که ولایت له در کنف حمایت خسروانه‌مان قرار دارد و امراواعیان و سائره اهالی آن ولایت به سدّه سعادتمان تقریرات بسیار ارسال و موافقت خود را در باب امتثال فرمان همایونی‌مان دایر بر انتصاب ذات شایسته و لایق اعلام داشته‌اند از این روی حکم شریف واجب الامتثالمان ارسال شد و آنان از امر شریف‌مان در مورد پذیرفتن شما به سلطنت متنبّه [آگاه] شدند و مراتب انقیاد و اطاعت خود را از امر شریفمان نشان دادند و در اواسط، محرم‌الحرام سنه ۹۸۱... آنها مراتب قبول شما را به سلطنت اعلام و اظهار کرده‌اند که سلاطین اطراف و جوانب (روسیه و اتریش) به سبب سودای خامشان هر یک از آنان قصد به سلطنت رساندن پسرشان را دارند و مشغول جمع کردن لشکر و سایر افکار فاسده هستند با علو عنایت بی‌غایت حضرت پروردگارم که خالق آسمان و زمین است... شما را به پادشاهی آن دیار منصوب و تعیین کردیم و برای حفظ و حراست ولایت مذکوره از مضرتّ اعداء به خان‌کریمه دولت گیرای دامت معالیه و لشکر تاتار صبا رفتار دستورات لازم و آمادگی شایسته صادر شده است... به برادر مومی‌الیه‌تان در این باب که اگر برای مرور به مملکت مذکوره از آن سوی عسرت وجود دارد مراتب را به آستان سعادت آشیانمان ...ار دارند نامه همایونی ارسال شده است (دفتر مهمّه ۲۲ ص ۱۱۹ سفه ۹۸۱).

۲- منشآت فریدون بیگ ج۲ ص ۴۴۹، نامه همایونی ارسالی به حکام لهستان.

روسها و اتریشیها در جریان لهستان در پی یافتن کسی برای سلطنت لهستان بود که اگر دوست عثمانی نبود دستکم بی‌طرف باشد. از این رو از سوی دولت فرامینی صادر شد تا ترتیبی اتخاذ شود که مردم لهستان در جهت این خواسته دولت عثمانی حرکت کنند.(۱)

در مورد مسأله انتخاب سلطان لهستان نظرات مختلف بود. هر گروه و دسته‌ای [از مردم لهستان] نامزدی برای این مقام معرفی می‌کرد. تبلیغات دولت عثمانی موثر افتاد. با مراجعه و تماس یکی از پرنسهای لهستان به‌دولت عثمانی، اشتوان [استفان] با توری ویووده اردل که از جانب همسرش با خاندان یاگلون رابطه سببی داشت برای سلطنت لهستان شایسته تشخیص داده شد و به این سمت منصوبش کردند.(۲) چون دولت اتریش اجازه نداد که سلطان جدید برای عزیمت به لهستان از خاک آن کشور

۱- فرمان به حاکم فولک (فیلک):

سلطان کفره له فرار کرده است و یا به ولایت فرانسه رفته است و باز مملکتان بی‌سلطان مانده است و مسموع شده است که شاه اتریش و یا روسیه برآنند تا پسرشان را به سلطنت لهستان منصوب کنند. مذکورها از قدیم‌الایام با این‌جانب داعیه عداوت دارند و اگر فرزند یکی از آنان به سلطنت برسد به دور از فتنه و فساد نخواهند بود. برای گوشمال مذکورها و به‌منظور التجا و توسل به این‌جانب دستور دادم که ولایتهای قرب فولکه مورد نهب و غارت قرار بگیرد. به‌محض وصول این خط همایون با حسن تدبیر مقدمات امر را فراهم ببین. سلطان له گریخته است و امن و امان از آن ولایت رخت بربسته. گویا پسر دشمنمان تزار مسکو را به شاهی انتخاب کرده‌اند. اینک فرصت مناسب است که صیت و آوازه به خرج‌دهی سرباز و سوار وافی فراهم‌آوری و به ذاتی که به فرماندهی انتخاب می‌کنی گوشزد کنی که اقدام به‌غارت و خسارت کند قراء و قصباتشان را تحریق و تحزیب نماید و هر که را یافتند به اسارت بگیرد تا موجب عبرت شود و توسل و التجاء به این‌جانب را به بوته اهمال نسپارند. هفدهم جمادی‌الاول ۹۸۲ (ایلول ۱۵۷۴م). (دفتر مهمّه ۲۸ ص ۱۹۴).

۲- فرمان به ویووده اردل که:

نامه‌ات رسیده است که حکام ولایت له دو دسته شده‌اند، یک فرقه تو را به سلطنت پذیرفته‌اند و فرقه دیگر مرادشان پسر شاه اتریش است. شاه اتریش لشکر کشیده است و با معاونت حکام مذکوره بر این سودا است که جبراً پسر خود را به سلطنت لهستان بنشاند. شاه مسکو هم با شاه اتریش در این امر متفق و متحد شده است. هم‌چنین آگاهمان ساخته‌ای که چهار تن از حکام برجسته لهستان با تو همداستان‌اند و در انتظار فرمان همایونی‌ام هستی و تقاضا داری که خان (خان کریمه) عازم غزوه یا مسکو شود هم‌چنین درباره دستور مکرمم، وزیرم مصطفی پاشا (والی بودین) و سایر موارد معروضه‌ات معلوم خاطرم شد. پیش از این توسط مصطفی چاووش زید قدرهُ برای حکام له حکم همایونی ارسال شده بوده است که خاطر همایونم به انتخاب شاهی از خارج برای لهستان راضی نیست و آگاهشان ساختم که یا تو را یا یکی را که از بین خود شایسته می‌دانند به سلطنت لهستان برگزینند. حال از حکام مذکور برای انتصاب تو به سلطنت مراجعه کرده است اگر چنانکه مقاصد و شرایطشان مغایر نباشد و ممکن‌الحصول باشد حکام مذکوره مقاصد و شرایطشان را معلوم این‌جانب نمایند و اگر فرصت فوت نمی‌شود مراتب رابه عتبهٔ عالیه‌مان بنویسند تا تو به ولایت‌له بروی که برای سلطنت آنجا شایسته‌ای (دفتر مهمّه ۲۷ ص ۲۱۵ سؤال سفه ۹۸۳).

بگذرد دولت دستور داد که باتوری از راه بغدان به لهستان برود و نیرویی را نیز به همراه او روانه کرد.(۱)

استفان باتوری همسر آنّا دختر سیگسموند اول پادشاه لهستان بود که در سال ۱۵۴۸م در گذشته بوده است. وسیگسموند اوگوست آخرین پادشاه متونی لهستان هم برادر کوچک پرنسس آنّا بود. به این ترتیب با اعمال نفوذ دولت عثمانی باتوری بی‌غوغا در سال ۱۵۷۵م به سلطنت لهستان برگزیده شد.

سلطان جدید پس از انتخابش پیمان نامه‌هایی را که از دوران پیشین بین دولت عثمانی و لهستان بسته شده بود تجدید کرد. به‌سبب آنکه دولت لهستان تحت‌الحمایه عثمانیها بود در حق سفرا و بازرگانان لهستانی تسهیلات لازم رعایت می‌شد. اما استفان باتوری این نیکی را قدر ندانست. استفان باتوری یازده سال در لهستان سلطنت کرد و در سال ۹۹۵هـ / ۱۵۸۶م بی‌آنکه فرزندی از خود به جای بگذارد درگذشت.

تعیین شاه برای لهستان از خاندان «واسا»

دولت عثمانی ضمن تذکر این نکته به سفیر لهستان که نامزد پیشنهادی برای سلطنت لهستان از سوی هر یک از شش دولت لهستان، اتریش، اسپانیا، فرانسه و انگلیس را نخواهد پذیرفت، در این باره برای بویارهای لهستان نیز فرمان ارسال کرد.(۲) اما دولتهای لهستان از بین سه حزب موجود آرشیدوک ماکسیمیلین برادر رودلف امپراتور آلمان را از حزب بیک‌زاده‌های لهستان به سلطنت برگزید، اما این انتصاب دیری نپایید(۳) و پس از مدتی در دومین انتصاب حزب دبیرکل ژان زامویسکی پیروز شد وسیگسموند از خاندان واسای سوئد با نام سیگسموند سوم به سلطنت لهستان برگزیده شد.(۴)

۱- دفتر مهمّه ۲۷ ص ۳۰۱.

۲- «.... با توجه به این‌که خاطر همایونمان راضی نیست، اگر چنانچه سلطانی را که از سوی دولتهای لهستان، اتریش، اسپانیا، فرانسه، انگلیس و مسکو که به ظاهر با ما دوست اما در باطن دشمنند انتخاب شده است بپذیرید، خاطر همایونم خشنود نخواهد شد و در حکم ترک اخلاص و صداقت به آستان سعادتمان است و اقدامی است مغایر با صلح و دوستی....»

۳- (مهمّه ۶۲ ص ۶۱ رجب سند ۹۹۵).

دفتر مهمّه ۶۲ ص۱۱۹.

۴- خاندان وازا[واسا] سبب شد که سوئد پس از تجزیه از خاک دانمارک به‌صورت یک دولت مستقل درآید ←

کاترینا، مادر سلطان جدید لهستان، دختر سیگسموند اول پادشاه لهستان و همسر ژان واسا پادشاه سوئد بود. با توجه به این‌که شاه جدید در جهت مخالف خواسته‌های دولت عثمانی حرکت نمی‌کرد نیت دولت عثمانی در مورد مسأله لهستان برآورده شده بود، این نکته توسط مجلس لهستان به‌اطلاع حکومت عثمانی رسید (۱۵۸۷م). سلطان تازه هم دبیر خود ژان زامویسکی را از دانزیک به استانبول فرستاد و انتصاب خود را به سلطنت به آگاهی دولت رساند و خواهش کرد که چون سابق روابط دوستانه بین دو دولت حاکم باشد و پیمانهای پیشین تجدید شود و برای خان‌کریمه نیز دستورات لازم یعنی خودداری از تجاوز به مرزهای لهستان صادر شود. تقاضاهای پادشاه لهستان همه از سوی دولت عثمانی انجام گرفت.

در مراسم تاجگذاری سیگسموند یک فرستاده ترک به‌نام طورقود چاووش حضور داشت. سیگسموند می‌خواست خواهر خود را به عقد ازدواج آرشیدوک ماکسیمیلین پسر امپراتور [اتریش] درآورد اما دولت عثمانی قاطعانه اعلام داشت: چون قبلاً قول داده شده بود که دختر یاد شده با شاه اردل ازدواج کند لذا نباید این وصلت صورت بگیرد. دولت عثمانی در واقع با این مخالفت مانع از هر نوع امکان همداستانی بین دولت لهستان و اتریش از راه وصلت خانوادگی شد. امپراتور رودولف که از این مسأله ناراحت شده بود از پادشاه [عثمانی] خواهش کرد که با این وصلت موافقت کند اما این درخواست پذیرفته نشد و همزمان با آن برای آنکه دولت عثمانی در مقابل عمل انجام شده‌ای از سوی امپراتور قرار نگیرد، هشدار لازم به حکام مرزی و نیز اردل داده شد. این پیشبینی بجا بود، زیرا ماکسیمیلین با نیروی قابل توجهی برای به‌دست آوردن سلطنت به خاک استان تجاوز کرد، اما در کراکودی از نیروهای زامویسکی شکست فاحشی خورد و به اسارت درآمد و با تعهد ترک سودای سلطنت لهستان از اسارت رهایی یافت. سلطان جدید بی‌درنگ این پیروزی را به اطلاع دولت عثمانی رسانید و پاسخ سلطان را دایر بر رضایت خاطر در ۲۱ رمضان ۹۹۶ه (اگوست ۱۵۸۸م) دریافت کرد.[۱]

←

گوستاو وازا نخستین پادشاه سوئد بود. گوستاو در سال ۱۵۲۳م به سلطنت رسید و در سال ۱۵۶۰ درگذشت. پس از او پسرش اریخ و پس از او نیز پسر دیگرش ژان وازا پادشاه شد (۱۵۶۸م). سیگسموند وازا که به سلطنت لهستان برگزیده شد پسر ژان وازا نوه سیگسموند اول بود.

۱- احمد رفیق، «**حاکمیت ترکها در لهستان**» نشریه انجمن تاریخ ترک سال ۱۴ ص ۲۴۱ الی ۲۴۳.

در اثنای شورش میخال ویووده افلاق و همداستانی اردل و بغدان با امپراتور علیه دولت عثمانی، سیگسموند نامه‌ای به تاریخ ۱۵۹۷م برای حکمران عثمانی فرستاد و طی آن عنوان کرد که سلطنت افلاق و بغدان به او واگذار شود و در مقابل دولت لهستان خراج سالانه آن دو کشور را پرداخت کند. اما این پیشنهاد از سوی دولت عثمانی رد شد.(۱)

پادشاه لهستان در پی مرگ پدرش ژان واسا سلطان سوئد، سلطنت سوئد را هم تصاحب کرد، اما چون کاتولیک متعصبی بود در پی شورش پروتستانهای سوئد ناگزیر از ترک آن کشور شد و به لهستان بازگشت و شارل چهارم عمویش به سلطنت سوئد رسید (۱۶۰۴م) پادشاه لهستان چون اتباع پروتستان و اورتودکس را تحت تعقیب قرار می‌داد، مورد نفرت آنان نیز قرار گرفت.

دخالت لهستان در بغدان

مناسبات دولت عثمانی بویژه در قرن ۱۷ به‌سبب دخالت لهستان در امور بغدان، و حمایت از ویووده‌های بغدان و افلاق و تحرک قزاقهای تابع به غارت سواحل عثمانی و یا نادیده گرفتن چنین تجاوزاتی از سوی قزاقها(۲)، بیشتر حالتی خصمانه داشت تا دوستانه که اوضاع حساس ناشی از نیم‌قرن غائله‌های داخلی و خارجی عامل مهمی در چگونگی این روابط به‌شمار می‌رفت.

بیشترین تماس مرزی لهستان با خان‌نشین کریمه بود. با آنکه شاه لهستان همه ساله خراج تعیین شده را برای خان‌کریمه می‌فرستاد باز هم بین آن دو حکومت برخورد و درگیری پیش می‌آمد. در اواخر قرن شانزدهم و قرن هفدهم در عهدنامه‌ایی که بین طرفین [دولت عثمانی و لهستان] بسته می‌شد در مقابل درخواست مبنی بر جلوگیری از حمله قزاقها [از سوی عثمانیها]، طرف مقابل هم خواستار منع تجاوزهای خان‌کریمه می‌شد اما وعده‌ای هر دو طرف در این مورد تنها بر روی کاغذ بود و ضمانت اجرایی نمی‌یافت.

دخالت گهگاه لهستان در کار بغدان و افزون بر آن دخالت در امور افلاق، روابط

۱- تاریخ هامر (ترجمهٔ اتابک) ج۷ ص۲۴۲.

۲- نامه‌های ارسالی سلطان عثمانی به پادشاه لهستان در مورد تجاوز قزاقهای اوزی در منشآت فریدون بیک آمده است (ج۲ ص ۴۳۱ و ۴۳۳).

بین دو دولت را تیره ساخته بود. حتی سلطان احمد اول در نامهٔ ارسالی به پادشاه لهستان از او خواسته بود که سر «را دو شربان» حاکم پیشین افلاق را که نزد پدر زنش گریخته بود، همراه خزانه به ترکیه بفرستد، و یادآور شده بود که در غیر این صورت لهستان توسط تاتارها اشغال خواهد شد. دیوان عثمانی برای اعدام شربان دو قاپوچی باشی نزد پادشاه لهستان فرستاد و سفیر لهستان ساموئل تارگووسکی را تا بازگشت دو مأمور یاد شده در استانبول تحت‌نظر گرفت.[۱]

در بیستم ربیع‌الاول ۱۰۶۱ه‍ (تموز ۱۶۰۷م) بین دولت عثمانی و لهستان پیمان نامه‌ای که متکی براساس استواری بود تجدید شد.[۲] به موجب این پیمان دولتین عثمانی و لهستان متقابلاً متعهد می‌شدند که از حمله تاتارها به لهستان و تجاوز قزاقها به کریمه جلوگیری کنند. باز به‌موجب این پیمان دولت لهستان می‌بایست خراج سالانه را به خانهای کریمه بپردازد و در ازای آن دولت کریمه نیز از لهستان در مقابل حملات خارجی محافظت کند. در این عهدنامه موادی نیز در مورد بازرگانی، مبادله اسیران، حقوق گمرکی، ورودپول، نحوه پرداخت ضرر و زیان و... در نظر گرفته شده بود.

همانگونه که در بخش مربوط به ویووده‌های بغدان به اختصار یاد کردیم اسکندر پاشا والی بسنه در سال ۱۰۲۵ه‍/۱۶۱۶م کورسکی یا کوزاکی پسر هتمان قزاقهای اوزی را که با سه پسر ویووده یرمیا موویلا متفق شده بود شکست داد و همراه با نیروهای افلاق، بغدان و اردل به‌سوی قزاقها حمله برد، اما دولت لهستان برای حمایت از قزاقها نیرویی به فرماندهی استانیسلاس زولکیپوسکی[۳] به رویارویی نیروهای عثمانی فرستاد، در اثنایی که می‌خواست میان دو طرف جنگ در بگیرد با پیمان بسنه بین دو طرف صلح برقرار شد.

به‌موجب این پیمان که در بیست و ششم رمضان ۱۰۲۶ه‍ مطابق با بیست و هفتم ایلول ۱۶۱۷م بسته شد، از آن پس قزاقها مجاز به عبور از رود اوزی (اوچاکف) نبودند و دولت لهستان نیز متعهد می‌شد که در امور بغدان و افلاق و اردل مداخله

۱- تاریخ هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج۸ ص۱۴۳. رادو را به اتریش فراری داده بودند.
۲- این عهدنامه در محرم سال ۱۰۵۰ه‍(مائیس ۱۶۴۰م) تجدید شد.
۳- نام این شخص در نامه ارسالی اسکندر پاشا برای شاه لهستان به تاریخ رمضان ۱۰۲۶ه‍ استانیسلا و ژیلکوسکی قید شده بوده است. (منشآت ج۲ ص۴۲۸).

نکند و در ازای آن، دولت عثمانی هم می‌بایست مانع از تجاوز تاتارهای کریمه به داخل خاک لهستان بشود.[1]

حمایت پادشاه لهستان از ویووده‌ها

علی‌رغم بسته شدن پیمان بین دو دولت تحت انگیزه‌های گوناگون بویژه بر اثر تجاوزهای قزاقهای تابع لهستان برخوردهای مرزی متعددی پیش می‌آمد. حتی هنگامی که خلیل پاشا وزیر اعظم گارکروفسکی[2] منشی مخصوص شاه لهستان را که در سال ۱۰۲۷هـ/۱۶۱۸م با سمت سفیر به استانبول آمده بود، به سبب فعالیتهای قزاقها و عملیات خرابکارانه آنان مواخذه کرد، سفیر نیز در پاسخ گفت: تجاوزهای خان‌کریمه انگیزه شورش قزاقهاست. از این روی وزیر اعظم برای خان‌کریمه نامه فرستاد که از حمله به خاک لهستان که برخلاف مفاد پیمان بسته شده است خودداری کند.[3]

باز از جمله حوادثی که از این دست بین دو طرف رخ داد یکی هم حمایت پادشاه لهستان از گراتیانی کاسپار والی بغدان بود که از سوی دولت عثمانی برکنار شده بود و پادشاه لهستان نیرو در اختیار او گذارده بود.

این مداخله به درگیری قابل توجهی بین دو طرف انجامید. و گاسپار و پنجاه هزار نیروی لهستانی کمکی‌اش از سردار اسکندر پاشا والی اوزی و شماری از نیروهای کریمه شکست سختی خورد، شمار بسیاری از آنان اسیر شدند و یکصد و بیست قبضه توپ هم به‌دست نیروهای عثمانی افتاد.[4]

۱- تاریخ هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج۸ ص ۱۶۱. متن نامهٔ مورخ ۲۶ رمضان ۱۰۲۶ ارسالی توسط اسکندر پاشا برای شاه لهستان در منشآت فریدون بیک آمده است: (ج۲ ص۴۲۸). در مقدمهٔ این نامه چنین آمده است:

«من که اسکندر پاشا غلام آستان ملک‌مکرم و شهریار مدینه منورّه و قدس شریف و سلطان هفت اقلیم شاهنشاه والامقام به‌موجب برات شاهانه به سرداری و سپه سالاری لشکر نصرت قرین متشکل از عساکر ولایات روم‌ایلی و بودون (بودین) و قاینژه منصوب شده‌ام تا راهزنان قزاق را که از ولایت له آمده به برخی از نقاط ممالک محروسه زیان و گزند وارد می‌سازند، رّد و دفع کنم. به‌موجب امر شریف سلطان سعادت قرینم با این عسکر جنگ آزموده حرکت کرده و هم‌اکنون با بتلن گابور حاکم اردل (رادو=لادول) حاکم بغدان و با ویووده حاکم افلاق در کنار رود طورلی [طورله] واقع در ایالت بغدان... نزول کرده‌ایم».

۲- نام این شخص در نامهٔ ارسالی وزیر اعظم به جان بیگ گیرای خان‌کریمه «غرغرفچه حراسقی» ذکر شده است. (منشآت فریدون بیگ ج۲ ص۲۲).

۳- تاریخ نعیما ج۲ ص۱۶۹ و نامهٔ خلیل پاشا به خان‌کریمه (منشآت فریدون بیگ ج۲ ص۲۲).

۴- تاریخ پچه‌وی (پچوی) ج۲ ص۲۲ و یغما ج۲ ص ۱۷۵ و تاریخ هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج۸ ص۱۸۸ و ۱۸۹.

در این نبرد زولکییوسکی سرفرمانده نیروهای لهستان کشته شد و کونیه کاپوسکی فرمانده دوم و بیش از یکصد تن از امرای نامدار لهستانی دستگیر شدند و همه نیروهای لهستانی نابود شدند (اکیم ۱۶۲۰).

جنگ با لهستان

پیروزی بسیار مهم اسکندر پاشا مقدمه‌ای شد برای جنگ با لهستان و دخالت پی‌در پی لهستان در کار بغدان و ورود قزاقهای اوزی به دریای سیاه و تجاوز به سواحل آن دست‌آویز محکمی شد برای وزیر اعظم علی پاشا که می‌خواست شاه جوان عثمان دوم را به جنگ با لهستان وادارد. و آیین به میدان نبرد رفتن شخص پادشاه که از سال ۱۰۰۴هـ/۱۵۹۶م یعنی به مدت بیست و پنج سال منسوخ شده بود بار دیگر زنده شد. سفیر لهستان را که برای جلوگیری از بروز جنگ به استانبول فرستاده شده بود از «کوچک چکمجه» بازگردانیدند. برای جلوگیری از جنگ بین دو طرف درگیر جان اول پادشاه انگلستان، نامه‌ای توسط سفیرش سرجان ایر (ژون ایرس) فرستاد اما میانجیگری سفیر با عنوان کردن این نکته که قصد انتقام از خسارتهای قزاقها در بین است پذیرفته نشد و اردو به حرکت درآمد (آخر جمادی‌الاخر ۱۰۳۰هـ/مائیس ۱۶۲۱).

همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم دو ماه پیش از حرکت اردو وزیر اعظم استانکوی لی چلپی علی پاشا درگذشت و اوخری لی حسین پاشا وزیر اعظم شد. سیگسموند سوم پادشاه لهستان وقتی که دست از امید آشتی شُست قزاقها را به حرکت درآورد و سواحل را زیر ضربات گرفتند اما شماری از این نیروها به دست عثمانیها افتاد و آنها را در اردوگاه گردن زدند و بخشی هم از نیروهای قزاق هنگام عزیمت به جنگ به‌دست جان بیگ گیرای خان‌کریمه کشته شد.

اردوی عثمانی به پیشروی خود ادامه داد و شش‌بار به نیروهای لهستان که در پای قلعه هوتین (خوتین) آرایش جنگی یافته، کاملاً سنگر گرفته بودند، حمله برد

← هنگامی که لهستانیها افراد سواره نظام خود را هم به‌صورت پیاده نظام درآورده و در پناه سه ردیف ارابه عقب می‌نشستند تاتارها با شجاعت بسیار به آنان حمله بردند و پیروزی به‌دست آوردند.

اما هیچ یک از این حمله‌ها موفقیت‌آمیز نبود، زیرا که بر اثر خست پادشاه به توصیّه قزلار آغاسی که جایزه اندکی برای سر دشمنان تعیین کرده بود از اشتیاق افراد به نبرد کاسته شده بود.[۱] با آقن مدهش خان‌کریمه به خاک لهستان، در آن کشور قحطی رخ داد، از این روی پادشاه لهستان با میانجیگری ویووده افلاق تقاضای آشتی کرد که پذیرفته شد و نزدیک خوتین آشتی برقرار شد.[۲]

تزار روسیه که جنگ بین دو دولت و شکست لهستان را غنیمت شمرده بود به لهستان حمله‌ور شد اما شکست خورد و در سال ۱۰۳۲هـ /۱۶۲۳م سفیری از راه کفه به استانبول فرستاد و به دولت عثمانی پیشنهاد کرد که دست به عملیات مشترک علیه لهستان بزنند. تصادف شگفت‌آور این‌که همزمان با این اقدام پرنس زیبا راوسکی سفیر لهستان نیز با یک هیئت بزرگی شامل هفتصد و شش نفر برای گرفتن عهدنامه جدید که در خوتین بسته شده بود به استانبول آمده بود. هر دو فرستاده با هم به حضور وزیر اعظم رسیدند و با یکدیگر به مناقشه برخاستند فرستاده لهستان خواهان انحلال بیگلر بیگ‌نشین مرزی اوزی (سلستره) بود.[۳]

تجاوز لهستان به بغدان و افلاق

شاه لهستان در پی ناتوانی نیروهای عثمانی در رویارویی با قوای لهستان موضع فروتنانهٔ پیشین را یک سو نهاد و با بهره‌گیری از اوضاع داخلی آن دولت به اقداماتی مغایر با مفاد پیمان دست می‌زد.

شاه که اوضاع را بر وفق مراد می‌دید بر آن شد تا با یک نیروی بیست هزار نفری بغدان و افلاق را زیر ضربات خود بگیرد. ویووده‌ها که از این تصمیم آگاه شده بودند مراتب را به اطلاع قان دمیر پاشا والی اوزی و رئیس بزرگ تاتارهای نوغای

۱- نعیما دربارهٔ این ناکامی چنین می‌نویسد: «... اگر چه در طول سی و چهار روز محاصره دیار کفار بر اثر غارت خسران بسیار دید، لکن طایفه له که در بین فرقه کفار به جبُن شهره بودند وقتی در سوکالیبه پادشاه عالم‌جاه (یکی سلطان عثمان و دیگری جان بیگ گیرای) در رأس افراد خود با عظمت و شوکت فرارسیدند، شاه [لهستان] در بین افراد خود نبود و پسرش سردار کفار بود علی‌رغم این حملات و اقدامها ناشی از اشتباه بود که ظفر میسر نشد...» (ج۲ ص۲۰۵).

۲- متن نامهٔ دلاور پاشا وزیر اعظم که به‌مناسبت این معاهده برای شاه لهستان فرستاده بود در منشآت فریدون‌بیگ آمده است (ج۲ ص۴۲۹). در این نامه کلیه مواد پیمان‌نامه آمده بوده است.

۳- به‌هنگام آمدن فرستاده لهستان به مرز «حادثه سلطان عثمان» در استانبول رخ داده بود. فرستاده مزبور تا عادی شدن اوضاع ناگزیر بود در گمانیچه انتظار بکشد.

رسانیدند. قان دمیر پاشا با شتاب خود را به آن حوالی رسانید و ضمن شکست دادن نیروهای لهستان سرزمینهای آن کشور را هم مورد تاخت و تاز قرار داد. در پی این حادثه سفیر لهستان خواستار برکناری قان دمیر پاشا شد، اما وزیر اعظم گرجی محمد پاشا این پیشنهاد را نپذیرفت. این مسأله مشکلاتی در راه ایجاد تفاهم و توافق پدید آورد.

سرانجام با عزل وزیر اعظم و با میانجیگری سر توماس روئه سفیر انگلیس پیمان‌نامه‌ای که از زمان سلطان سلیمان قانونی بین دو دولت اجرا می‌شد، تجدید شد. (۱۸ شبات ۱۶۲۳م ربیع‌الاول ۱۰۳۲ه). هر دو طرف نیز طی یک قرارداد کتبی متعهد شدند که مانع حملات تاتارها و قزاقها شوند.

توافق‌نامه‌های ۱۶۲۵ و ۱۶۳۰

سفیر لهستان که در سال ۱۰۳۵ه /۱۶۲۵م به ترکیه آمده بود، خواستار تجدید مناسبات دوستی بین دو دولت بود. دولت عثمانی ضمن تشریح موضع تجاوزکارانه قزاقها به شرط کنترل قاطعانه آنان پیمان‌نامه را تجدید کرد و برای جلوگیری از اقدامات تجاوزکارانه تاتارها دستوراتی نیز برای والی اوزی و سنجاق بیگهای آق‌قرمان، بندر ونیکوبی و آقنجیها و تاتارهای بوجاق[1] صادر شد و خان‌کریمه هم در جریان امر قرار گرفت و مقرر شد که اگر پادشاه لهستان جلوی تجاوزات قزاقها را نگیرد، خان‌کریمه به لهستان حمله‌ور شود.

در جریان سرکشی شاهین‌گیرای قالغای کریمه، دولت عثمانی چون دریافت که قزاقها او را یاری کرده‌اند، طی نامه‌ای که در سال ۱۰۳۷ه /۱۶۲۸م برای پادشاه لهستان فرستاد، هشدار داد که با آنکه طبق مفاد عهدنامه دولت لهستان مکلف است مانع از فعالیت قزاقها در دریای سیاه بشود، مفاد پیمان‌نامه را رعایت نکرده است. از این روی اگر چنانچه آن دولت نسبت به تسلیم شاهین‌گیرای و قزاقهای همراهش که از مرز لهستان گذشته‌اند اقدام نکند، اگر نیروهای دولت عثمانی برای

۱- بوجاق به روستاهای آبادی گفته می‌شود که بین آق قرمان و اسماعیل قرار دارد و مسجد و مسجدجامع دارند. (روستاهای تاتارنشین بوجاق). اراضی بوجاق از شمال مرزهای کیلی و اسماعیل آغاز می‌شود و تامحل اتصال رود پوتنا و یا پونتا به رود طورله (دنی یستر) در شمال ادامه دارد در بین تاتارهای بوجاق هشتاد هزار جنگجوی گزیده وجود داشت (سیاحتنامه اولیا چلپی ج۸ ص۵۵ و ۵۶).

دستگیری شاهین‌گیرای به هر کجاکه باشد از مرز لهستان بگذرند مسؤولیتش متوجه دولت لهستان خواهد بود.[۱]

عقد پیمان هفت ماده‌ای

با پیمان مورخ ۱۰۴۰هـ/۱۶۳۰م بین مرتضی پاشا والی اوزی و سردار لهستان مناسبات این دو دولت شکل نوینی به خود گرفت. به‌موجب این پیمان‌نامه قزاقها می‌بایست از جزیره‌هایی که در آن ساکن بودند اخراج شوند و خان‌زاده‌هایی که در اسارت لهستان به‌سر می‌برند و یا بر آن دولت پناهنده شده بودند، به استانبول فرستاده شوند. و نیز لهستان موظف می‌شد که خراج سالانه (چهل هزار سکه طلا) پرداختی به خان‌کریمه را همچنان بپردازد و در مقابل از تجاوز تاتارها به خاک لهستان جلوگیری به‌عمل خواهد آمد.[۲]

آشتی با لهستان و پیمان با روسیه

در سال ۱۰۴۲هـ/۱۶۳۲م فرستاده‌ای از روسیه به استانبول آمد و نامهٔ تزار راکه خواهان یاری دولت عثمانی به روسیه در برابر لهستان بود، آورد. این پیشنهاد پذیرفته شد و ابازه محمد پاشای مشهور والی برکنار شده بسنه با سمت والی اوزی (سلستره) به سرداری جبهه لهستان منصوب شد. ابازه محمد پاشا به جز نیروهای زیر فرمان خود به همراه تاتارهای افلاق، بغدان، نوغای و دوبریچه[۳] نیز به‌سوی قزاقها حرکت کرد و به‌شدت آنان را تار و مار ساخت و هنگامی که خود را برای حمله به پلانقاهای ساحل چپ دنی‌یستر آماده می‌کرد، شاه لهستان توسط ویووده‌های افلاق و بغدان خواهان آشتی شد و با بستن یک پیمان به جنگ پایان داده شد و دولت یاد شده اعلام داشت که سفیری هم به دربار عثمانی خواهد فرستاد.[۴]

۱- متن نامه همایونی که در این مورد صادر شده بوده است در منشآت فریدون بیگ آمده است (ج ۲ ص ۴۳۳).

۲- تاریخ نعیما ج ۳ ص ۶۴ و ۶۵ سنه ۱۰۴۰هـ.

۳- به اراضی که از طولجی و اسکاجی واقع در نزدیک محل پیوستن رود طوله به دریا آغاز می‌شد و تا قصبه حاجی‌اوغلی ادامه داشت دوبریجه گفته می‌شد، پس از آن منطقه دلی‌اورمان آغاز می‌شد. (سیاحتنامه اولیا چلپی، ج ۸ ص ۵۷ و ۵۸). در اطلسهای قدیمی موجود هم، سرزمینهای دوبریچه در جنوب محدود بود به دریای سیاه قراسو و کوستنجه.

۴- نعیما ج ۳ ص ۱۹۱ الی ۱۹۳ و هامّر و (ترجمهٔ اتابک) ج ۹ ص ۱۸۱ و ۱۸۳.

در واقع هم پس از مدتی در سال ۱۰۴۳هـ /۱۶۳۳م یک سفیر معتبر لهستان با نام الکساندر ترزه‌بنیسکی به ترکیه آمد و در تکفورسرای اغری قاپوی استانبول مستقر شد.

آمادگی مراد چهارم[1] برای جنگ لهستان

پادشاه ترزه‌بنیسکی را به حضور پذیرفت و از او دربارهٔ خواسته‌اش پرسید، او پاسخ داد که در مورد عهدنامه‌هایی که در زمان سلطان سلیمان بسته شده بود به ترکیه آمده است. اما پادشاه عنوان کرد که لهستان ضمن پرداخت خراج سالانه باید استحکامات دنی‌یستر را تخریب سازد و قزاقها را تنبیه کند و تا زمانی که این خواستها برآورده نشده است بین دو دولت روابط دوستی حاکم نخواهد شد. اما سفیر لهستان این پیشنهادهای سنگین را نپذیرفت و اعلام داشت که جنگ را به پذیرفتن آن ترجیح می‌دهد. از این‌روی مراد تصمیم به جنگ علیه لهستان گرفت و برای بهره‌گیری از تجربیات مرتضی پاشا والی دنی‌یستر در این مهم، او را به استانبول فراخواند. مرتضی پاشا همین‌که به استانبول رسید به سرداری جنگ لهستان منصوب و اعزام شد (۹شوال ۱۰۴۳هـ /۸نیسان ۱۶۳۴م) و در همان ماه پادشاه نیز به ادرنه رفت و سفیر باز پس فرستاده شد.

در این بین به‌موجب خبر ارسالی از سوی میرآخور شاهین پاشا که قبلاً به سمت سفیر به لهستان اعزام شده بود، معلوم شد که لهستان به شدت از سوی روسها مورد حمله قرار گرفته است و شاه لهستان خواهان برقراری روابط دوستانه با دولت عثمانی است. از این روی سلطان مراد دیگر خود عازم جنگ نشد و ضمن اعزام مرتضی پاشا به سرداری سپاه در مورد جنگ یا صلح با توجه به شرایط و موقعیت دستورات لازم را داد (صفر ۱۰۴۴هـ/ تموز ۱۶۳۴م).

مرتضی پاشا هنگام گذر از بوسجوق به حوالی میرگوگی، از پیشنهاد صلح لهستانیها آگاه شد، باز توافق نامه‌ای مانند پیمان هفت ماده‌ای سال ۱۰۴۰هـ /۱۶۳۰م بین دو طرف بسته شد و به‌موجب این پیمان دولت عثمانی می‌بایست تاتارهای نوغای مستقر در دشتهای بولگوراد [؟] را کوچ می‌داد و در برابر دولت لهستان هم متعهد می‌شد که فعالیت قزاقهای زاپوروق را کنترل کند و نیز اسیران رد و

۱- در متن مراد پنجم قید شده است که خطای چاپی است.م.

بدل می‌شدند و روابط بازرگانی دیرین از نو جان می‌گرفت و افزون بر آن شاه لهستان می‌بایست خراج سالانه به خان‌کریمه می‌پرداخت.

اختلافهای نوار مرزی

در اواخر حکمرانی مراد چهارم دولت لهستان برخلاف مفاد قرار داد در نوار مرزی دژی به نام کولاک ساخت که دولت عثمانی به‌شدت به آن اعتراض کرد. حتی این دولت به نماینده‌ای که به‌مناسبت جلوس سلطان ابراهیم به اتریش فرستاده بود، اعلام داشت به شرطی که دولت اتریش از یاری به لهستان خودداری کند پیمان صلح با امپراتور تجدید خواهد شد.

شاه لهستان ولادیسلاس چهارم، برای پیش‌گیری از وقوع یک جنگ جدید نماینده‌ای به نام آدالبر میازکوفسکی به استانبول فرستاد. این فرستاده که هنگام جلوس سلطان ابراهیم به استانبول آمده بود، با دادن نامهٔ اطمینان بخشی به دولت توانست پیمان آشتی را تجدید کند.

در نامه ارسالی شاه لهستان به سال ۱۰۵۴هـ /۱۶۴۴م آمده بود که علی‌رغم جلوگیری لهستان از تجاوزهای قزاقها، تجاوز تاتارها همچنان ادامه دارد و ضمن شکایت از این رخدادها از حکومت خواسته بود که جلوی آقن [حمله] تاتارها را بگیرد. در این نامه ضمن بحث از خراج به خانهای کریمه و یادآوری این‌که علی‌رغم پرداخت خراج سالانه به آن از حمله‌های تاتارها به خاک لهستان پیش‌گیری نمی‌شود افزوده بود:

«ما بدهکار خراج خان نیستیم ولی به خاطر تعهد اجدادمان به آن عمل می‌کنیم» هم‌چنین در این نامه از بازگشت تاتارهای بوجاق به بسارابیا که به کریمه تبعید شده بودند، شکایت کرده بود.(۱)

پیوستن گروهی از قزاقها به خان‌کریمه

در سال ۱۰۵۸هـ /۱۶۴۸م گروهی از قزاقهای ساری قمیش (زولتاودی) تابع لهستان که در حوالی بوغ نهری (آق‌سو) ساکن بودند، هر گاه فرصت می‌یافتند در سواحل عثمانی و دریای سیاه تاخت و تاز می‌کردند.

۱- نعیما، ج ۴ ص ۹۸.

در پی درخواست یاری ونیز، که با دولت عثمانی در جنگ بود آنها (قزاقها) به زار واقع در آدریاتیک اعزام شده بودند. این اقدام پادشاه لهستان همراه با خودداری از تأمین آذوقه و غلات قزاقها، سبب شد که این قزاقها از لهستان رویگردان شوند و به خانکریمه روی آوردند و وعده دادند که در جنگها در کنار او باشند. در پی این همداستانی به‌همراه اسلام‌گرای خانکریمه، به لهستان آقن بردند و با چهل هزار اسیر بازگشتند.[1] تاتارهای کریمه آنان را «قارداش قزاق» (برادر قزاق) می‌نامیدند.

در پی این رویداد پادشاه لهستان نماینده‌ای به ترکیه فرستاد و ضمن شکایت از این حادثه که خلاف مفاد پیمان بود، پس دادن اسیران را خواستار شد. این خواسته پذیرفته شد، نامه‌ای هم برای خانکریمه در مورد آزادی اسیرانی که از «گرسون» گرفته بودند فرستاده شد، اما نتیجه‌ای به‌دست نیامد، شاه لهستان که از دولت عثمانی رنجیده بود، به‌هنگام جلوس سلطان‌محمد چهارم برای تبریک نماینده‌ای به دربار عثمانی نفرستاد.

اسلام‌گرای لهستان را با تحمیل شرایط سنگینی وادار به صلح کرد

شاه لهستان در ذی‌القعده سال ۱۰۶۲ه/ اکیم ۱۶۵۲م برای زیر نفوذ درآوردن قزاقهایی (برادر قزاقها) که به مخالفت با او برخاسته بودند و با خانکریمه همداستان شده بودند به جز نیروهای خود بیست هزار نیروی کمکی نیز از اتریش گرفت و روی به همبیرنیتسکی هتمان قزاق آورد، اما اسلام‌گرای خانکریمه با یاری به قزاقها نیروهای لهستان را شکست فلاکتباری داد و در «زیباراو» آنان را به آشتی واداشت. حتی برخی از حکام کریمه با استفاده از این زبونی لهستان پیشنهاد کردند که قوای کریمه وارد ورشو بشوند و در آنجا قشلاق کنند، اما اسلام‌گرای پیروزی را در همان حد بسنده دانست و فراتر نرفت.

به‌موجب عهدنامهٔ زیباراو دولت لهستان می‌بایست ضمن پرداخت خراج سالانه دو گروگان هم به دربار خان می‌فرستاد و هر سال گروگانها را تعویض می‌کرد. همچنین شاه می‌بایست از تجاوز به خاک تاتارها و قزاقها خودداری می‌ورزید. به‌موجب یکی دیگر از شرایط این عهدنامه شاه لهستان به ناچار اجازه می‌داد که قزاقها و تاتارها روستاها و شهرهایی راکه هنگام امضای قرارداد در آنها مستقر بودند یغما کنند. پیمان زیباراو در محرم سال ۱۰۶۳ه/ ۲۷ آرالیق ۱۶۶۲م بسته شده

۱- نعیما، ج۴ ص۲۷۹.

بود.[۱]

در سال ۱۰۶۶ه/ ۱۶۵۶م روسها همراه با قزاقها اوزی که علیه لهستان شوریده بودند یکی از دژهای مرزی لهستان را به تصرف درآوردند و همزمان با آن شاه سوئد وارد لهستان شد و امکانات افراد پادشاه لهستان را به اتریش فراهم آورد. این رویداد شرایطی در مرزهای شمالی به‌وجود آورد که توجه عثمانیها را به خود جلب می‌کرد و ضرورت چاره‌اندیشی را پدید می‌آورد.

در آن روزها دولت سوئد ضمن مغلوب کردن امپراتور آلمان که از قدرتهای نیرومند اروپا به حساب می‌آمد بر لهستان زبون شده تسلط یافته بود. دولت عثمانی که خطر این دگرگونیها را دریافته بود نیاز به گرفتن تدابیر جدی را احساس می‌کرد.

تسلط سوئد نخست خان‌کریمه را هراسناک کرد، از یک‌سو همزمان با آمادگی برای یاری به لهستان، از دیگر سوی دولت عثمانی را هم در جریان کار گذارد. برای یاری به لهستان می‌بایست مقدمات امر کاملاً فراهم می‌شد، خان‌کریمه بر آن شد تا نخست از پشت سر به نیروهای روس و قزاق حمله‌ور شود. در واقع او نیز با این اقدام پس از آن‌که نیروهای روس و قزاق را که با لهستان درگیر بودند به دنبال خود کشانید، در کمین افکند و تا سرحد نابودی مغلوبشان کرد.

در پی استیلای سوئد بر لهستان، علی‌رغم مخالفت دولت عثمانی، راکوچی سلطان اردل که با سوئد همداستان بود، به تخت سلطنت لهستان نشست. اما در این بین در پی عقب‌نشینی سوئد از لهستان که به سبب مسایل سیاسی صورت گرفت، ژان کازیمیر پادشاه لهستان که به سیلزیا گریخته بود با عثمانیها و خان‌کریمه تماس گرفت و از آنان یاری خواست و همزمان با این در خواست. مدام پی‌درپی سفیران به استانبول می‌فرستاد و می‌کوشید تا دولت عثمانی را علیه سوئد برانگیزد.[۲] او تقاضا داشت که در صورت لزوم خان‌کریمه همراه با نیروهای افلاق و بغدان به یاری او بشتابند. از دیگر سوی شاه سوئد نیز با فرستادن سفیرانی به دربار عثمانی، بر آن بود تا موافقت این دولت را با سلطنت شاه اردل بر لهستان به‌دست آورد.

یاری دولت عثمانی به لهستان

در پی این رویدادها دولت عثمانی با توجه به منافعش نسبت به خاندان شاه

۱- نعیما ج ۶ ص ۲۲۷. برای آگاهی بیشتر در این بارهٔ بنگرید به همان ج از صفحه ۳۵۸ الی ۳۶۴ رجوع کنید.

۲- در بین فرستادگان شاه لهستان ژان سوبیسکی که بعدها به سلطنت لهستان رسید نیز دیده می‌شد.

لهستان موضع حمایتگرانه به خود گرفت و نخست بر آن شد تا رأی شاه اردل را از سلطنت بر لهستان برگرداند، ولی راکوچی که توافق و همداستانی ویووده‌های افلان و بغدان را هم به دست آورده بود با بهانه‌های گوناگون به نامه‌هایی که از سوی سلطان عثمانی برای او فرستاده می‌شد پاسخ رد داد و به لهستان حمله برد. از این روی در سال ۱۰۶۷ه/ ۱۶۵۷م دولت عثمانی به‌منظور یاری به شاه لهستان دستورات لازم برای خان‌کریمه صادر کرد و همزمان با آن شاه لهستان با یک نیروی دوازده هزار نفری علیه راکوچی وارد عمل شد.

در آن روزها میخال کوریبوت از گراندوکهای لیتوانی بر تخت سلطنت لهستان بود. چون سلطان جدید به نامه ارسالی از سوی دولت عثمانی پاسخ موافق نداده بود علیه لهستان جنگ اعلان شد (۱۰۸۳ه/ ۱۶۷۲م). شاه لهستان که دریافته بود مسأله جدی است، نامه شاه [عثمانی] را پاسخ فرستاد. شاه لهستان در این نامه ضمن بحث پیرامون این نکته که جلوگیری از مفسده‌جوییهای قزاقها به سود هر دو دولت است درخواست شده بود که سربازان لهستانی در سرزمینهایی که از دوره‌شنگو گرفته شده است مستقر شوند: هم‌چنین در این نامه شاه لهستان پس از مطرح کردن گستاخی هتمان یاد شده [دوره شنگو] که بارها به خاک لهستان تجاوز کرده بود، نوشته بود:

«اوکراین سرزمینی است که از اجدادمان به ما به ارث رسیده است، دوره شنگو بنده و غلام ماست او چه حقی دارد و چرا باید سرزمینی راکه سالیان سال از آن ما بوده است بر اثر شکایات رعیتی به او واگذار شود؟ علی‌الخصوص دوره شنگو چنان شاکی ملعونی است که قبلاً تابع مسکو بوده است اما چون حیله گری‌اش فاش شد از سوی روسها طرد شد، و رو به‌سوی ما آورد و دم از دوستی زد».

سلطان محمد شکارچی خود به این نامه پاسخ نداد، ولی فاضل مصطفی پاشا وزیر اعظم در پاسخ نامه‌ای که نخست‌وزیر لهستان برای او نوشته بود از این نامه سخن به میان آورده بود. وزیر اعظم در این نامه چنین نوشته بود:

«قزاقها در آغاز مستقل بودند، اما از طریق صلح و با وعده‌های بسیار تحت اداره شما درآمدند. اما ظلم و آزاری راکه برخلاف مفاد عهد و پیمان در حق آنان روا داشتند نتوانستند تحمل کنند. برای محافظت از جان، مال و مملکتشان از شما روی‌گردان شدند و به شمشیر متوسل گشتند و به سایه حمایت خان کریمه پناه بردند.[1] و بیش از بیست سال است که با شما می‌جنگند و در کنار خان‌کریمه

۱- در رأس عواملی که سبب سرکشی و عصیان قزاقهای اورتدکس مذهب شد، ستمگریهای شاه‌کاتولیک مذهب

حرکت می‌کنند و سرانجام نیز با شفاعت خان‌کریمه در کنف حمایت دولت ما درآمده‌اند. با این اوضاع چگونه می‌توانید بر اوکراین نام ملک موروثی دهید و چگونه می‌توان از قومی که سالیان سال است سر از اطاعت شما بر تافته‌اند و با شما در جنگند به عنوان «رعیت» نام ببرید و تعبیر کنید؟ وانگهی تجاوز به قومی که تحت حمایت دولت دیگری درآمده است، خود را صاحب و مالک آن قوم دانستن چه معنی دارد؟»[1]

نبرد با لهستان و معاهدهٔ بوجاش

همانگونه که در بخش وقایع عثمانی دیدیم، دولت عثمانی شمار بسیار از دژها و پلانقاهای لهستان را گرفت و گمانیچه را هم تصرف کرد و مرکز حکومتی لهستان یعنی الیباو (لمبرگ) هم به محاصره درآمد. سلطان عثمانی به مسافت دو ساعت راه نیز تا نزدیکی ایلباو به پیش رفت. شاه [شاه لهستان] به یکی از دژهای استوار نزدیک ایلباو گریخته بود. این پیروزیهای سریع لهستانیها را آشفته و سرآسیمه ساخت، دژهای لهستانی‌ها بسرعت از دستشان می‌رفت. اردوی عثمانی اینک دیگر همچون اردوی زمان عثمان دوم در جنگ خونین بود. سرانجام شاه به خان‌کریمه متوسل شد و با میانجیگری او در اردوهای مستقر در دشت بوجاش گفت‌وگوهای صلح آغاز شد و پس از چهار روز گفت‌وگو در بیستم جمادی‌آلاخر ۱۰۸۳ﻫ/اکیم ۱۶۷۲م دو طرف به توافق رسیدند.

به‌موجب پیمان بوجاش نمی‌بایست هیچ‌گونه گزندی از سوی لهستانیها به مال و جان فرزندان و خانواده تاتارهای لیپکه که لهستان را ترک می‌گفتند و به اردوگاه عثمانیها می‌آمدند می‌رسید و همکاری لازم نیز با آنان که قصد رفتن بر قلمرو عثمانی داشتند می‌شد و شاه‌نشین لهستان می‌بایست سالانه بیست و دو هزار سکه طلا به‌عنوان هدیه و پیشکش به خزانه دولت عثمانی می‌پرداخت. در برابر این تعهدات از یغمای لهستان توسط تاتارها و قزاقها جلوگیری می‌شد و نیز ایالت پولودیا با مرزهای پیشینش به دولت عثمانی و اوکراین به قزاقها واگذار می‌شد.

→ متعصب لهستان بود که می‌خواست آنان را به تغییر مذهب وادارشان کنند.

۱- تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۵۷۰.

نسخه ترکی عهدنامه را که به دو زبان ترکی و لاتین تنظیم شده بود قرا مصطفی پاشا وزیر اعظم مهر کرد و به نماینده لهستان داد و آنان نیز نسخه لاتین را مهر کردند و به هیئت نمایندگی عثمانی تسلیم کردند.

سنگین‌ترین شرط این عهدنامه پذیرفتن پرداخت خراج از سوی لهستان به دولت عثمانی بود و در درجه دوم اهمیت، ترک پولودیا و اوکراین بود. این دو ایالت انبار غلّه لهستان به شمار می‌رفت که از نظر مادی سخت حائز اهمیت بود. در پی این حادثه فلاکتبار، پاپ اختلاف خود را با لهستان یک‌سو نهاد و به لهستان توصیه کرد که به مقابله با ترکها برخیزد.[۱]

آغاز دوباره جنگ و تجدید پیمان آشتی

ماده مربوط به پرداخت خراج در پیمان‌نامه، غرور لهستانیها را سخت جریحه‌دار ساخته بود. دولت لهستان سال بعد خراج مقرر را نفرستاد و نیز شماری از دژهایی را که می‌بایست طبق پیمان‌نامه تخلیه می‌کرد، تسلیم دولت عثمانی نکرده بود. از این روی در صفرماه سال ۱۰۸۴ه/ حزیران ۱۶۷۳م به دولت لهستان اعلان جنگ داده شد.

پادشاه لهستان در پاسخ‌نامه‌ای که برای او فرستاده شد، این چنین رجزخوانی کرده بود:

- «اشغال قلعه خالی گمانیچه آسان بود و پولودیا تخلیه شده، گرفتنش دشوار نیست اگر شمشیر در دست دارید بفرمایید پیشکشتان». با این پاسخ حرکت آغاز شد. سلطان لهستان با نیروهای کمکی که از اتریش و مجارستان دریافت کرده بود هشتاد هزار نیرو در اختیار داشت. پنجاه هزار تن از این افراد سواره نظام، و سی‌هزار تن دیگر پیاده نظام بودند. با توجه به این‌که پادشاه بیمار بود در کراکوی ماند و نیروهای خود را به فرماندهی ژان سوبیسکی سر هتمان اعزام کرد. با توجه به اینکه سوبییسکی در رویارویی با نیروهای عثمانی موفقیت‌هایی به‌دست آورده بود، مسأله لهستان جدی‌تر شد (۱۶۷۳م).

همانگونه که در وقایع مربوط به عثمانی دیدیم در نخستین سال دومین جنگ با لهستان، خود پادشاه نیز در این نبرد شرکت کرد و به سبب به درازا کشیدن جنگ در

۱- آنتوان گالاَند (از انتشارات م.ت.ت)، ج ۱ ص ۱۸۸.

پی دفاع لهستانی‌ها، در سالهای بعد فرماندهان دیگری برای جبهه تعیین کرد. سرانجام در سال ۱۰۸۷ه/ ۱۶۷۶م در پی دیدارهای سلیم‌گیرای، خان‌کریمه و شیطان ابراهیم پاشا با کُریتسکی و بیدیرتسکی، نمایندگان لهستان، طرفین به توافق دست یافتند.

به‌موجب این معاهده اوکراین در دست لهستانی‌ها می‌ماند، هم‌چنین دو قلعه‌ای که به‌موجب پیمان بوجاش می‌بایست به عثمانی‌ها واگذار می‌شد و هنوز تخلیه نشده بود، هم‌چنان در اختیار لهستان باقی می‌ماند. افزون بر آن مهمترین ماده پیمان بوجاش یعنی پرداخت خراج به دولت عثمانی ملغی شد و با این پیمان دومین جنگ لهستان که سه سال به درازا کشیده بود پایان گرفت.(۱)

پادشاه لهستان یعنی میخال (میشل) در اواخر سال ۱۶۷۳م چون بی‌آن‌که فرزندی از خود به جای بگذارد درگذشت، از این‌رو ژان سوبیسکی فرمانده سپاه لهستان معروف به قز هتمان [هتمان دختر] به پادشاهی لهستان برگزیده شد (اوایل سال ۱۶۷۴م).

اتحاد سوبیسکی با امپراتور

پیمانی که با لهستان بسته شد تا سال ۱۰۹۴ه/ ۱۶۸۳م یعنی محاصره وینه به مدت ۹ سال ادامه یافت، در این بین به تحریک پاپ بین امپراتور و لهستان اتحادی علیه عثمانیها شکل گرفت و نیروهای متحد اعزامی به فرماندهی سوبیسکی عثمانیها را نزدیک وینه شکست داد و وینه را آزاد ساخت.

از این تاریخ به بعد در جنگهایی که تا سال ۱۶۹۹م بین عثمانیها و متحدین درگرفت. (بین عثمانی - لهستان نبردهایی در جنوب بغدان یعنی در گمانیچه و خوتین درگرفت)، لهستانیها که قصد تصرف گمانیچه را داشتند هر بار دستخوش شکست شدند. سرانجام به‌موجب پیمان قارلوفچه که در یازده ماده و به‌مدت بیست و پنج سال بسته شد، ایالتهای پولودیا و اوکرانی و به‌موجب دومین ماده پیمان قلعه گمانیچه نیز به لهستان واگذار می‌شد و لهستان نیز در برابر می‌بایست

۱- لهستانیها پس از بستن این دومین پیمان برخی پلاتقاها و اراضی از پولودیا را خواستار شدند و بازی تازه آغاز کردند، اما با حرکت سلطان [عثمانی] به جنگ چهرین از بیم آن‌که شاه به جای جنگ با روسیه لهستان را هدف قرار دهد به صلح تمایل یافتند و در محرم سال ۱۰۸۹ه/ مارت ۱۶۷۸م عهدنامه دیگری به آنان داده شد.

اراضی راکه در بغدان اشغال کرده بود تخلیه می‌کرد. باز به موجب ماده ۵ این پیمان خراج سالانه‌ای که لهستان به خانهای کریمه می‌پرداخت ملغی می‌شد. به ضرورت ایجاب ماده ۳ پیمان، مأموریت هتمان قزاق مستقر در بغدان که در آثنای جنگ توسط عثمانیها انتخاب شده بود پایان می‌گرفت.

شاهان لهستان

شاهانی که از نیمه دوم قرن شانزدهم تا قرن هفدهم در لهستان سلطنت می‌کردند، همه از یک خاندان نبودند و منسوب به خاندانهای گوناگون بودند. پس از مرگ سیگسموند، اوگوست از خاندان یاگلّون، به سال ۹۸۰ه/ ۱۵۸۲م درگذشت و[1] چون فرزندی نداشت، هانری دوک آنژ و پسر هانری دووالوا پادشاه فرانسه، به یاری و پایمردی عثمانیها به سلطنت لهستان رسید (۱۵۷۳م).

پس از آن هانری یک‌سال بعد پس از مرگ برادرش شارل نهم، سلطان فرانسه شد، باز به خواسته دولت عثمانی شاه اردل اشتوان باتوری، داماد سیگسموند اول پادشاه لهستان به سلطنت لهستان منصوب شد و باز پس از مرگ نامبرده که فرزندی نداشت، سیگسموند سوم پسر کاترینا ملکه سوئد (دختر سیگسموند اول) و فرزندانش [فرزندان سیگسموند سوم] بر تخت سلطنت لهستان تکیه زدند، شجره‌نامه زیر به ترتیبی که یاد شده تنظیم شده است:

۱- در زمان سیگسموند پولودیا و لیتوانی، هم ادغام شدند.

سیگسموند یاگلون

(۱۵۰۶ـ۱۵۴۸م)

سیگسموند اگوست دوم
(۱۵۴۸ـ ۱۵۷۲)

کاترینا
همسر پادشاه سوئد

آنّا
همسر اشتوان باتوری
پادشاه لهستان
متوفی به سال ۱۵۹۶م

سیگسموند سوم
وازا(۱)
(۱۵۸۷ـ۱۶۳۲)

ژان کازیمیر
(۱۶۴۸ـ۱۶۶۸)

ولادیسلاس سوم(۲)
(۱۶۳۲ـ۱۶۴۸)

۱- این شخص ضمن سلطنت بر لهستان پس از مرگ پدرش ژان وازا به سلطنت سوئد نیز رسید اما چون کاتولیک مذهب بود در پی عصیان پروتستانها به لهستان گریخت و برای باز پس گرفتن سلطنت سوئد و اشغال آن کشور کوشید اما نتوانست کاری از پیش ببرد.

۲- ولادیسلاس سوم در زمان حیات پدر به سبب یاری سوئد به روسها در سال ۱۶۱۰م به‌سمت تزار روسیه برگزیده شد، ولی علی‌رغم یاری سوئد، روسها یک‌سال بعد شورش کردند و به رهبری گرموگن پاتریک مسکو به نبرد برخاستند و پس از اشغال مسکو لهستانیها را از آنجا راندند و میخائیل دورروویچ را به مقام تزار برگزیدند (شبات ۱۶۱۳).

در پی کناره گیری کازیمیر از سلطنت لهستان که از دغلکاری و ستمگری اصیل‌زادگان لهستان به ستوه آمد و به پاریس رفت، میخال گراندوگ لیتوانی جانشین او شد و پس از مرگ او به سال ۱۶۷۳م سپاهیان لهستان سر هتمان ژان سوبیسکی را به سلطنت نشاندند. (اوجاق ۱۶۷۴م) و بعد از مرگ ژان سوبیسکی در سال ۱۶۹۶م پس از مجادلات بسیار اوگوست دوم پسر ژرژ حاکم ساکسون با نام فردریک اوگوست اول به سلطنت برگزیده شد (۱۶۹۷م). فردریک تا سال ۱۷۰۴م یعنی تا تسلط سوئد بر آن کشور [لهستان] سلطنت کرد.(۱)

۱- فندقلی محمدخلیفه در نصرتنامه تحت‌عنوان «ظهور فتن در مملکت له» چنین می‌نویسد: پس از مرگ سوبیسکی پادشاه له یوانیس ثالث ملقب به قز هتمان در ذی‌القعده سال ۱۱۰۷ در بین اعیان و عساکر له اختلال پیش آمد و چون‌نتوانستند متفق‌القول شوند از این سبب بر طبق سنت و آیین بالجمله اعیان له در شهر وارشوا جمع گشتند و در مورد انتخاب سلطان به دو فرقه تقسیم شدند فرقه‌ای طرفدار پایلو (در متن پایلاتنوسکی) و فرقه دیگر خواهان قز هتمان پوتوسکی شدند. بینشان فترت و تفرقه زیاده شد و حرب و قتال آغاز کردند. از جانب دیگر چون حق علوفه پنج‌هزار عسکر مامور حفاظت مملکت، هشت سال بود که پرداخت نشده بود آنان هم از بین خود شخصی به‌نام پاراتووسکی را سر کرده تعیین کردند و سر به عصیان برداشتند. اوضاع بسیار پر تهلکه شد. الکساندره تزار مسکو، لوتریکو اوغلی همشیره‌زاده پادشاه غمچه [نمسه- اتریش]، و کونت عمو زاده سلطان فرانس [فرانسه] و سابیجه [ساپیس] هتمان لیتوه نزد عساکر له کسان فرستادند و طالب سلطنت له شدند. و پادشاه سوئد عهده‌دار شد که علوفه هشت ساله به تعویق افتاده عساکر را بدهد و وعده کرد که طبق خواسته آنان قلاع از دست رفته‌اشان را بازستاند. لشکر به او متمایل شدند اما چون در مذهب آنان نبود نپذیرفتند.

یاکوب پسر یوانیس سالیس شاه متوفی له نیز نزد عساکر آدم فرستاد و پیغام داد اگر او را به سلطنت بردارند علوفه هشت ساله را خواهد داد. اما عساکر به او هم گفتند که تو شاهزاده نیستی، تو هنگامی که پدرت هتمان [حاکم- فرماندار] بود متولد شدی، ما پسر هتمان را به شاهی قبول نمی‌کنیم. ما تا زمانی‌که با تاتارها عهد برادری نبسته و صلح نکرده‌ایم کارمان سرانجام نخواهد گرفت. با آنان صلح بکنیم و آنگاه به اتفاق آنان پادشاهی برای خود انتخاب می‌کنیم. سرانجام یاکوب [یعقوب] نیز به آرزوی خود نرسید. چند ماه فتنه ادامه یافت، فرقه‌ای که تحت ریاست سرپیسکوپوس [اسقف کاتولیک] له بود خواهان سلطنت دیکونت عموزاده شاه فرانس شدند و فرقه‌ای که ریاست آنان را ایلیا سر هتمان عهده‌دار بود سلطنت فریدریکوس حاکم ساکسون را خواستار بودند و مراتب را به اطلاع تزار رسانیدند.

فردریکوس به شرط پرداخت حق علوفه هشت ساله عسکر، شاه شد و به کار و کووی آمد و تاج بر سرنهاد. طرفداران پیسکوپوس دیکونت را سلطان اعلام کردند و او را دعوت نمودند. دیکونت نزدیک دانزیک به خشکی درآمد و با نیروهای له و لیتوانی پیش رفت اما فردریکوس با قوایی که متشکل از افراد نمچه، مسکو و قزاق بود بر دیکونت غلبه کرد و بنیان سلطنت خود را استوار و متین ساخت.

روابط عثمانی - اتریش

نقش مهم سیاسی و نظامی دولت عثمانی در اروپا، نقشه‌های شارل پـعم (شـارل کن) راکه با سرفرود آوردن در برابر فرانسه بر آن بود که در قرن شانزدهم امپراتوری اروپا را تشکیل دهد نقش بر آب ساخت. و همانگونه که در جلد دوم کتابمان دیدیم در زمان اخلاف او یعنی در سال ۹۷۵ه/ ۱۵۶۸م با عقد پیمان هشت ساله به جنگی که سالها با [با دولت عثمانی] ادامه داشت پایان بخشیدند[۱] و بعدها با توجه به این‌که این عهدنامه در ماه یانار (اوجاق=ژانویه=نیار) سال ۱۵۷۶م پایان می‌گرفت با در خواست امپراتور در رجب ۹۸۲ه/ اکیم ۱۵۷۴م پیمان به‌مدت هشت سال دیگر تمدید شـد و مراتب در نامه همایونی که توسط محمد ترجمان [مترجـم] ارسـال شـد بـه آگـاهی امپراتور رسید.[۲] به این ترتیب با تجدید عهدنامه‌ها، دوستی بین دو دولت تـا سـال ۱۰۰۰ه/ ۱۵۹۲م ادامه یافت و نقض این پیمان از سوی عثمانیها به جنگ دراز آهنگی انجامید و همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم با پیمان زدواتوروق پایان گرفت (۱۰۱۵ه/ ۱۶۰۶م).

پس از عقد و رد و بدل شدن پیمان زدواتوروق پیمان‌نامه‌ای حاوی شرایط صلح به سفیر امپراتور که به استانبول آمده بود تسلیم شد. اما امپراتور به سبب اختلافی که بین دو طرف در مورد روستاهای نوار مرزی وجود داشت و نـیز بـه دلیـل سـاختن پلانقاهایی که مغایر مفاد عهدنامه بود این پیمان‌نامه را نپذیرفت.

۱- تاریخ عثمانی ج ۲ ص ۳۲۷.

۲- دفتر مهمّه، ج ۲۶ ص ۳۰۰ و ۳۱۳ سند ۹۸۲ه/ ۱۵۷۶م.

ادعای امپراتور در مورد اردل

پس از آنکه دولت عثمانی با عقد پیمان زدواتوروق بر معاهده منعقده در وینه با بوچکای شاه اردل صحّه نهاد، امپراتور از این مسأله به‌عنوان برگ برنده استفاده کرد و مدعی حاکمیت بر اردل شد.

حقیقت اینکه دولت عثمانی با صحه گذاردن بر پیمان وینه که بین امپراتور و بوچکای بسته شده بود می‌پذیرفت که امپراتور در اردل صاحب حق است زیرا که بوچکای با این پیمان پذیرفته بود که اردل پس از مرگش از آن امپراتور بشود و دولت عثمانی از این نکته بی‌خبر بود، در صورتی که سلطان عثمانی اردل را با نیروی نظامی تصرف کرده بود و هرگز احتمال امکان ترک اردل نیز وجود نداشت. بی‌دقتی دولت عثمانی در مفاد پیمان وینه و اعتماد آن دولت به بوچکای، امپراتور را صاحب چنین حق و ادعایی ساخته بود.

حک و اصلاح برخی مواد پیمان زدواتوروق

امپراتور برای حل این اختلاف از دولت عثمانی خواهان اعزام یک هیئت شده بود، از این روی علی بیک و یکی از افراد مورد اعتماد اسکندر پاشا به نام گاسپارگراتیانی[1] پس از حک و اصلاح پیمان زدواتوروق به وینه اعزام شدند. سرانجام پس از مذاکرات بسیار، امپراتور که از درگیر شدن در جنگی تازه دوری می‌کرد، با توصیهٔ اطرافیان خود پیشنهاد دولت عثمانی را مطالعه و بررسی کرد و با افزوده شدن دوازده مادهٔ دیگر، پیمان زودواتوروق شکل تازه‌ای به خود گرفت (۱۰۲۴ه/ تموز ۱۶۱۵)[2] پایان سال میلادی یاد شده و پس از تایید از سوی امپراتور که در پراک به سر می‌برد، در حزیران سال ۱۶۱۶ه/ پس از آن که مصدّق شد همراه هرمان چرنین به استانبول فرستادند. نهمین و دهمین ماده پیمان اصلاح شده دربارهٔ بازرگانی[3] و بازرگانان بود.

۱- گاسپارگراتیانی بعدها ویووده اردل شد.

۲- برای حک و اصلاح پیمان زدواتوروق از سوی دولت عثمانی «متفرقه احمد آغا» قائم‌مقام علی پاشا والی بودین و گاسپارگراتیانی، از سوی امپراتور اتریش کاردینال فورقاچ و کله‌زل و کنت آلتایم- مولار رئیس مجلس مشاوره و آپونی رئیس خزانه‌داری مجار تعیین شده بودند (هامر ج۸ ص۱۶۶) در تاریخ نعیما از کاردینال فورقاچ و کله‌زل به‌عنوان وزیر اول و دوم امپراتور و از رئیس خزانه‌داری مجار با عنوان رئیس مالیه ولایت مجار نام برده شده است (ج۲ ص۱۳۷).

۳- ماده نهم امنیت رفت و آمد بازرگانان هر دو طرف را با پرداخت حق گمرکی مشخصی تامین می‌کرد و به موجب

این معاهده با آنکه در وینه تجدید شد اما مشکـل اردل را نگشـود. هـنگامی کـه چرنین در استانبول به سرمی‌برد، در پی ترک قلعه شهرهای آراد و لیپا (لیپوه) توسط شاه اردل به بیگلر بیگی طمشورا واگذار شد که با این اقدام نقاط یاد شـده در داخـل مرزهای عثمانی قرار می‌گرفت، که نماینده مزبور به نـام دولت خـود بـه ایـن اقـدام اعتراض کرد و با آن‌که فرستاده بـلتن گـابور شـاه اردل عـنوان کـرد کـه ایـن اراضـی تحت‌الحمایه دولت عثمانی است، چرنین هم‌چنان در موضع خود پای می‌فشرد.

برای مشخص ساختن و تفکیک روستاهای مربوط به دولت عثمانی و اتریش که در عــهدنامه ســال ۱۶۱۵م مــطرح شـده بـود، مـحمدآغا قـائم‌مقام والی بـودین و گاسپارگراتیانی با امضای مقاوله‌نامه‌ای در سال ۱۶۱۷م اختلافات مرزی خـود را بـر سر روستاهای هر دو طرف حل کردند اما مشکل اردل از این قاعده مستثنی بود.

چگونگی اوضاع تا موافقتنامه «سون»

به موجب پیمان زدواتوروق، موافقت شده بود که به استثنای موارد فوق‌العـاده، هر سه سال یک‌بار بین دو دولت هدیه‌هایی رد و بدل شود و مبادله سـفیر صـورت بگیرد. که پس از عقد این پیمان سفیران دو دولت در رفت و آمد بودند.

یک‌سال پس از سـلطنت فـردیناند دوم کـه در سـال ۱۶۱۹م بـه‌جای مـاتیاس بـه امپراتوری آلمان رسیده بود، سفیر اعزامی از سوی او پیمان دوستی را تـجدید کـرد. اما این دوستی صوری بود و اختلاف بـر سـر اردل (تـرانسیلوانـیا) هـم‌چنان ادامـه داشت. ایـن اخـتلاف را تـصرف قـلعه واچ (وایـچن) در سـال (۱۰۶۹هـ/ ۱۶۲۰م) از سوی قراقاش پاشا شدت بخشید.(۱)

←

ماده دهم: بازرگانانی که از ولایت امپراتور روم و اتریش می‌آمدند اگر سند و پرچم امپراتور را در دست نداشـتند. اجازه ورود به خاک ترکیه رانمی‌یافتند. بازرگانانی که از راه دریا باکشتیهای اتریش، آلمان، اسپانیا و فلمیگ می‌آمدند می‌بایست تحت‌لوای امپراتور می‌بودند و سه درصد حق گمرگ به دولت و ده درصد به کنسولگری [؟] می‌پرداختند اموال بازرگانانی که در ترکیه فوت می‌کردند از سوی مؤسسه بیت‌المال ضبط نمی‌شد بلکه در اختیار کـنسولگری متبوعه‌شان قرار می‌گرفت. اختلاف و دعاوی بین بازرگانان تا مبلغ چهار هزار آقچه توسط قضات محلی و افزون بر آن از سوی قاضی عسکر در دیوان همایونی حل و فصل می‌شد.

۱- قلعه واچ در شمال بودین بر کرانه رود طونه قرار دارد که در ازای تصرف بولوندوار از سوی اتریش، بی‌سر و صدا توسط قراقاش محمدپاشا والی بودین اشغال شد. امپراتور این اقدام را مغایر با پیمان صلح دانست اما مسأله در مذاکرات کارمات نیز حل نشد.

در پی این حادثه در اثنای جنگ عثمان دوم با لهستان که امپراتور نیروی کمکی در اختیار لهستان قرار داده بود، این نیروها توسط بلتن شاه اردل شکست خوردند و شاه اردل با استفاده از این پیروزی به خاک اتریش حمله برد که به تیرگی روابط بین دو دولت انجامید، آنگاه نیروهای اتریش نیز به فعالیت درآمدند و نیروی مرتضی پاشا بیگلر بیگی بودین را که به‌همراه قوای اردل نویگراد (نوگراد) را در محاصره گرفته بودند شکست داد، که مسأله عمده‌تر شد و کار اردل از صورت یک مشکل خارج شد و کار به جنگ انجامید اما هر دو طرف خواهان حل مسأله از راه آشتی شدند.

فرستاده اتریش که نزدیک به اواخر سال جلوس مراد چهارم به استانبول آمده بود، اعلام داشت که امپراتور مایل به ترک واچ و واگذاری آن به دولت عثمانی نیست (۱۶۲۴م) اما هر دو طرف در سال ۱۰۳۵ه/ ۱۶۲۵م موافقت کردند که برای حل اختلافها -به استثنای مسأله اردل- و تجدیدنظر کلی در پیمان زدواتوروق نمایندگان دو دولت در کیارمات (قارمات) با یکدیگر دیدار گفت‌وگو کنند. در مذاکرات کنفرانس کیارمات از سوی دولت عثمانی عیسی افندی مفتی بودین، مصطفی افندی قائم‌مقام مالیه بودین و سنجاق بیکهای قانیژه واغری، و از طرف امپراتور کنت میشل آلتان و کنت استرهازی و چهار نماینده دیگر، و از طرف ترانسیلوانیا یعنی اردل چهار نماینده از جمله کاموت شکست داشتند. اما این گردهمایی هیچ سودی نداشت و برخوردهای مرزی هم‌چنان ادامه یافت.[۱]

در نامه ارسالی (مورخ ۱۰۳۶ه/ ۱۶۲۷م) بلتن گابور پادشاه اردل به قائم‌مقام صدارت اعلام شد که یک لشکر امپراتور شامل پنجاه الی شصت هزار نفر و سی قبضه توپ در اراضی عثمانیها شامل خوتین، سولنوق، سگدین و سنجاقهای پشته قشلاق کرده به فعالیت درآمده بود بودند که وی [شاه اردل] همراه با مرتضی پاشا والی بودین به رویارویی با آنان پرداختند، اردوگاهشان را محاصره کردند و در نتیجه شماری از آن افراد از گرسنگی و تشنگی مردند و مانده ناگزیر از در مسالمت درآمدند و جنگ پایان گرفت، نمایندگان دو طرف طی مهلت سه ماهه‌ای که معین شد در دشت سون (سونبرو) واقع در منطقه کومورن به گفت‌وگو نشستند.[۲]

۱- تاریخ هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج۹ ص۳۳.

۲- تاریخ نعیما ج۲ ص۴۱۳ و ۴۱۴.

نخستین گفت‌وگوهای سون

برای شرکت در مذاکرات سون یا سونبور محمدپاشا بیگلر بیگی اغری با اختیارات مطلق از سوی مرتضی پاشا والی، به‌همراه عیسی افندی مفتی بودین و دو سنجاق بیگ اعزام شدند، پادشاه اردل میخال و امپراتور والی عمومی مجار را با سه سقف و دو ژنرال به سون فرستاده بود.[۱]

طرفین گفت‌وگو در ۱۲ ایلول سال ۱۶۲۷م به یک توافق یازده ماده‌ای بیست و پنج ساله رسیدند با عقد این پیمان احکام پیمان زدواتوروق و معاهده‌هایی که پس از آن بسته شده بود کان‌لم‌یکن تلقی شد[۲] علی‌رغم عقد این پیمان مسأله لیپوه و واچ (وایچن) که پس از عقد پیمان زدواتوروق به‌دست عثمانیها افتاده بود همچنان ناگشوده ماند. لیپوه از سوی شاه اردل تحویل بیگلر بیگی طمشوار شده بود و واچ را عثمانیها به تلافی اشغال بولوندوار از سوی امپراتور، تصّرف کرده بودند. مسایل مربوط به بازرگانی، مبادله اسیران و احداث پلانقا حل و فصل شد، ولی وضع روستاها [روستاهای مرزی] که درد اصلی بود همچنان مبهم و نامشخص ماند.

به‌هر حال پیمان‌نامه‌ای که چهار ماه بعد بین عثمانیها، اتریش و اردل مبادله شد نتوانست مسأله اصلی را که انگیزه اختلافها بود، حل کند.

در مقابل تقدیم نسخه پیمان‌نامه سون توسط سفیر عثمانی به امپراتور، بارون کوفشتاین (بارون دوکوئفستین) نایب‌السلطنه اتریش سفلی که می‌بایست نسخه پیمان‌نامه از سوی امپراتور را به سلطان عثمانی تقدیم دارد، ماموریت یافت که برخی درخواستهای کشیشان ژزوئیت و فرانسیسکن را به عرض شاه برساند. او با تفسیر ماده (۷) «پیمان وینه» بر آن شد تا به دولت ترکیه بقبولاند که به کشیشان اخراج شده از ترکیه اجازه بازگشت بدهد[۳] و با تأسیس یک کلیسای اسقف‌نشین کاتولیک در استانبول موافقت کند که هیچ یک از این درخواستها پذیرفته نشد.

۱- متن نامه ارسالی بلتن گابور در این مورد را فریدون بیگ در منشآت خود آورده است (ج ۲ ص ۳۷۰).

۲- نعیما، ج ۲ ص ۴۲۹ الی ۴۳۱ و هامّر ج ۹ ص ۱۰۲.

۳- در معاهده ۷ این پیمان‌نامه که در جمادی الآخر سال ۱۰۲۴هـ/ ۱۶۱۵م در ۱۲ ماده و به مدت بیست سال بسته شده بود آمده است: «عیسویان و کشیشان ساکن ممالک محروسه می‌توانند کلیساهای خود را مرمت کنند و انجیلشان را بخوانند و برخلاف اصول شرع آزار نبینند» سفیر از این ماده قصد بهرگیری داشت (نعیما ج ۲ ص ۱۳۸).

رویدادها تا دومین عهدنامه سون[1]

سفیر کبیر کوفشتاین شش ماه بعد به کشور خود بازگشت و به جای او رودولف اشمیت در مقام سفیر دائمی به ترکیه فرستاده شد (۱۶۲۸م). در این روزها چون بین آلمان و سوئد جنگ در گرفته بود امپراتور نمی‌خواست روابطش با دولت عثمانی تیره شود.

در سال ۱۶۳۴م کنت ژان رودولف پوشمب[2] مشاور مجلس «مجارستان سفلی» در مقام سفیر کبیر موقت به استانبول آمد. او خواستار برکناری والی بودین که با سوئد در ارتباط بود و نیز به‌موجب ماده ۱۵ پیمان زدواتوروق خواهان لغو خراج روستاهای اطارف دژهایی چون فولک، سوماکو، سچن و کیامارت که از آن اتریش بود شد و نیز می‌خواست که به یغماهای مرزی و گرفتن اسیر پایان داده شود. پوشمب (پوشهامب) یک لایحه سیزده ماده‌ای راکه در مورد خواسته‌هایش تنظیم شده بود تسلیم دولت عثمانی کرد و یک ماه و نیم پس از اقامت با وعده‌های دلنشینی که گرفت به کشور خود بازگشت (۱۶ مائیس ۱۶۳۴).

حوادث مرزی هم‌چنان ادامه داشت. عثمانیها استریای سفلی را اشغال کرده و تا راتیسبون آقن بردند. مجلس دی‌یت راتیسبون هراسناک از این‌که ممکن است این اقدامات به کشورگشایی جدید از سوی عثمانیها بیانجامد برای تبریک جلوس سلطان ابراهیم یک کاردار سفارت به استانبول فرستاد (۲۶ نیسان ۱۶۴۱)، فرستاده از یورشها [آقن‌ها]یی که صورت می‌گرفت شکوه داشت. در برابر اقدامات یادشده عثمانیها، اتریشیها هم به تلافی از دیبجه و بالاتون گذشتند و دست به خرابکاریها زدند. در پی این رویدادها چون دولت اتریش پیشنهاد کرده بود که در عهدنامه تجدید نظر شود، از این روی در سون همانجایی که پانزده سال پیش گفت‌وگو شده بود، دومین ملاقات و گفت و گو صورت گرفت.

دومین گفت‌وگوهای سون

برای شرکت در دومین مذاکرات، سون، از سوی دولت عثمانی هیئتی به ریاست عثمان آغا قاپوچی باشی تعیین شد، ریاست هیئت نمایندگی دولت وینه با

۱- $\Sigma\varepsilon\upsilon\nu = \Sigma\times\nu$.

۲- $\Pi o\sigma\varepsilon\mu\beta = \Pi o\sigma\eta\iota o\mu\beta$.

«بارون کستمبرگ» بود. در این نشست پیمان زدواتوروق، بندها و مواد توافقنامه صلح بررسی شد و عهدنامه دیگری در ۹ ماده تنظیم شد.

بین اولین و دومین مذاکرات سون پانزده سال فاصله زمانی بود. در این مدت، ترکها بولوندوار و برخی روستاهای از دست داده را باز پس گرفته بودند که در دومین گفت‌وگو نماینده امپراتور به این امر متعرض بود، اما مسأله به یک کمیسیون مرزی احاله شد و به ظاهر، اختلافها پایان گرفت (۱۰۵۱ﻫ/ ۱۶۴۱م).

موقعیت دشوار امپراتور در اثنای جنگ با سوئد

در اثنایی که کار درگیریهای مرزی با دومین گردهمایی سون پایان می‌گرفت، امپراتور با موقعیتی دشوار و پرخطر روبه‌رو شد. به این معناکه حدود سال ۱۰۵۲ﻫ/ ۱۶۴۲م راکوچی شاه اردل[1] که روابطش با امپراتور در پی خودداری از ترک هفت قلعه مرزی به اردل تیره شده بود، با تورستنسون [2] سر فرمانده اردوی سوئد یک پیمانی تدافعی و همکاری در هفت ماده علیه اتریش بست. این پیمان توسط هیئت نمایندگی دو طرف عقد شده بود.

طی جنگ بین سوئد و اتریش راکوچی نخست بی‌طرف ماند، اما مسأله هفت قلعه و بیدادگریهای امپراتور فردیناندسوم درباره پروتستانهای مجارستان او را به اتحاد با سوئد برانگیخت و به این سان پادشاه اردل (ترانسیلوانیا) که حاکمیت برتر عثمانیها را پذیرفته بود، به اتفاق سوئد وارد یک جنگ سی ساله شد. حال آن‌که این اتفاق در حکم نقض پیمان صلح عثمانی - اتریش بود.

گورگی راکوچی اول به محض امضای معاهده با سوئد توسط سفر خود و سفیران فرانسه و سوئد از دولت متبوع خود عثمانی برای اعلان جنگ علیه اتریش اجازه خواست. او در مورد این اتفاق و نبرد نامه مفصلی به دیوان عثمانی فرستاد و ضمن تبیین پیروزیهای سوئد توصیه کرد که در مورد درخواست امپراتور مبنی بر آشتی تصمیم شتابزده نگیرند و این مسأله را تا روشن شدن اوضاع به‌عهده تعویق

۱- طبق مصالحه‌نامه بین امپراتور شاه اردل، امپراتور توافق کرده بود که هفت قصبه را به تبلن گابور واگذار کند که پس از مرگ او باز در اختیار امپراتور قرار گرفت. چون نامبرده [امپراتور] این هفت قصبه را به راکوچی واگذار نکرد از این روی شاه اردل با سوئد همداستان شد.

۲- این نام در تاریخ نعیما دو روزهن دول ثبت شده است (ج۴ ص ۹۱).

بیندازند. اما دولت عثمانی توجهی به این درخواست نکرد.[۱] او سود بسیاری از پذیرفته شدن این توصیه امید داشت حتی وعده داده بود که اگر بتواند پادشاه مجارستان علیا را با خود همداستان سازد دو برابر خراج معین به دولت عثمانی پرداخت خواهد شد.

در این بین پیروزیهای تورستنسون فرمانده نیروهای سوئد که با پشت سرگذاردن موراویا (موره‌ویا) و اتریش به‌سوی وینه پیشروی می‌کرد، امید راکوچی را افزونتر ساخت و از سوی دیگر اجتماع و استقرار همه نیروهای تیمارلی سپاهی در حوالی بودین برای رویارویی با هر احتمالی به جرأت او افزود.[۲]

بیطرفی دولت عثمانی

توافق دولت عثمانی با دومین معاهده سون و تایید پیمان صلح اندکی پیش از آغاز جنگ یاد شده و نیز مغلوب شدن راکوچی توسط بوشیامب فرمانده نیروهای اتریش، ورق را تا حدودی به سود دولت اتریش برگردانید. دولت [عثمانی] که نمی‌خواست روابطش با اتریش تیره شود، دستورات اکیدی مبنی برخودداری از یاری به راکوچی، برای بیگلر بیگها و سنجاق بیگها صادر کرد.[۳] راکوچی در پی پیمانی که در لینز [Lenz] با امپراتور بست توانست شماری از دژهای اشغال شده توسط اتریش را باز پس بگیرد.

پس از این رویداد از سوی امپراتور یک هیئت بلندپایه از سفیران به ریاست بارون دو چرنین با هدایای گرانقیمت[۴] به استانبول آمد (شعبان ۱۰۵۴ھ/ اکیم

۱- نعیما ج۴ ص۹۰ الی ۹۳.

۲- در این سال به ماه شوال (۱۰۵۳ھ/) امپراتور فردیناندوس به کدخدای آستانه درگاه (کنسول یا کارگزار) نامه فرستاد و معروض داشت که باگذشت شش سال از هفده سال تاریخ اعتبار عهدنامه قدیم سون نه سال دیگر به‌مدت آن افزوده شد و به‌مدت بیست سال همان صلح، تجدید گردید شخص مزبور ضمن ذکر چند ماده از عهدنامه به عرض رسانید که راکوچی گورکی ویووده اردل با او خصومت دارد و از این بابت شکوه داشت و استدعا کرد که قلاعی را که از نمچه گرفته است بازپس بگیرند و او را از آن ولایت دفع کنند (نعیما ج۴ ص۶۲). شتابزدگی امپراتور در تمدید پیمانی که یازده سال به پایانش باقی مانده و شکایت او از راکوچی به این منظور صورت گرفت که به سبب وضعیت دشواری که داشت دولت عثمانی را ارزیابی کند و احتمال خطر از آن سوی را برطرف سازد.

۳- «مجارستان وسطی و نمچه حرب کردند، مجارستان وسطی با منقاد شدن به این سوی (جانب اردل)، از بودین یاری خواست شماری نفر داده شدند، با غلبه نمچه، با این احتمال که مبادا برای امپراتور این وهم پیش آید که مرزداران قصد نقض عهد و پیمان دارند به عده‌ای از زعما و ارباب تیمار ساکن استانبول اعلام شد که برای محافظت حدود عزیمت نمایند» (نعیما ج۴ ص۹۴ سند ۱۰۵۴).

۴- در مورد سفارت چرنین و هدیه‌های اهدایی در نعیما شرح مفصلی آمده است (ج۴ ص۹۵).

۱۶۴۴م). چرنین بیست و پنج سال نیز در زمان سلطان‌محمد اول در مقام سفیر به استانبول آمده بود. سلطان‌ابراهیم که چرنین را به حضور پذیرفته بود، از این‌که امپراتور پنج سال از فرستادن سفیر به حضور او خودداری کرده بود گله کرد و با خشونت به او چنین گفت:

«آیا امپراتورتان نمی‌داند که پنج سال است من بر تخت سلطنت جلوس کرده‌ام؟ این معامله‌ای دوستانه نیست».(۱)

سفیر به‌موجب تعلیماتی که گرفته بود متقابلاً از پادشاه خواست فرمان لازم برای اعزام یک هیئت سفارت [از طرف دولت عثمانی]، قطع همکاری راکوچی با سوئد و بسنده کردنش به هفت قصبه‌ای که به او واگذار شده است و خودداری [راکوچی] از دست‌یازی به اراضی دیگر صادر شود. هم‌چنین تصدیق و تایید عهدنامه سون، تشکیل یک کمیسیون برای حل اختلافهای مرزی و اخذ کلیدهای قدس شریف از رومیها و واگذاری آن به کاتولیکها را خواستار شد. همه خواسته‌ها به‌جز مورد اخیر پذیرفته شد و در بهار سال ۱۶۴۵م / صفر ۱۰۵۵هـ چرنین به همراه یوسف چاووش (۲)

۱- «... حضرت سلطان‌ابراهیم خان با شدت و سرعت و پشت سر هم، بعضی چیزها پرسید، عقل ایلچی پراکند و سرسودایی‌اش سراسیمه شده فهمیده و نفهمیده حتی‌الامکان پاسخ داد و از حیرت لرزناک شد [لرزان] و از شدت ارتعاش انگشتری گرانقیمت الماسش که چهار هزار فلورین [سکه طلا] قیمت داشت در محضر همایونی از انگشتش بر زمین افتاد و از حیرت و سرگشتگی بی‌آن‌که از مهابت مجلس همایونی خبردار باشد بیرون آمد و به‌سوی عمارت و اقامتگاه خویش به راه افتاد. خدمه خاتم را در سرای همایونی یافتند و توسط غلامی فرستادند آوردند و در خانه تسلیم او کردند. ایلچی سراسیمگی خود را چنین نقل می‌کند و می‌گوید: وقتی به حضور سلطان‌ابراهیم رسیدم او را پادشاهی حلیم و متجنی یافتم. سؤالاتش از سر رفق و ملایمت بود. اما این سلطان عجیب خشمناک و عصبی مجاز بود و چون پشت سر هم و با سرعت و عجله سؤال می‌کرد، سؤالهایش را بخوبی متوجه نمی‌شدم...» (نعیما ج ۴ ص ۹۷).

۲- در تاریخ هامّر ج ۱۰ ص ۴۷ (ترجمهٔ اتابک) نام سفیر ابراهیم پاشا آمده است. اما با توجه به این‌که تا آن تاریخ هنوز سفیری با رتبه «پاشا»یی به وینه فرستاده نشده بود. بنابراین این فرستاده باید همان یوسف پاشا باشد که در تاریخ نعیما ذکر شده است و احتمالاً به‌صورت سفیر موقت اعزام شده بوده است.

«...یوسف چاووش که از طرف سلطان به‌عنوان ایلچی به‌جانب امپراتور فردیناندو اعزام شده بود وقتی که در روز پنجم ربیع الآخر (۳۱ مانیس ۱۶۴۵) به قلعه بچ رسید اعیان دولت از او استقبال کردند و با انواع اکرام او را نزد امپراتور بردند. به‌هنگام ملاقات و وصول نامه همایونی و هدایای ارسالی از جانب شهریاری، از جای نیم‌خیز شد و اکرام بسیار در حق او [سفیر] کرد. بنابه نوشته و روایت چاووش مزبور در آن اثنا عساکر سوئد «بریم» نام قعله نمسه را که در ساحل روبه‌رویی نهر طونه و تقریباً هشت میلی (حدود سه ساعت راه) قلعه بچ بود محاصره کرده بود، مدتی می‌شد که آن را زیر ضربات خود گرفته بود و هم‌چنین بر اثر گشت وگذار و تعدی یاکوس سرعسکر راکوچی در مملکت شاه بچ واقع در آن سوی آق یایلا اهالی قراء فرار کرده بودند که از این بابت امپراتور به غایت درجه

←

سفیر عثمانی به وینه بازگشت.

معاهده استانبول

حسن آغای قاپو باشی که برای اعلام جلوس محمد چهارم نزد امپراتور فرستاده شده بود، به همراه شیمید (Sehmid de Scharzenhorn) که مدت درازی بود که در مقام سفیر دائم در استانبول به سر می‌برد، به استانبول بازگشتند. شیمید ماموریت داشت که پیمان زدواتوروق راکه سه سال به پایانش مانده بود، به مدت بیست سال تمدید کند که موفق نیز شد. پیمان مزبور از تاریخ ۱۰۵۹ه/ ۱۶۴۹م به مدت بیست سال با نام پیمان استانبول تمدید شد.[۱] شیمید پیمان‌نامه را به وینه برد و پس از امضای امپراتور، سال بعد به استانبول آورد. به‌موجب احکام پیمان‌نامه در صورت تشکیل کمیسیون مرزی، حکام مرزی می‌بایست دقیقاً تصمیمات کمیسیون را رعایت می‌کردند.

قصد امپراتور برای دخالت درکار اردل

در تاریخ ۱۰۶۱ه/ ۱۶۵۱م سفیر کبیر امپراتور آمد و پیمان سون را تمدید کرد. در نامه‌ای که سفیر امپراتور در شوال ۱۰۶۹ه/ تموز ۱۶۵۹م به‌همراه هدیه‌ها آورد، امپراتور خواهش کرده بود که راکوچی دوم که علیه دولت متبوع خود [عثمانی] قیام کرده است بخشوده شود. راکوچی با شورش خود دولت عثمانی را به‌شدت درگیر کرده بود. وی که باعث خرابی اردل شده بود، با ورود کوپرولی محمد پاشا به اردل از آنجا گریخت و بارچکای اکوش به‌جای او به‌سلطنت اردل منصوب شد. اینک راکوچی دوم که در دژی نزدیک مرز اتریش پناه گرفته بود می‌خواست با میانگیری امپراتور بار دیگر سلطنت اردل را به‌دست آورد.

پادشاه [عثمانی] این سفارش را نپذیرفت و سفیر با این پاسخ پادشاه بازگشت:

←

متحیر و مضطرب شد و دستور داد در اطراف حصار بچ خندقهایی قوی حفر کردند و دوباره بر دروازه‌ها و اطراف قلعه از خاک سدها ساختند و برادرش را که قبل از آن تاریخ عزلت‌نشین شده بود به اتفاق اعیان آورد به سرداری منصوب کرد...» نعیما ج۴ ص۱۷۵. در نامه یوسف چاوش اطلاعاتی در مورد فعالیت سوئد و درباره راکوچی نوشته شده است.

۱- در نامه‌ای که سفیر عثمانی برای امپراتور برده بود می‌بایست نوشته می‌شد (تو که امپراتور اتریش هستی) اما به جای این عبارت نوشته شده بود (تو که پادشاه اتریش هستی) که امپراتور به آن اعتراض کرد. نامه پس از تصحیح و ذکر امپراتور به جای پادشاه بازگردانیده شد (نعیما ج۵ ص ۲۱).

«اگر چنانچه قصد پادشاه دوام صلح است راکوچی را دستگیر کند و اعـزام دارد» و آمادگی لازم برای حل قـطعی مسأله اردل آغـاز شـد.[۱] در سـال ۱۶۶۰م راکـوچی زخمی شد و مُرد. امپراتور برای استفاده از وضع آشفته اردل کـمنی یـانوش را عـلیه براچکای اکوش که از طرف عثمانیها تعیین شده بود برانگیخت و براچکای اکـوش کشته شد. این‌بار نیز دولت عثمانی آپانی میخال را شاه اردل اعلام کرد و بر جـای او نشانید.

امپراتور برای به سلطنت رسانیدن کمنی یانوش بـا اسـتانبول تـماس گـرفت امـا کوپرولی محمد پاشا به فرستاده امـپراتـور و پـاسخ داد کـه چـون اردل از آن دولت عثمانی است در کار آن کشور مداخله نکند و قاطعانه اعلام داشت که آپـافی مـیخال شاه اردل شده است.[۲] به این ترتیب کار اردل حالتی به خود گرفت که به جنگ بین دو دولت می‌انجامید.

پیمان زدواتوروق (۱۶۰۶م) و پیمانهای تکمیلی آن به حک اوصلاح و تجدید و افزوده‌ها تا سال ۱۰۷۳ه/ ۱۶۶۳م- به استثنای برخی حوادث مرزی- پنجاه و هـفت سال بدون جنگ ادامه یافته بود. در این ایام یعنی در سال ۱۶۶۲م پادشاه ظاهراً به این عنوان که تصمیم دارد تا وضعیت جنگ با ونیز راکه با نبرد گرید آغاز شده بود به یک نتیجه قطعی برساند و بر آن است تا از راه خشکی و از بسنه وارد دلماچیه که در اختیار ونیز بود بشود، دستور داد برای نقل و انتقال نیرو جاده‌سازی آغاز شود و خود نیز در بهار سال ۱۶۶۳م عازم میدان جنگ شد و به این ترتیب اتریش از نیت اصلی شاه آگاه نشد.

در این بین خبر رسید که دولت اتریش قلعه سکلهیت (Szechelhyd) و گلوژوار را که از آن اردل بود تصّرف کرده است. در این باره دولت عثمانی نامه‌ای برای امپراتور فرستاد و چون پاسخ مساعد دریافت نشد و از سوی دیگر قلعه زرینوار در مرز قانیژه بر خلاف مفاد پیمان‌نامه احداث شده بود، جنگ با ونیز تبدیل به جنگ با اتریش شد و فاضل محمد پاشا وزیر اعظم به‌سمت سردار اکرم [فرمانده قوا] منصوب شد. در این روزها سلطان محمد شکارچی سلطان عثمانی، و لئوپولد اول امپراتور آلمان بود.

۱- نعیما ج ۶ ص ۴۰۱ و سلاحدار ج ۱ ص ۱۶۶.

۲- هامّر ج ۱۱ ص ۸۵

همان‌گونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم این جنگ دو سال به درازا کشید و با پیمان و اسوار پایان پذیرفت (۱۶ محرم ۱۰۷۴هـ/ آکوستوس ۱۶۶۴م). در جریان مبادله پیمان‌نامه هر دو طرف با سفیر کبیران خود، نامه و هدیه [۱] رد و بدل کردند. دولت عثمانی، قرا محمد پاشا را با رتبه بیگلر بیگی به روم ایلی فرستاد[۲] و امپراتور هم در مقابل یک هیئت سفیر کبیر به ریاست والتر دو لسلی اعزام داشت (۱۶۶۵م).

سلطان‌محمد چهارم خطاب به سفیرکبیر که به حضور پذیرفت چنین گفته بود: «به وکلای دولت هشدار داده‌ام که عهد و شروط را رعایت کنند. اگر مخالفت از جانب شما نباشد از این جانب نخواهد بود».

در واقع نیز دولت عثمانی شرایط پیمان‌نامه را رعایت کرد و اتریشی‌ها با احداث قلعه در جوار اویوار نشان دادند که به شرایط پیمان‌نامه پایبندند.[۳]

هیئت سفارت امپراتور مدتی در استانبول ماند، از مساجد عظیم، قصر ساحلی و کارخانه کشتی‌سازی دیدار کردند. و وزیر اعظم در باغ شالی‌زاده و بهائی افندی ضیافتهایی به افتخارشان داد و رقص «جرت» نیز اجرا شد. سفیر که چنین رقصی در کشورشان ندیده بود در حالی‌که با حیرت این بازی را تماشا می‌کرد گفته بود: «این رقص و بازی است یا جنگ است؟»[۴]

کوپرولی‌زاده فاضل‌محمد پاشا در طول صدارت خود مفاد پیمان با اتریش را رعایت کرد، حتی درخواست توکه‌لی امره سردار مجارستان میانه را که علیه اتریش قیام کرده بود و از دولت عثمانی تقاضای حمایت کرده بود نپذیرفت و نخواست

۱- هدیه‌های دولت عثمانی عبارت بود از: منگلوله مرصع، یک خرگاه مزیّن تیرک‌دار، بیست قطعه سجاده، پنج قطعه قالی ایرانی، یک صد دستار، چهل خلعت، یک اوکّه، [معادل ۱۲۸۳ گرم] عنبر، دو اسب با زین و برگ دیوانی و هشت رأس اسب زین شده.

۲- قرا محمد پاشا هم آنچه را که از آغاز حرکت تا بازگشتش شاهد بود به‌صورت یک لایحه به رشته تحریر درآورده بود. او به هنگام گردش در وینه حصار داخلی شهر را دیده بود و درباره ضخامت دیوار اطلاعاتی به‌دست داده بود. (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص۴۰۳ الی ۴۰۹).

۳- سرخوش محمد پاشا بیگلر اویوار چون بر اثر مسامحه به موقع دولت را از ساختن قلعه اویوار آگاه نکرده بود، اعدام شد (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص۵۵۲). در حالی‌که سرخوش محمد پاشا در همان آغاز کار دولت را از ماجرا آگاه ساخته بود، اما چون قرامصطفی پاشای مرزیفونی قائم‌مقام صدارت روابطش با او تیره بود مسامحه قائم‌مقام صدارت را به او نسبت دادند. سرخوش محمد پاشا از جمله کسانی بود که کوپرولی را برای رسیدن به مقام وزیر اعظمی یاری کرده بودند.

۴- تاریخ سلاحدار ج ۱ ص۳۸۵ و ۳۹۲.

بیهوده وارد معرکه و حادثه‌ای ناخواسته شود. اما گفتنی است که برخورد اتریشی‌های کاتولیک با مردم پروتستان مذهب مجارستان میانه تحمل ناپذیر بود.

سیاست قرامصطفی پاشا

پس از وزیر اعظم فاضل مصطفی پاشا، جانشینش قرامصطفی پاشای مرزیفونی [مزریفونلی قرامصطفی پاشا] با پذیرفتن توسل توکه‌لی امره [توکولی‌امره] سلطنت مجارستان میانه را به او محول کرد. امپراتور به تفویض حکومت به فرماندهی که در خاک او بر علیه او سرکش شده بود اعتراض کرد و آن را مغایر با شرایط آشتی دانست. از دیگر سوی مسأله تفکیک روستاهای حوالی اویوار یا نوهوزل و این‌که این روستاها باید در مرز کدام کشور [اتریش یا عثمانی] واقع شود، مشاجره‌ها و مناقشه‌های سختی را سبب می‌شد. وزیر اعظم شاه را از اعتراض امپراتور آگاه نساخت و افزون بر آن با تقدیم اثری از توکولی امره تحت عنوان «صد شکایت مجارها از آلمان» به پادشاه فرستاده او را تحت حمایت قرار داد و افراد اردوی عثمانی را به یاری او واداشت. شمار بسیاری قلعه و پلانقاهای مجارستان از جمله کاشا مرکز مجارستان میانه به تصرف درآمد [توسط عثمانیها] و در اختیار توکولی قرار گرفت.

در این ایام (در جمادی الآخر سال ۱۰۹۳/ حزیران ۱۶۸۲) برای دوم‌بار کنت آلبرت دوکاپرا را فرستاده امپراتور برای تمدید بیست سال دیگر پیمانی که دو سال به پایانش مانده بود به ترکیه آمد و خواستار تمدید پیمان شد. اما وزیر قرامصطفی پاشا که تصمیم قاطعی به جنگ با اتریش گرفته بود خطاب به فرستاده گفت: «اگر چنانچه یانیق قلعه را پس بدهید و خسارت آن جنگ را بپردازید شاید پیمان صلح را تمدید کنیم». در پاسخ این پیشنهاد سفر پاسخ داد:

امپراتورم مرا برای تمدید پیمان صلح فرستاده است نه برای دادن مال و مملکت، حال که می‌خواهید باب جنگ را بگشایید، به‌سوی ما نیرو بفرستید، آیا این‌گونه فتنه‌گری و خونریزی خدا را خوش می‌آید؟» اما با همه تأکید و تکرار گفته‌هایش گوش کسی بدهکار نشد.(۱)

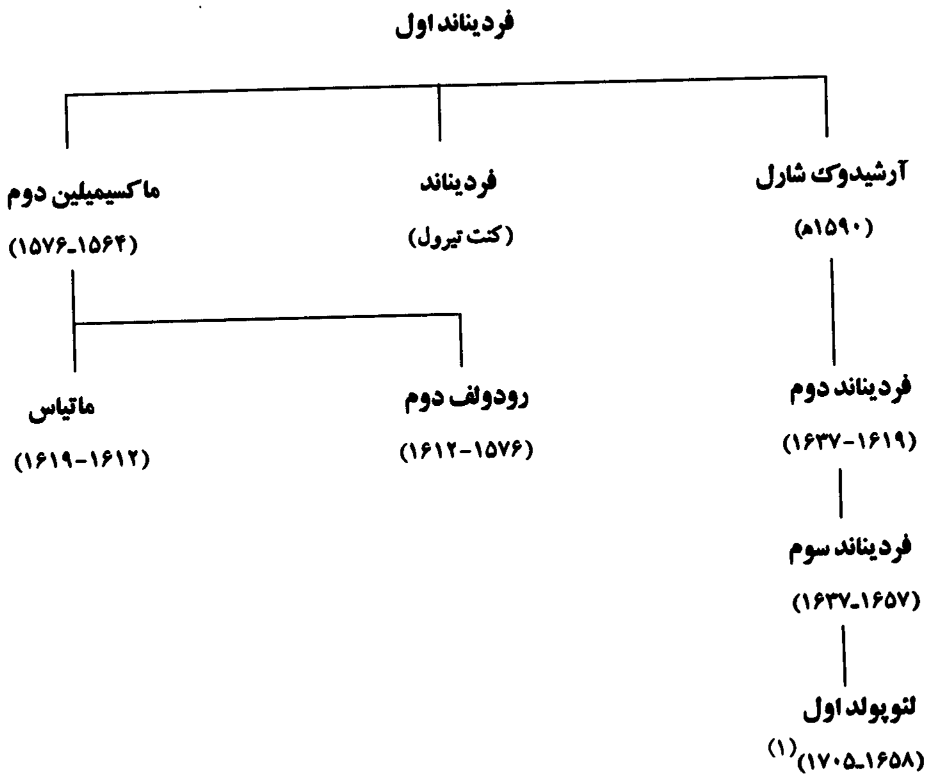
قرا مصطفی پاشا که تصمیم قطعی داشت که وارد معرکه حادثه‌ای بشود با جنگ سال ۱۰۹۴هـ/ ۱۶۸۳م عامل بروز جنگی شد که شش سال به درازا کشید و طی آن

۱- سلاحدار ج ۱ ص ۷۵۸.

مناطق مجارستان، موره و قلعه آزاق از دست رفت و باعث ویرانی مملکت، نابودی و زخمی شدن صد هزار تن شد. در اثنای جنگ چندین‌بار تشبّثهایی برای آشتی شد اما بی‌نتیجه بود.[۱] سرانجام در سال ۱۱۱۰ه/ ۱۶۹۹م با میانجیگری انگلیس و فلمنگ متارکه قارلوفچه صورت گرفت.

۱-به‌دنبال جلوس سلیمان دوم در رمضان ۱۰۹۹ با نامه‌هایی که به اتریش، لهستان و ونیز فرستاده شد ارزیابی برای آشتی صورت گرفت اما با شرایط سنگینی امپراتور لئوپولد اول نتیجه‌های گرفته نشد (دفترنامه، ج۵ ص ۵۰-۴۶).

شجره‌نامه امپراتوران آلمان منسوب به خاندان هابسبورک
در اواخر قرن ۱۶ و قرن هفدهم



۱- تا زمان امپراتوری لئوپولد انتخاب امپراتوران آلمان از سوی الکتورها صورت می‌گرفت اما از زمان نامبرده انتصاب مورثی شد.

روابط عثمانی - فرانسه

چگونگی روابط پس از مرگ قانونی [سلطان سلیمان]

روابط عثمانی و فرانسه پس از هانری دوم پادشاه فرانسه که به سال ۱۵۵۹م درگذشت در ایام سلطنت پسرانش فرانسوی دوم (سال درگذشت ۱۵۷۴م)، شارل نهم (درگذشته به حال ۱۵۷۴م) و پسر کوچکش هانری سوم (درگذشت سال ۱۵۸۹م) اگر چه به استواری ایام پیشین نبود اما به هر حال صمیمانه ادامه داشت. در روزهای نبرد لپانتو - اینه بختی، پادشاه فرانسه نه تنها در برابر دولت عثمانی موضعی خصمانه نگرفت بلکه این دولت را از فعالیتهای پاپ نیز آگاه ساخت. وی بر آن شد تا دولت عثمانی را نیز همراه با انگلیس و سلطان ناواد داخل پیمان اتحاد علیه اسپانیا سازد و در سال ۱۵۷۲م از دولت عثمانی درخواست یاری از طریق دریا کرد و به این ترتیب روابط دو طرف دوستانه ادامه یافت.(۱)

دولت عثمانی هم که به پیمانهای خود پایبند بود، پایگاه برجسته فرانسه را در ترکیه حفظ می‌کرد و زمانی که هانری سوم به هنگام سلطنت برادرش شارل دوک - آنزو بود، چه در بخش مربوط به وقایع عثمانی و چه در بخش مربوط به روابط عثمانی - لهستان دیدیم که دولت عثمانی تا چه پایه برای به سلطنت رسیدن هانری در لهستان کوشید.

۱- دفتر مهمّه ج۱۹ ص ۳۳۰ و ۳۵۶ و مهّمه ج۲۲ س۴۹. در پی مرگ شارل نهم پادشاه فرانسه به سال ۹۸۲ه/ ۱۵۷۴م هانری سوم شاه جدید نیز از طرف مادرش کاترین دومدیسی دو نامه توسط اسقف اسک برای سلطان عثمانی فرستاد. در این نامه ضمن اعلام مرگ شارل و سلطنت هانری در خواست شده بود که دوستی پیشین همچنان با دولت عثمانی ادامه یابد. در پاسخ پادشاه عثمانی، دو نامه هم برای پادشاه و هم برای مادرش به تاریخ ۲۹ جمادی الآخر سال ۹۸۲ ه/ اکیم ۱۵۷۴م فرستاه شد (دفتر مهمّه ۲۶ ص۲۶۹ و ۲۷۰).

روابط دولت پس از قرن شانزدهم

به هنگام سلطنت مراد سوم (۹۸۲هـ/ ۱۵۷۴م) روابط عثمانی با دولت فرانسه آن یکرنگی پیشین را از دست داده بود. زیرا هانری سوم که با کوشش دولت عثمانی به سلطنت لهستان رسیده بود، پس از اندک زمانی کناره گرفت و سلطنت فرانسه را عهده‌دار شد و از این روی حکمران تازه [مراد] و بویژه سوکوللّی محمد پاشا وزیر اعظم از او رنجیده خاطر شده بودند، افزون بر آن به هنگام جلوس سلطان مراد به سبب عدم هماهنگی اسقف گیّ دونوای (Gillesde Noaille) نماینده فرانسه در استانبول سفیری برای گزارش جلوس شاه به فرانسه فرستاده نشده بود و از این روی نماینده فرانسه، استانبول را ترک گفت و یک کاردار را به‌جای خود در استانبول گذاشت.

ژاک ژرمینی

این رنجیده خاطریها سبب نشد که رابطه بین دو دولت بریده شود و دیری هم نپایید زیرا پس از مدتی یعنی در سال ۱۵۷۷م ژاک ژرمینی (بارون دو ژرمول) با سمت سفارت به استانبول آمد و توانست قراردادهای بازرگانی را که چهل و پنج سال پیش بسته شده بود، تجدید کند، ماموری که قرار تازه را با خود به فرانسه برده بود سمت «متفرقه»[1] شاهی را داشت.

ژرمینی (Germigny) اندک‌اندک چون سفیران پیشین در صدد نفوذ بود بطوری‌که با میانجیگریهایی که کرد، توانست پیر چرچل را به حکومت افلاق برساند (۱۵۸۳م) اما وقتی که نامبرده دو سال بعد از حکومت برکنار شد، تلاش ژرمینی برای انتصاب دوباره او بی‌نتیجه ماند.

در زمان سفارت ژرمینی درخواست کمک دریایی دولت فرانسه از دولت عثمانی علیه فیلیپ شاه اسپانیا که فرانسه را تهدید می‌کرد عملی نشد. (۱۵۸۵م).

ژرمینی پس از مدتی بر آن شد تا امتیازهایی افزون بر امتیازی که به سفیران پیشین فرانسه و سفیران دیگر (ونیز، لهستان، انگلیس) داده شود، در این میان عریضه‌ای هم به مراد سوم نوشت. مراد سوم در هامش عریضه‌اش با خط خود چنین نوشت:

۱- مسؤول شعبه‌ای در کلانتری یا تأمین امنیت شهری که معمولاً به تخلفات و جرایم جزیی رسیدگی می‌کند.- م

« در ازای عنایاتی که تا این تاریخ در حق شما مبذول داشتیم ایجاب می‌کند که شما هم متقابلاً از خود انسانیت و مروت نشان بدهید» و نامه را باز پس فرستاد.

کشیشان ژزوئیت که از سال ۱۵۸۳م در غلطه اقامت داشتند با شفاعت ژرمینی به‌موجب فرمان قاسم سال ۱۶۱۸م کلیسای سن‌نبوا را صاحب شدند.(۱) این کشیشان از سوی پاپ گره‌گوار هشتم فرستاده شده بودند.

در زمان لانسکوم که به‌جای ژرمینی آمده بود، هانری سوم به توسط راهبی به نام ژان کلمان کشته شد (۱۵۸۹م) که هانری چهارم شاه ناوار که مذهب کاتولیک داشت، جانشین او شد.(۲)

لانسکوم که کاتولیک متعصبی بود، بسیار کوشید تا مانع از تأیید سلطنت هانری چهارم از سوی دولت عثمانی بشود اما چون حکومت نمی‌خواست که درگیر این‌گونه اختلافهای مذهبی بشود اعلام داشت که با تأیید سلطنت هانری در واقع همان کاری را انجام داده است که کشورهای دیگر نیز کرده‌اند.(۳)

۱- پس از انحلال این فرقه کلیسای سن‌نبوا و اقامتگاههای آن در اختیار لازاریس‌ها قرار گرفت. (گالاند ص ۲۱)

۲- با مرگ هانری سلطنت از شاخه والوای خاندان کاپت به شاخه بوربون انتقال یافت و پسر ژان آلبرت ملکه [؟] ناوار و آنتوان دو بوربون به نام هانری که شاه ناوار بود با خواهر شارل نهم ازدواج کرد و پس از کشته شدن هانری سوم با نام هانری چهارم به سلطنت فرانسه رسید (۱۵۸۹م). هانری چهارم که طرفدار مذهب کاتولیک بود، در سال ۱۶۱۰م به‌دست یک کاتولیک متعصب کشته شد، زیرا که هانری با فرمان نانب و بر قراری آزادی مذهب و وجدان نسبت به پروتستانهای رفتاری شایسته داشت.

شارل نهم هنگامی که هنوز زنده بود، دولت عثمانی را از ازدواج خواهرش با شاه ناوار [هانری چهارم] و نیز این‌که وی خصم اسپانیا و پاپ است و با انگلیس و پروتستانهای آلمان متحد است، آگاه ساخته بود. (مهمّه ج۱۹ ص ۳۳۰). شخصی که در اسناد پادشاهی عثمانی از او تحت‌عنوان (حاکم ناوار طرفدار لوتر و خصم پاپ) نام برده همین هانری پروتستان پادشاه ناوار است.

۳- در این روزها و نیز پیش از آن در فرانسه بین کاتولیکها و طرفداران مذهب تازه یعنی کالونیستها (پروتستانها) جنگ و درگیری می‌بود. دولت عثمانی از طریق جمهور دوبرونیق (راغوزه) در جریان این جنگها و درگیریها قرار می‌گرفت.

در سال ۹۷۶هـ/ ۱۵۶۸م در جریان جنگ مذهبی میان شارل نهم پادشاه فرانسه و پرنس دوکنده، (۱۵۶۷ـ۱۵۶۷م) جمهوری راغوزه دیوان همایونی [دربار عثمانی] را از وضع فرانسه آگاه می‌ساخت و به این سان حکومت عثمانی دقیقاً اوضاع فرانسه را زیر نظر داشت (مهمّه، ج۷ ص ۱۰۱۲ سند ۹۷۶).

در فرانسه به جز جنگهای مذهبی یاد شده، درگیری بر سر سلطنت نیز وجود داشت. هانری سوم با آن که کاتولیک بود اما مزاحم پروتستانها نمی‌شد و هر دو طرف را اداره می‌کرد. اما در کنار هانری یاد شده هانری دوکیز نیز بود که خواهان نابودی پروتستانها بود، که در ضمن خواهان تصاحب تاج و تخت فرانسه بود. هانری سوم هانری دوکیز را کشت و خود نیز به‌دست یک کشیش کاتولیک کشته شد.

←

به‌جای سفیر لانسکوم که مخالف شاه جدید بود، فرانسوا ساواری بـرودوساسی (Francois Suari- Breves de Sasy) اعزام شد و سلفش به اتهام جاسوسی به سود اسپانیا ابتدا در غلطه زندانی شد و بعدها یعنی در سال ۱۵۹۲م آزاد شد و به مالطه رفت.(۱)

بنا به نوشته تاریخ سلانیکی ساواری دوبره که مردم به او لقب «قابا ساقّال» [ریش زِبر] داده بودند، در سال ۱۵۸۹م برای اعلام جلوس هانری چهارم بـا عـنوان سـفیر همراه نامه به استانبول اعزام شده بود، پس از تقدیم نـامه، سـلطان عـثمانی نـیز نـامه تبریک جلوس را همراه مطهر آغا فرستاده بود. سفیر جدید فرانسـه بـه تـرکی نـیک سخن می‌گفت و می‌نوشت.

ساواری دوبره در اثنای جنگ اغری به سـال ۱۰۰۴ه/ ۱۵۹۶م در اسـتانبول نـبود و در فرانسه به‌سر می‌برد. پس از بازگشت به استانبول ضمن بریک جـنگ اغـری از سوی پادشاه فرانسه به سلطان عثمانی، هدایایی را هم کـه هـمراه آورده بـود تـقدیم سلطان کرد و در ضمن از سلطان درخواست کرد که نسبت به باز پس گرفتن قلعه‌ای که از آن فرانسه بود اما اسپانیا آن را اشـغال کـرده بـود، اقـدام کـند. ونـیز خـواسـتار پرداخت هزینه‌های مربوط به یاری مسلمانان اندلس به فرانسه و اعـزام یکـصد نـاو برای پیوستن به ناوگان فرانسه شد.(۲)

بعد از ساواری دوبره در سال ۱۶۰۶م شخصی به نام بـارون‌دو سـالین‌یاک (اسـم اصلی‌اش فرانسوا دوگانتو بیرُن بود) سفیر فرانسه شد. ایـن نـماینده از سـوی دولت فرانسه پرداخت خسارت ناشی از تجاوز دریانوردان جزایر [به ترکیه] و جبران ضرر و زیان ناشی از حادثه‌ای شده بود که برای کنسول [ترکیه در] فرانسه اتفاق افتاده بود.

→ هانری سوم پس از کشتن هانری دوکیز برای تحکیم موقعیت خود با هانری سلطان کالونیست مـذهب نـاوار متحد شد. هانری سوم پس از سوءقصد و پیش از مرگش اعلام داشت که شاه ناوار از خاندان بوربن و وارث سلطنت است. به‌این سان شاه ناوار با عنوان هانری چهارم پادشاه فرانسه شد. در جریان این رویداد لانسکوم که کاتولیک متعصبی بود و به‌عنوان سفیر در استانبول به‌سر می‌برد از دولت عثمانی خواسته بود که سلطان جدید را به رسمیت نشناسد.

۱- تاریخ هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج۷ ص ۱۷۰.

۲- تاریخ سلانیکی ص۳۵۷ و ۳۵۸ (بخش چاپ نشده). نام این سفیر در تاریخ سلانیکی کـیاسکیل آمـده است. دوبره پانزده سال در مقام سفیر فرانسه در استانبول ماند. چون به زبان ترکی مسلط بود از این روی آثار بسیاری درباره ترکیه خوانده بود و نوشته بود. هنگام عزیمت به فرانسه چند معلم زبان با خود برد و به یاری آنان پانزده اثر به زبان و خط ترکی نوشت (هامّر ج۸ ص ۳۰۰).

این سفیر در استانبول مُرد و در کلیسای ژزوئیتها دفن شد (۱۱۶۱م).

فعالیت ژزوئیتها در استانبول

آشیل دو هارلت به جای سالین یاک به ترکیه آمد. او به بارون لامول نیز شهرت داشت. پس از اقامت این شخص در استانبول به‌نظر می‌رسید که ژزوئیتها حالتی تحریکی شبیه به عصیان یافته‌اند. ژزوئیتهای نامبرده برای تأمین منافع خود برای پاپ و سلطان ناپل نامه‌هایی می‌فرستادند و برای این کار نماینده اسقف را وسیله قرار داده بودند که به اعدام نماینده یاد شده انجامید. (۱۰۲۵ه/ ۱۶۱۶م) و خودشان نیز زندانی شدند. ژزوئیتها پس از چهار هفته بازداشت با میانجیگری آشیل دوهارلی سفیر فرانسه آزاد شدند. اما دیگر اجازه اقامت در استانبول را نیافتند و در اکیم همان سال از ترکیه اخراج شدند.

فیلیپ دوهارلی (کنت دوستری) برادر آشیل دوهارلی که به‌جای برادر سفیر شده بود با تصور این‌که دولت عثمانی توسط زنان دربار اداره می‌شود، ولخرجیهای بسیار کرد و زیر بار بدهی سنگینی رفت. وی برای پرداخت بدهیهایش گمرگ حلب را اجاره کرد اما توفیقی نیافت و به وضع فلاکتبارتری افتاد. از طرف دولت متبوعه‌اش احضار شد ولی طلبکارانش مانع از خروج او شدند، اما با یک افزایش حق گمرگ به مال‌التجاره‌ها راه‌چاره‌ای برای پرداخت تدریجی بدهیهایش یافتند.

فیلیپ دوهارلی به دفاع از مبلغین ژزوئیت که به آنها یسوری می‌گفتند و قصد کاتولیک کردن رومیها را داشتند برخاست، اما دولت عثمانی آنان را راند و به‌خاطر همین امر نیز پاسپورت کنت دوسزی [فیلیپ دوهارلی] ضبط شد و به تقاضای خروجش نیز توجهی نشد. و در نتیجه هارلی بر سر جای خود نشست. یکی از دبیران هارلی باعث فرار یک زندانی لهستانی شد که به خاطر این کار مورد ضرب و شتم قرارگرفت. و هارلی راکه اعتراض کرده‌بود، زندانی ساختند که بعداً آزاد شد.[1]

به جای فیلیپ دوهارلی، هانری دوگورنی (کنت دو مارشه ویل) فرستاده شد (۱۶۳۱م)[2] اما فیلیپ برکنار شده چون فردی دست و دلباز و سخاوتمند بود بر آن

۱- هامّر (ج۸ ص۱۸۲) می‌نویسد که از طرف دولت عثمانی سفیری به‌نام حسین چاووش به‌منظور معذرت‌خواهی از حادثه بازداشت و اهانت به سفیر فرانسه که در پی فراهم آوردن امکانات فرار قزاق کورکی از سوی مترجم سفارت فرانسه پیش آمده بود و نیز برای اعلام جلوس سلطان عثمانی به دربار لویی سیزدهم فرستاد.

۲- هامّر (ج۹ ص۲۸۳) می‌نویسد که فیلیپ دوهارلی (کنت دوسزی) در سال ۱۳۶۱م ونیز در ایلول سال ۱۶۳۸م

شد تا توسط دوستدارانش و با تحریکات پنهانی و صرف پول هنگفت مارشه ویل را بازپس بفرستند. از سوی دیگر مارشه ویل هم نتوانست موقعیت خوبی به‌دست بیاورد پسرش به فرار یک زندانی کمک کرد و یک روز عید در کلیسا بر آن شد که در صدر مجلس و در جایگاه سفیر امپراتور اتریش بنشیند و چون نتوانست دست به تعارض زد، این‌گونه اعمال به نفوذ و اعتبار سفر لطمه زد در نتیجه مارشه ویل احضار شد و مقرر شد که تا اعزام سفیر جدید کنت دوسزی (فیلیپ دوهارلی) به امور اتباع فرانسه رسیدگی کند.

فیلیپ دوهارلی جانشین سفیر تا سال ۱۶۳۹م یعنی تا اعزام سفیر در ترکیه ماند. سفیر جدید یعنی ژان دولاهی از بیم آنکه مبادا هارلی در مورد او نیز دسیسه‌چینی بکند به محض آنکه پایش به خشکی رسید، هارلی را به کشتی که با آن آمده بود سوار کرد و روانه فرانسه‌اش ساخت. هارلی بیست و دو سال در ترکیه مانده بود.

ایام دولاهی

سفارت دولاهی نخستین سفیر لویی چهاردهم تا سال ۱۶۶۰م یعنی بیست و یک سال به درازا کشید اما هم در زمان سفارت او و هم در زمان برخی از سفیران پیشین حوادثی رخ داد که روابط سرد عثمانی- فرانسه را تیره‌تر ساخت. در رأس فعالیت سفیران فرانسه علیه دولت عثمانی سعی و تبلیغ در کاتولیک ساختن اتباع مسیحی دولت عثمانی و دیگر تحریکات سیاسی و جاسوسی بود.

در زمان ریشلیو [کاردینال] و مازاران از نخست‌وزیران لویی چهاردهم با توجه به اینکه هم دولت عثمانی و هم دولت فرانسه سیاست اساسی و مشترکی را برای تضعیف اتریش دنبال می‌کردند، مناسبات بین دو دولت تفاهم‌آمیز بود، پیش از آن نیز دولت عثمانی با دنبال کردن سیاست یاد شده به دولت فرانسه یاری کرده بود.

روزهای آغازین سفارت دولاهی آرام و در سکوت گذشت، اما بعدها در اثنای جنگ عثمانی- ونیز در پی ارسال اخبار و اطلاعاتی درباره اوضاع داخلی استانبول

←

سفیر فرانسه در استانبول بود. باز با توجه به جدول سفرا در تاریخ هامّر، هارلی در سال ۱۶۳۱م از سمت خود برکنار شد اما پس از مارشه ویل بنا به درخواست اتباع فرانسه نه به‌صورت رسمی بلکه در مقام جانشین سفیر انجام وظیفه می‌کرد. مارکی دو بوناک نیز در یادداشتهای خود می‌نویسد که هارلی تا سال ۱۶۳۱م مقام سفارت داشته است (ص ۱۱).

برای دریا سالار ونیزی، وزیر اعظم کوپرولی محمدپاشا سفیر را مورد اهانت و تحقیر قرار داد. ولی برخی از منابع خارجی ماجرای اهانت به سفیر را چنین وانمود کرده‌اند که این اهانت به‌خاطر تاخیر در تقدیم هدیه انتصاب از سوی او [لاهی] به وزیر اعظم جدید بوده است و به این صورت بر جاسوسی او سرپوش نهاده‌اند و به‌کلی وی را مبرا ساخته‌اند. در حالی‌که مسأله جاسوسی او رسماً از سوی دولت اعلام شده بود. اصل ماجرا از این قرار بود:

یک افسر نیروی دریایی فرانسه [۱] به‌نام ورتامان که به آهنگ سیاحت به ترکیه آمده بود، پاکت محتوای نامه‌هایی را که دریا سالار ونیز توسط او برای سفیر فرانسه در استانبول فرستاده بود، به جای تحویل به دولاهی تسلیم فرماندار [قایم‌مقام حکومت] استانبول کرده بود. چون در آن روزها شاه و وزیر اعظم در ادرنه به‌سر می‌بردند، از این روی فرماندار نامه‌ها را به ادرنه فرستاده بود که دولاهی به ادرنه احضار شد.

دولاهی با تعارض به بیماری مثانه پسرش دنیس دولاهی را به‌جای خود روانه ادرنه کرد. با توجه به رمزی بودن نامه‌ها درباره محتوای نامه‌ها از پسر سفیر پرسشهایی شد، در پی پاسخهای خشن و متهورانه پسر جوان، وزیر اعظم دستور بازداشت او را صادر کرد و پدرش را به ادرنه آورد. کوپرولی محمد پاشا، به‌سبب جاسوسی دولاهی با او به خشونت رفتار کرد [۲] و با عزیمت وزیر اعظم به جبهه اردل، دنیس دولاهی تا بازگشت او در بازداشت ماند.

همین که خبر اهانت به دولاهی و بازداشت پسرش به فرانسه رسید، کاردینال مازارن نامه‌ای خطاب به وزیر اعظم توسط یک اصیل‌زاده فرانسوی به استانبول فرستاد که با بی‌اعتنایی برخورد شد.

در پی این حادثه لویی چهاردهم که از دولت عثمانی رنجیده خاطر شده بود، به دنبال موفقیتهای فاضل محمد پاشا در نخستین سال جنگ عثمانی - اتریش، به تحریک پاپ الکساندر هفتم بر آن شد تا وارد اتفاق مقدس علیه عثمانیها بشود و نیز

۱- این افسر نیروی دریایی فرانسه بعدها اسلام پذیرفت و در ناوگان عثمانی کاپیتان کشتی شد.

۲- در برخی از نوشته‌ها آمده است که دولاهی مورد ضرب و شتم قرار گرفت اما مارکی دوبوناک می‌نویسد که این اظهارنظر جعلی است و می‌افزاید که کوپرولی او را تهدید کرده بود اما ضرب و شتمی در بین نبوده است. مارکی دوبوناک و دیگر نوشته‌ها مسأله تقدیم هدیه و جاسوسی را با هم قاطی کرده‌اند و عنوان می‌کنند که گویا کوپرولی به‌خاطر تأخیر در تقدیم هدایا به سفیر فرانسه اهانت کرده بوده است.

نیروی کمکی به یاری امپراتور لئوپولد فرستاد.

دولاهی در سال ۱۶۶۰م همراه پسرش به فرانسه بازگشت و با تصمیم اتباع فرانسوی [مقیم ترکیه] تا مدتی کارهای سفارت را یک تاجر فرانسوی به‌نام روبولی به نیابت اداره می‌کرد. در این بین دو مامور فرانسوی نامه‌ای را که خطاب به نایب سفیر نوشته شده بود آوردند. هم‌چنین آنان حامل نامه‌ای از سوی شاه فرانسه برای سلطان [عثمانی] و وزیر اعظم بودند. شاه فرانسه در این نامه ضمن درخواست دلجویی از سفیرش به‌خاطر اهانتی که دیده بود، نظر سلطان را در مورد قبول یا رد انتصاب دنیس دولاهی به سمت سفیر فرانسه در دربار عثمانی را خواستار شده بود. با پوزش و دلجویی از سفیر مخالفت شد اما پاسخ درخواست دوم مثبت بود.(۱)

دنیس دولاهی در سال ۱۶۶۵م با کشتی جنگی «قیصر» به سمت سفیر فرانسه به استانبول آمد و خواستار آن شد که مانند سفیران اتریش و انگلیس از او استقبال شود. اما فاضل محمد پاشا بیش از ده چاووش [کارمند دربار شاهی] به استقبال او نفرستاد و سفیر در هفتم آرالیق ۱۶۶۵م بدون تشریفات به سفارتخانه رفت.

فاضل محمد پاشا که نمی‌توانست یاری شاه فرانسه را به ونیز در گرید و نیز در پی آن اعزام نیروی کمکی به امپراتور را در جنگ سگتوار نادیده بگیرد و از دیگر سوی نیروهای فرانسه «چیجل» را اشغال کرده بود، از این روی هنگامی که سفیر به دیدار او رفت به جای آنکه برخیزد و از او استقبال کند برخلاف رسم و آیین نشسته او را به حضور پذیرفت. دنیس دولاهی ضمن شکایت از این برخورد، به‌طور غیرمستقیم به وزیر اعظم تفهیم کرد که در صورت تکرار چنین برخوردی پیمان‌نامه‌ها را بازپس گرفته، به فرانسه بازمی‌گردد. در دومین دیدار سفیر با وزیر اعظم، کوپرولی باز به همان شیوه یاد شده با او برخورد کرد. سفیر عهدنامه‌ها را به زیرپای وزیر اعظم پرتاب کرد، سفیر در پاسخ اهانت وزیر اعظم خواست بر روی او شمشیر بکشد که یکی از چاووشهای دیوان کشیده‌ای به او نواخت. سفیر سه روز تحت نظر ماند تا آن به دستور سلطان و وزیر اعظم او را برپای خاسته به حضور پذیرفت و به این سان از او دلجویی شد.(۲)

دنیس دولاهی تا سال ۱۶۷۰م به سمت سفیر در استانبول ماند، اما چون به او

۱- هامّر، ج ۱۱ ص۹۵ و ج ۱۶ (لیست سفیران فرانسه).

۲- هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج ۱۱ ص ۱۶۰.

بی‌اعتنایی شد دوران سفارتش بی‌رونق بود و پیمان‌نامه‌ها تجدید نشد، سرانجام از سوی دولت فرانسه احضار شد.

کنت دونووانتل

لویی چهاردهم بر آن بود که به‌جای دنیس دولاهی یک نماینده ساده به دربار عثمانی بفرستد، اما به درخواست بازرگانان فرانسوی که با ترکیه روابط تجاری گسترده‌ای داشتند و نیز به خواهش شهردار «مارسی» از این تصمیم درگذشت و پزشکی به‌نام شارل فرانسوا اولیویه (کنت دو نووانتل) در مقام سفیر انتخاب شد، نامبرده در بیستم اگوستوس ۱۶۷۰م از بندر مارسی با «فرقاته» پرنس به ترکیه فرستاده شد.

نووانتل شخصی با تدبیر بود، اما روابط [دولت عثمانی] با فرانسه حسنه نبود. به سبب کمک نظامی دولت فرانسه به کشورهایی که با ترکیه در جنگ بودند حکومت پیمان‌نامه‌ها را با فرانسه تجدید نکرده بود. و به‌همین سبب نیز بازرگانان فرانسه به جای سه درصد پنج درصد و گاهی نیز بیشتر حق گمرکی پرداخت می‌کردند وظیفه اساسی نووانتل تجدید پیمان‌نامه‌ها و تقلیل حق گمرکی به سه درصد بود.

نووانتل در سال ۱۰۸۲ه/ ۱۶۷۱م به استانبول آمد و از آنجا به ادرنه نزد سلطان رفت. (اول شبات ۱۶۷۱م). با آن اجازه باریافت اما چندان الطفاتی ندید.[۱] زیرا که سلطان محمد چهارم در پی یاری فرانسه به ونیز در جنگ گرید (گریت) از دولت فرانسه آزرده خاطر بود:

در سال ۱۰۸۰ه/ ۱۶۶۹م در جریان محاصره قندیه ناوگان فرانسه به یاری ونیز شتافته بود، پس از آشتی با ونیز در دیوان همایونی سفیر ونیز را در جایگاه سفیر فرانسه نشانیدند و به این سان درجه سفیر فرانسه [از نظر سلسله مراتب دیوانی] تنزل یافته بود.[۲] نووانتل در شرایطی به استانبول آمد که روابط عثمانی با فرانسه یک چنین دوران تیره‌ای را سپری می‌کرد.

نووانتل پس از آمدن به ترکیه خواستار تجدید پیمان‌نامه‌ها شد. اما فاضل

۱- «در سال ۱۰۸۱ه/ ۱۶۷۱م مواجب رشن (رجب، شعبان، رمضان) پرداخت شد، سفیر فرانسه چهره به پایه سریر شوکت مسیر سایید، از جانب پادشاهش عرض عبودیت کرد و هدیه او را همراه با نامه‌اش تقدیم داشت، اما ذات همایونی اصلاً التفاط ننمودند...»، تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۵۶۱.

۲- تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۱۸۸ سنه ۱۰۹۵هق.

محمد پاشا وزیر اعظم که یاری سال ۱۶۶۴م فرانسه را به اتریش و همچنین کمک آن دولت را چه از نظر نیرو و چه از نظر مالی در جریان محاصره قندیه از یاد نبرده بود، تمایلی به تجدید پیمان‌نامه‌ها نشان نداد. حتی در یکی از ملاقاتها هنگامی که کنت نووانتل در مورد دوستی فرانسه نسبت به ترکها پای می‌فشرد. کوپرولی‌زاده با این پاسخ: «شما مدام با من از مراتب دوستی فرانسویها سخن می‌گویید در حالی که من هر جا که جنگیدم سربازان شاه شما را رودرروی خود یافتم»، سفیر فرانسه را مجاب کرده بود.

نووانتل دوبار برای تجدید پیمان‌نامه‌ها به ادرنه رفت اما هر بار دست خالی بازگشت تا سرانجام در سال ۱۰۸۸هـ/ ۱۶۷۷م به آرزوی خود رسید.

در زمان صدارت قرامصطفی پاشای مرزیفونی [مرزیفونلی قرامصطفی پاشا] هنگامی که به دیوان همایونی آمده بود، وزیر اعظم بر آن شد تا او را روی صندلی که پایین تخت دیوان و دور از آن در کنار گذاشته بودند بنشاند، اما سفیر به خاطر آنکه صندلی را چون زمان اسلافش به جای همطراز تخت دیوان در فرودست نهاده‌اند اعتراض کرد و ننشست. و اعتراض خود را توسط مترجم «ماوروکورداتو» به آگاهی صدراعظم رساند. اما چون وزیر اعظم جای صندلی را تغییر نداد سفیر نیز هدیه‌ها را تقدیم نداشت و محضر وزیر اعظم را ترک گفت. اما چون سفیران دیگر [دیگر کشورها] این اصول را پذیرفته بودند، سفیر فرانسه نیز بعداً از این قاعده پیروی کرد.(۱) اما به سبب پذیرفتن این آیین از سوی دولت خود مورد مواخذه قرار گرفت و بر کنار شد. البته در این ماجرا نخست‌وزیر کولبر که با سفیر میانه خوبی نداشت، بی‌تأثیر نبود. حتی پادشاه فرانسه به ناخدای کشتی که برای بازگردانیدن نووانتل می‌رفت دستور داده بود که درباره او تشریفات مربوط به سفیران را رعایت نکند و می‌خواست وی را در زندان باستیل محبوس کند که با میانجیگری برخی از دوستان نووانتل مجازات او را به تبعید تقلیل داد.

در زمان سفارت نووانتل نخست‌وزیر کولبر دوازده جوان را برای فراگیری زبان ترکی و دیگر زبانهای شرقی به استانبول فرستاده بود، هزینه زندگی آنها را پادشاه

۱- هنگامی که قرامصطفی پاشا قائم‌مقام وزیر اعظم بود، سفیر فرانسه به دیدار او رفته بود، قرامصطفی پاشا با عنوان کردن این‌که از نظر جسمی ناراحتی دارد از این‌که صندلی او را پایین دست سریر خود نهاده است پوزش خواسته بود بعدها پس از رسیدن به مقام وزیر اعظمی هم این شیوه را تغییر نداد (هامر ج ۱۲ ص۸ ترجمهٔ فرانسه).

[فرانسه] تأمین می‌کرد. بعداً قرار بر این شد که آنها پس از گذراندن کالج لویی کبیر به استانبول اعزام شوند[۱] [؟] (سال ۱۶۷۲م).[۲]

گالاَند در اثر خود «خاطرات روزانه استانبول» می‌نویسد که سفیر فرانسه در ترکیه به مسیحیان مقیم آن کشور توجه داشت و می‌خواست آنان را به ترک مذهب کالونیست و پذیرفتن مذهب کاتولیک وادارد. و می‌افزاید که با پاتریک‌های استانبول، قدس، انطاکیه و اسکندریه مکاتبه داشته است.

به جای نووانتل، گیّ‌یراژ[۳] سفیر فرانسه در ترکیه تعیین شد (۱۰۹۳ه/ ۱۶۸۲م) نخستین وظیفه او حل مسأله جایگاه صندلی سفیر در دیوان همایونی بود که از نظر پادشاه فرانسه یک مسأله حیثیتی به‌شمار می‌رفت. اما حادثه‌ای در این بین رخ داد که این موضوع را به دست فراموشی سپرد.

در اگوستوس سال ۱۶۸۱م یک کشتی فرانسوی تحت فرماندهی دریاسالار دوگووسن[۴] در تعقیب یک کشتی راهزنی دریایی طرابلسی بود، کشتی یاد شده نخست با پرچم صلح در کناره ساقیر لنگر انداخت و خواستار تسلیم راهزنانی شد که به جزیره پناه برده بودند. در پی شنیدن پاسخ رد پرچم جنگ را برافراشت و شهر و قلعه را به توپ بست و خسارت بسیار وارد آورد. در پی این حادثه حکومت [عثمانی] از دولت فرانسه خسارت خواست که پس از ملاقاتهای بسیار با گیّ‌یراژ و دریافت خسارت سنگین مسأله سرانجام یافت.

پس ازاین حادثه باز نوبت به مسأله جایگاه قرار گرفتن صندلی در دیوان همایونی رسید. پس از اعدام مزریفونلی قرامصطفی پاشا که مسأله جایگاه قرار گرفتن صندلی را بهانه قرار داده به سفیر فرانسه اهانت کرده بود، چون گیّ‌یراژ نامه‌ای [از شاه فرانسه] با خود آورد، در این نامه لویی چهاردهم تعهد کرده بود که از این پس دولت فرانسه از یاری به دشمنان دولت عثمانی خودداری خواهد کرد و همراه با نامه هدیه‌هایی نیز در مقام ابراز دوستی تقدیم داشته بود،[۵] از این روی دولت عثمانی با غمض‌عین برگذشته باز موافقت کرد که صندلی سفیر را در جایگاه

۱- به‌نظر می‌رسد که در متن تناقض وجود دارد که احتمالاً خطای چاپی است. احتمالاً متن چنین بوده است (... نخست‌وزیر کولبر تصمیم گرفت دوازده جوان را برای... به استانبول بفرستد... بعداً قرار بر این شد که...).

۲- گالاَند ج ۱ ص ۱۴۷.

۳- گابریل ژزف دولا ورین دوگیّ‌یراژ [...Δελα wεργνε Δε Γυιλλεραγυσε]

4- Δυγυεονε.

۵- تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۱۸۹.

نخستین بگذارند و پیمان‌نامه‌ها نیز تجدید شد.[۱]

گیّ‌یراژ هنگام بازگشت از ادرنه به استانبول - شاه به سبب بروز جنگ در ادرنه به‌سرمی‌برد- سکته کرد و مُرد، در سال ۱۶۸۶م ژیراندن (پیر دو ژیراندن) جایگزین او شد. این سفیر نیز با بهره‌گیری از ناتوانیهای نیروهای عثمانی بویژه در جبهه‌های اتریش و ونیز که فرانسه در این جنگها بی‌طرف مانده بود و هم‌چنین در جریان جنگ فرانسه با اتریش از دولت عثمانی منافع بسیار برای کشور[۲] خویش کسب کرد. با مرگ این سفیر به سال ۱۶۸۹م در استانبول جانشینش به نام شاتونوف[۳] در بیستم ایلول همان سال به استانبول آمد.

در این تاریخ جنگی[۴] که از دو سال پیش بین فرانسه و اتریش آغاز شده بود ادامه داشت.

دولت عثمانی با بهره‌گیری از اختلاف فرانسه با آلمان و متفقانش فرانسه را به ادامه جنگ تشویق می‌کرد و دولت فرانسه هم اندیشناک از موضع موفقیت‌آمیز اتریش [در جنگ با عثمانی]دولت عثمانی را به ثبات و پایداری فرامی‌خواند. شاه فرانسه در این باره دستورات لازم به سفیر داده بود[۵]، حتی در پی جلوس سلیمان

۱-«ایلچی معتبر با نامه اعتنادریه آمد که من بعد نقص عهد نخواهد کرد و به شرط آن به دشمنان دولت علیه امداد و اعانت نخواهد کرد، استدعا طلب نمود که صندلی باز هم در جای نخستین مستقر گردد. روز یکشنبه هیجدهم ماه ذی‌الحجه (۱۰۹۵ه/ قاسم ۱۶۸۴م) به دیوان همایونی دعوت شد و به شرف ضیافت و بار به اطاق عرض نایل آمد و نامه‌اش را تقدیم داشت... و پس از معذرت پیوستن عرض کرد که در حد توانمان با دوستانتان دوست و با دشمنانتان خصمی خواهیم کرد و سلطان محمد پاسخ داد: (به جز این‌که در گفته‌تان ثابت قدم باشید، خواهان چیز دیگری نیستم) تاریخ سلاحدار ج۲ ص۱۸۹.

۲- ژیراندن هنگام بازدید از خزانه «خاص آخور رخت» [خزانه زین و برگ آخورشاهی] ادرنه که به توصیه پادشاه فرانسه صورت گرفته بود، وقتی که دید هزاران زین و برگ اسب مرصع از طلا ونقره چون کوهی روی هم انباشته شده است حیران ماند. وقتی پرسیده بود که خزانه شاهی همین است؟ پاسخ داده بودند که خزانه اصلی در استانبول است (سلاحدار، ج۲ ص۲۳۳).

3- Χη≤τεαυνευφ Μαρκισ Χοσταγνερεσ.

۴- در پی عقد پیمان اتفاق در اوگوسبرگ بین امپراتور آلمان (اتریش)، پاپ، اسپانیا، پادشاه سوئد، دوک ساووا و شماری از پرنسهای آلمان علیه فرانسه، به سال ۱۶۸۸م جنگ آغاز شد. انگلیس نیز بعداً وارد این پیمان شد. ظاهراً انگیزه آغاز جنگ بروز اختلاف بر سر تعیین الکتور کولونیا بود. این نبرد ۹ سال به درازا کشید.

۵- «سفیر شاتونوف ماموریت حل چهار مسأله را برعهده داشت: ۱ـ تأمین ادامه جنگ [عثمانی] با اتریش، ۲ـ میانجیگری برای آشتی با لهستان، ۳ـ شناسایی گیوم پرنس اورانش در مقام سلطان انگلستان [از سوی دولت عثمانی]، ۴ـ اخذ کلیدهای مرقد مقدس یعنی قمامه از اورتدکسها و تسلیم آن به کاتولیکها. سفیر از این چهار مشکل ←

دوم در تموز سال ۱۶۸۸م وقتی که ذوالفقار افندی برای دستیابی به آشتی با اتریش به وینه اعزام شد سفیر فرانسه سخت مضطرب شد و مراتب را به پاریس گزارش کرد. لویی چهاردهم که ادامه جنگ عثمانی - اتریش را در راستای منافع سیاسی خود می‌دید به آگاهی دولت عثمانی رسانید که به امپراتور [اتریش] اعلان جنگ خواهد داد؛ به‌واقع نیز در اکیم ۱۶۸۸م خبر رسید که دولت فرانسه به آلمان و متفقانش اعلان جنگ داده است.(۱)

شاتونوف مردی زیرک بود، وی با آگاهی از سلیقه دولت عثمانی تنها به اموری که مربوط به کشورش می‌شد می‌پرداخت و در مسایل دیگر درگیر نمی‌شد، از این روی در دل ازکان دولت جای گرفته بود. او ضمن این‌که در دربار حامیانی برای خود یافته بود در خارج نیز بر اثر آشنایی که با شیخ‌الاسلام فیض‌الله افندی داشت کارها را خستگی‌ناپذیر فیصله می‌داد. او توانست مسأله کلیدهای «مواضع مبارکه» را که در زمان سلفش آغاز شده بود، حل و فصل کند.(۲)

در سال ۱۶۹۹م فرّی یول به‌جای شاتونوف سفیر شد. سفیر تازه کوشید تا مانع از آشتی دولت عثمانی با امپراتور [اتریش] و متفقانش بشود. در سال ۱۶۹۷م پادشاه

←

موفق به حل یکمین و چهارمین شد. پادشاه لهستان با آشتی موافقت نکرد. ماده سوم هم با پاسخ قانع‌کننده فاضل مصطفی پاشا رد شد. وزیراعظم خطاب به سفیر گفته بود:

«کسی که ملت انگلیس او را به شاهی می‌شناسد او شاه حقیقی انگلستان است. اگر عثمانیها پادشاه ملتی را از تخت سلطنت بردارد در واقع این حق را به رسمیّت شناخته است که دیگران نیز بتوانند سلطان عثمانی را عزل و نصب کنند. (هامّر، ج ۲ ص ۵۵۰ و ۵۵۱).

۱- لویی شانزدهم ضمن ارسال نامه‌ای به حکمران عثمانی خواهش کرده بود که امتیازاتی که در قدس به رقبای لاتین‌ها داده شده است هم‌چنان پا برجا بماند که سلطان در نامه پاسخیه رجب ۱۱۰۱هـ/ نیسان ۱۶۹۰م به این درخواست پاسخ مساعد داده بود (دفتر مهمّه، ۵ ص ۹۷).

۲- کلیدهای مواضع مبارکه (بیت‌اللحم، اشیاء موجود در کلیسای قمامه، کلیسا و صومعه‌های ناصریه، تپه‌ای که حضرت عیسی(ع) بر فراز آن مصلوب شد، گنبد کوچک و بزرگی که مرقد حضرت عیسی(ع) را می‌پوشانید، سنگی که حضرت عیسی(ع) با روغن زیتون مقدس آغشته بوده است و چیزهایی نظیر آن) قبلاً در دست کاتولیکها بود که به تحریک ژزوئیتها دولت عثمانی این امانتها را به‌موجب براتی به تاریخ ۱۶۳۶م به رومیها داد و کشیشهای فرانسیسکن مستقر در آنجا را اخراج کرد. اما دو سال بعد فرانسیسکنها مواضع یاد شده را دوباره در دست گرفتند. یکسال پس از این حادثه یعنی در سال ۱۰۴۹هـ/ ۱۶۳۹م در زمان مراد چهارم دولت عثمانی کلیدها را از کاتولیکها گرفت و در ازای پرداخت سالانه هزار قروش برای مصارف مسجد سلطان احمد دوباره به رومیها داد. در آن ایام به سبب تیره بودن روابط عثمانی - فرانسه کلیدها در پاتریکخانه روم ماند تا آن که در زمان سفارت شاتونوف کلیدها باز در اختیار فرانسه یعنی کاتولیکها قرار گرفت.

فرانسه، دولت عثمانی را تنها گذارد و با اتریش و متفقانش در رسویک پیمان بست، این امر دولت عثمانی را آزرده خاطر ساخت.(۱) علی‌رغم این‌که فری‌یول از جانب پادشاه فرانسه اطمینان داد که این پیمان [پیمان رسویک] در آینده نزدیکی شکسته خواهد شد و جنگ دوباره آغاز خواهد شد، اما دولت عثمانی تحت تاثیر خصم فرانسه یعنی انگلیس و فلمنگ پیمان قارلوفچه را منعقد ساخت. در واقع گفته فری‌یول به حقیقت پیوست و دولت فرانسه در سال ۱۷۰۱م با امپراتور و متفقانش وارد جنگ (جنگ بر سر وراثت اسپانیا] شد.

فرّی‌یول در اثنای باریابی به حضور سلطان برخلاف رسم و آیین از گشودن شمشیری که بر کمر بسته بود خودداری کرد و پس از مشاجره‌های لفظی بسیار به حضور شاه نرفت و بازگشت. فرّی‌یول مردی عصبی، کج خلق و لجوج بود. در طول سفارتش هم‌چنان سر ناسازگاری داشت که این مسأله موجب احضارش به فرانسه شد. برخی از ماجراهای او در خاطرات مارکی (۲)دوبوناک آمده است.

۱- در نصرتنامه در بخش «صلح نمچه و فرانچه» [نمسه (اتریش) و فرانسه] چنین آمده است:
«برای اطفای آتش جنگی که از یازده سال پیش بین نمچه و فرانچه آغاز شده بود، به اهتمام و شفاعت کارلو دوازدهم شاه سوند و کلای مختار امپراتور نمچه و هرسکهای نمچه و فرانچه و نماینده دولت میانجی سوند به تاریخ بیستم تشرین اول (اکیم) سال ۱۶۹۷م ولادت حضرت عیسی علیه‌السلام مطابق با چهارشنبه چهاردهم ربیع‌الاخر سنه ۱۱۰۹ هجرت نبوی علیه‌السلام در صحرای رسویک واقع در مملکت ندرلند یک‌جا جمع شدند و به اتفاق نظر فی‌مابین عهد صلح درسی و هفت ماده...» این سی و هفت ماده در نصرتنامه قید شده است.

۲- خاطرات مارکی دوبوناک ص۴۹ الی ۶۰.

شاهان فرانسه از نیمه دوم قرن ۱۶ تا قرن هفدهم

شاهان خاندان والوا

هانری دوم

(۱۵۴۷-۱۵۵۹)

فرانسوی دوم (۱۵۵۹-۱۵۶۰) | شارل نهم (۱۵۴۷-۱۵۶۰) | هانری سوم (۱۵۷۴-۱۵۸۹)

خاندان بوربن

هانری ششم

(۱۵۸۹-۱۶۱۰)

لویی سیزدهم

(۱۶۱۰-۱۶۴۳)

لویی چهاردهم

(۱۶۴۳-۱۷۱۵)

مناسبات عثمانی - اسپانیا

دولت عثمانی از آغاز نیمه اول قرن شانزدهم یعنی از زمان شارل پنجم (شارل کن) به بعد با دولت اسپانیا روابط خصمانه داشت، تا آن‌که در سال ۹۷۱ه/ ۱۵۶۳م بین دو طرف با عقد یک پیمان هشت ماده‌ای آشتی نیمبندی برقرار شد.

همان‌گونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم در جنگ لپانتو ویا اینه‌بختی اسپانیا هم در بین متفقان خصم دیده می‌شد. در مائیس سال ۱۵۷۱م (صفر ۹۷۹ه) اتفاقی بین ونیز، پاپ و اسپانیا علیه دولت عثمانی صورت گرفت، و دون ژوان دوتریش پسر خوانده شارل پنجم به فرماندهی ناوگان برگزیده شد. با آن که ونیز دست از جنگ برداشت و با عثمانیها پیمان آشتی بست اما پادشاه اسپانیا دریا سالار دوتریش را مأمور تصرف تونس کرد. تونس به دست اسپانیائیها افتاد اما بعداً برای همیشه از اسپانیا باز پس گرفته شد و به این سان امید اسپانیولیها که آهنگ نفوذ در آفریقای شمالی را داشتند. مبدل به ناامیدی شد (اکیم ۱۵۷۴م).

حکومت عثمانی در اواخر صدارت سوکولی محمدپاشا (۹۸۵ه/ ۱۵۷۷م) پذیرفت که با اسپانیا به گفت‌وگو بنشیند. در سال ۱۵۷۷م شخصی از اهالی میلان به نام دون[1] ماریگلیانو به نمایندگی از سوی شاه فیلیپ دوم به استانبول آمده بود. عهدنامه صلحی که این شخص بعد از یازده ماه تسلیم حکومت کرد پس از جرح و تعدیلی که در آن صورت گرفت پنج سال بعد از سوی دولت عثمانی پذیرفته شد و

۱- نام این شخص در دفتر مهمّه موجود در آرشیو [بایگانی نخست‌وزیری] دون مارتیل قید شده است. (دفتر مهمّه ۳۰ ص۳۲ - ۲۸ محرم سنه ۹۸۵ (نیسان ۱۵۷۷م)، در جدول سفیران ضمیمه تاریخ هامّر آمده است که مارگلییانو [ماریگلیانو؟] توانست در سال ۱۵۸۱م پیمان متارکه سه ساله‌ای منعقد سازد.

پیمان متارکه‌ای (نه پیمان صلح) آن‌هم تنها به‌مدت سه سال بین دو طرف بسته شد.

دولت عثمانی که سرزمینهای گسترده‌ای در مدیترانه داشت و صاحب سه‌چهارم آفریقای شمالی نیز بود همواره به اسپانیا این رقیب بزرگ خود در مدیترانه، به چشم بی‌اعتمادی می‌نگریست به‌همین سبب نیز مایل نبود با این دولت عهدنامه‌ای چون عهدنامه‌های دولتهای دیگر منعقد سازد. پیمان متارکه سه ساله در سال ۸۲-۱۵۸۱م یک‌سال دیگر تمدید شد.

در این بین با کشته شدن سباستیانی شاه پرتقال در جنگ وادی‌السبیل واقع در آفریقای شمالی، از طرف دون آنتونیو پسر سباستیانی نماینده‌ای به ترکیه آمد و از دولت عثمانی علیه فیلیپ شاه اسپانیا یاری خواست. اما چون دولت عثمانی به پیمان متارکه پایبند بود از این روی سفیر یاد شده بدون اخذ نتیجه بازگشت.

در جریان اختلافی که در خاندان سلطنتی در فاس بر سر حکومت پیش آمده بود دیده می‌شود که فیلیب دوم پادشاه اسپانیا با استفاده از این اختلاف با سلطان تونس علیه عثمانیها به توافق می‌رسد. از دیگر سوی در اواخر قرن ۱۶ در تماس [تماس عثمانی] با انگیس ملکه الیزابت که جانب کلیسای انگلیکن را می‌گرفت می‌کوشید تا سلطان مراد سوم را علیه شاه اسپانیا که از کاتولیکها حمایت می‌کرد برانگیزد.(۱)

در اثنای تقسیم قلمرو امپراتوری توسط شارل‌کن بین پسر و برادرش سرزمین فلمنگ به انضمام اسپانیا سهم فیلیپ دوم شده بود. مخالفت مردم فلمنگ با اسپانیا که از سوی انگلستان حمایت می‌شدند، حمایت ملکه الیزابت از پروتستانها و رد درخواست ازدواج فیلیپ دوم از سوی ملکه انگلیس سبب تیرگی روابط انگلیس و اسپانیا شده بود. اسپانیا پیش از اعزام «آرماندای شکست‌ناپذیر» به رویارویی با انگلستان، با این احتمال که ممکن است در مدیترانه گرفتار حمله برق‌آسای عثمانیها بشود به دیوان همایونی متوسل شد و سرانجام توانست پیمان متارکه یک‌ساله‌ای ببندد (۱۵۸۳م).

پس از این پیمان در درگیری اسپانیا با ملکه الیزابت با شکست «آرماندای شکست‌ناپذیر» اسپانیا ناگزیر از آرزوهای خود در آفریقای شمالی چشم پوشید و اندک‌اندگ اهمیت پیشین خود را از دست داد.

۱- الیزابت در نامه ارسالی به مراد سوم فیلیپ را قدرت‌طلب خوانده بود و می‌خواست با تحریک سلطان‌مراد «مسلمانان را که قدرت‌طلب نبودند» با خود علیه اسپانیایی کاتولیک به جنگ وادارد. اما دولت عثمانی وارد این ماجرا نشد و تنها به بستن پیمان بازرگانی با انگلستان بسنده کرد.

تأثیر انگلیس در خودداری از توافق با اسپانیا

پس از بستن متارکه نامه‌های یاد شده با اسپانیا با اعمال نظر سفیر انگلیس که در مورخ خواجه سعدالدین افندی نفوذ کرده بود، دولت عثمانی نمی‌خواست با اسپانیا پیمان متارکه ببندد، اما بعداً از این تصمیم درگذشت و در سال ۱۵۸۷م پیمان متارکه را دو سال تمدید کرد.

هم‌چنین تحریک انگلیس و فعالیت خواجه سعدالدین در مورد اعزام نفر و ناوگان به یاری شاه پروتستان مذهب ناوار علیه اسپانیا بی‌اثر ماند (۱۵۸۹م).

دولت عثمانی ضمن آگاهی از این نکته که فرانسه حامی و مشوق ژزوئیتها است اما اسپانیا را سرچشمه اصلی ژزوئیتها می‌دانست و به ژزوئیتهای مقیم قلمرو عثمانی به دیده جاسوس اسپانیا می‌نگریست.

در سال ۱۶۲۵، به‌منظور تماس و مذاکره با اسپانیا شخصی به‌نام جیوانی مالتالیانو[1] از طرف سلطان ناپولی به استانبول آمد که سفیر امپراتور آلمان نیز کوشید این فرستاده با دولت عثمانی به توافقی دست یابد، اما سفیران انگلیس و فرانسه می‌کوشیدند تا مانع از این توافق بشوند. سفیر انگلیس متشبّث به این نکته شد که وعده‌های اسپانیا هرگز جامهٔ عمل نخواهد پوشید[2] و با این تشبث مانع از بستن پیمان شد، در این بین چون نامهٔ سلطان ناپولی که طی آن قزاقها را علیه دولت عثمانی تحریک کرده بود به‌دست حکومت افتاد، از این روی مونتالیانو بی‌آن‌که حتی‌بتواند باناایب وزیر اعظم نیز دیدار کند در ۱۶اکم ۱۶۲۵م با دست خالی بازگشت.

نزدیک اواخر قرن شانزدهم از فعالیت استعماری پرتقال در هندوستان کاسته شد و جای خود را (پیش از آن‌که دو کشور پادشاهی با هم ادغام شود) به اسپانیا داد، در نتیجه این دگرگونی اسپانیولیها مقابل «قلعه آدن» جای گرفتند و قلعه امتینی راکه در یک‌صد و هفتاد مایلی این قلعه بود - خادم سلیمان پاشا این قلعه را تصرف و تخریب کرده بود- هراسان با آوردن لوازم مورد نیاز تجدید بنا کردند و از آن گذشته در آن

۱- در این ایام نوهٔ ایام شارل کن و پسر فیلیپ شاه اسپانیا و ناپولی سلطان ناپولی بود.

۲- سفیر انگلیس عنوان کرد که: آزادسازی همه اسیران مسلمان که فرستاده اسپانیا آن را تعهد و پیشنهاد کرده است غیرممکن و محال است، زیرا فلورانس و مالطمه از این کار سرباز خواهند زد، هم‌چنین با قادرگه‌های موجودش در مدیترانه، اسپانیا نخواهد توانست امنیت مدیترانه را در برابر متجاوزان حفظ کنید. اسپانیا در دریای هند شکست خورده است و از اراضی موجود در آن ناحیه طرد شده است. و از طرف دیگر تعهد حراست مرزهای عثمانی در برابر قزاقها از سوی شاه اسپانیا که به‌کاتولیک بودن شهره است خود جای شگفتی است. در برابر این اظهارنظر معقول و منطقی دولت عثمانی از توافق با اسپانیا خودداری کرده بود.

نقطه بندر، کارگاه کشتی‌سازی تأسیس کردند و به این سان شروع به جلوگیری از ورود و خروج مسلمانان به دریای سرخ [بحراحمر] کرده‌بودند.

سنان پاشا (دفتر دارسنان پاشا) بیگلربیکی مصر در سال ۹۹۴ه/ ۱۵۸۶م این نکته را به استانبول گزارش کرد و خواهان چاره‌اندیشی و تأمین امنیت راه دریایی شد. حکومت مراتب را به آگاهی حسن پاشا بیگلربیگی یمن رسانید و حسن پاشا با ناوگان وارد عمل شد، قادرگه‌ها، اسلحه، لوازم و نفراتی را که اسپانیا به قلعه امتینی فرستاده بود گرفت، کشتیها را ضبط کرد و باقی را به استانبول فرستاد.(۱)

دولت عثمانی علی‌رغم جلوگیری سفیر فرانسه با تشبث شمید [اشمیت] سفیر امپراتور، در سال ۱۰۴۰ه/ ۱۶۵۰م احمد آغای «متفرقه»(۲) را به‌منظور برقراری روابط دوستانه با شاه اسپانیا و نیز آگاهی از قصد و سیاست او به اسپانیا فرستاد و خواستار اعزام نماینده از جانب اسپانیا شد.

احمد آغا به مادرید رفت و با احترام بسیار از او استقبال شد و با این پاسخ که یک هیئت نمایندگی [به ترکیه] اعزام خواهد شد به استانبول بازگشت.(۳) در واقع نیز فیلیپ چهارم شاه اسپانیا در سال ۱۶۵۱م ماموری به‌نام آگه‌گرتی راغوزه‌ای را اعزام داشت و آمدن یک هیئت نمایندگی را مشروط به شرایط زیر کرد:

به‌رسمیت شناختن حق حمایت از کلیساهای کاتولیک و اماکن مقدسه، صدور مجوّز برای سربازگیری در آلبانی و بربرستان و محوّل کردن مذاکرات صلح با ونیز به‌عهده اسپانیا، اما دولت عثمانی چیزی در پاسخ ننوشت و تنها در ۱۲ رجب ۱۰۶۰ه/ تموز ۱۶۵۰م به ارسال نامه‌ای که در آن سخن از دوستی فی‌مابین به‌میان آمده بود بسنده کرد.(۴)

پس از این حوادث دولت پادشاهی اسپانیا اعتبار و اهمیت خود را از دست داد و پرتقال که از سال ۱۵۸۰م یعنی از زمان فیلیپ دوم توسط اسپانیا اداره می‌شد از آن جدا شد و حکومت آن به‌دست خاندان دیگری افتاد و با درگذشت شارل دوم شاه اسپانیا بی‌آن‌که وارثی به جای بگذارد، طبق وصیتّش سلطنت اسپانیا به فیلیپ دوک آنژ و نوهٔ لویی چهاردهم شاه فرانسه واگذار شد.(۵)

۱- تاریخ سلانیکی ۲۰۹ و ۲۲۳ وقایع سنه ۹۹۴ه/ ۱۵۸۶م.

۲- هامر (ج ۱۰ ص ۱۵۰ ترجمهٔ اتابک) می‌نویسد که احمد آغا و یا احمد چاووش اصلاً یک یهودی پرتقالی به نام دکتر آلوا بود که پس از اسلام پذیرفتن نام احمد به خود گرفت.

۳- هامر (همان ج) ص ۱۵۰.

۴- هامّر (ج ۱۰ ص ۱۹۷).

۵- به‌خاطر همین انتخاب در سال ۱۷۰۰ بین فیلیپ چهارم و پدربزرگش لویی چهاردهم پادشاه فرانسه که از او

شاهان اسپانیا از نیمه دوم قرن شانزدهم تا قرن هفدهم

شارل پنجم
(۱۵۵۶-۱۵۱۶)

|

فیلیپ دوم[۱]
(۱۵۹۸-۱۵۵۶)

|

فیلیپ سوم
(۱۶۲۱-۱۵۹۸)

|

فیلیپ چهارم
(۱۶۶۵-۱۶۲۱)

|

شارل دوم[۲]
(۱۷۰۰-۱۶۶۵)

←
حمایت می‌کرد با امپراتور آلمان و فلمنگ و انگلستان و... جنگ درگرفت. این جنگ درازمدت سیزده سال یعنی از سال ۱۷۰۱م تا ۱۷۱۴م طول کشید و فیلیپ پنجم با فداکاری بسیار تخت سلطنت را حفظ کرد.

۱- فیلیپ دوم، سوم و چهارم در عین حال شاه پرتقال نیز بودند. در سال ۱۶۴۰م یعنی در زمان فیلیپ چهارم ژان چهارم دوک براگانس پسر تئودوس از خاندان بورگونی شاه شد. وی در سال ۱۶۵۶ مُرد و پسرش آلفونس ششم جای او را گرفت.

۲- شارل دوم که فرزندی نداشت پیش از مرگ هیچگونه وصیّتی در مورد جانشینی خود نکرده بود، از این روی دولتهای فرانسه، انگلیس و هلند (فلمنگ) پروژه‌ای برای تقسیم اراضی شاه پس از مرگ تهیه دیده بودند که امپراتور لئوپولد اول آن را نپذیرفت و شارل نیز در دم واپسین که امیدش از زندگی بریده شده بود، وصیت کرد که سلطنت پس از مرگ او به انضمام اداره امور در ناپل (ناپولی)، سیسیل و میلان به فیلیپ دوک آنژو و نوه لویی چهاردهم واگذار شود. شارل به سلطنت رسید اما پس از این انتصاب جنگ وراثت در اسپانیا آغاز شد.

مناسبات عثمانی- پرتقال

همانگونه که در جلد دوم تاریخ عثمانی آمده بود، فعالیت ناوگان پرتقال در اقیانوس هند و حتی دریای سرخ چه از نظر سیاسی و چه از نظر بازرگانی ضربه بزرگی به‌دولت عثمانی وارد کرده بود و در عین حال در اعتبار معنوی این دولت که مالک اراضی حجاز بود نیز تأثیر گذارده بود. از این روی دولت عثمانی برای آنکه بتواند با ناوگان خود در هندوستان فعالیت داشته باشد اقدام به حفر کانال سوئز کرد که در جلد یاد شده در این‌باره هم سخن گفته بودیم.

کشور پادشاهی پرتقال به جز موفقیتهایی که در جنگهای هندوستان نصیبش شده بود چشم طمع به اراضی همسایه نیز دوخته بود و با استفاده از جنگ بر سر قدرت در فاس به خاک آن کشور نیز آهنگ تجاوز داشت. در بحث مربوط به حوادث سیاسی و نظامی عثمانی یادآور شدیم که بر اثر شرایط موجود پیش آمده در خاندان سلطنتی فاس موسوم به شریفهای سعدّیه بعضی از افراد این خاندان به دولت عثمانی پناهنده شدند، از این روی سلطان فاس موسوم به عبدالله غالب که با اسپانیا روابط دوستی داشت بر آن شد تا به اسپانیا علیه دولت عثمانی همداستان شود، اما بعدها با دیدن برتری پرتقال دوستی با آن دولت را ترجیح داده بودند.

سیاست عثمانی- پرتقال در مورد فاس

دولت عثمانی پس از تصاحب جزایر می‌خواست دولت دوستی در جوار خود [در جزایر] داشته باشد، از این روی بر آن شد تا ابومروان عبدالملک از همان خاندان [سعدیه] را که از بیم کشته شدن به دست برادرزاده‌اش به استانبول آمده بود به

سلطنت فاس برساند. به‌همین منظور نیز عبدالملک را نزد رمضان پاشا بیگلربیگی جزایر فرستاده بود.

عبدالملک به‌یاری رمضان پاشا برادر زاده‌اش عبدالله بن‌محمد اول را شکست داد و سلطان فاس شد و سلطان پیشین یعنی عبدالله الغالب بالّه نیز از شاه پرتقال یاری خواست. در پی این درخواست سباستین شاه پرتقال با یک نیروی هشتاد هزار نفری و سیصد و شصت قبضه توپ به فاس حمله برد. نیروهای پرتقال در جنگ معروف وادی‌السبیل بر اثر مانور نیروهای کمکی عثمانی نابود شدند و خود سباستین نیز به هنگام فرار در رودخانه خفه شد (۹۸۶هـ/ ۱۵۷۸م).

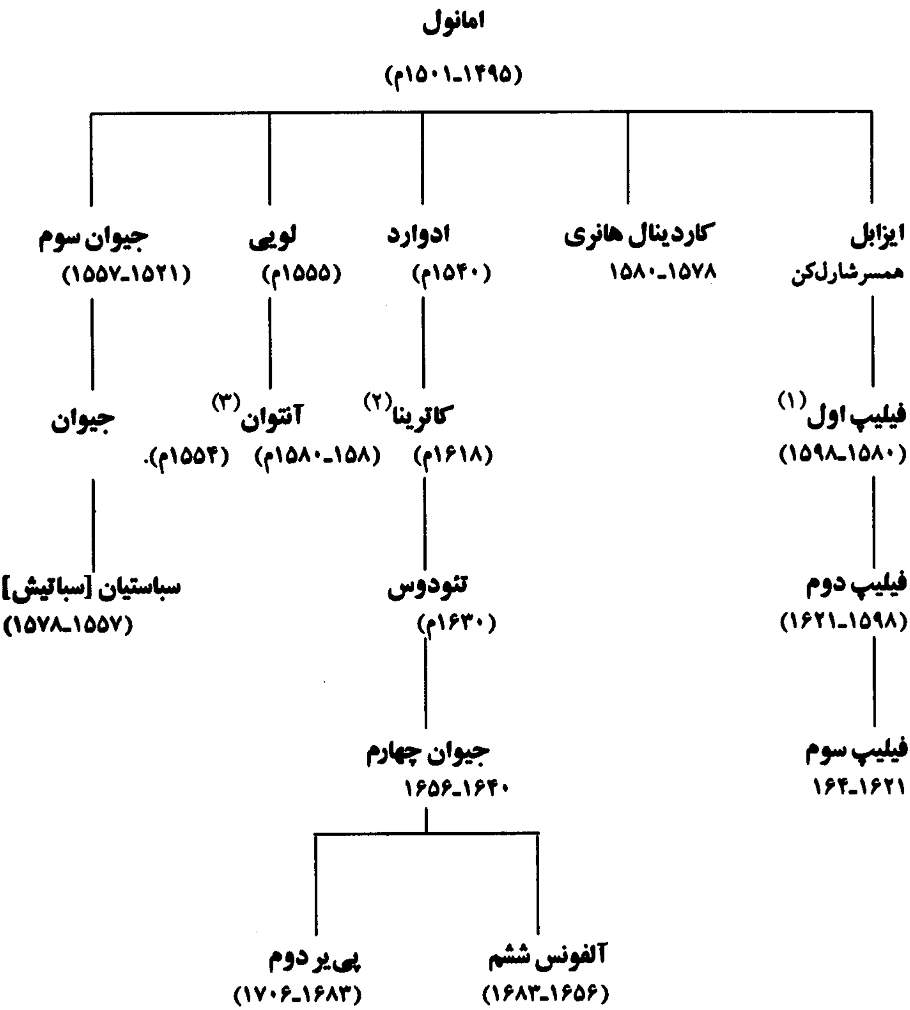
سباستین فرزندی نداشت، پس از مرگش کاردینال هانری عموی او مدت یک سال و نیم سلطنت کرد، اما نخست شخصی به‌نام دون آنتونیو پسر خوانده سباستین به میدان درآمد و بر آن شد تا سلطنت را به‌دست گیرد. آنتونیو نماینده‌ای به استانبول فرستاد و از دولت عثمانی درخواست کرد که او را در مقابله با شاه هانری و دولت اسپانیا یاری کند، اما دولت عثمانی به پیمان متارکه‌ای که تازه با دولت اسپانیا بسته بود پایبند ماند. در این ایام چون جنگ با ایران نیز آغاز شده بود سفیر آنتوان و یا آنتونیو دست خالی بازگشت.

هانری در سال ۱۵۸۰م مُرد و آنتونیو سلطنت را تصاحب کرد. اما همان سال رانده شد و باز طی همان سال فیلیپ دوم منصوب به خاندان بورگونی از سوی مادرش ایزابل شاه پرتقال شد.

اداره ترام پادشاهی پرتقال و اسپانیا از سال ۱۵۸۰م تا سال ۱۶۴۰م ادامه یافت و در این سال بود که ژان و یا جیوان دوک براگانس از خاندان بورگونی سلطان پرتقال شد. از آنجایی که از قرن هفدهم دولت پرتقال قدرت دریایی را که شهره آن بود و نیز اهمیت خود را از دست داد، روابط سیاسی با دولت عثمانی قطع شد. در قرن هجدهم پرتقالیها در اراضی عثمانی با پرچم فرانسه بازرگانی می‌کردند.(۱)

۱- آرشیو نخست‌وزیری، اسناد جدول تصنیف خارجیّه شماره ۸۷۰۵

شاهان پرتقال از اواخر قرن شانزدهم تا قرن هفدهم



۱- فیلیپ در تصدی سلطنت اسپانیا معروف به دوم و در سلطنت پرتقال مشهور به فیلیپ اول است.

۲- کاترینا همسر جیوان اول دوک براگانس بود. پسرش تئودوس هم دوک همانجا بود.

۳- هامر ج ۷ ص ۱۰۲ (ترجمهٔ اتابک) می‌نویسد که آنتوان یا آنتونیو پسر خوانده سباستیان بود.

مناسبات عثمانی - انگلیس

نخستین تماس با انگلیس

نخستین تماس عثمانیها با انگلیس در جریان تماس با نیروهای انگلیس به سال ۱۳۹۶ آغاز شد. نیروهای انگلیس نیز جزو قوای صلیبی بودند که فرماندهی آنها را سیگسموند شاه مجار به‌عهده داشت. در جنگ نیکبولی که به پیروزی سلطان یلدرم بایزید انجامید کنت لانکاستر در این جنگ با یک نیروی هزار نفری شرکت داشت. پس از این رویداد دیگر تماس لفظی با انگلستان صورت نگرفت. در سال ۱۳۹۹ هانری چهارم از خاندان لانکاستر سلطان انگلیس اعلام شد.

مناسبات بازرگانی و سیاسی

مناسبات بازرگانی و سیاسی دولت عثمانی با انگلستان از نیمه دوم قرن شانزدهم به هنگام صدارت سوکوللی (۹۸۶هـ/ ۱۵۷۸م) آغاز شده بود. الیزابت[۱] ملکه انگلستان که می‌خواست از دشمنی بین عثمانیها و اسپانیا بهره‌مند شود، قصد داشت که دوستی عثمانیها را علیه پادشاه اسپانیا جلب کند زیرا که او درگیر شدن عثمانیها و اسپانیا را در راستای سیاست خویش می‌دید و در عین حال می‌خواست

۱- ملکه الیزابت دختر هانری هجدم از خاندان تودور بود. در سال ۱۵۳۳ به‌دنیا آمد و با مرگ خواهرش ماری تودور به سال ۱۵۸۸م به حکومت رسید. در زمان حکومت الیزابت، انگلستان از نظر بازرگانی، سیاسی و فرهنگی پیشرفت کرد. مذهب آنگلیکن که شاخه‌ای از مذهب پروتستان بود به کوشش الیزابت آیین رسمی انگلستان شد. در این دوران در اسپانیا که نیرومندترین دولت اروپایی آن روز بود فیلیپ دوم که کاتولیک متعصبی بود سلطنت می‌کرد. فیلیپ به تحریک پاپ سیکستوس ناوگانی به رویارویی انگلستان فرستاد اما ناموفق ماند (۱۵۸۸م). یک‌سال پیش از این رویداد الیزابت بر آن شده بود که با دولت عثمانی ارتباط برقرار کند. ملکه الیزابت که چهل و پنج سال حکومت کرده بود در سال ۱۶۰۳م درگذشت. چون فرزندی نداشت ژاک پسر ماری استوارت شاه انگلستان شد.

بازرگانی انگلیس را در شرق تأمین کند که در این هدف موفق شد و کمپانی شرق (لوانت کمپانی) تشکیل شد (۱۵۸۸م).

الیزابت نخست با اعزام یک هیئت بازرگانی سه نفره[۱] به ریاست ویلیام هاره‌بون درخواست کرد که اجازه تجارت آزاد به بازرگانان انگلیس در بنادر عثمانی داده شود.[۲] دولت عثمانی بدون توجه به اعتراض «ونیز» و فرانسه که بازرگانی مدیترانه را در اختیار داشتند طی نامه‌ای در تاریخ ۹۸۷هـ/ ۱۵۷۹م به پیشنهاد ملکه انگلیس پاسخ مساعد داد (محرم ۹۸۸هـ/ شبات ۱۵۸۰م).[۳]

به‌مناسبت این نخستین رابطه بازرگانی، دربار عثمانی در مارت سال ۱۵۸۰م که اجازه تجارت برای انگلستان صادر کرد، دو مأمور نیز همراه با نامه سلطان به‌عنوان ملکه برای خرید برخی اشیاء و لوازم به لندن فرستاده بود.[۴]

اقدام فرانسه برای جلوگیری از تجارت آزاد

صدور اجازه تجارت آزاد برای انگلیسیها حسّ رقابت فرانسویها را برانگیخت، زیرا که تا آن تاریخ انگلیسیها با پرچم فرانسه در مدیترانه شرقی تجارت می‌کردند، اینک با صدور فرمان تجارت آزاد نفوذ فرانسه را در هم شکسته بود. پس از این

۱- در هامر نام این افراد ویلیام هاره‌بون، ادوارد البون و ریشار استاپی قید شده است در دفتر مهمه از «وایلوش خربون و دو رفیقش نام برده شده است (مهمّه ۴۳ ص ۹۶ جمادی‌الاوّل سال ۹۸۸هـ)

۲- بیش از آن‌که رابطه مستقیم تجاری با انگلیس برقرار شود، کشتیهای انگلیسی با پرچم فرانسه حرکت می‌کردند و از امتیازی که به فرانسویها داده شد بود استفاده می‌کردند و فرانسه نیز از این طریق در اروپای غربی نفوذ اقتصادی و در سایه آن نفوذ سیاسی و برتری به‌دست آورده بود. برقراری روابط تجاری آزاد با انگلیس و آمد و شد کشتیهای تجاری آن دولت با پرچم انگلیس در حکم رهایی آن دولت از نفوذ فرانسه بود. این نکته به سود فرانسه نبود از این روی این دولت برای جلوگیری از صدور فرمان تجارت آزاد [از سوی دولت عثمانی] تلاش می‌کرد، که در آغاز موفقیتهایی نیز در این راستا به‌دست آورد اما انگلیسیها بعدها به مقصود خود رسیدند.

۳- فرمان به الیزابت ملکه ولایت انگیلتار که: اشخاصی از سوی تو به آستانه سعادت آشیانم آمدند و رفتند و درخواست کردند که تجار و بازرگانان آن جوانب می‌خواهند در ممالک محروسه‌ام تجارت‌کنند... به بیکها، قاضیها و کاپیتانهای ممالک محروسه‌مان که در دریا خدمت می‌کنند و به فرماندهان داوطلب و به امنای مستقر در اسکله‌ها احکام شریفه نوشته شده است که کسی نفربرها و کشتیهای ولایت انگیلتار و افراد آن را رنجیده نکنند و بازرگانان ولایت انگیلتار نیز مانند بازرگانان فرانچوی، ونیزی و لهستانی که من‌باب تجارت رفت و آمد می‌کنند، آمد و شد کنند و اکیداً تنبیه و هشدار داده شده است که از آمد و شد آنان ممانعت به‌عمل نیاورند... محرم سنه ۹۸۸هـ(خلاصه از دفتر مهمّه شماره ۳۶ ص ۱۲۰).

۴- دفتر مهمّه ۴۳ ص۱۸۷، ۲۲۱ و مجله انجمن تاریخ عثمانی سنه سوم ص ۸۲۰ این نامه به تاریخ ۱۸ محرم ۹۸۸ نوشته شده بود و دو مأمور خرید به اسامی نیکلا و احمد اعزام شده بودند. در آن نامه درخواست شده بود که اشیاء خریداری شده به حساب حکومت و مامورین اعزامی با سلامت و امنیت لازم بازگردانیده شوند.

فرمان تحت تأثیر فرانسه اجرای فرمان تجارت سرپرست به مدت دو سال متوقف شد (۱۵۸۱م) و باز بازرگانان انگلیس با پرچم فرانسه تجارت می‌کردند یعنی اصول پیشین باز برقرار شده بود اما بعداً انگلیسیها به‌منظور خود رسیدند.

انگلیسیها به‌هنگام صدور فرمان تجارت آزاد هنوز سفیری در استانبول نداشتند. اما پس از صدور این مجوز الیزابت بی‌درنگ به فعالیت درآمد و هاره‌بون (ویلیام هاره‌بون) را که نخستین‌بار برای کسب مجوزّ تجارت به استانبول آمده بود با نامه مورخ ۱۵ آرالیق ۱۵۸۲م همراه با هدیه‌های پر بها به استانبول فرستاد.(۱) در نامه ملکه به جز درخواست تجارت آزاد مطالبی مبنی بر تشویق دولت عثمانی به جنگ علیه اسپانیا نیز بود.

هاره‌بون با ارکان دولت برخورد خوشایند داشت و با نفوذ در سعدالدین افندی معلم پادشاه توانست با عهدنامه مورخ ۱۸ مائیس ۱۵۸۳م مجوز تجارت آزاد برای انگلستان (۲) را بگیرد، اما پیشنهاد ملکه دایر بر جنگ با اسپانیا آن دولت را قدرت‌طلب توصیف کرده‌بود که بامطرح‌کردن مسأله‌جنگ باایران ظریفانه ردشد.(۳) هاره‌بون در سال ۱۵۸۸م به کشورش بازگشت.

ادوارد بارتون دبیر هاره بون که در سال ۱۰۰۲ھ/ ۱۵۹۳م به‌جای او به ترکیه آمد دولت عثمانی را برای اعزام ناوگان علیه اسپانیا که در اقیانوس هند به فعالیت درآمده بود، تشویق کرد، اما موفق نشد. در زمان این سفیر روابط بین دو دولت نیروی بیشتری گرفت. هم در زمان هاره‌بون و هم در زمان سفارت بارتون برای مقابله با فیلیپ دوم که پس از مرگ سباستین پادشاه پرتقال در جنگ فاس به سلطنت پرتقال رسیده بود کوشیدند تا یاری دولت عثمانی را برای به سلطنت رسیدن دون آنتونیون که نماینده‌اش به استانبول آمده بود جلب کنند و به این ترتیب به فیلیپ که سلطنت پرتقال را در دست گرفته بود ضربه وارد سازند، اما شرایط سیاسی اجازه این کار را نداده بود.(۴)

تلاش دیگر ادوارد بارتون جلوگیری از ایجاد روابط دوستانه و مناسبات بازرگانی

۱- متن لاتین نامه ۱۵ قاسم ۱۵۸۲م ملکه الیزابت در ذیل تاریخ هامر آمده است (ترجمه اتابک) ج۷ ص۲۶۳.
۲- دفتر مهمّه شماره ۴۹ ص ۳۰.
۳- هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج۷ ص۱۳۴.
۴- هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج۷ ص۱۰۲ و ۱۳۴.

بین دولت عثمانی و اسپانیا بود. با آنکه بارتون و سفیران انگلیسی پس از وی نتوانستند کاملاً به این هدف برسند اما توانستند دولت عثمانی را وادار کنند که با بستن متارکه‌های کوتاه، هدف برقراری روابط و توافق عثمانی- پرتقال دو قرن به تأخیر افتد.

ادوارد بارتون هنگام سفارتش توانست معاهده پیشین را تجدید کند. به همین مناسبت نیز نامه همایونی بسیار دوستانه برای ملکه انگلستان فرستاده شده بود.(۱)

در سال ۱۰۰۴هـ/ ۱۵۹۶م هنگام جنگ سلطان محمد سوم با اتریش که طبق آیین می‌بایست سفیران فرانسه نیز همراه موکب می‌بودند، چون سفیر فرانسه در پاریس به‌سر می‌برد از این روی بارتون به‌همراه شاه بود.(۲) ادوارد بارتون پس از بازگشت از جنگ اغری در استانبول مُرد و در «هیبه‌لی‌آدا» به خاک سپردندش (۱۵۹۷م). پس از مرگ بارتون، هانری کلّو دبیر سفارت به وکالت انجام وظیفه کرد و در سال ۱۵۹۹م رسماً به سفارت برگزیده شد. سرانجام پیمان‌نامه‌ای که به تاریخ جمادی‌الآخر ۱۰۱۰هـ/ آرالیق ۱۶۰۱م به انگلستان داده شد مطابق با پیمان‌نامه‌ای بود که در [مورد تجارت] به دولتهای فرانسه و ونیز داده شده بود، افزون بر آن در برگیرنده مجوّزی بود که بازرگانان فلمنگ [هلند] می‌توانستند با پرچم انگلستان آمد و شد کنند.(۳) با رفتن کلّو به سال ۱۶۰۷م سرتوماس گلیو (توماس گلوور) سفیر شد.

در جنگهایی که پس از این تاریخ بین عثمانی و اتریش روی داد سفیران فرانسه و انگلیس نیز همراه پادشاه شرکت داشتند و به‌همین سبب نیز انگلستان یک سفیر دائمی در استانبول داشت.(۴) در ازای این سفیران حکومت عثمانی هم مصطفی چاووش را در سال ۱۶۰۷م به‌عنوان سفیر موقت [به‌انگلستان] فرستاد و پس از آن نیز ابراهیم آغای متفرقه اعزام شد. در سال ۱۰۲۷هـ/ ۱۶۱۸م پل پینداز نامی سفیر انگلیس

۱- دفتر مهمّه ۷۱ ص۶۹ و مجله انجمن تاریخ عثمانی سنه سوم ص۸۱۴

۲- از زمان سلطان سلیمان قانونی به بعد طبق آیین، سفیران فرانسه در استانبول نماد متفق فرانسه در جنگ علیه اتریش همراه پادشاه شرکت می‌کردند، در تاریخ یاد شده چون سفیر فرانسه در استانبول حضور نداشت، در جنگ اغری سفیر انگلیس که امور مربوط به سفارت فرانسه را انجام می‌داد شرکت کرد.

۳- متن این عهدنامهٔ (مورخ جمادی الآخر سال ۱۰۱۰) در منشآت فریدون بیگ آمده است ج۲ ص ۳۸۱). للّو [کلّو؟] در متن نیز این اسم یک‌بار با رسم‌الخط کلّو و یک‌بار للّو آمده است که بی‌شک ناشی از خطای چاپی است و متأسفانه نسخه دیگری در دسترس نبود تا مقابله شود. [مترجم] دربارهٔ مأموریت خود یادداشتی دارد که توسط اورخان پوریان به ترکی برگردانده شده است و در سال ۱۹۵۲ به چاپ رسیده است.

۴- این سفیران عبارتند از: ریکاردو، در سال ۱۶۰۶م هانری (هانری للّو) و سرتوماس گلوبر.

در استانبول بود، در زمان او نماینده‌ای به‌نام حسین چاووش برای جلوس عثمان دوم به فرانسه و انگلیس اعزام شد. پل پینداز در سال ۱۶۱۹م استانبول را ترک گفت و به جای او Jon Eyries اعزام شد. این شخص خواست تا مثل دوران ملکه الیزابت نقش واسطه را بازی کند.[۱] به‌موجب نامه‌ای که از ژاک [جاک؟] پادشاه انگلیس داشت خواست مانع از جنگ سلطان عثمانی علیه لهستان شود، اما به‌سبب خسارتهایی که لهستان و قزاقها به ترکیه وارد کرده بودند، پاسخ رد شنید. پس از سفارت او باز در زمان سلطان عثمان، اوایل ماه اوجاق ۱۶۲۲م سرتوماس روئه سفیر شد.

وظایف اصلی سفیران نخستین انگلیس بیش از آن که جنبه سیاسی داشته باشد، کوشش در گسترش بازرگانی ترکیه و انگلستان بود. همه هزینه‌های این سفیران از سوی کمپانی بازرگانی شرق تأمین می‌شد.اما از زمان توماس روئه سفیران انگلیس به‌عهده‌دار شدن نقش سیاسی فعالیت آغاز کردند.

سرتوماس که سفیر معتبری بود کوشید تا با لهستان نیز دوستی دیرین را تجدید کند و توانست پیمان‌نامه‌های دیرین را تجدید کند. با آن‌که در مورد آزادی اسیران لهستانی توفیق نیافت، اما در اقدام خود مبنی بر جلوگیری از تجاوز جزایر، تونس طرابلس موفق بود.

در این زمان وزیر اعظم دلاور پاشا قول داد [به سفیر انگلیس]که تا زمانی که بر سر کار است از هر عاملی که موجب شکایت اتباع انگلیسی می‌شود مانع خواهد شد و در ازای آن توصیه کرد که سفیر انگلیس نباید به جز وظایف معمولی خود به‌دنبال امور دیگر باشد و رویدادهای گذشته تکرار شود[۲] این «رویدادهای گذشته» مسایل داد و ستد بین مسلمانان و انگلیسیها بود. در نامه همایونی که به تاریخ ۱۰۳۴ھ/۱۶۲۵م در پاسخ نامه چارلز اول پادشاه انگلستان ارسال شد. سلطان در مقابل شکایت پادشاه انگلستان از بیگلربیگی جزایر ضمن بحث از ضبط کشتیها و اموال بازرگانان مسلمان و به اسارت گرفتن آنان توسط بورتونهای انگلیس به‌همراه کشتیهای فلمنگ افزوده بود: اگر چنان‌که روابط دوستی ادامه یابد در برابر باز پس دادن همه آن‌چه که یاد شده بود، دستورات لازم برای مجازات بیگلربیگی جزایر صادر خواهد شد.[۳] سفیر

۱- تشبّث ملکه الیزابت در آن تاریخ، ناشی از مسأله انتخاب شاه لهستان بود.

۲- هامّر می‌نویسد که: سرتوماس روئه درباره مأموریت خود در ترکیه وقایع‌نامه‌ای به‌رشته تحریر درآورده بود که در آن از وزیراعظم با صفات وزیری میانه‌رو، جدّی و مدبر نام برده است (ج۸ ص۲۰۹).

۳- متن نامه همایونی در پاسخ نامه ارسال مورخ مارت ۱۶۲۵م توسط چارلز به قایم‌مقام صدارت و نامه ارسالی او

انگلیس از این مسأله سخت شرمنده شد اما توانست با کیاست و درایت خود موضوع را فیصله دهد.

چون روئه از سوی دولت متبوعه خود تعلیمات لازم برای برقراری صلح در اروپا و جلوگیری از اقدام دولت عثمانی برای جنگ با اروپا را دریافت داشته بود، از این‌روی تمام هم خود را در این راه به کاربرد، و حتی کوشید تا جلوی آرزوهای مفرط بلتن گابور شاه اردل را که می‌توانست موجب بروز جنگی در اروپا بشود سد کند. هم‌چنین تماسهای پادشاه اسپانیا و پیشنهادهای او به سلطان عثمانی که به سبب وجود اختلاف بین اسپانیا و انگلستان صورت گرفته بود با دلایل قانع‌کننده سرتوماس پذیرفته نشد و عقیم ماند.(۱)

سرتوماس روئه در بین سفیران دولتهای خارجی اعزامی به استانبول

←

به سلطان عثمانی توسط روئه سفیر انگلیس در استانبول در منشأت فریدون بیک آمده است (ج ۲ ص ۳۷۹، ۳۸۵ و ۳۸۶). در نامه ارسالی شاه [انگلیس] به قایم‌مقام صدارت از ستمگری خسرو پاشا بیگلربیگی جزایر که به تشویق یک راهزن دریایی اموال تجار و کنسولگری را ضبط کرده و حقوق سربازان را پرداخته بوده است شکایت شده بود. خسرو پاشا از دائیان [عنوان فرمانداران جزایر در عهد عثمانی] جزایر بود که سمت بیگلربیگی یافتند. وی به هنگام طرح شکایت مُرده بود. در ضمن صدور فرمان مبنی بر تحقیق دربارهٔ شکایت واصله و مجازات مسؤولان حادثه، در مقابل از مظالم کشتیهای انگلیسی که به اتفاق بورتونهای فلمنگ به اسکله «موجه» از اسکله‌های یمن جنوبی واقع در کناره دریای سرخ حمله برده، کشتیها و بازرگانان مسلمان را ضبط کرده و زیانهای مالی و جانی وارد کرده بودند، سخن به میان آمده بود. هم‌چنین در نامه ذکر شده بود که «اگر چنانکه مرادتان رعایت مراسم دوستی باشد، باید نسبت به بازپس داده شدن بیست و چهار فروند کشتی و اعاده همه مال و اموال مضبوطه و آزادی تجار اقدام کنید» بر ارسال پاسخ نامه تأکید شده بود. (منشأت فریدون بیگ ج ۲ ص ۳۸۱ سنه ۱۰۳۶).

۱- «گفت‌وگویم با صدراعظم در تاریخ ۲ اکیم ۱۶۲۵ درباره پیمان‌نامه ذات شهریاری با اسپانیا» (روئه، ص ۴۵۵ و هامّر به نقل از آن ج ۹ ص ۹۵). نماینده اعزامی از اسپانیا شخصی بود به‌نام جیوانی باتیستامونتالیانی که در بیستم تموز ۱۶۲۵م به استانبول آمده بود.

فرستاده اسپانیا ضمن یادداشتی آزادی اسرای مسلمان از سوی ژزوئیتهای مالطه و فلورانس، تأمین امنیت دریای مدیترانه [از سوی اسپانیا] در برابر راهزنان دریایی، حمل مال‌التجاره هند از راه دریای سرخ به ممالک عثمانی با پرداخت مالیات گمرگی بیشتر و حفاظت مرزهای عثمانی در برابر تجاوز قزاقها توسط شاهان اسپانیا را به‌عرض سلطان رسانیده بود. سرتوماس روئه در مقابل این پیشنهادها اظهار داشته بود که: فلورانس و مالطه به گفته اسپانیا اسیران مسلمان را آزاد نخواهند کرد و اسپانیا با امکانات دریایی موجود قادر به حفظ امنیت آبهای مدیترانه نخواهد شد و با توجه به این‌که اسپانیا در آبهای اقیانوس هند از انگلستان و فلمنگ شکست خورده است، حمل مال‌التجاره هندی از مدیترانه به دریای سرخ ادعای خنده‌آوری بیش نیست و دولت اسپانیا که خود به دشواری احتیاجات خود را برطرف می‌کند قادر نخواهد بود به ترکیه جنس صادر کند. وی هم‌چنین عنوان کرد که پیشنهاد کمک در برابر قزاقها امر محالی است و با این پیشنهاد اخیر قصد فریب دولت عثمانی است. به این ترتیب سبب شد که همه پیشنهادهای دولت اسپانیا رد بشود.

شایسته‌ترین و کارآمدترینشان بود. او می‌دانست که چگونه و چه زمانی چیزی را درخواست کند و می‌دانست که چگونه وقتی درخواستش پذیرفته نشد خشونت نشان ندهد و سکوت اختیار کند. با درک ذهنیت حکومت [عثمانی] هرگز با عکس‌العملهای خشن و درشتی که سفیران فرانسه و ونیز رویاروی شده بودند، مواجه نمی‌شد.

روئه در سال ۱۰۴۱ه/ ۱۶۳۱م استانبول را ترک گفت و در سال ۱۶۳۲م شخصی به‌نام بِترویج به جای او فرستاده شد.(۱)

چون دولت عثمانی از این‌که می‌دید سفیران فرانسه سخت به‌دنبال مسایل ژزوئیتها هستند میانه خوبی با آنان نداشت، از این روی سفیر انگلیس معتبرترین سفیران در دربار عثمانی به حساب می‌آمدند. به‌همین جهت نیز هنگام بازگشت مراد چهارم از جنگ بغداد، بترویچ سفیر انگلیس در سفیران خارجی از نظر جایگاه تشریفاتی برتر از دیگر سفیران بود. ۱۰۴۹ه/ ۱۶۳۹م.(۲)

دو سفیر انگلیس در استانبول به‌سبب انقلاب در انگلستان

پس از بترویچ دولت انگلیس سفیری به‌نام «گراو» Sirsachville Grow را به استانبول فرستاد. در زمان سفارت او همزمان با بروز انقلاب در انگلستان در «کمپانی تجارت شرق انگلستان» نیز انقلاب و جوشش پیش آمد. زمانی که بازرگانان و صاحبان کشتی [انگلیسی] مقیم ترکیه مخالف شاه بودند و از پارلمان پیروی می‌کردند، «گراو» نماینده سلطنت به حساب می‌آمد و از این روی بین سفیر سلطنت و کمپانی تجارت شرق که تابع پارلمان بود دشمنی به‌وجود آمد.

در حالی‌که در انگلستان جدال داخلی یعنی جنگ طولانی چارلز اول با پارلمان که اداره امور را در دست گرفته بود، (۱۶۴۰ـ۱۶۵۳ م) گسترده می‌شد و مردم کشور را به دو دسته تقسیم کرده بود، در استانبول هم شاه و هم پارلمان سفیری برای خود داشتند. سفیر شاه «گراو» و سفیر پارلمان «سر بندیش» بود.

هر دو سفیر نیز ادعا می‌کردند که نماینده انگلستانند. سفارت توماس بندیش که

۱- ریکو در اثر خود به‌نام «تاریخ مربوط به عصر حاضر امپراتوری عثمانی» (ترجمهٔ فرانسه ص۲۲۹) از رفتار مسامحه‌آمیز دولت عثمانی با انگلستان سخن گفته است.

۲- هامّر می‌نویسد: علت تقدّم سفیر انگلیس به سفیر امپراتور اهدای پانزده کیسه سکه زر بوده است. شک نیست که این اظهارنظر ناشی از خشمی است که سفیر انگلیس مقدم بر سفیر کشورش [هامّر] قرار گرفته بود. هامّر با مطرح کردن مسأله هدیه، موضوع را مغلطه کرده است.

بعداً آمده بود تا مدتها از سوی دولت عثمانی به رسمیت شناخته نشد، اما بعداً وقتی دولت از انقلاب انگلستان آگاه شد «گراو» به کشورش بازگشت و بندیش در مقام نماینده پارلمان در ترکیه ماند.(۱)

اختلاف شیخ‌الاسلام و بندیش بر سر یک دعوی

در سال ۱۰۶۱هـ/ ۱۶۵۱م یک بازرگان انگلیسی که از کنسول [انگلیس ترکیه] طلبی معادل دو عدل آقچه داشت، علیه کنسول به دادگاه ازمیر شکایت کرد. کنسول به دادگاه احضار شد و در حالی‌که پیمان‌نامه‌ای را که در دست داشت به قاضی نشان می‌داد با لحن خشن خطاب به او گفت: محکمه محلی صلاحیت رسیدگی به دعاوی را دارد که کمتر از دو بار آقچه است. قاضی که از این گفتار ناراحت شده بود پاسخ داد: «باید به دعوی رسیدگی کنیم» اما کنسول بی‌آن‌که توجهی به سخن قاضی بکند محکمه را ترک گفته بود.

قاضی ازمیر ماجرا را برای شیخ‌الاسلام گزارش کرد و ضمن به میان کشیدن این نکته که کنسول ازمیر پنهانی آذوقه کشتیهای ونیزی را تأمین می‌کند- در آن تاریخ بین دولت عثمانی و ونیز جنگ بود-، عزل او را خواستار شده بود. شیخ‌الاسلام بهایی افندی هم گزارش قاضی را به نظر ملک احمد پاشا وزیر اعظم رسانید. وزیر اعظم یا واقعاً به‌خاطر مشغله بسیار و یا چون مسأله مشکل برانگیز بود حل آن را به خود شیخ‌الاسلام واگذاشت. از این روی بهایی افندی، بندیش سفیر انگلیس را دعوت کرده بود و ضمن شکایت از کنسول برکناری او را خواستار شده بود.

در پی این خواسته همین که سفیر پاسخ داده بود: «او را حکومت(۲) منصوب کرده است من قادر به عزلش نیستم» او خشمگین خطاب به سفیر گفت: شما با کشتیهای خود به ونیزیها که دشمن ما هستند کمک می‌کنید و او را تهدید کرد. سفیر بی‌آن‌که به انکار برخیزد پاسخ داده بود:

۱- دامنه درگیریهای داخلی انگلیس به ایرلند و اسکاتلند نیز کشیده شده بود. پس از اعدام چارلز اول دوران چهار ساله جمهوری آغاز شد و در پی آن نیز دیکتاتوری کرامول پنج سال به‌طول انجامید (۱۶۵۳ـ۱۶۵۸م) که در این ایام اسکاتلندیها در مقابل حکومت جمهوری چارلز دوم پسر چارلز اول را سلطان اعلام کردند، اما طرفی از آن نبستند و چارلز در برابر نیروی کرامول ناگزیر از فرار به هلند شد. در سال ۱۶۵۸م کرامول مُرد و پسرش ریشارد پس از دو سال استعفا کرد و سرانجام خاندان استوارت باز سلطنت را به‌دست گرفت و سلطنت چارلز دوم اعلام شد (رمضان ۱۰۷۰هـ/ ۲۲مائیس ۱۶۶۰م).

۲- در تاریخ نعیما پاسخ سفیر چنین آمده است: «او را پادشاه ما منصوب کرده است، من قادر به عزلش نیستم» با توجه به این‌که در آن تاریخ نوع اداره انگلستان جمهوری بود من واژه «حکومت» را در متن آوردم.

«در ازای پرداخت کرایه هر کسی از ما کشتی و نفر بخواهد می‌دهیم، اگر شما هم بخواهید در اختیارتان می‌گذاریم. این‌کار ناقض پیمان‌نامه نیست» با شنیدن این پاسخ شیخ‌الاسلام خواست سفیر را زندانی کند که او نیز با سخنانی چون «تو قادر به زندانی کردن من نیستی» شیخ را پاسخ گفت. بهایی‌افندی که از خشم قافیه را باخته بود، بی‌درنگ سفیر را بازداشت و زندانی کرد.

در پی این حادثه سفیر برای وزیر اعظم ونیز و فرماندهان کانون ینی‌چری که در آن روزها در کارهای حکومت مداخله می‌کردند پیغام فرستاد. سفیر بی‌درنگ آزاد شد و چون رفتار خشن شیخ‌الاسلام سخت تأسف‌آور بود، برکنارش کردند و به «برگمامه» تبعید شد و به جای او قراچلپی‌زاده عبدالعزیز افندی که از دیر باز در انتظار مقام شیخ‌الاسلامی بود، انتخاب شد.(۱)

پس از پایان دورهٔ جمهوریت و دیکتاتوری کرامول، در پی به سلطنت رسیدن چارلز دوم، در سال ۱۶۶۱م، سرتوماس بندیش را احضار کردن و به‌جای او طی همان‌سال "Lord Winchelsea" با نامه چارلز و هدیه‌های پر بها فرستاده شد. نخستین اقدام این سفیر افزودن ماده‌ای به پیمان‌نامه بود. به‌موجب این ماده کشتیهای انگلیسی که به قصد تجارت به موره می‌آمدند از بازدید معاف بودند.(۲)

پس از سفیر یاد شده هاروی سفیر انگلیس شد. نامبرده پس از پنج روز بیماری در ششم ایلول ۱۶۷۲م در ییلاقی نزدیک استانبول مُرد و جسدش را پس از مومیایی کردن به انگلستان فرستادند. ویلیال ترومبول (V. Trumbulle)که در سال ۱۶۸۶م سفیر انگلیس در ترکیه بود بر آن شد تا جنگی راکه بین عثمانی - اتریش در گرفته بود متوقف سازد و اتریش را برای رویارویی با خصمش فرانسه آزاد سازد، اما نتوانست.

در انگلستان در پی فعالیتهایی که علیه جاک دوم صورت گرفت سرانجام با شرایطی گیوم سوم از خاندان هانور به سلطنت دعوت شد و قرار شد که به‌همراه همسرش ماری دختر آخرین شاه خاندان استوارت جاک دوم حکومت کنند.

گیوم دورانژ که در نامه‌های [رسمی] عثمانی «ویلیام ثالث» ثبت شده است، سلطنت خود را توسط سرترومبول سفیر انگلیس به آگاهی سلطان عثمانی رسانید. سلیمان دوم حکمران عثمانی نیز در پاسخ طی نامه مورخ ۱۱۰۱هـ/ ۱۶۹۰م به او تبریک

۱- نعیما ج ۲ ص ۶۴ الی ۶۹.
۲- هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج ۱۱ ص ۹۴.

گفته بود.[۱]

در سال ۱۶۹۱م سرویلیام هوسّی به جای شوالیه سرترومبول سفیر انگلیس در ترکیه شد، اما اندکی بعد درگذشت. هنگامی که این شخص به ترکیه آمد به توصیه سفیر لویی چهاردهم که طرفدار جاک شاه پیشین بود بر آن شد تا مانع از به رسمیت شناختن پادشاه جدیّد (پرنس اورانژ) از سوی دولت عثمانی بشود امّا وزیر اعظم فاضل مصطفی پاشا به او پاسخ داده بود که:

«هر ملتی حق دارد پادشاهش را بکشد و یا از تخت سلطنت به‌زیر افکند» و سپس از نظایر این‌گونه حوادث در مورد خود ترکیه، مانند قتل سلطان عثمان دوم، سلطان‌ابراهیم و عزل محمدچهارم مثال آورده‌بودو بااین‌پاسخ سفیررا قانع کرده‌بود.

هاره‌بون که به‌جای هوسّی اعزام شده بود، در راه سفر به ترکیه بیمار شد و مُرد، و این‌بار در سال ۱۶۹۲م لرد پاگت اعزام شد. این شخص برای عقد پیمان قارلوفچه سخت کوشید و به‌خاطر همین فعالیت نیز با رعایت احترام بسیار از سوی دولت عثمانی در حقش به‌مدت ده سال یعنی تا سال ۱۷۰۲م در مقام خود بود.

دولت عثمانی چون سخت علاقمند به داشتن روابط دوستی با انگلستان بود از این روی در نیمه دوم قرن هفدهم امتیازهای گسترده‌تری را برای آن دولت قایل شد. پیمان‌نامه مورخ ۱۰۸۶ه/ ۱۶۷۵م در مقایسه با پیمان‌نامه‌های نخستین دربرگیرنده موارد و شرایط مساعدتری به‌سود دولت انگلستان بوده است.

در زمان حکومت زود پای احمد دوم (۱۶۹۱ـ۱۶۹۴م). در سایه کفایت و درایت سفیر انگلیس لرد پاگت مناسبات بین دو دولت شکل بسیار صمیمانه به خود گرفته بود.

پاگت موفق به بستن پیمان قارلوفچه شده بود در جریان جنگی که بین انگلستان و فرانسه درگرفته بود، توانست وسایل مورد نیاز کشتیهای انگلیسی را از سواحل و بنادر عثمانی در مدیترانه تأمین کند. در این مورد برای والیان، سنجاق بیگی و قاضیان آن حوالی فرمانهای لازم صادر شده بود.

۱- دفتر نامه همایونی ۵ ص۱۰۷.

شاهان انگلیس از نیمه دوم قرن شانزدهم و قرن هفدهم

- هانری تودور هشتم (۱۵۰۹_۱۵۴۷)
  - ماری تودور (۱۵۵۳_۱۵۵۸)
  - الیزابت (۱۵۵۸_۱۶۰۳)

- خاندان استوارت
  جاک اول شاه اسکاتلند
  - ماری استوارت
    ملکه اسکاتلند
    (۱۵۴۲_۱۵۶۷)
    - جاک اول
      سلطان اسکاتلند در سال ۱۵۶۷
      سلطان انگلیس در سال ۱۶۰۳[۱]
      - پرنس الیزابت
        - سوفیا
          (همسر الکفور هانور)
          - جرج اول
            (مؤسس خاندان هانور
            در انگلستان)
            (۱۷۱۴_۱۷۲۷)
      - چارلیز
        (۱۶۲۵_۱۶۴۹)
        - چارلیزدوم
          (۱۶۶۰_۱۶۸۵)
        - جاک دوم
          (۱۶۸۵_۱۶۸۹)[۲]
          - ماری(۱۶۸۹_۱۶۹۵)
            (همسر گیوم دورانژ که
            سلطان الانس شد)
            (۱۶۸۹-۱۷۰۲)
          - ملکه آنا
            (۱۷۰۲_۱۷۱۴)

۱- در زمان این پادشاه انگلستان و اسکاتلند یکی شد و فاتش در سال ۱۶۲۵م بود.
۲- از سلطنت کناره گرفت و در سال ۱۷۰۱ در فرانسه مُرد.

مناسبات عثمانی - فلمنک

نخستین مناسبات بازرگانی:

روابط دولت عثمانی با ندرلند یا فلمنگ[1] از قرن هفدهم یعنی از سال ۱۶۱۳م ۱۰۲۲ھ آغاز می‌شود. روزگارانی به هنگام امپراتوری شارل کن فلمنگ جزو قلمرو او بود. در تقسیم سرزمینهای او، فلمنگ سهم کشور پادشاهی اسپانیا شد. بعدها فلمنگ‌های پروتستان مذهب که علیه کاتولیکهای اسپانیا ستم تحمل‌ناپذیری روا می‌داشتند به پا خاستند و توانستند به رهبری فرماندهی به‌نام گیوم در نیمه دوم قرن شانزدهم یک جمهوری شامل هفت سنجاق در فلمنگ شمالی تشکیل دهند. گیوم را در مقام رئیس دولت برگزیدند و اداره کشور را نیز به‌دست مجلسی به‌نام «اتاژنرال» سپردند. دولتی که در آغاز قرن هفدهم با عثمانیها رابطه بازرگانی برقرار کرد، همین جمهوری ندرلند بود.

تا این تاریخ فعالیتهای تجاری فلمنگ در شرق طبق قراردادی که با فرانسه داشتند زیر لوای فرانسه صورت می‌گرفت. به این معنی که کشتیهای فلمنگ هنگام فعالیت بازرگانی در شرق با کشتیهای خود وارد آبهای شرق می‌شدند. میان فرانسویها و انگلیسیها پس از کسب مجوز تجارت آزاد [از دولت عثمانی] دولتیهای یاد شده بر سر این نکته که کشتیهای بازرگانان فلمنگ با پرچم کدام یک از آن دو فعالیت کنند اختلاف به‌وجود آمد. به‌دیوان همایونی متوسل شدند، حکومت پس از

۱- در تاریخ نعیما (ج ۲ ص ۱۰۸) و نامهٔ همایونی مندرج در منشآت (ج ۲ ص ۳۰۳) با ذکر «دوک فلاندریا والی مملکت فلمنگ» از فلمنگ سخن به میان آمده است که به نظر می‌رسد این تعبیر ناشی از اسم فلاماند باشد.

بررسی مسأله با توصیه چغاله‌زاده سنان پاشا فرمانده نیروی دریایی موافقت کرد که بازرگانان فلمنگ تحت لوای انگلیسیها تجارت کنند و این تصمیم در قراردادی که تسلیم انگلستان شده بود قید گشت (جمادی الآخر ۱۰۱۰ھ/ آرالیق ۱۶۰۱م).[۱]

فعالیت ندرلند برای تجارت آزاد

هنگامی که جمهوری فلمنگ برای کسب تجارت آزاد که بتواند با پرچم خود به فعالیت بازرگانی بپردازد، به دولت عثمانی مراجعه کرد، بارون مولّر سفیر فرانسه پسر بره‌دوساسی قرارداد ۱۶۰۴م عثمانی - فرانسه را امضاء کرده بود. علی‌رغم مخالفت بارون مولّر و کاپتان پاشا [فرمانده نیروی دریایی عثمانی] که با او روابط دوستانه داشت، حکومت عثمانی در تاریخ حزیران ۱۶۱۲م/ ربیع‌الآخر ۱۰۲۱ھ پیمان‌نامه‌ای نظیر پیمان‌نامه‌ای که با انگلیس و فرانسه داشت تسلیم حکومت متحد فلمنگ (مرکب از هفت حکومت) کرد.[۲] در این هنگام محمد اول سلطنت می‌کرد او هیئت نمایندگی فلمنگ را که مأموریت خود را پایان داده بودند و قصد بازگشت داشتند، در اسکودار به حضور پذیرفته بود.[۳]

هنگامی که خلیل پاشا فرمانده نیروی دریایی بود، بر آن شد تا با پروتستانهای فلمنگ و فاس که علیه اسپانیا شوریده بودند متفق شود، از این روی به تشویق جمهوری فلمنگ که مخالف اسپانیا بود پرداخت وهاگا نخستین سفیر فلمنگ را که در سال ۱۰۱۲ھ/ ۱۶۰۳م به استانبول آمده بود مورد حمایت قرار داد.[۴]

فلمنگ تا سال ۱۶۶۸م سفیر دائمی در استانبول نداشت. سفیران این جمهوری برای تجدید قراردادها می‌آمدند و می‌رفتند، و به این سان به روابط بازرگانی خود با ترکیه ادامه می‌دادند. تنها در سال ۱۰۳۱ھ/ ۱۶۲۲م به‌منظور مذاکره به سود تبلن گابور شاه اردل یک فرستاده از فلمنگ نخستین‌بار با قصد سیاسی به ترکیه آمده بود.

باز هم در آن ایام یعنی بین سالهای ۱۶۲۰ و ۱۶۲۶ میلادی در زمانی که فضلی

۱- پیمان‌نامه ارسالی مورخ جمادی الآخر ۱۰۱۰ ھ برای ملکه الیزابت (منشآت فریدون بیگ ج ۲ ص ۳۸۰).

۲- دولت فرانسه که سود بسیار از امتیاز تجارت آزاد [با عثمانی] به‌دست می‌آورد، مایل نبود که چنین امتیازی به دیگر کشورهای غربی داده شود. از این روی به‌خاطر اعطای امتیاز از سوی ترکیه به انگلیس و در پی آن به‌جمهوری فلمنگ دولت عثمانی را به بی‌صداقتی در روابط متهم کرده بود. (مارکی دو بونّاک ص ۱۰).

۳- زبدة التواریخ (مصطفی صافی‌افندی) برگ ۲۹۱ ب.

۴- دایرةالمعارف اسلامی (ذیل واژه خلیل پاشا).

پاشا و حیدر پاشا والی یمن بودند به سبب حمله کشتیهای فلمنگ به کشتیهای بازرگانی عثمانی در اقیانوس هند که خلاف مواد قرارداد بود و در جریان آن معادل ششصد هزار قروش مال‌الاجاره را ضبط کرده بودند، فاضل پاشا کالاهایی به ارزش یکصد هزار قروش از تجار فلمنگی یمن را گرفت و به بازرگانان ترک داد. در پی این حادثه در زمان حکومت حیدر پاشا در یمن هنگامی که بازرگانان ترک با چهارده کشتی تجاری و هفت بورتون[۱] به مقصد اسکله‌های یمن وارد آبهای اقیانوس هند شده بودند، کشتیهای فلمنگ به یاری بورتونهای انگلیسی به آنها حمله بردند، کالاهایشان را ضبط کردند و بازرگانان را به‌اسارت گرفتند، پادشاه عثمانی برای هر دو کشور نامه‌ای فرستاد و ضمن اعتراض به این اقدام که مغایر با مفاد قرارداد بود خواستار باز پس دادن کالاها و آزادی همه بازرگانان شد و ضمن آگاه ساختن فرستاده فلمنگ که به استانبول آمده بود خواستار پاسخ مثبت شده.[۲]

سفیر دائمی فلمنگ در استانبول

تا سال ۱۶۶۸م/ ۱۰۷۹هـ جمهوری فلمنگ در قلمرو عثمانی سفیر دائمی نداشت. با توجه به‌این‌که برخی کشتیهای اروپایی به کشتیهای فلمنگ حمله می‌بردند، در تاریخ یاد شده جمهوری فلمنگ برای دفاع از حقوق بازرگانان فلمنگی و انجام امور دولتی سفیر دائمی به استانبول فرستاد. نام این سفیر کولیر بود که در ۱۲ اگوستوس سال ۱۶۶۸م از سوی سلطان که در ادرنه به سرمی‌برد با شکوه تمام به حضور پذیرفته شد.[۳]

پیمان‌نامه مورخ رمضان ۱۰۹۱هـ مطابق با بیست و پنجم ایلول ۱۶۸۰م که از سوی سلطان محمد شکارچی به سفیر ندرلند [فلمنگ] داده شد، منحصراً یک قرارداد تجاری بود و حقوقی که در آن برای ندرلند قایل شده بود به پیمان‌نامه‌های انگلیس و فرانسه یک‌سان بود. به‌موجب این قرارداد بازرگانان ندرلند اجازه داشتند

۱- بورتون یکی از انواع کامیون بود که با بادبان حرکت می‌کرد و مجهّز به چهل الی پنجاه قبضه توپ بود.

۲- منشآت فریدون بیگ- ج ۲ ص ۳۸۱ و ۳۹۶.

۳- دربارهٔ باریابی سفیر فلمنگ هامّر (ج ۱۱ ص ۱۸۰ الی ۱۸۲) شرح مفصلی آورده است. در تاریخ سلاحدار آمده است که سفیر فلمنگ روز یکشنبه چهارم ربیع‌الاول سال ۱۰۷۹هـ (۱۲ آگوستوس) در «اطاق همایونی» به حضور سلطان رسید و نامه و هدیه‌های شاه را تقدیم او کرد (ج ۱ ص ۵۰۶) در این نامه آزادی تجارت در استانبول، ازمیر و حلب، و نیز تأیید و تصدیق پیمان‌نامه‌ها درخواست شده بود که به جز ماده اول باقی موارد پذیرفته شد.

کالاهایی را از [ندرلند] می‌آوردند و یا کالاهایی را که از روسیه برای فروش وارد قلمرو عثمانی می‌کردند، در طرابزون، کفه و دیگر شهرهای ساحلی دریای سیاه به‌فروش برسانند.(۱)

در جنگ بزرگ اتریش.[عثمانی - اتریش] (۱۶۸۳-۱۶۹۹)، دولت فلمنگ هم در کنار کشور سلطنتی انگلستان برای برقراری آشتی بین عثمانیها و اتریش فعالیت می‌کرد، هدف، آزاد گذاردن دولت اتریش در برابر فرانسه بود. همکرکه سفیر فلمنگ همت بسیار برای بستن پیمان صلح به خرج داد و در مذاکره‌ها و عقد پیمان قارلوفچه حضور داشت.

به‌سبب مناسبات بازرگانی با ایالتهای متحده فلمنگ چند قرن پول فلمنگ که «اسدی» یا «ارسلانلی»(۲) نام داشت در بازارهای عثمانی رایج بود، حتی در برخی جاها بر قروش عثمانی نیز ارجحیّت داشت.

تا سال ۱۶۴۸م در فلمنگ فرزندان گیوم استات هولدلر (رییس‌جمهور) شدند فلمنگ در قرن هفدهم از راه بازرگانی سخت ثروتمند شده بود، این مسأله سبب شد که فرانسه سخت با این کشور دشمن شود، فلمنگ در برابر حمله فرانسه به آن کشور (۱۶۷۲م) به شدت مقابله کرد. با ویران کردن سدها، کشور را با خصم در میان آب رها کردند. و رییس‌جمهور گیوم دورانژ بیست و دو ساله به سال ۱۶۷۸م فلمنگ را با پیمان نیمگ (Nimeg) نجات داد.

در نیمه دوم قرن هفده «اِتا هولدرها» که مقام ریاست جمهوری را در دست گرفته بودند اندک‌اندک به اتاژنرال آغاز امر و نهی کردند. این مسأله داخلی از یک‌سو و در پی آن رویدادهای سیاسی فلمنگ را ناتوان کرد و سبب شد که بخشی از سرزمینهای این کشور به چنگ فرانسه بیفتد.(۳)

۱- مواردی از پیمان‌نامه «... موارد مسطور و مقید در عهدنامه‌های فرانچه و انگلتره در حق ندرلندیها هم مقرر می‌شود (نعیما، دفتر نامهٔ همایونی ۱ ص ۶۸)

۲- ارسلان و اسد هر دو به معنی شیر است.

۳- در «دفتر مهمّه عثمانی» نامه‌ای وجود دارد به تاریخ هشتم مائیس ۱۷۰۲م در مورد تجاوز فرانسه و اسپانیا به فلمنگ، که تاریخچه جنگ فرانسه با فلمنگ در قرن هفدهم است «مهم ۱۱۱ ص۷۱۵).

مناسبات عثمانی - سوئد

باآن که روابط سیاسی بین عثمانی - سوئد از اواخر قرن شانزدهم آغاز می‌شود، اما باید گفت که تماسهای سیاسی به‌معنای واقعی در زمان گوستاو آدولف (۱۶۱۱هـ/ ۱۶۳۲م) اهمیت کسب می‌کند. نخستین رابطه سیاسی بین دو دولت در سال ۱۶۳۲م با اعزام پل استراسبورگ به‌عنوان انترنونس (نایب سفیر یا کاردار) از سوی پادشاه سوئد آغاز شد.

عثمانیها و جنگ سی‌ساله

دولتهای دانمارک و سوئد در سال ۱۰۳۳هـ/ ۱۶۲۴م بر آن شدند تا با دولت عثمانی روابط دوستی برقرار کنند و برای این منظور بتلن گابور شاه اردل را واسطه قرار دادند. وقتی که شاه اردل دولت عثمانی را از این خواسته آگاه ساخت با آن‌که برای رؤسای هر دولت نامه همایونی ارسال شد،[1] اما چون رویدادهای سیاسی طبق نقشه سوئد جریان نیافت، روابط [با دولت عثمانی] برقرار نشد.

از قرار معلوم در این ایام جنگ بشدت میان فردینانددوم امپراتور آلمان و گوستاوآدولف پادشاه سوئد که با پروتستانهای عاصی بر امپراتور متفق شده بود، جریان داشت. در این بین شاه سوئد وارد خاک آلمان شد و به سال ۱۶۳۱م در جنگ لاپزیک پیروزی به‌دست آورد، و سال بعد نیز پیروزی در لوچن نصیبش شد، اما در این گیرو دار گوستاوآدولف [در جنگ] کشته شد.

۱- در این سال ۱۰۳۳هـ/ ۱۶۲۴م چون از بتلن گابور نامه رسید که: شاهان فلاندره و دانیا و سوئد نزد مزبور [بتلن گابور] افراد فرستاد و استدعا کردند که به‌منظور ایجاد مراتب دوستی بین دولت آنها و مقام سلطنت عالیّه میانجی شوم، برای هر یک از آنان [شاهان] نامه ارسال شد و برای وزیر و سردار، صوفی پاشا بیگلربیگی بودین نیز فرامین و نامه‌ها ارسال گردید تا که با مردم آن حوالی و بتلن گابور دربارهٔ صلح مشورت کند (نعیما ج ۲ ص ۳۴۰).

پس از آدولف، دخترش کریستین ملکه سوئد شد. در ایام او نیز جنگ سی‌ساله ادامه یافت و سرزمینهای بسیار ضمیمه خاک کشور پادشاهی سوئد شد. در این جنگ گذشته از این‌که فرانسه متفق سوئد بود، سوئد شاه اردل را نیز که حاکمیت مقتدر عثمانی را پذیرفته بود متفق خود ساخته بود. فعالیت شاه اردل علیه امپراتور آلمان در واقع در پیمان زِدواتوروق که عثمانیها با امپراتور بسته بودند، خلل ایجاد می‌کرد.

دولت عثمانی موافقت کرد که دولت سوئد نماینده‌ای به استانبول بفرستد. برای مذاکره در این‌باره که اگر پادشاه سوئد تخت و تاج مجارستان را به دست آورد، مفاد پیمان‌نامه بین مجار- عثمانی را رعایت خواهد کرد. اما از آنجایی که امپراتور با اعزام نماینده [نزد دولت عثمانی] توانست مانع از قطع روابط دوستی فی‌مابین بشود، لذا نمایندگانی که شاه سوئد به استانبول و نزد خان‌کریمه فرستاده بود کاری از پیش نبردند پوشمپ فرستاده امپراتور که در سال ۱۶۳۴م به استانبول آمده بود عزل حسن پاشا والی بودین را به‌خاطر جنگ با شاه سوئد استدعا کرد.

در پی موفقیت نیروهای سوئد در آلمان، تورستنسون سر فرمانده نیروهای سوئد در تاریخ ۱۶ ایلول ۱۶۴۳م پیمانی دفاعی در هفت ماده با راکوچی پادشاه اردل علیه فردیناند سوم امپراتور آلمان بست. در پی این اقدام راکوچی شتابزده نماینده‌ای به استانبول فرستاد تا از طریق سفیران فرانسه و سوئد اجازه جنگ [از دولت عثمانی] باامپراتور را بگیرد. ضمن این‌که این اجازه به راکوچی داده شد، دستورات آماده‌باش برای والیان و سنجاق بیگهای مرزی هم صادر شد.(۱) امپراتور آلمان با شنیدن این خبر مضطرب شد و برای تجدید پیمان صلح با عثمانی به تلاش افتاد.

فرمانده نیروهای سوئد از موره‌ویا گذشته، وارد خاک اتریش شده بود و تا نزدیکهای وینه هم پیش رفته بود، این موفقیت کار راکوچی را آسانتر ساخت، اما در این بین نیروهای راکوچی توسط فرمانده اتریشی شکست خوردند. و با توجه به

۱- در نامه ارسالی فرمانده سوئدی برای راکوچی شاه اردل و نیز در نامه ارسالی شاه اردل به استانبول آمده بود که در ماگدبورگ با «گالماش» فرمانده آلمانی رویاروی شدند. او [فرمانده سوئدی] گالماش را شکست داده، انبوهی توپ، مهمات و اسیر گرفته است و بر آن است که به مناسبت رسیدن فصل زمستان در حوال ساکسونیا و چک قشلاق کند و باگرم شدن هوا به‌سوی وینه به حرکت درآید (نعیما ج۴، ص۹۹ وقایع سنه ۱۰۵۴هـ).

این‌که بین دولت عثمانی و اتریش پیمان «سون» بسته شده بود،[۱] دولت عثمانی به فرماندهان مرزی دستور داد که از کمک به راکوچی خودداری کنند.

در پی این ماده راکوچی که در حال جنگ با اتریش بود، دست از نبرد کشید و در وینه، با امپراتور پیمان صلح پرسودی بست و طی آن هفت قلعه و شهر به‌دست آورد (جمادی‌الاول ۱۰۵۵ه/ ۸ آگوستوس ۱۶۸۵م).[۲]

پیشنهاد پادشاه سوئد برای اتحاد علیه روسیه

در سال ۱۰۶۲ه/ ۱۶۵۲م پادشاه سوئد نماینده‌ای به‌نام بنوا اسکیت را به استانبول فرستاد و بر آن شد که دولت عثمانی را علیه امپراتور برانگیزد اما موفق نشد. گفتنی است که در پی توافق راکوچی با امپراتور، بار دیگر در مرزها آرامش و امنیت برقرار شده بود. ده سال پس از تاریخ یاد شده، شارل گوستاو شاه سوئد، کلودسوهالان را که توانسته بود بین شاه اردل و قزاقها تفاهمی علیه روسیه ایجاد کند، همراه با نامه‌ای که تاریخ ۲۳ ایلول ۱۶۵۶م (محرم ۱۰۶۷ه) را داشت به استانبول فرستاد. وی پیشنهاد کرده بود هنگامی که او [شاه سوئد] از شمال به روسیه حمله‌ور می‌شود نیروهای عثمانی هم در جنوب از طریق نیروهای خان‌کریمه به روسیه حمله کنند. در برابر این پیشنهاد کوپرولی محمد پاشا وزیر اعظم ضمن اشاره به جنگی که میان سوئد و لهستان جریان داشت به نماینده سوئد گفته بود:

«دولت عثمانی زمانی با سوئد به گفت‌وگو می‌نشیند که سوئد با لهستان آشتی کرده باشد» وی با این سخنان تلویحاً لزوم بقای شاه‌نشین ناتوان لهستان را در مرزهای شمال یادآور شده بود.

شاه سوئد عثمانیها را علیه لهستان برمی‌انگیزد

پس از مدت زمانی که از پاسخ کوپرولی محمد پاشا به‌نماینده سوئد گذشت هیئت دیگری از سوئد که سفیر راکوچی شاه اردل نیز همراهشان بود به استانبول آمد.[۳]

۱- در ایامی که هنوز چند سال از عقد پیمانی در Σευν (نعیما Σον) در هفده ماده با امپراتور بسته شد نگذشته بود، همگامی راکوچی با سوئدیها امپراتور را به هراس انداخت و بر آن شد تا این پیمان را از پایان سال ۱۰۵۳ (اکیم ۱۶۴۴) به بعد بیست سال دیگر تمدید کند، که سرانجام نیز به این خواسته رسید.

۲- به‌موجب پیمان وینه (لینز) به‌جای چهارده شهر و قصبه ادعایی راکوچی شاه اردل، هفت شهر از متصرفات اتریش به شرط «قید حیات» واگذار می‌شد که از این هفت شهر دو شهر به اولاد او انتقال می‌یافت.

۳- کریستین که پس از مرگ پدرش گوستاوآدولف به سال ۱۶۳۲م ملکه سوئد شده بود، در سال ۱۶۵۳ سلطنت را

این هیئت نامه مورخ ۱۲ حزیزان ۱۶۵۷م (رمضان ۱۰۶۷ه) شارل گوستاو، که دولت عثمانی را علیه لهستان برمی‌انگیخت را با خود آورده بود. به‌دستور دولت نماینده راکوچی شاه اردل که می‌خواست با حمله به لهستان سلطنت آنجا را نیز تصاحب کند بازداشت و دریدی کولی زندانی شد. و از هیئت اعزامی سوئد یکی به استانبول احضار شد و دیگری را بی‌آنکه پاسخی دریافت کرده باشد بازگشت.

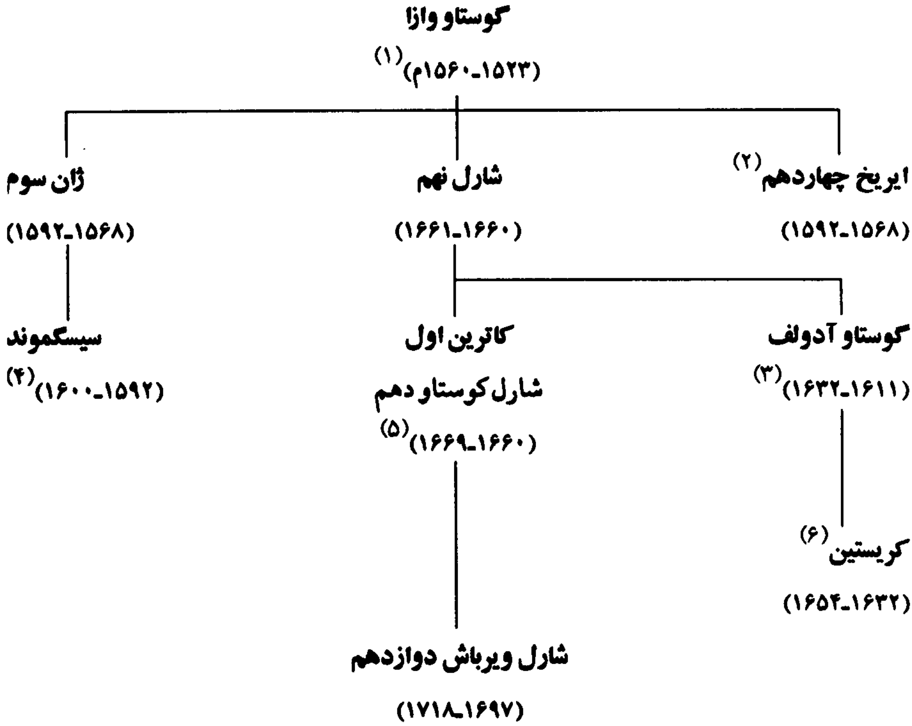
دولت عثمانی که نمی‌خواست در مرزهای شمالی او دولت نیرومندی مستقر شود، راکوچی راکه به اتفاق سوئد به لهستان حمله برده بود، شکست داد و از سلطنت اردل برکنارش کرد. همزمان در پی اوضاع داخلی سوئد، این دولت نیروهایش را از لهستان فراخواند. لهستان از تسلط سوئد رها شد و شاه نیز تاج و تختش را از دست نداد. از این پس تا اوایل قرن هجدهم هیچ‌گونه روابط سیاسی و بازرگانی با سوئد برقرار نشد [بین دولت عثمانی و سوئد].

←

به پسر خاله‌اش شارل گوستاو (شارل دهم) واگذاشت، اما ژان کازیمیر پادشاه لهستان که از خاندان وازا بود، سلطنت شارل را به رسمیّت نشناخت و مدعی سلطنت سوئد شد. از این‌روی شارل با نیروهای خود، هم لهستان و هم لیتوانی را اشغال کرد. از آنجایی که کازیمیر نتوانسته بود بین اتباع کشور خود محبوبیت به دست بیاورد، گوستاو با کمکهایی که از هر سو به او شد موفقیت لازم را به‌دست آورد.

اعزام هیئت نمایندگی سوئد به استانبول و تحریک دولت عثمانی علیه لهستان همزمان با این رویدادها بود. سربازان پروتستان مذهب سوئد، که بیدادگری بسیاری در حق لهستانیهای کاتولیک مذهب کردند، سبب شورش لهستانیها شدند. لهستانیها که از اتریش یاری خواسته بودند با روسها نیز صلح کردند و توانستند سوئدیها را از خاک خود برانند، در تاریخ ۱۶۶۰م پیمان پیروزمندانه‌ای نیز با سوئد بستند. راکوچی هم که همراه با سوئدیها به لهستان حمله برده بود، توسط خان‌کریمه بشدت شکست خورد. در این جنگ دو هزار سرباز لهستانی هم در کنار نیروهای عثمانی و خان‌کریمه بودند.

خاندان وازا در سوئد



۱- گوستاو آدولف، سوئد را از دست شاهان دانمارک رها کرد و کشور مستقلی تشکیل داد.
۲- سلطنت را به اجبار به برادرش ژان سوم واگذاشت و خود در زندان کشته شد.
۳- با حمایت از پرنسهای پروتستان آلمان در جنگ سی‌ساله شرکت کرد.
۴- نخست در لهستان سلطنت می‌کرد، به جای پدرش ژان به سلطنت نشست. چون کاتولیک مذهب بود، در پی شورش پروتستانها ناگزیر از ترک کشور شد و به لهستان بازگشت.
۵- پدر شارل گوستاو پرنس ژان کازیمیر پلاتنیه یعنی والی عمومی بود.
۶- این زن که بسیار سبکسر بود ناگزیر به واگذاری سلطنت به پسر خاله‌اش شارل دهم شد و در پاریس مُرد.

فصل دوم

مناسبات دولت عثمانی با برخی دولتهای اسلامی

روابط عثمانی- ایران

صفویه و تحریک قزلباشهای[1] آناطولی

پس از بستن پیمان اماسیه با خاندان صفوی در ایران به سال ۹۶۲هـ ۱۵۵۵م در مرزهای شرقی آرامش برقرار شد. امّا شاهان ایران ضمن جست‌وجوی همیاری در اروپا علیه دولت عثمانی که حتی با پاپ «گره‌گوار هشتم» نیز در تماس بودند، در عین حال تحریک شیعه‌های آناطولی که در بین آنها نفوذ معنوی داشتند- بویژه در زمان شاه عباس نادیده گرفته نمی‌شد. از این‌روی دولت عثمانی با آگاهی از این سیاست دولت ایران، هشیار بود و در برابر این سیاست دو جانبه دولت ایران متقابلاً در جست‌وجوی راههایی برای همداستانی با حکومتهای سنی مذهب شرق ایران بود.[2]

شیعه‌های ایران هر ساله توسط یک «خلیفه» [نماینده] شیعه و تحت‌عنوان نذر و صدقه، منطقه به منطقه پول گردآوری می‌کردند و به ایران می‌فرستادند. و به این سان از این حوالی، هر سال یک قزلباش نذورات اهل تشیع را برای شاه ایران می‌برد. و شاه در صورت لزوم توسط این خلیفه‌ها قزلباشهای آناطولی را علیه دولت عثمانی تحریک می‌کرد و باعث خونریزیهای بی‌حاصلی* می‌شد.[3]

۱- به معنی شیعه آمده است. مترجم.

۲- در این‌باره رک قسمت مربوط به روابط عثمانی- ازبک

*- نظر نویسنده است که برای حفظ امانت متن عیناً نقل می‌شود و اظهارنظر در این باره با صاحبنظران است. مترجم.

۳- فرمان به محمد پاشا بیگلربیگی روم (سیواس) که:

←

در سال ۹۸۶ه/ ۱۵۷۸م بیکاره‌ای از علویان بوزوغ ادعا کرد که شاه اسماعیل دوم است که دولت عثمانی را سخت دستخوش اضطراب کرد.(۱)

اوضاع ایران پس‌از شاه تهماسب

علی‌رغم نفوذ شاه بین علویها [منظور شیعه است] و برخی قیامهای شیعی، پیمان اماسیه در زمان سلیم دوم تجدید شد و این پیمان تا آغاز جنگ قدرت در ایران به‌دنبال مرگ شاه تهماسب (۹۸۴ه/ ۱۵۷۶م) و نقص صلح از سوی دولت عثمانی اعتبار داشت.

پس از شاه تهماسب، پادشاه عثمانی با دست آویز قراردادن این‌که شاه اسماعیل دوم شاه ایران خانهای کُرد را علیه دولت عثمانی تحریک می‌کند- علی‌رغم مخالفت سوکوللی محمد پاشا وزیر اعظم- به ایران اعلان جنگ داد (۹۸۶ه/ ۱۵۸۸م).

شاه تهماسب پیش از مرگ توخماق خان، والی ایروان و نخجوان را هم برای تبریک جلوس سلطان جدید مراد سوم و هم برای تجدید پیمان‌نامه، به استانبول فرستاده بود.(۲) توخماق خان با کوکبهٔ بسیار همراه با یک هیئت دویست نفری و پانصد بار شتر هدیه به استانبول آمد و نامه شاه را همراه با هدیه‌ها تقدیم داشت، با چنان مراسمی از توخماق خان استقبال شد که تا آن تاریخ دربارهٔ هیچ سفیری مانند آن دیده نشده بود. هنگامی که سفیر ایران در استانبول بود، شاه تهماسب درگذشت و اوضاع ایران درهم آشفت. توخماق خان هفده روز پس از آمدنش بازگشت و

←

نامه فرستاده بودی که اکثر اهالی این دیار قزلباش‌اند و نذوراتشان را به قزلباش (ایران) می‌فرستند و از آن‌جانب هم احکام خلیفه‌گی صادر می‌شود و با تعیین خلیفه‌های متعدد، طبق اخبار رسیده بیم خروج جلالیها [راهزنان] می‌رود. در نتیجه تتبعّ معلوم شد در این سند مبارکه که لشکر اسلام علیه کفار، عزوه دارد و ولایت خالی است، افرادی که همراه با نامه آمده بودند [گویا از ایران] دو گروه‌بودند، یکی به حوالی چوروم و قسطمونیه رفته بوده است و دیگری به حوالی سیواس. افراد شایسته‌ای با اسبان تندرو به آن حوالی اعزام شد. آنها پس از رسیدن شخصی را همراه با یک جفت کفش شاه [؟] و نامه سه و چهار خلیفه و برخی نامه‌های دیگر راگرفتند. از آنها بازجویی شد که بر وجه مشروع پاسخ داده بودند... (دفتر مهمّه ۷۱ ص ۱۱۸ سند ۱۰۰۱ه/ ۱۵۹۳م).

۱- این ولگرد که ادعا می‌کرد اسماعیل پسر شاه تهماسب است سنجاق‌بیگ کیفی را شکست داد و در آن حوالی اعلام حکومت کرد، اما از سوی بیگلربیگی ارض روم دستگیر شد و در سال ۹۷۷ه/ ۱۵۸۹م اعدامش کردند.

۲- پیمان ایران در زمان سلیم دوم توسط شاه قولی [شاهقلی] که به نمایندگی از ایران به استانبول آمده بود تجدید شد. حرمت بسیار در حق این فرستاده به‌جای آمد و وزیران ضیافتهای بسیار به افتخارش دادند.

سلطان عثمانی در حق او مراتب حرمت را به‌جای آورد و پنج هزار سکه طلا و دو اسب با زین و برگ گرانبها به او هدیه داد.

جنگ با ایران

پس از مرگ شاه تهماسب، جانشینش شاه اسماعیل پیمان دوستی با عثمانیها را تجدید کرد.

اندکی بعد در پی مرگ شاه اسماعیل، جنگ قدرت بر سر تاج و تخت آغاز شد و سرانجام محمد خدابنده از پسران شاه تهماسب که ضعف بینایی داشت به سلطنت برگزیده شد.

در برابر این اوضاع، دولت عثمانی مدام از ایران کسب خبر می‌کرد و به بیگلربیگها و والیان مرزی دستور آماده‌باش داده بود. سرانجام در نخستین فرصت دست به حمله زد (ذی‌القعده ۹۸۵هـ/ ۱۵۷۸م)[1] و همان‌گونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم با بهانه‌های بیهوده علیه ایران جنگی غیر ضروری آغاز شد و لله مصطفی پاشا نیز به سرداری جبهه برگزیده شد (۹۸۶هـ/ ۱۵۷۸م).

در حالی‌که جنگ ایران با موفقیت ادامه داشت سرانجام در سال ۹۹۵هـ/ ۱۵۸۷م به درخواست سلطان محمد خدابنده قصد بستن پیمان آشتی در بین بود، شاه عبّاس که به‌جای پدر به سلطنت رسیده بود خواهان آشتی نشد و جنگ از نو آغاز شد. در حالی‌که جنگ از یک‌سو با همت سردار فرهاد پاشا [سردار عثمانی] با موفقیت جریان داشت، از دیگر سوی ایران توسط عبدالعلی‌خان اوزبک در تنگنا قرار گرفته بود، شاه عباس جوان که می‌دید با دو خصم قادر به جنگ نیست ناگزیر از آشتی با عثمانیها شد (۹۹۸هـ/ ۱۵۹۰م).

فرهاد پاشا که نخستین صفحه جنگ را با الحاق اراضی بسیار ورق زده بود، حیدر میرزا برادر زاده شاه عباس (پسر حمزه میرزا) را به‌عنوان گروگان گرفت. هیئتی هم به ریاست مهدی قلی‌خان حاکم اردبیل به استانبول فرستاده شد.

به‌موجب پیمانی که در استانبول بسته شد، عثمانیها سراسر آذربایجان و در رأس آن تبریز، و نیز سیواس، گرجستان، لرستان و شهر زور را در اختیار می‌گرفتند و شاه

۱- تاریخ سلانیکی ص ۱۴۴ و مهمّه ۳۲ ص ۳۰. در این مهمّه از تاریخ ذی‌العقده ۹۸۵هـ/ به بعد فرامینی دربارهٔ جنگ ایران وجود دارد.

ایران نیز متعهد می‌شد که در مورد سه خلیفه از خلفای راشدین، یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و نیز عایشه‌همسرحضرت رسول‌اکرم(ص) سخنان ناشایست گفته نشود.(۱)

در اثنای گفت‌وگوهای شاه‌عباس که در پی فشارهای عثمانیها در غرب، و عبدالله‌خان شیبانی در شرق، ناگزیر از صلح شده بود، با فرهاد پاشا، سردار عثمانی در نامه ارسالی به خان اوزبک یادآور شده بود: که به‌سبب پیشنهاد صلح شاه ایران بیش از این پیشروی نکند و اگر چنان‌که شاه عباس پس از این آشتی به اوزبکها حمله‌ورشود، دولت‌عثمانی مصالحه‌نامه را فسخ و باایران واردجنگ خواهدشد.(۲)

دراثنای این دوران آشتی، یعنی در ۲۹ قاسم ۱۵۹۶م، نامه شاه عباس دایر بر تبریک جلوس محمد سوم اعلام و غلبه‌اش بر اوزبکها توسط سفیری به‌نام ذوالفقارخان رسید. در پاسخ ارسالی به شاه عباس، پادشاه عثمانی مراتب تأثر خود را به‌مناسبت درگذشت حیدر میرزا که در استانبول به‌صورت گروگان به سر می‌برد اظهار داشت.

در اثنای گفت‌وگوها بین ذوالفقارخان و وزیر اعظم ابراهیم پاشا، وزیر اعظم از او پرسید آیا شاه عباس نیز چون جدّش اهل علم و دانش است یا نه؟، فرستاده پاسخ داد که شاه عباس بیشتر به امور فقهی یعنی احکام اسلامی می‌پردازد. وزیر اعظم هم در پاسخ گفته بود که:

«محکم‌ترین بنیان یک حکومت عدالت است».

دو سال و نیم پس از این ایام یعنی در سال ۱۵۹۹م سفیر دیگری از سوی شاه به‌نام قراخان آمد و ضمن اعلام غلبه‌اش بر خان اوزبک و نیز اشغال خراسان را در پی مرگ عبدالله‌خان با استفاده از آشفتن اوضاع داخلی به اطلاع دولت عثمانی رسانده، کلیدهای بیست و چهار شهر و قلعه را همراه قراخان فرستاده بود.

در بین افراد هیئت اعزامی به سرپرستی قراخان، دایه حمزه میرزا- پدر حیدر

۱- در تاریخ هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج۷ ص۱۵۲ و ۱۵۳ آمده است که شاه عثمانی در نامه ارسالی به شاه عباس در مورد شرایط صلح ضمن تذکر این نکته که نسبتهای ناروا به سه خلیفه و عایشه از عوامل آغاز جنگ با ایران بوده است، می‌افزاید: «هم تبریز و قراجه‌داغ و نواحی آن و هم گنجه و قراباغ و حوالی آن و هم شروان و لو حق آن و هم گرجستان و مرافق آن و هم نخجوان و ملحقات آن و هم لرستان و مضافات آن... در تصرف معتمدین درگاه عالیمان باقی خواهد ماند (منشآت فریدون بیگ ج۲ ص۱۵۷ الی ۱۶۰).

۲- منشآت فریدون بیگ ج۲ ص۱۴۷. بعدها شاه عباس دوبار خان اوزبک را شکست داد و دولت عثمانی عکس‌العملی نشان نداد، و مدتی بعد هم انتقام خود را از عثمانیها گرفت.

میرزا که در استانبول مرده بود- نیز دیده می‌شد. این زن که گل تر نام داشت برای دیدار دختر حیدر میرزا آمده بود که او را به دربار بردند و میهمان اندرون شد.[۱]

شکستن پیمان آشتی از سوی شاه و مصالحه نصوح پاشا

پیمان آشتی که سیزده و نیم‌سال ادامه داشت، در پی تسلط شاه عباس بر اوضاع کشورش و توافق با کشورهای اروپایی، بویژه امپراتور که با عثمانیها در جنگ بود شکسته شد. شاه ایران در سال ۱۰۱۲ه/ ۱۶۰۳م دست به حمله زد و با استفاده از شورشهای پی‌درپی و گستردهٔ «جلالی» آناطولی دولت عثمانی را که ناگزیر در دو جبهه می‌جنگید در تنگنا قرارداد؛ نخست سرزمینهایی را که مجبور از ترک آنها به عثمانیها شده بود پس گرفت و تبریز را هم اشغال کرد.

در پی آشتی عثمانیها با اتریش و ریشه‌کن ساختن شورشهای راهزنان[۲] [جلالیها] در آناطولی شاه عباس خواهان آشتی شد و سرانجام به‌موجب مفاد پیمان اماسیه صلح برقرار شد. به‌موجب این آشتی‌نامه دولت ایران متعهد می‌شد در ازای سرزمینهایی که با پیمان‌نامه فرهاد پاشا به دولت عثمانی واگذاشته، سپس با جنگ آنها را بازپس گرفته بود، سالانه دویست عدل ابریشم[۳] و یک عدل قماش به دولت عثمانی می‌داد. هم‌چنین محمود پاشا والی بغداد و محمد پاشا والی وان، برای مشخص کردن خط مرزی بین دو طرف تعیین شدند.

به‌موجب احکام دیگر قرارداد، دولت ایران نمی‌بایست با اهل سنت بد رفتاری کند و می‌بایست از تجاوز به قلمرو شمخال‌خان و حاکم داغستان که تبعیّت از عثمانیها را پذیرفته بود، خودداری می‌کرد. و ایالت شهرزور هم‌چنان می‌بایست در اختیار دولت عثمانی می‌ماند. حاجیان ایران می‌بایست از راه شام و حلب عازم زیارت می‌شدند.[۴]

۱- هامَر (ترجمهٔ اتابک) ج۷ ص۲۲۲ و ۲۴۳.

۲- بررسی رویدادهای آناطولی نشان می‌دهد که قیامی همگانی که ریشه در ستمگری و فساد عمّال حکومت داشت در آناطولی که از مناطق محروم ترکیه بود -هنوز هم چنین است- رخ داده بود که با بی‌رحمی تمام سرکوب شد. مترجم.

۳- تعهد کرده بود که هر سنه یکصد بار حریر و معادل یکصدبار آقچه بعضی امتعه نظیر آن بفرستد (پچوی ج۲ ص۳۴۳).

۴- نعیما ج۲ ص۱۱۲. در مورد پیمان‌نامه نصوح پاشا در تصنیف شیخ‌الاسلام محمد افندی پسر خواجه سعدالدین

بار دیگر جنگ با ایران و آشتی‌نامه سِروُ

پیمان‌نامه نصوح پاشا دولت عثمانی را قانع نکرد. با توجه به این دولت ایران از ارسال سالانه ابریشم مورد تعهد خودداری کرد و از طرف دیگر سفیر عثمانی اینجِللی مصطفی چاووش به ترکیه بازگشت و جنگ با ایران از نو آغاز شد (۱۰۲۴ه/ ۱۶۱۵م). امّا حقیقت امر این‌که پیمان نصوح پاشا از سوی محمد اول پذیرفته نشده بود و آن را قبول نداشت.

شاه عباس وزیر اعظم اوکوز[1] محمد پاشا را فریب داد و با این سخن که آهنگ آشتی دارد سبب شد محمد پاشا به‌مناسبت فرارسیدن زمستان دست از محاصره ایروان بردارد و عقب بنشیند، و شاه عباس ایروان را نجات داد و جانشین محمد پاشا یعنی خلیل پاشا نیز نتوانست کاری انجام بدهد. ادامه جنگ از مقاومت شاه کاست حتی شاه عباس در مقابل حمله‌های خلیل پاشا، حوالی تبریز و اردبیل را نیز تخلیه کرده، عقب نشسته بود.

سرانجام در دشت «سِروُ» بین دو طرف پیمان‌نامه‌ای بسته شد (۶ شوال ۱۰۷۲ه/ ۲۶ ایلول ۱۶۱۸م)[2]

به‌موجب پیمان «سرو» ایران دویست عدل ابریشم مورد تعهد را به یک‌صد عدل تعلیل داد و پذیرفت که همه ساله معادل یک‌صد عدل ابریشم، قماش و کالاهای دیگر بدهد. سنجاقهای درنه، دره‌تنگ و خمین واقع در مرز ایران- بغداد که پیشترها مال ایران بود و سپس به دست عثمانیها افتاده بود باز همراه با اراضی حومه و روستاهای تابعه‌اش به دولت ایران واگذار می‌شد و قارص و آخیخسه نیز در اختیار دولت عثمانی می‌ماند و در واقع مفاد این پیمان‌نامه، مفاد پیمان‌نامه‌ای بودکه در زمان سلطان سلیمان قانونی بسته شده بود.[3]

←

مطالبی آمده است. متن نامه همایونی که توسط قاضی‌خان فرستادهٔ ایران و چاووش اینجیللی مصطفی فرستاده ترکیه [که به شاه ایران فرستاده شده بود] در منشآت فریدون بیگ آمده است (ج۲ ص۱۶۵).

۱- اوکوز به‌معنی گاو نر، احمق و ابله است. مترجم.

۲- بورون قاسم‌بیگ (یادگار علی‌سلطان الخلفا) پس از این آشتی با نامه همایونی شاه [ایران] همراه با هدیه‌های گرانبهای ارسالی از سوی شاه به ترکیه آمد. در این ایام خلیل پاشا عاقد پیمان آشتی وزیر دوم دیوان بود (منشآت ج۲ ص ۱۷۰).

۳- در سال ۱۰۳۷ه/ ۱۶۲۸م هدیه‌هایی را که آقا رضاخان سفیر ایران با خود آورده بود، چهارصد قاپوچی و نزدیک

جنگ با ایران در پی تسلیم بغداد پیمان قصر شیرین

پیمان سرو پنج سال دوام داشت، اما در سال ۱۰۳۲ه/ ۱۶۲۳م در پی شورش بکر والی بغداد که سرانجام قصد ترک بغداد را به شاه ایران داشت، این پیمان شکسته شد. همان‌گونه که در بخش رویدادهای عثمانی دیدیم، در پس از جنگهای طولانی سرانجام مراد چهارم شخصاً در رأس سپاه به‌سوی بغداد رفت و آنجا را تصرف کرد و با درخواست ایران در مّحرم سال ۱۰۴۹ه/ مائیس ۱۶۳۹م با بستن پیمان قصر شیرین جنگی که هفده سال به درازا کشیده بود پایان گرفت.[1]

به‌موجب پیمان قصر شیرین بغداد بازپس گرفته شد و خصّان، بدره، مندلی، خانقین، درهٔ‌تنگ شاخه‌های ضیاءالدین ز هارونی عشیره چاف و نیز روستاهای غرب «زنجیر قلعه سی»، قسمت غربی کوههای پشت ظالم‌علی قلعه‌سی که نزدیک شهر زور بود، اراضی موجود در مرزهای قدیم آخیسخه، قارص، وان، شهر زور، بغداد و بصره در دست عثمانیها می‌ماند و قلعه‌ها و روستاهای شرق رنجیر قلعه‌سی و مهربان قلعه‌سی در اختیار ایران قرار می‌گرفت. هم‌چنین قلعه‌های موجود در قوتور، ماکو واقع در مرز وان و نیز قلعه‌های مرزی قارص از سوی طرفین[2] ویران می‌شد. در پی بستن پیمان صلح دو سلطان هدیه‌های گرانبهایی رد و بدل کردند.[3]

پس از این تاریخ تا قرن هجدهم، تا زمان تهماسب دوم که افغانها بر ایران مستولی شدند و عثمانیها با استفاده از این موقعیت به نیّت زبون‌کشی پیمان صلح را شکستند، روابط دوستانه بین ایران عثمانی ادامه داشت و سفیران رد و بدل می‌شد.

در پی جلوس سلطان ابراهیم نماینده‌ای که در ربیع‌الاول سال ۱۰۵۱ه /حزیران ۱۶۴۱م با هدیه‌های گرانبها از سوی شاه صفی برای تبریک جلوس آمده بود، بخشودگی ایرانیان زندانی دریدی‌کوله را گرفت و آنان را با خود به ایران برد. احتمال

←

به یک هزار ینی‌چری از برابر شاه گذراندند و تسلیم او کردند (نعیما ج۲ ص۲۳۷).

۱- شاه عباس پیش از بستن این پیمان یعنی در سال ۱۰۳۷ه/ ۱۶۲۸م مرد و نوهاش شاه صفی جانشین او شد. پیمان‌نامه در زمان او بسته شد.

۲- رونوشت‌نامه همایونی در مورد ارسال نامه به زبان فارسی از طرف شاه‌صفی و پاسخ ترکی نامه و نیز نامهٔ فارسی شاه [صفی] در مورد مسایل مرزی و پذیرفتن مصالحه از سوی او در منشآت فریدون بیگ آمده است(ج۲ ص ۲۱۰ الی ۲۱۹).

۳- صورت ریز هدیه‌هایی که شاه ایران فرستاده بود، در منشآت فریدن بیگ ثبت شده است (ج۲ ص۲۱۶).

داده می‌شد این سفیر که ابراهیم‌خان نام داشت، عامل مرگ یوسف پاشا پسر امیرگونه حاکم ایروان باشد که در زمان مراد چهارم به عثمانیها پناهنده شده بود.[۱]

شاه صفی حکمران ایران در سال ۱۰۵۲ه/ ۱۶۴۲م به‌دست پسرش عباس دوم کشته شد و شاه جدید خبر جلوس خود را همراه با هدیه‌های گرانبها توسط فرستاده‌ای به‌نام مسعود خان به آگاهی سلطان عثمانی رسانیده، و ویران‌سازی ملت قلعه‌سی واقع در کوههای وان را بر طبق مفاد پیمان‌نامه درخواست کرده بود. محمودخان هم که برای تبریک جلوس محمد چهارم آمده بود دو فیل هدیه آورده بود (۱۰۵۹ه/ ۱۶۴۹م).

در سال ۱۰۶۷ه/ ۱۶۵۷م هنگام بازگشت رضاعلی (کربلایی علی) که پیمان‌نامه را تجدید کرده بود از سوی دولت عثمانی هم شخصی به نام اسماعیل آغا با هدیه‌های پر بها برای شاه، به ایران فرستاده شد.[۲] در آغاز ذی‌الحجه سال ۱۰۹۹ه/ ۲۷ ایلول ۱۶۸۸م) نامه‌ای دایر بر اعلام جلوس سلیمان دوم برای شاه ایران فرستاده شد (دفتر نامه ج بس ۶۱۶۹).

در سال ۱۰۸ه/ ۱۶۹۶م در پی شورش مانی، از رؤسای اوربان بصره، عشیره هویزه بصره را اشغال کرد، دولت عثمانی که در حال جنگ با چهار دولت بود فرصت پرداختن به آن حوالی را نداشت، اما در برابر این اوضاع شاه سلطان حسین حکمران ایران بصره را از دست این عشیره آزاد ساخت و کلیدهای آن را توسط فرستاده‌ای به‌نام رستم‌خان برای سلطان مصطفی که در ادرنه به سر می‌برد فرستاد. این چنین رعایت مراتب دوستی در روزهای تیره از سوی ایران سخت موجب امتنان دولت عثمانی شد و فرستاده مورد الطفات و احترام بسیار قرار گرفت.

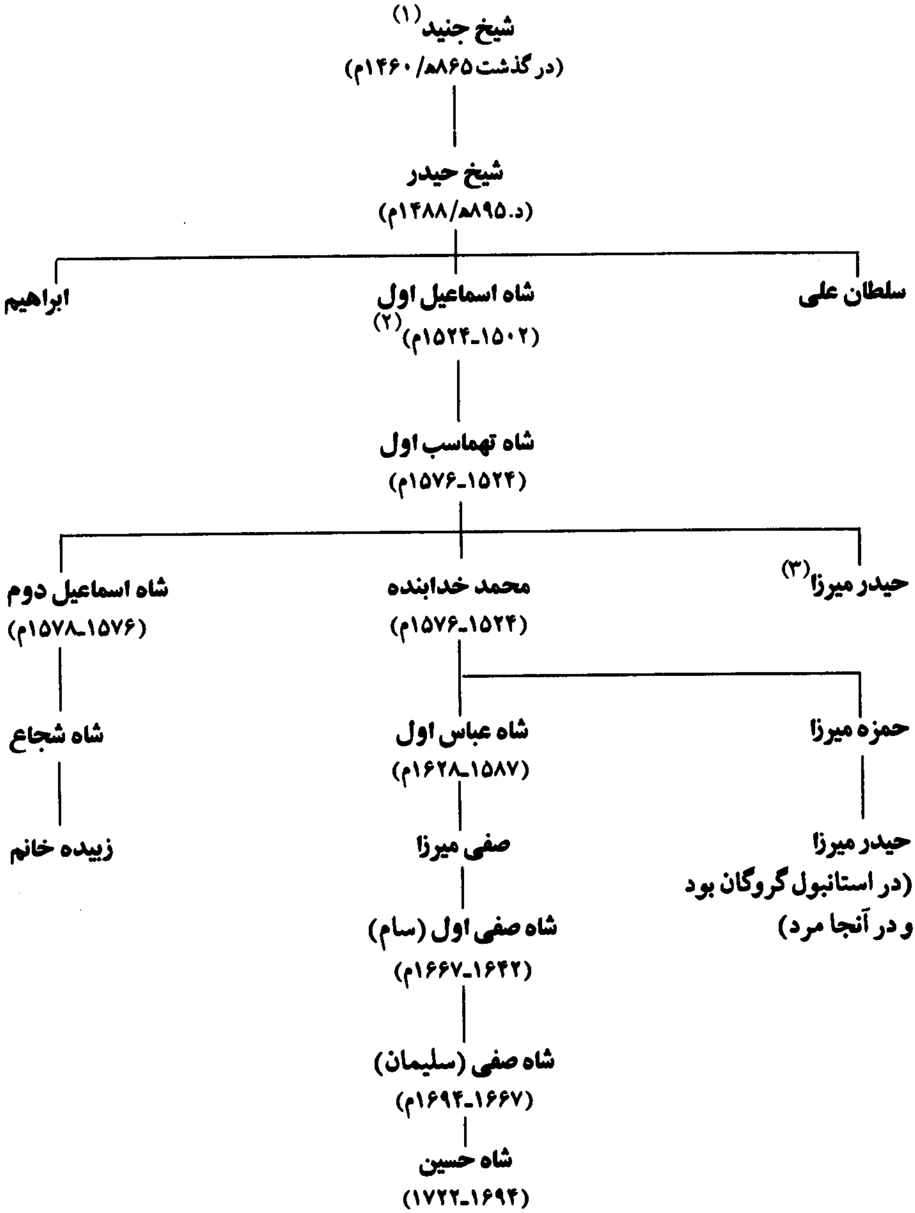
هنگام بازگشت رستم‌خان رئیس‌الکتاب پیشین امین دفتر محمد بیگ، با درجه بیگلربیگی به‌عنوان سفیر انتخاب شد و نامه‌ای- دایر بر سپاسگذاری از شاه همراه با هدیه‌های پر بها و طرفه برای شاه ایران ارسال شد (۱۱۰۹ه/ ۱۶۹۷م).[۳]

۱- نعیما ج۴ ص۴.

۲- اسماعیل آغا با پیش از یک‌هزار همراه که بیش از اندازه معمول بود به ایران رفت و پس از سه ماه اقامت در آنجا بازگشت و در بغداد درگذشت (نعیما ج۶ ۲۳۷ و ۲۳۹ و تاریخ سلاحدار ج۱ ص۶۳).

۳- تاریخ رشید (ج۲ ص ۴۱۸، ۴۲۸، ۴۳۰).

سلسله خاندان صفویه



۱- شیخ جنید با خدیجه بیگم خواهر اوزون حسن ازدواج کرده بود.

۲- همسر شیخ حیدر (مادر شاه اسماعیل) عالمشاه بیگم که نام رومی‌اش مارتا بود. مادر این بانو دختر یوانیس بزرگ امپراتور بیزانس و همسر اوزون حسن بود.

۳- پس از مرگ پدر چند ساعتی شاه شد و بعد کشتندش.

مناسبات عثمانی و حاکم‌نشین اوزبک

از آنجایی که دولت عثمانی یک امپراتوری عظیم اسلامی بود و شاهان عثمانی هم در عین حال خلیفه مسلمانان سنی مذهب به حساب می‌آمدند؛ همه کشورهای سنی مذهب اسلامی این دولت را محترم می‌داشتند. از این روی بود که دولتهای اسلامی خواه به سبب اختلافهای داخلی و خواه برای یاری طلبیدن در برابر خصم مدام به دولت عثمانی که در گوشه دور قاره آسیا بود متوسل می‌شدند.(۱)

نخستین روابط با دولت اوزبک

مؤسس حاکم‌نشین اوزبک یا به‌عبارت دیگر دولت شیبانیه بوالفتح محمد شیبانی (شاهی بیگ) پسر بوداق‌خان بود که در سال ۹۰۶ه‍/ ۱۵۰۰م تا ۹۱۶ه‍/ ۱۵۱۰م حکمران سمرقند و بخارا بود، که در جنگ مرو با شاه اسماعیل، کشته شد،

۱- به جز دولتهایی که مدام با دولت عثمانی در تماس و ارتباط بودند، در اواسط قرن ۱۶ دولت مسلمان، آچا که صاحب جزیره سوماترا بود و از فعالیتهای دولت پرتقال در اقیانوس هند به هراس افتاده بود، از بیم حمله آن دولت، از دولت عثمانی کشتی و لوازم جنگی خواست.

سلطان علاءالدین حکمران آچا در اواخر سلطنت سلطان سلمان قانونی نماینده‌ای به‌نام حسن را به استانبول فرستاده و درخواست ناوگان و لوازم جنگی کرد. در پی جلوس سلیم دوم برای یاری آنان موافقت شد که ناوگانی مرکب از پانزده کشتی، توپ، اسلحه و مهمات به فرماندهی کاپیتان سوویش قورداوغلی خضربیک فرستاده شود. در حالی که آمادگی لازم برای ارسال کمک فراهم شده بود، بر اثر گسترش دامنه شورش، توپال مطّهر پیشوای زیدیه‌های یمن به سال (۹۷۵ه‍/ ۱۵۶۸م) به ناگزیر ناوگان و مهمات را به آنجا فرستادند. و کمک به سلطان علاءالدین به پس از سرکوبی شورش یمن موکول شد. (دفتر مهمّه ۷ ص ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۵).

در منشآت فریدون بیک ضمن یاد از نام علاءالدین حاکم آمده است: که سلطان علاءالدین با مشخص کردن اندازه اعم از بزرگ و کوچک از سلطان عثمانی پانزده قبضه توپ، ریخته‌گر توپ و استاد تیرانداز [توپ] درخواست کرده بوده است. (منشآت فریدون بیک ج ۲ ص ۴۵۷ و ۴۵۸).

و پسرش کوچگونچی جانشینش شد.

روابط [عثمانی] با خانهای اوزبک از اوایل قرن شانزدهم آغاز شد. نامه‌ای که یاووز سلطان سلیم به تاریخ محرم ۹۲۰/ ۱۵۱۶ به فارسی برای جلال‌الدین عبیدخان، حاکم سمرقند فرستاد، پاسخ [خان] به آن نامه در جمادی الآخر سال یاد شده و باز نامهٔ ترکی یاووز در همان سال [به خان] همه در مورد شاه اسماعیل و جنگ چالدران بود.(۱)

قصد اتحاد دو دولت سنی علیه ایران شیعی مذهب

رد و بدل شدن نامه‌ها بین سلطان سلیمان قانونی و عبداللطیف‌خان حاکم سنی(۲) مذهب سمرقند، علیه ایران شیعی مذهب بود. در پاسخ نامه‌ای که عبداللطیف‌خان توسط باباشیخ برای سلطان سلیمان فرستاده بود، سلطان سلیمان نوشت: اینک ایامی است که ایران ناتوان شده است و به او توصیه کرده بود، که نه در گفتار بلکه بالفعل به ایران حمله کند. سلطان این نامه را در تاریخ جمادی‌الاول ۹۵۷هـ/ شبات ۱۵۵۰م توسط محمد چاووش فرستاده بود.(۳)

پس از آن سلطان سلیمان در نامه‌ای(۴) که به تاریخ ذی‌الحجه ۹۶۷هـ/ ایلول ۱۵۶۰م برای پیرمحمد اول حاکم اُزبک فرستاد، به آگاهی او رسانده بود که به‌سبب حمایت ایران از شاهزاده بایزید فراری به آن کشور، قصد دارد علیه ایران وارد عمل بشود و نیز توصیه کرده بود که او نیز در این کار همداستان شود.(۵) اما تسلیم شاهزاده از سوی شاه تهماسب که منجر به خفه کردن او و فرزندانش شد جلوی این

۱- منشآت فریدون بیگ ج ۱ ص ۳۴۶. متن پاسخ این نامه در صفحه ۳۴۹ [منشآت] و متن نامه دوم نیز در صفحه ۳۶۶ آمده است. در منشآت عنوان شده است که گیرنده این نامه‌ها جلال‌الدین عبیدخان است در «دول اسلامیه» در بین سلسله خانهای سمرقند حاکمی به این نام در آن تاریخ وجود ندارد. اما از شجره‌نامه ثبت شده در دول اسلامیه چنین برمی‌آمد که بین سالهای ۹۱۶هـ/ ۱۵۱۰م/ ۹۳۶هـ/ ۱۵۳۰م کوچگونچی در سمرقند حکومت می‌کرد. در نسخه ترجمهٔ فرانسوی هامّر (ج ۱۷) از هیئتی که عبیداله‌خان نزد سلطان سلمان فرستاده بود، سخن به میان آمده است.

۲- حکومت عبداللطیف خان یازده سال از سال ۱۵۴۰ الی ۱۵۵۱م بود.

۳- منشآت فریدون بیگ ج ۱ ص ۴۹۳.

۴- شاه این نامه را توسط درویش محمد بدخشانی که از حجاز به کشور باز می‌گشت فرستاده بود.

۵- منشآت ج ۲ ص ۷۱. در زمان سلیم دوم در سال ۹۷۵هـ/ ۱۵۶۷م بین سلیم و حاجی محمدخان اول حکمران خوارزم یا خیوه نیز نامه‌هایی ردوبدل شده بود. این حکمران [حاجی محمدخان] سلطان عثمانی را به اشغال اژدرخان که در دست روسها بود تشویق می‌کرد. این خاندان نیز چون شیبانیها نسبشان به شیبان پسر جوجی می‌رسید که هر یک حکومت جداگانه داشتند. شیبانیهای خوارزم عربشاه قولی نام داشتند.

جنگ را سد کرد و حکمران اوزبک هم وارد عمل نشد.

کمکهای نظامی به اوزبکها

در روزهایی که شاه تهماسب در اروپا در پی متفّقی علیه عثمانیها بود، عثمانیها نیز در شرق متحدی علیه ایران یافته بودند. سلطان سلیمان قانونی ضمن توافق با عبداللطیف‌خان زمامدار اوزبک، برایش سیصد ینی‌چری و توپچی با توپ فرستاد. پس از عبدلطیف‌خان، جانشینش باراک (نوروز احمد بهادر) خان نامه‌ای که توسط شخصی به‌نام کوتلوق فولادی برای سلطان سلیمان فرستاد، وصول نیرو و توپچی و توپ ارسالی را اعلام کرده بود. در آن تاریخ چون سلطان با ایران پیمان اماسیه را (۹۶۲هـ/ ۱۵۵۵م) بسته بود، در پاسخ نامه‌ای که به نوروز احمدخان نوشت اعلام داشت: که در حال حاضر به او کمک نظامی نخواهد شد، اما در عین حال با توجه به این‌که راضی نیست از سوی ایران حمله‌ای به خاک او [احمدخان] صورت بگیرد، خواسته بود او را از اوضاع آن حوالی آگاه سازد.[۱] دو دولت سنی مذهب یعنی عثمانیها و اوزبکها (شیبانیها) بعدها نیز به‌منظور اقدام مشترک علیه ایران همداستان شده بودند؛ و در پی آن دولت عثمانی لوازم جنگی برای شیبانیها فرستاده بود.

اکبر شاه گورکانی زمامدار هندوستان که از اتفاق عثمانیها و اوزبکها علیه ایران آگاه شده بود بیمناک از موضعی که اوزبکها در صورت پیروزی بر ایران و نیرومند شدن علیه هندوستان خواهند گرفت با آن که شیعی مذهب نبود اما با آوردن این دلیل صوری که آنان [شیعی‌ها] نیز منسوب به خاندان پیامبر(ص)اند او را آگاه ساخته بود که در برابر عثمانیها از ایران دفاع خواهد کرد، اما با این اقدام نتوانست مانع از اتفاق عثمانی - اوزبک بشود.[۲]

عبدالله خان[۳] دوم از شیبانیها، هنگام عملیات عثمانیها در حوالی شیروان و دمیر قاپو، با دریافت توپ و تفنگ از سلطان مراد سوم از عثمانیها یاری دید. حتی هنگامی که فرهاد پاشا سردار [عثمانی] جبهه ایران در حوالی قراداغ و گنجه موفقیتهایی به‌دست می‌آورد، عبدالله‌خان هم که همداستان با عثمانیها به ایران حمله

۱- منشآت فریدون بیگ ج ۲ ص ۷۳ و هامّر (ترجمهٔ اتابک ج۵ ص۶۸، ۶۹ و ۳۰۵).
۲- تاریخ هندوستان (حکمیت بایور) ج ۲ ص ۱۴۴.
۳- متن نامهٔ فارسی عبدالله‌خان دوم به سلطان سلیمان در منشآت فریدون بیگ (ج ۲ ص ۴۸۴) آمده است. او در آن ایام هنوز حاکم خیوه بود.

برده بود، پس از اشغال هرات هر شیعه را که یافت کشت و پسرش عبدالمؤمن‌خان هم که به حوالی خراسان فرستاده شده بود، مشهد، اصفهان و نواحی مهم دیگر را تصرف کرد. افزون بر آن عبدالله‌خان، نیشابور، سبزوار و شهرها و قلعه‌های بسیاری را نیز گرفت.

شاه عباس شاه ایران که می‌دید نمی‌تواند از عهده دو متفق برآید، صلاح در این دید که نخست با عثمانیها صلح کند و آنگاه به دفع اوزبکها بپردازد. از این روی با عثمانیها از در آشتی درآمد. فرهاد پاشا پس از این موفقیت در نامه‌ای که برای خان اوزبک فرستاد ضمن بحث از صلح با ایران متفق خود خان‌اوزبک را در برابر ایران تنها رها کرد[1] (۱۵۹۰م).

در ربیع‌الاول سال ۱۰۰۲هـ/ (اوجاق ۱۵۹۴م)، آداش فرستاده عبدالله‌خان حاکم سمرقند و بخارا به استانبول آمد. متن نامه‌ای که همراه آورده بود خبر از شکست حاجیم‌خان شاه خوارزم، تصرف سی قلعه و فرار حاجیم‌خان را نزد شاه عباس می‌داد (تاریخ سلانیکی، نسخه چاپ نشده برگ ۱۹۵ ب و کتابهای اسعد افندی شماره ۲۲۰۹).

دولت عثمانی باز در پی تقاضای عبدالباقی (باقی محمد) از خاندان جان بیگ که حاکم سمرقند شده بود، فرمانی مبنی بر تحویل توپ و تفنگ برای بیگلربیگی شیروان فرستاده بود. هم‌چنین خان اوزبک را آگاه ساخته بود که در صورت نیاز باز هم می‌تواند مهماتی چون آنچه که یاد شده در خواست کند.[2] عبدالله دوم هم دربارهٔ اظهار مراتب دوستی خود هم دربارهٔ جنگ با ایران و خوارزم (حکام خیوه) نامه‌های متعددی به سلطان عثمانی[3] نوشته بوده است.

جنگ بر سر سلطنت در خاندان شیبانی و میانجیگری سلاطین عثمانی

در پی مرگ عبدالله دوم به سال ۱۰۰۶هـ/ ۱۵۹۸م جنگ بر سر سلطنت آغاز شد. در آغاز عبدالمؤمن‌خان بر جای پدر نشست اما چند ماه بعد، یعنی در سال ۱۵۹۹م در نتیجه شورشی کشته شد و پیر محمدخان عموزاده عبدالله دوم سلطنت را به چنگ آورد و چون وی در همان سال در نتیجه حمله شاه عباس شکست خورد

۱- منشآت فریدون بیگ ج۲ ص۱۴۷ و هامّر ج۷ ص ۱۵۱.
۲- منشآت فریدون بیگ ج۲ ص۷۳.
۳- منشآت فریدون بیگ ج۲ ص۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹ و ۱۵۱.

و کشته شد، از سوی مادرش باقی محمدخان معروف به تولوم خان از خانواده جان یان (آسترخان) منسوب به آن خاندان [1] [جان‌بیگ] حاکم سمرقند و بخارا شد (رمضان ۱۰۰۷هـ/ نیسان ۱۵۹۹م).

در اثنای این جنگ که بر سر تاج و تخت درگرفته بود شاه‌عباس شاه ایران فرصت را غنیمت شمرد و همانگونه که گذشت، [2] پیرمحمد را شکست داد و توانست که خراسان را پس بگیرد.

شاهان عثمانی به‌سبب قدرت مادی و معنوی‌شان نقش بزرگی در آسیای میانه داشتند. نظیر محمدخان [3] که در سال ۱۶۴۲م/ ۱۰۵۱هـ به جای برادرش امام قلی‌بهادرخان که حاکم سمرقند و بخارا شده بود، با مخالفت پسرش عبدالعزیزخان روبه‌رو شد که با پدر جنگید و نظیرخان ناگزیر از ترک سلطنت به پسر شد (۱۰۵۵هـ/ ۱۶۴۵م). نظیر محمدخان برای باز پس گرفتن سلطنت به‌منظور نصیحت پسرش دایر بر ترک سلطنت به پدر، نامه‌هایی برای شاه ایران و حکمران گورکانی هند نامه فرستاد و هم‌چنین نامه‌ای دایر بر تقاضای میانجیگری بین او و پسرش توسط ایلچی به نام عبدالمنان برای سلطان عثمانی فرستاد (۱۰۵۹هـ/ ۱۶۴۹م). [4] در حالی‌که نظیرخان پیش از درخواست مداخله سلطان عثمانی به شاه جهان اول [5] شاه هندوستان متوسل شده بود و وعده کرده بود که در صورت یاری به او، بخشی از توران را به او خواهد داد؛ شاه‌جهان هم یک نیروی سی و یا پنجاه هزار نفری به فرماندهی پسرش مراد بخش برای یاری نظیر خان فرستاده بود. نیروهای شاه هند وارد خاک اوزبک شدند، حوالی بدخشان ونیز مرکز شهر قندوز [؟] را که در دست خسرو پسر دیگر نظیر محمد بود گرفتند و به سوی شمال پیش‌رفتند و بلخ را هم

۱- نسب این خانواده به چنگیز می‌رسد که در آسترخان حکومتی تشکیل داده بودند (۸۷۱هـ/ ۱۴۲۶م). اما در پی اشغال آسترخان توسط روسها به سال ۹۶۱هـ/ ۱۵۵۴م، یارمحمد و پسرش جان محمد به بخارا رفتند.

جان‌محمد دختر اسکندر شیبانی (۱۵۶۰- ۱۵۸۳م). را به‌زنی گرفت که باقی‌محمد حاصل این ازدواج بود. باقی‌محمد از درگیری که به‌دنبال مرگ دایی‌یش عبدالله دوم پیش آمده بود استفاده کرد.

۲- نعیما از این شخص تحت عنوان عبداللهخان دوم پادشاه توران زمین نام می‌برد و می‌نویسد که در پی عصیان پسرش کشته شد (ج۱ ص۲۳۱).

۳- این نام در دول اسلامیه (ص۴۳۵) نظیر محمد، در نامهٔ همایونی منشآت فریدون بیگ (ج۲ ص۲۸۰ و ۲۸۱) بدرمحمد و در وقایعنامه عبدی پاشا نظیر محمدخان نوشته شده است.

۴- وقایعنامه عبدی پاشا (نسخه کتابخانه عمومی شماره ۵۱۵۴ برگ ۶).

۵- هامّر از شاه جهان با اسم دانش‌خان نام می‌برد (ترجمهٔ اتابک ج ۱۰ ص۱۴۸). در صورتی که در آن تاریخ شهاب‌الدین خرم شاه جهان (۱۶۲۸- ۱۶۵۸م) پسر جهانگیر سلیم شاه، امپراتور هندوستان بود.

گرفتند. نظیر محمدخان هراسناک از موفقیتهای نیروهای هندوپشیمان از فراخواندن آنان، بدون ملاقات با شاهزاده [مرادبخش] که به او قول اتحاد داده بود، به ایران گریخت.

در برابر این رویداد، عبدالعزیزخان که توانسته بود اوزبکهایی راکه دست به مبارزه چریکی زده بودند تحت فرمان خود گرد بیاورد، مراد بخش، شاهزاده گورگانی را ناگزیر از عقب‌نشینی کرد. به جای مراد بخش [به فرماندهی نیروهای اعزامی] اورنگ زیب پسر دیگر شاه‌جهان انتخاب شد، اما وی با مقاومت شدید روبه‌رو شد. پس از مدتی پیشروی، از سوی فرماندهان اوزبک عقب رانده شد. سرانجام نیروهای شاه‌جهان با دست برداشتن از سرزمینهایی که گرفته بودند پس نشستند.

به این سان در پی عقب‌نشینی نیروهایی شاه‌جهان که برای یاری نظیر محمدخان وارد افغانستان شده بودند و کاری از پیش نبردند، نظیرخان که در ایران به‌سر می‌برد، این‌بار برای رویارویی با پسرش از شاه ایران یاری خواست. عبدالعزیرخان که از این درخواست آگاه شده بود، در نامه‌ای که برای پدر نوشت به او گفته بود که یاری خواستن از هندوستان خیرش بیش از یاری طلبیدن از ایران است. نظیر محمدخان که حرص و آزاش برای سلطنت تمامی ناپذیر بود، دست توسل به دامن عثمانیها زد و همان‌گونه که گذشت عبدالمنان‌خان را به‌همین منظور به استانبول فرستاد.

حکومت عثمانی که دربارهٔ این درخواست دقت‌نظر داشت. برای میانجیگری بین پدر و پسر نخست نامه‌های پندآمیزی برای عبدالعزیزخان[1] و نظیرخان فرستاد و افزون بر آن پادشاه عثمانی شاه‌جهان را دراین‌باره حَکَمْ قرارداد و مراتب را طی

۱- از نامه‌ای که برای عبدالعزیزخان حکمران بخارا فرستاده شد:
عالی‌تبار، صاحب وقار... عمدهٔ سلالهٔ سلاطین حسیبهٔ دیار توران... عبدالعزیزخان دامت معالیهٔ مابین شما و والد ماجدتان حضرت بدرمحمد به سبب برودت و کدورت که خلاف رسم ابوت و بنوّت است نار پیکار پر شرر شده است و اهل سنت و جماعت که هم مذهب و هم ملتند خواهان سَل سیف [سلّ‌سیف: شمشیرکشیدن] شدّند و مخالف با کتاب و سنت و اجماع امت سَریوم لِفیرّالمرء من اخیه در قلمروتان به منصّه ظهور رسید و به مسامع عالیه‌مان رسید که در اثنای آن هرج و مرج چگونه از جانب هند حمله صدور یافت برای یگانگی مذهب و ملت و برای اترآد دین و شریعت بر مبنای دوستی، نامه همایونی‌ام را ارسال می‌کنم... ملحوظ خسروانه‌تان باشد که رضای والدین را سبب خشنودی حضرت خداوند بدانید و توصیه می‌کنم که به جلب قلب والد ماجدتان بکوشید (منشآت فریدون بیگ چاپ ۱۲۷۵ ج۲ ص۳۵۸).

نامه مورخ ۱۰۵۹ه/ ۱۶۴۹م به آگاهی او رسانید.(۱) هم‌چنین نامه‌ای نیز برای شاه‌عباس دوم شاه ایران- به اعتبار هم مرز بودن- به‌منظور میانجیگری فرستاده شد.(۲) در نامه سلطان عثمانی بر بازگشت نظیرخان به سلطنت اشاره شده بود.

شاه‌جهان در پاسخ نامه سلطان عثمانی که توسط نماینده‌ای به‌نام سید حاجی‌محمد فرستاده بود، ضمن توضیح دربارهٔ روابط بین پدر و پسر به آگاهی شاه رسانده بود که پس از مرگ نظیرخان که در آن بین اتفاق افتاده است، سلطنت عبدالعزیزخان از سوی همه مردم بدون اعتراض پذیرفته شده است و هرج و مرج خاتمه یافته است.(۳)

به سبب دوستی حاکم بین سلطان عثمانی و عبدالعزیزخان، سفیرانی بین آن دو در آمد و شد بودند. هم‌چنین در بررسی روابط آن دو می‌بینیم که در سال ۱۰۸۸ه/ ۱۶۷۷م سفیری به‌نام محمد امین‌خان از سوی عبدالعزیزخان به استانبول آمده بوده است.(۴) عبدالعزیزخان در سال ۱۰۹۱ه/ ۱۶۸۰م درگذشت.(۵)

روابط تا پایان قرن هفدهم

پس از عبدالعزیز برادرش سبحان قولی به جای او نشست (۱۰۹۱ه/ ۱۶۸۰م). در طول بیست و سه سال زمامداری او، دولت عثمانی با چهار دولت در جنگ بود. حتی سلیم‌گیرای خان‌کریمه که در سال ۱۱۰۰ه/ ۱۶۸۹م به جبهه اتریش می‌رفت طی نامه‌ای از سبحان قلی‌خان درخواست کرده بود که از کشورش در برابر حملهٔ [احتمالی] روسها دفاع کند که او نیز پاسخ مثبت داده بود.(۶) در اواخر ربیع‌الاول سال

۱- منشآت فریدون بیگ ج۲ ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

۲- دفتر مهمّه ۶۲ ص ۱۰۵.

۳- نظیر محمدخان در سال ۱۰۶۱ه/ ۱۶۵۱م بدون این‌که سلطنت را بازپس بگیرد درگذشت.

۴- تاریخ سلاحدار ج۱ ص۶۷۳. هامّر تاریخ آمدن این سفیر را یک سال زودتر قید کرده است (جلد ۱۷ ترجمهٔ فرانسه جدول سفیران).

۵- دولت عثمانی با تصّور این‌که عبدالعزیز زنده است در تاریخ ۱۹ ذی‌الحجه ۱۰۹۰ه/ نامه‌ای دایر بر اعلام جلوس سلیمان دوم فرستاده بود. (دفتر نامه ۵ ص ۶۱).

۶- از نامه‌ای که سلیم‌گیرای برای حکمران اوزبک فرستاده بود:

دشمنان برادرم، برادرم در دین و منجی و رفیقیم در همسایگی حضرت سلطان سلمان (دوم‌خان) پادشاه آل عثمان از چهار جهت ظهور و بر مملکت مستولی شده‌اند و [او] برای مقابله با هر یک از آنان عاجز و فرومانده است، رعایایش عصیان کرده‌اند و از کفار اطاعت می‌کنند و مُلک موروثی‌اش مختل و مشوش و احوال دیگرگون شده است. و سکّان [ساکنان] سرحدها ترک وطن گفته، پراکنده شده‌اند. اینک برای ما واجب شده است که برای دفع ←

۱۱۰۰ه‍/ شبات ۱۶۸۹م سفیری از اوزبک نیز همراه با خان‌کریمه که به‌همین منظور [شرکت در جبهه اتریش] به ادرنه آمده بود، به حضور سلطان بار یافت.

هنگام اقامت این سفیر در ادرنه وی ضمن توضیح [دربارهٔ جابه‌جایی توپخانه] توصیه کرد که دولت عثمانی هم این روش را که در کشور او برای حمل و نقل توپ استفاده می‌شود، به‌کار ببرند. این شیوه ضمن تجربه از سوی سپاه عثمانی پذیرفته شد و با استفاده از هر پنجاه رأس چهار پا تشکیلات [توپخانه] مستقلی شامل یکصد توپ به‌وجود آمد.(۱)

سبحان قولی‌خان به‌مناسبت جلوس محمد دوم نامه‌ای توسط سفیری به‌نام عبدالمؤمن فرستاد. این شخص که با یک هیئت چهل نفری آمده بود، پس از تقدیم‌نامه،(۲) عازم حج شد و سپس به کشور خود بازگشت. پس ازاین تاریخ نیز بین دو دولت سفیران مدام درآمد شد بودند.

←

اعداء برادرمان که از همه ما برتر است و خادم مکّه مکرمه، خود شخصاً با جان و مال عساکرمان او را امداد و اعانت کنیم و شایسته دین و دولت نخواهد بود اگر ماها او را مدد نکنیم و اگر چنان‌که در این کار به هر صورت اهمال و تکاهل کنیم در حقیقت اساس دین خود را ویران ساخته‌ایم».

سبحان قولی‌خان در پاسخ این نامه چنین نوشته بود: «نوشته محبت نامه برادرم با غلامانش واصل شد مضمون نامه معلوم اخی شان شد. کی از برادرتان طلب عسکر کردید که او دریغ ورزید [؟] عسکر مال من نیست بلکه متعلق به شماست، به چشم و جان. [می‌پذیرم]. هر اندازه عسکر امداد لازم باشد افاده کنید تا به اقتضای غیرت اسلام، ان‌شاءالله بیشتر از آن تدارک و اعزام شود.»

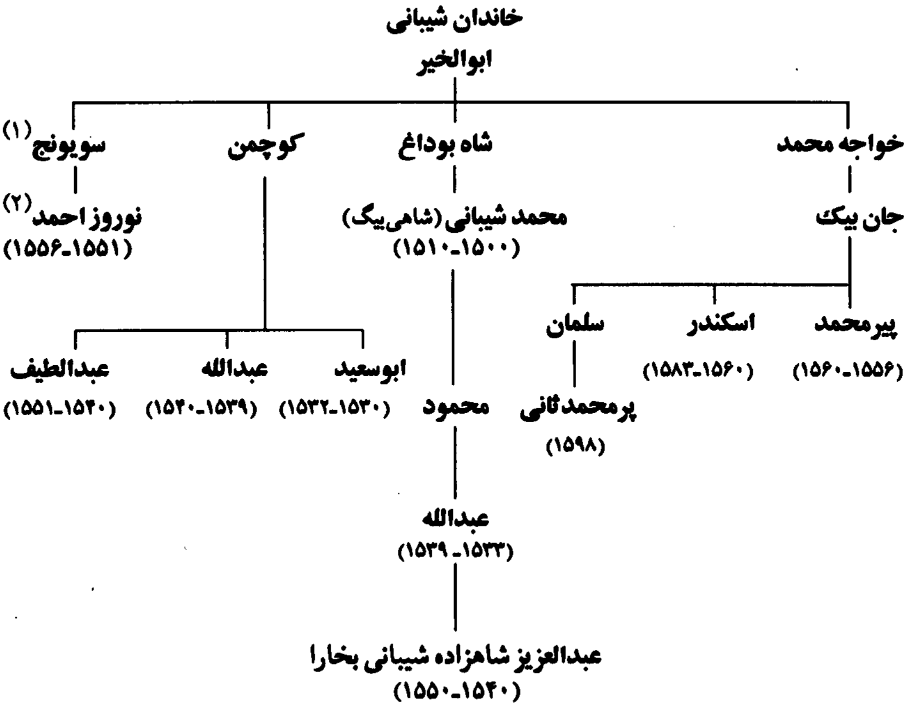
خان‌کریمه در پاسخ این نامه، پس از سپاسگذاری از خان اوزبک و یادآوری این نکته که بسیاری مسافت، سربازان اعزامی را خسته خواهد کرد و خود او نیز به بوجاق (بسارابیا) خواهد رفت، خواهش کرده بود که به فرماندهان مرزی فرمان بفرستند که در صورت حمله هر دشمنی به قلمرو او، از خاک کشورش دفاع کنند (تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۴۱۸).

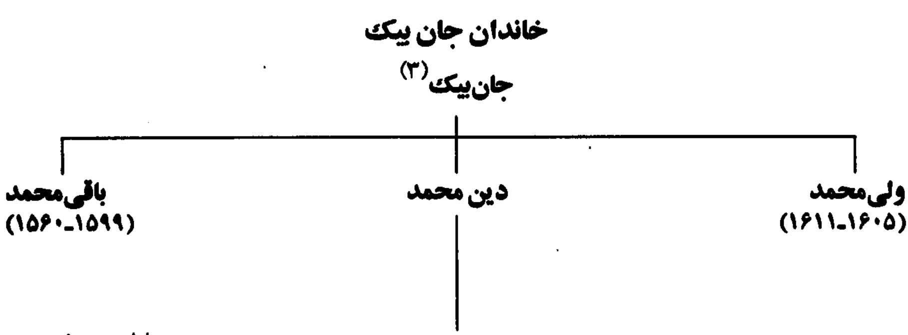
۱- سفیر سمرقند و بخارا در این‌بارهٔ چنین گفته بود:

ما در ولایت خود به هنگام جنگ با دشمن توپها را بار شتر و استر می‌کنیم و بسته به موقعیت جابه‌جا می‌کنیم و این‌گونه از آنها استفاده می‌شود «پس از این گفتار وکلای دولت مشاوره کردند و مقبولش یافتند و در اندک مدتی اجرایش کردند. سی رأس شتر و بیست استر هر یک دو توپ را حمل می‌کردند. به این معنی که به دو طرف پالان شتر و استر تخته صافی را میخ می‌کردند و دو توپ را با تسمه‌های چرمین محکمی از دسته‌شان به‌هم می‌بستند و آنگاه دو توپ را خورجین مانند بر پشت شتر و استر می‌نهادند، در حالی که دهانه توپها به سمت دم حیوان قرار داشت و چاشنی گاهش در جلو. با این شیوه سی شتر و بیست استر هر یک دو توپ را حمل می‌کردند و به جز توپچی برای آنها فرمانده، نفر و ذات و ذوات تعیین شده بود (تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۴۳۴).

۲- دفتر نامه همایونی ۵ ص ۱۱۹.

حکم خاندان جانی و شیبانی سمرقند و بخارا از اولاد جوجی‌خان در قرن شانزدهم و هفدهم





ادامه در صفحه بعد

۱- (Σοψυνε) معنی این واژه را نیافتم. شاید خطای چاپی است و در اصل (Σοψγυνευ) «سویقونجی» بوده به معنی یغماگر و راهزن است.

۲- در مهمّه ۱۰ صفحه ۹۱ آمده است که فرستادگان نوروزخان، حاکم تاشکند در سال ۷۹هـ/ ۱۵۷۱م [۸۷۹ هجری درست است و خطای چاپی متن است] به ترکیه آمدند. از این نوشته برمی‌آید که او در این تاریخ حکومت می‌کرده است.

۳- با زهرا خانم دختر اسکندرخان ازدواج کرد که باقی محمدخان از این ازدواج زاده شد.

امام قولی (1)
بهارمحمد
(۱۶۱۱ـ۱۶۴۲)

نظر احمد
(۱۶۴۲ـ۱۶۴۵)

عبدالعزیز
(۱۶۴۵ـ۱۶۸۰)

سبحان قولی
(۱۶۸۰ـ۱۷۲۰)

۱ـ در نامه‌ای که امام‌قولی [امامقلی] خان برای سلطان احمد اول نوشته شده بود آمده است که پدرم در جنگ با ایران کشته شده است و اینک او حکمران اوزبکهای سرزمینهای ماورای جیحون تا دست قپچاق است. با توجه به این نکات باید این شخص ولی‌محمد باشد (هامّر ج۸ ص۳۰۱). امامن [پروفسور اوزون چاوشی‌لی] نوشته دوّل اسلامیه را ترجیح دادم. آغا محمدخان عموی امام قولی‌خان اسیر ایرانیان شد و پس از هشت سال اسارت در اثنای محاصرهٔ بغداد از ایران گریخت و به اردوی عثمانیها پناه برد و از آنجا به استانبول آمد. سال بعد هنگام بازگشت به سمرقند نامهٔ سلطان را برای تسلیم به پدر به او دادند (منشآت فریدون بیگ ج۲ ص۱۴۴).
امام قولی‌خان به سبب سالخوردگی، حکومت توران زمین (اوزبکستان) را به برادرش نظیر محمد والی بلخ سپرد و از راه ایران به حج رفت. مرگ وی در سال ۱۰۶۱ه‍/ ۱۶۵۰م رخ داد.

روابط [عثمانیها] با پادشاهان هند

سلاطین عثمانی پس از دوران سلطان محمدخان فاتح، نخست با خاندان بهمنیهای دکن و بعداً با سلاطین کجرات[1] که در اصل هندی بودند و بعد مسلمان شده بودند و از آن پس نیز با دولت گورکانی که توسط بهادر [خان] تأسیس شد، روابط دوستانه داشتند که این روابط با وجود وقفه‌هایی که پیش می‌آمد مدام تجدید می‌شد.

سلطان فاتح محمد دوم با محمد شاه دوم و پسرش محمود شاه از شاهان خاندان بهمنی که در دکن حکم می‌راندند رابطه دوستی داشت. پادشاه عثمانی در برابر نامه[2] وهدیه‌هایی که محمدشاه دوم (۱۴۶۳م - ۱۴۸۳م) نخستین بار برای وی فرستاد هدیه‌های پر بهاتوسط ملا افدال اوغلی محمد به هندوستان فرستاد.[3] هنگامی که سفیر عثمانی در دکن به سرمی‌برد، شاه‌محمد درگذشت و پسرش شاه محمود که به جای پدر نشسته بود، سفیر عثمانی را با سفیر جدیدی بازگردانید. دو سفیر هنگامی که به جده رسیدند از مرگ سلطان محمد فاتح آگاه شدند. هنگامی که فرستاده‌ها از مصر می‌گذشتند، سلطان قایت‌بای از ممالیک مصر خنجری از بین هدایای ارسالی محمود شاه [به سلطان عثمانی] را ضبط کرد، که این دنائت خشم سلطان بایزید دوم را علیه سلطان ممالیک برانگیخته بود.

در زمان بایزید دوم نیز عثمانیها با شاهان خاندان بهمنی و سلاطین مظفریه کجرات با فتورهای گهگاهش روابط سیاسی و دوستی برقرار بود. مظفرخان دوم در نامه‌ای که به تاریخ شوال ۹۲۴ه/ ۱۵اکیم ۱۹۲۴م بمناسبت فتح عراق عجم

۱- مظفرخان که در کجرات حکومت تشکیل داد، پسر یک راجه هندی بود که اسلام پذیرفته بود. در سال ۷۹۴ه/ ۱۳۹۱م والی سلاطین دهلی بود که در سال ۷۹۹ه/ ۱۳۹۹م مستقل شد.

۲- این نامه به زبان فارسی و به قلم نامی‌ترین دبیر دربارش یعنی خواجه جهان نوشته شده بود.

۳- منشآت فریدون بیگ ج ۱ ص ۲۵۱ الی ۲۵۸.

(احتمالاً باید منظور آذربایجان باشد) برای یاووز سلطان سلیم فرستاد، ضمن تبریک، از جنگ خود با هندوها (راج پوتها) و فتح قلعه «ماندو» نیز سخن گفته بود.[۱]

در منشآت فریدون بیگ نامه‌ای آمده است که در تاریخ ذی‌القعده ۹۲۴ھ/ قاسم ۱۵۱۸م توسط ملک ایاس نامی از ملوک هند برای یاووز سلطان سلیم به‌مناسبت فتح دیار عرب فرستاده است، من در بین خاندانهای سلطنتی مختلف هند به این نام برخورد نکردم.[۲] امکان دارد این شخص ملک ایاس از تبار ترکان عثمانی باشد که از حکام دولت کجرات بود و در زمان مظفرخان دوم می‌زیست و فرمانده بندردلو (دی‌یور) بود.[۳]

بهادر شاه پسر مظفرخان دوم که در سطور پیشین از آن نام بردیم و در زمان سلطان سلیمان دوم می‌زیست، در پی شکست از همایون شاه از حکمرانان مغول هند گریخت و به جزیره دی‌یو (بندردیو) واقع در جنوب شبه جزیره کجرات رفت. این جزیره کوچک، ولی [از نظر موقعیت نظامی] مستحکم بود. او برای رویارویی با همایون شاه، از پرتقالیها در ازای تأمین منافعی برای آنان یاری خواست. و همزمان نامه‌ای نیز همراه با ایلچی برای سلطان عثمانی دایر بر درخواست نگهداری خزانه‌اش در مکه و طلب یاری فرستاد (۹۴۳ھ/ ۱۵۳۶م). اما در این بین بهادرخان با نیرنگ پرتقالیها به کشتی دعوت شد و او را کشتند.

محمدشاه سوم پسر لطیف‌خان (نوهٔ مظفر دوم) جای بهادرخان را گرفت. دی‌یو را محاصره کرد.

پس از این وقایع به دستور سلطان سلیمان قانونی ناوگانی به فرماندهی خادم سلیمان پاشا والی مصر "دیو" را محاصره کرد حکمران جدید کجراب چون دریافت بود که خادم سلیمان پاشا به نیرنگی امیر عدن را کشته است با او دیدار نکرد. سلیمان پاشا که نتوانسته بود از جانبی یاری بگیرد در پی یک شایعه، از بیم آنکه با حمله ناوگان پرتقال غافلگیر نشود ناگزیر از عقب‌نشینی شد (۱۵۳۸م).

۱- مظفرخان دوم در سال ۹۱۷ھ/ ۱۵۱۱م حکمران کجرات شد و تا سال ۹۳۲ھ/ ۱۵۲۵م زنده بود. در منشآت [فریدون بیگ] از قلعه‌ای که او تصرف کرد و از آن راجه‌ها بود به نام ماندویا یاد شده است (ج ۱ ص۳۹۵). در تاریخ هند حکمت بایور بیگ (ج ۱ ص ۳۸۸، ۳۹۹ و ۴۰۲) تحت عنوان ماندو آمده است.

۲- منشآت فریدون بیگ ج ۱ ص۳۹۷.

۳- تاریخ هندوستان (حکمت بایور) ج ۱ ص۳۹۷، ۴۰۰ و ۴۰۲.

روابط با گورکانیان (تیموریان) هندوستان

از اواسط قرن شانزدهم هندوستان گاه‌به‌گاه با دولت ترکیه مناسبات دوستانه برقرار می‌کرده است، شاهزاده‌ای نیز به نام برهان بیگ پسر اسکندر (ناظم خان) حکمران دهلی از خاندان لودی‌ها به مرکز حکومتی ترکیه آمد. این شاهزاده از اکبر شاه نوهٔ بابور شکست خورده بود و برای گذران زندگی‌اش سیصد آقچه اختصاص داده شد.[۱]

حسن پاشا والی یمن چون از طریق جاسوسی که به‌هندوستان فرستاده بود آگاه شد که جلال‌الدین اکبر شاه حکمران گورکانی هند که گجرات و حوالی آن را در اختیار گرفته بود، با پرتقالیها که در دریای هند موضع متجاوزانه علیه عثمانیها داشتند متفق شده است تا به بندر یمن حمله کنند،[۲] تدابیر لازم اتخاذ کرد. هر چند وقتی‌که اکبر شاه در سال ۹۸۱هـ/ ۱۵۷۳م گجرات را گرفت، آن را به‌صورت یک ولایت درآورد، و توپهایی را که از زمان خادم سلیمان پاشا در آنجا مانده بود به آغرا فرستاد،[۳] اما بعدها یعنی در سال ۹۹۶هـ/ ۱۵۷۸م به اتفاق پرتقالیها فعالیتهایی در حوالی یمن صورت نداد.

در زمان سلطنت مراد چهارم بایسنقر میرزا نوه اکبر شاه، پسر دانیال میرزا از خاندان گورکانی، وقتی‌که پسر عمویش شاه جهان به سلطنت رسیده بود، افراد ذکور خاندان گورکانی را کشت، او به ایران گریخت و از آنجا به استانبول آمد (۱۰۴۲هـ/ ۱۶۳۳م) و بر آن شد تا حکومت را از آن خود سازد.[۴] وقتی بایسنقر از تماسهای

۱- هامر ج۵ ص۲۰۵.

۲- حکم برای وزیر حسن پاشا که محافظ یمن است:

مکتوب ارسال داشتی که جاسوس اعزامی به ولایت هندوستان بازگشته است و خبر داده است که جلال‌الدین (اکبر شاه) حاکم ولایت مذکوره با کفره پرتقال اتفاق کرده است و به قصد غارت و خسارت بندر یمن ناوگان تدارک دیده و اعزام کرده است. معروض داشتی که از جانب خشکی به مقدار کافی نفر تدارک دیده شود و به ایجاب ضرورت بیست یا سی کادرقای جهت وصول از دریا [به بندر] تدارک دیده ارسال شود. مقدمتاً بنابراین شد که به جز پنج کادرقای ارسالی از مصر پانزده کادرقای دیگر فراهم گردیده و هم‌چنین پنج کادر قای دیگر در بصره حاضر و مهیاست که در صورت طلب از جانب تو بلادرنگ در ید خدمت تو قرار گیرد و در این‌بارهٔ برای بیگلر بیگهای مصر و بصره احکام شریفه موکد فرستاده شده است و تنبیه و تأکید گردیده است... (مهمّه ۶۲ ص۱۰۵ سنه ۹۹۶هـ/ ۱۵۸۸م).

۳- تاریخ هندوستان (یوسف حکم بایور) ج۲ ص۸۹

۴- پس از مرگ جهانگیر حکمران هند به سال ۱۰۳۷هـ/ ۱۶۲۸م به نوشته نعیما پسرش شهریار جای او را گرفت اما

←

خود در ایران نتیجه نگرفت، همان خواسته را از سلطان عثمانی تقاضا کرد، اما به‌سبب دوری راه [ترکیه تا هندوستان] که اعزام سریع نیرو را غیرممکن می‌ساخت و نیز به‌خاطر اعزام سفیر حسن‌نیت و دوستی از سوی شاه جهان، درخواست بایسنقر برآورده نشد و بایسنقر هم که از این بابت رنجیده شده بود ترکیه را ترک گفت (۱۰۴۴ه/ ۱۶۳۴م).(۱)

روابط با شاه جهان

در سال ۱۰۴۸ه/ ۱۶۳۸م هنگامی که مراد چهارم درگیر جنگ بغداد بود میرظریف فرستاده شاه‌جهان با نامه و هدیه‌های شاه‌جهان در موصل، سلطان عثمانی را ملاقات کرد. در بین هدیه‌ها سپری بود روکش شده از پوست کرگدن و بر این باور بودند که ضدگلوله است. پادشاه این سپر ضدگلوله را هدف قرار داد و با تیری که از کمان رها کرد آن را سوراخ کرد و افراد هیئت را غرق شگفتی ساخت.

←

پنج ماه بعد ظاهراً به سبب تمایلش به مذهب شیعه اما در حقیقت بر سر جنگ قدرت او راکشتند و بایسنقر میرزا پسر دانیال به سلطنت رسید. اما به سبب تمایلش به عیاشی و خوشگذرانی شاه‌جهان پسر دیگر جهانگیر، با یک نیروی ده‌هزار نفری به بایسنقر حمله‌ور شد، او را فراری داد و زمام سلطنت گورکانی را به‌دست گرفت (نعیما ج۲ ص۴۱۳).

هم‌چنین نعیما دربخش دیگر از اثرش می‌نویسد که در پی به حکومت رسیدن شاه جهان، شماری از مخالفانشان بر آن شدند تا برادرش دانیال و یا دانشاه را به سلطنت برسانند، شاه‌جهان که از این قصد آگاه شده چهار پسر از پنج پسر دانیال [دانیال میرزا] راکشت و بایسنقر میرزا که جان سالم بدر برده بود با شماری از اطرافیانش به ایران گریخت. اما چون روی خوش در آنجا ندید به استانبول آمد و در آغاز کار با برخورد خوب مراد چهارم روبه‌رو شد (ج۳ ص۲۰۴ و هامّر به نقل از آن ج۹ ص۱۹۱).

۱- بایسنقر در حضور سلطان مراد بی‌خبر از آداب مجلس سلطان، از جدّش تیمور سخن آغاز کرد و از او با نام صاحب قران زمان یاد کرد. سلطان با آنکه از ادامه و تکرار این بحث ناراضی بود اعتراضی به آن نکرد. تقسیم چند صد سکهٔ طلای خالص که سلطان مراد به بایسنقر هدیه داده بود، پس از خروج از مجلس سلطان بین خواجگان اندرون، قاپوچیها و بالطه‌چیها و ابراز بی‌نیازی از آن و اعمالی از این‌گونه که چون هر وقت به حضور سلطان می‌رفت بر روی پوست آهویی که خدمتکارش برای او می‌گسترد، می‌نشست، سلطان مراد را سخت ناراحت کرده بود به‌طوری که وقتی او [بایسنقر] به حضورش می‌آمد دیگر از جای برنمی‌خاست. قصد اصلی بایسنقر این بود که می‌خواست با نیرویی که از عثمانیها می‌گیرد وارد هندوستان شود و سلطنت را در اختیار بگیرد.

مراد چهارم با برخی از نزدیکان خود دربارهٔ بایسنقر گفته بود که سفیر حسن‌نیّت شاه خرم (شاه‌جهان) به دربار ما رفت‌آمد می‌کند، از آن گذشته اعزام سرباز به سرزمینی دور دست آن‌هم به‌خاطر یک کار واهی معنی ندارد. درایت و لیاقتش پیداست که به چه میزان است، حتی اگر موفق هم بشود، به‌خاطر خصوصیاتش منکوب شدنش طبیعی است. سلطان عثمانی با این سخنان به بی‌صلاحیتی بایسنقر اشاره کرده بوده است (نعیمام ج۲ ص۲۰۴).

مراد پس از این تیراندازی پانصد سکه طلا داخل سپر نهاد و از سفیر دلجویی کرد.

شاه‌جهان در نامه ارسالی عنوان کرده بود که او نیز قصد گرفتن قندهار را دارد که هم بغداد و هم قندهار از ایرانیان پس گرفته شد (۱۶۳۸م).

سلطان مراد چهارم دستور داده بود که سفیر هند تا بازگشت وی از جنگ بغداد، در موصل بماند. پس از تصرف بغداد و بازگشت وقتی که به قصبهٔ تکریت رسید سفیر [هند] را به آنجا دعوت کرد و به او اجازه بازگشت داد و او را همراه با سفیر عثمانی به‌نام ارصلان آغا که حامل نامه و هدیه‌های سلطان بود روانه هند ساخت.[۱]

ارصلان آغا در جمادی‌الاول سال ۱۰۵۲هـ/ آگوستوس ۱۶۴۲م به استانبول بازگشت و نامه شاه جهان را همراه با نامه وزیر شاه جهان که برای وزیر اعظم نوشته شده بود آورد.

در نامه ارسالی وزیر شاه جهان آمده بود که القاب و عبارتهای به‌کار رفته در مورد شاه جهان دون شأن مقام و منزلت پادشاه هند بوده است و از این بابت اظهار تأسف شده بود. در نامه شاه جهان نیز مطالب سرزنش‌آمیزی وجود داشت.

وزیر اعظم در پاسخ نامه نوشته بود که سلطان عثمانی از شاه جهان، انتظار دیگری جز دوستی ندارد و شک نیست که وجود مذهب مشترک بین دو طرف مایه تقویت این دوستی خواهد شد و نامه و القاب به‌کار رفته نیز هرگز به قصد تحقیر نوشته نشده است و از این بابت پوزش خواسته بود.[۲]

به‌نظر می‌رسد که به‌سبب وجود تعابیر و القابی که نه در خور بوده است، بین دو طرف کدورت پیش آمده بود، زیرا که همراه بازگشت ارصلان آغا، نماینده‌ای [از هند] همراه او فرستاده نشد. حتی نامه همایونی[۳] هم که به قلم صدقی افندی و به‌مناسبت جلوس سلطان ابراهیم فرستاده شد، بی‌پاسخ ماند و به این ترتیب تا سال ۱۰۶۳هـ/ ۱۶۵۳م به‌مدت یازده سال بین دو دولت سفیر مبادله نشد. سرانجام از سوی دولت

۱- نعیما ج۷ ص۳۳۸ و ۲۶۲. آقای حکمت بایور [مؤلف تاریخ هندوستان] ضمن تحلیل برخی تفاوتهای موجود بین متن «پادشاه‌نامه» که به شاه‌جهان نوشته شده بود و تاریخ نعیما در مورد اعزام نماینده از سوی گورکانیان، مندرجات نعیما را درست یافته است (تاریخ هندوستان ج۲ ص۲۰۷).

۲- منشآت فریدون بیگ ج۲ ص۵۹ و ۶۵. از سوی پسر شاه جهان شخصی به‌نام ملاّشوقی اشیایی قیمتی به بغداد فرستاده شده بود که در آرامگاه ابوحنیفه و عبدالقادر گیلانی گذاشته شود. در نامهٔ ارسالی به وزیراعظم، از او درخواست شده بود که تسهیلات لازم در مورد فرستاده هند و نیز استقرار اشیاء ارسالی در مقبره‌ها به‌عمل آید (منشآت ج۲ ص۶۱).

۳- منشآت فریدون بیگ ج۲ ص۶۱.

عثمانی که علاقمند به ادامه دوستی میان دو دولت بود، به‌منظور ابلاغ جلوس سلطان محمد چهارم نامه‌ای توسط سیدمحی‌الدین نامی که قصد سیاحت هندوستان را داشت فرستاده شد.

پس از مدتی یعنی در رجب ۱۰۶۳ه/ حزیران ۱۶۵۳م با سیدمحی‌الدین که به ترکیه بازگشت، فرستاده شاه جهان به نام سیدحاجی محمد[1] همراه بود. هدیه‌های شاه جهان بسیار گرانبها بود و سفیر مردی عالم و خوش صحبت بود. با ارسال هدیه‌های گرانقیمت برای شاه جهان مقابله به مثل شد، اما سفیر اعزامی عثمانی به دربار شاه جهان، جاهل با تمام وسعت کلمه و به‌قول نعیما (خرلایفهم) بود. این شخص که برادر وزیر اعظم مقتول صالح پاشا بود و ذوالفقار نام داشت، برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها برای این کار انتخاب شده بود، چراکه گفته بود.[2] «برای مأموریت هیچ کمک هزینه نمی‌خواهم و با پول خود به این مأموریت می‌روم».

در سال ۱۰۶۶ه/ ۱۶۵۶م که ذوالفقار آغا از هندوستان باز می‌گشت همراه او شخصی به‌نام قائم‌بیگ در مقام سفیر کبیر هندوستان به ترکیه آمد، که در قصر قوجاسیاووش پاشا میهمان شد. هدیه‌هایی را که او همراه آورده بود، دویست و پنجاه قاپوچی به‌نظر سلطان رسانیدند. در بین هدیه‌ها یک شمشیر و یک قبضه خنجر مرصع با الماس و جواهر دیده می‌شد. قائم‌بیگ حامل نامه‌ای بود از سوی شاه جهان در مورد کمک به باز پس گرفتن قندهار که به‌دست ایرانیان افتاده بود. و علی‌رغم جنگهای متعدد در بازپس گرفتن آن توفیقی به‌دست نیامده بود.[3]

سفیر معان اوغلی حسین

به‌هنگام بازگشت سفیر شاه جهان، یکی از قاپوچی باشیها به‌نام معان اوغلی حسین، به‌عنوان سفیر فوق‌العاده عثمانی برای بردن نامه و هدیه‌های سلطان

۱- در وقایع‌نامه عبدی پاشا نام این سفیر حاج سیداحمد آمده است (برگ ۲۰).

۲- تاریخ نعیما ج۵ ص۳۳۶ و هامّر ج ۱۰ ص۲۲۲.

۳- پس از مرگ بابور در اثنای جنگ قدرت، چون شاه‌حسین در رویایی با برادرش از ایران یاری دیده بود، در برابر این کمک قندهار را به شاه تهماسب واگذار کرده بود. قندهار تا مرگ شاه‌عباس یعنی تا سال ۱۶۲۸م در دست ایرانیان ماند، بعدها شاه‌جهان آن‌جا را گرفت، اما باز در سال ۱۶۴۹م به‌دست ایران افتاد. سفیر شاه‌جهان به‌منظور گرفتن کمک برای بازپس گیری قندهار آمده بود. یکی دیگر از خواسته‌های شاه‌جهان این بود که در مکه مسجدی برای اقامه نماز حاجیان هند ساخته شود. خواسته دیگر ارسال مناره‌ای بود برای ساختن گنبد «نورمحل» از این سه خواسته تنها، درخواست آخرین انجام گرفت (هامّر، ج ۱۰ ص ۲۷۵).

انتخاب شد. نامه‌ای که توسط معان‌بیگ فرستاده شد به تاریخ ذی‌القعده ۱۰۶۶هـ/ آگوستوس ۱۶۵۶م بود. در بین هدیه‌های سلطان محمد دوم منگلوله‌ای بزرگ از زمرد یکپارچه و چهار اسب بود که سه رأس بسیار راهوار بود. جُل این اسبان از پارچه نفیسی بود به‌نام سراسر، زین و برگشان مرصع و جواهرنشان، رکابشان زرین و روپوششان مروارید نشان بود. قرار بر این بود که سفیر عثمانی از راه دیاربکر و بغداد به بصره برود و قائم‌بیگ هم از راه حلب عازم بصره شود و دو سفیر در آنجا به یکدیگر بپیوندند.(۱)

شاه جهان در سال ۱۰۶۸هـ/ ۱۶۵۸م مُرد. چهار فرزندش، مراد بخش، شجاع، دارا و اورنگ زیب هر یک از گوشه‌ای به ادعای سلطنت برخاستند، سرانجام کوچکترین پسر یعنی اورنگ زیب بر دیگر برادران پیروز شد، زمام سلطنت را به‌دست گرفت و یکپارچگی کشورش را تأمین کرد (۱۰۶۹هـ/ ۱۶۵۸م).(۲)

معان اوغلی به هنگام بازگشت از هندوستان نامه مراد بخش پسر شاه‌جهان را که به‌هنگام حیات پدر والی کجرات بود و پس از مرگ پدرش در آنجا اعلام حکمرانی کرده بود،به‌همراه هدیه‌های ارسالی‌اش به ترکیه آورد.(۳)

در طول سلطنت چهل و نه ساله اورنگ زیب یعنی تا اواخر قرن هفدهم سفیری از هندوستان به ترکیه نیامد، تنها به هنگام جلوس سلیمان دوم، این رویداد طی نامهٔ مورخ ۱۱۰۰هـ/ ۱۶۸۹م به آگاهی حکمران هند رسید،(۴) چرا که در این تاریخ، در خاندان حکمران [گویا حکمران هند] ثبات و استقرار وجود نداشت.

به‌سبب دوری فاصله بین دو کشور، میان عثمانیها و گورکانیان یک رابطه سیاسی برقرار نشد، تنها موضع خصمانهٔ دولت عثمانی در برابر ایران و اتحادش با اوزبکها تحت همین انگیزه، سبب‌شد گورکانیهاراکه نیرومندشدن‌اوزبکهارابرای خودپر خطر

۱- تاریخ یغما ج۶ ص ۱۹۹.

۲- نعیما، از معان اوغلی حسین که به هنگام مرگ خرم شاه جهان درگیری و جنگ قدرت بین پسرانش و به سلطنت رسیدن اورنگ زیب سفیر هند بود، درخواست کرد که این رویدادها را به رشته تحریر درآورد، امّا خود دربارهٔ استنباطهای خویش چیزی نمی‌نویسد (نعیما ۶ ص۳۴۸).

۳- تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۱۸۴.

۴- دفتر نامهٔ ۵ ص۵۴.

می‌دیدند، خصم عثمانیها سازد. نامه اکبر شاه به عبدالله‌خان، گواه روشن ایـن مـدعا است.

مناسبات عثمانی - مراکش (فاس)

طی نیمه دوم قرن شانزده و قرن هفده، کشور پادشاهی مراکش واقع در غرب آفریقای شمالی در دست دو خاندانِ سلطنتی بود. خاندان نخستین معروف به شریفهای سعدیه ادعا داشتند که نسبشان به امام حسن[ع] نوهٔ حضرت رسول اکرم[ص] می‌رسد، عده‌ای هم برآنند که آنان منسوب به قبیله بنی‌سعداند که حضرت حلیمه مادر شیری پیامبر اکرم از آن قبیله بوده است.

حکومت شریفهای سعدیه نزدیک به یک قرن و نیم یعنی از سال ۹۱۶هـ/ تا ۱۵۱۱م ادامه داشت. پس از مرگ آخرین حکمران یعنی مولای محمد ابوالعباس به‌مدت شش سال که به سال ۱۰۷۵هـ/ ۱۶۶۴م شریفهای فلالیه [؟] حکومت را به‌دست گرفتند اوضاع حکومت نابسامان بود، نخستین حکمران فلالیه که حکومت مراکش را به‌دست گرفت مولای رشید نام داشت.

در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم که عبدالملک ششمین حکمران از شریفهای سعدیه به یاری عثمانیها شتافت و با پذیرفتن تحت‌الحمایگی این دولت درسال ۱۵۷۵م حکمران مراکش‌شد. و پس‌از مرگش نیزحکومت مراکش درانحصار فرزندان او قرارگرفت، و مدت طولانی روابط دوستانه بین دو دولت ادامه یافت.

در سال ۹۹۰هـ/ ۱۵۸۲م سفیران فاس[۱] و مراکش در مراسم ختنه شاهزاده محمد (محمد سوم) شرکت داشتند و هدیه‌های بسیار گرانبهایی آورده بودند. به جز این هدیه‌ها چهار هزار سکه طلا خراج تحت‌الحمایگی نیز ارسال شده بود.[۲]

۱- در مغرب (فاس) به جز پادشاهی مراکش (ماروک) سلطان‌نشینی رقیب دیگری هم وجود داشت.
۲- هامّر ج۷ ص ۱۰۶ و ۱۱۰.

در سال ۱۰۲۵ه/ ۱۶۱۶م نیز از سوی شریف عبدالله دوم سفیری به‌نام شیخ عبدالعزیز به ترکیه آمد، دو نامه یکی برای سلطان و دیگری برای وزیر اعظم همراه با سلاحهای زینتی گرانبها و پارچه‌های نفیس آورد. پادشاه و وزیر اعظم خلیل پاشا پاسخی مساعد و دوستانه به نامه‌ها داده بودند.[1] بعدها هم از مراکش هدیه‌های همراه مراکشیها به ترکیه آمده بود.

۱-منشآت فریدون بیگ ج۲ ص۱۵۳ و ۱۵۴ و نعیما ج۲ ص /۱۲۶ نعیما آمدن این سفیر را در بین رویدادهای سال ۱۰۲۷ه/ ۱۶۱۸م نقل کرده است. با توجه به این‌که پاسخ نامه این‌که این سفیر آورده بود تاریخ صفر ۱۰۲۶ه/ شبات ۱۶۱۷م را دارد. تاریخ بازگشت سفیر سال ۱۶۱۷م است.

فصل سوم

وضعیت نظامی [عثمانیها] از اواسط قرن شانزدهم تا پایان قرن هفدهم

تشکیلات قاپوقولی

از قرار معلوم دولت عثمانی نیروی نظامی پیاده نظام حقوق‌بگیر تحت عنوان تشکیلات [کانونهای] قاپوقولی متشکل از ینی‌چری، توپچی، توپ ارابه‌چی و شش دسته سواره نظام موسوم به «آلتی بولوک خلقی» و نیروی دریایی به‌نام «ترسانه خلقی» در مرکز حکومتی داشت. و هم‌چنین نظام نیروهای سواره نظام[1] تیمار داد و زمین‌دار[2] ایالتی چون آقن‌جی و دلی، اون‌جی، عزب، گونونلی، بشلی، فارس [؟] نیروهای مدافع قلعه، هم‌چنین دسته‌های ولایتی متشکل از افراد پشت جبههٔ و نیروی دریایی نیز در خدمت اردوی عثمانی بود.

تشکیلات ینی چری

در جلد اول و دوم کتابمان دربارهٔ کانون ینی‌چری اطلاعات دادیم و گفتیم که تشکیلات ینی‌چری چگونه به‌وجود آمد و چگونه گسترش یافت، دسته‌های جماعت سکبان و آغا چه بود و نحوه تعلیم و تربیت‌شان چگونه بود، از موفقیتها و خدماتشان سخن گفتم. در این جلد از اثر سخن کوتاهی خواهم داشت در این زمینه که چرا و به چه دلیل این تشکیلات جنگ‌آور نظم و انتظام خود را از دست داد و چه عواملی سبب شد که نتوانست از اعتبار و قدرت پیشین خود پاسداری کند.

به‌دنبال مرگ سلطان سلیمان قانونی که به سن هفتاد و چهار سالگی در مقابل

۱-نیروهایی که حقوق‌بگیر رسمی دولت نبودند بلکه زندگی‌شان از عایدات تیمار و زمینهایی که در اختیار فرمانده قرار می‌گرفت تأمین می‌شد. برای اطلاعات بیشتر جلد اول همین اثر (مترجم).

۲- همان اثر مترجم.

قلعه سگتوار در حالی که فرماندهی سپاهش را به‌عهده داشت در گذشت، حکمران جدید سلیم دوم به بلگراد آمده بود و در انتظار بازگشت اردو به‌سر می‌برد، پیشنهاد [کتبی] وزیر اعظم سوکوللی محمد پاشا مبنی بر پرداخت پاداش جلوس به افراد طبق آیین، رسید. سلطان سلیم تحت تأثیر برخی از اطرافیان بی‌تجربه به توصیه وزیر اعظم عمل نکرد، ینی‌چریها که از مرگ سلطان سلیمان سخت متأثر بودند وقتی هم که دیدند به قانون و آیین [پرداخت بخشش جلوس] عمل نشد، موضعی عصیانگرانه به خود گرفتند و با به کرسی نشاندن خواسته‌های خود اعتبار و قدرت حکومت را در هم شکستند.

توصیه وزیر اعظم در مورد اجرای رسم و آیین متداول و معمول در حق افراد تشکیلات کانون چنین بود:

«... هنگامی که با جنازه مرحوم مغفور رسیدیم سایبانی جلوی اتاق همایونی (خیمهٔ شاهانه) برپا شود، زیرا که حضرت سلطان مرحوم و مغفور فرموده بودند که: شاید برای پسرم سلطان سلیم‌خان میسر باشد و به زیر آن سایبان تشریف فرما شوند[1] و اقبال و شوکت جلوس همایونی بفرمایند و ارکان دولت طبق رسم و آیین او را تعزیت گویند. به هرحال طایفه غلامان از دیرباز طبق قانون آیین اجداد عظاممان عادت دارند که از دهان مبارک دستور پرداخت بخشش [جلوس] و افزایش معاششان را بشنوند که می‌فرماید: پرداخت جملگی مقبول خاطر همایونی است. آنگاه طبق آیین چاووشهای کانون ینی‌چری دست دعا بر آسمان بلند می‌کنند و برای پادشاهان در گذشته آل عثمان و «رفقای»[2] در گذشته کانون، طلب بخشایش می‌کند و جملگی افراد کانون «آمین» می‌گویند. و این رسم دیرین است و خیر و برکت نیز در این است. هم‌چنین نیز مرسوم است که پس از گزاردن نماز میت و پایان مراسم تغریت، فردای آن روز در اندرون، جلسه دیوان تشکیل می‌شود، ارکان دولت بوسه بر دامن [شاه جدید] می‌زنند و خلعت می‌پوشند...».

وقتی که یادداشت وزیر اعظم رسید، سلطان سلیم، معلمش عطاءاله افندی و لله‌شاه حسین پاشا را دعوت کرد و نامه را به آنها نشان داد. «آنها ضمن اعتراض به

۱- از این نوشته وزیر اعظم چنین برمی‌آید که سلطان سلیمان حدس زده بود که در اثر بیماری که همراه با سالمندی به سراغ او آمده است، از این جنگ زنده باز نخواهد گشت.

۲- افراد کانون همدیگر را «یولداش» (رفیق) صدا می‌کردند. این رسم بعدها در بین کمونیستها معمول شد. مترجم.

پیشنهاد وزیر اعظم بگفتند، نیاز به این مسایل نیست، اگر جلوس در استانبول صورت بگردد ما به آنجا نرویم چه کاری از آنان ساخته است؟» سلیم دوم، ندیمش جلال بیگ را نیز دعوت کرد و نظر او را خواستار شد، او نیز نظر وزیر اعظم را بپسندید و گفت:

«چیزهایی که در مورد گذشته می‌گویند درست بود، رسم بود که می‌گفتند از آل عثمان تا کسی از زیر سایه شمشیر غلامان نگذرد نمی‌تواند بر تخت سلطنت بنشیند و حقیقت هم داشت، امّا امروز صاحب ملک معلوم و مشخص است [جانشین سلطان مشخص است که تو هستی] و این‌گونه سخنها لقلقه زبان است». و به این ترتیب طبیعی است که خواسته وزیر اعظم عملی نشود.

سوکوللی وقتی از این رویدادها آگاه شد و دانست که به مفاد عریضهٔ او اهمیتی داده نشده است به کاتبش فریدون بیگ که محرمش بود از سر دلسوزی گفت:

«وقتی که وزیر اوضاع مملکت را معروض بدارد اما پادشاه به گفته دیگران عمل می‌کند این امر منجر به شورش خواهد شد، زیرا دیگران آگاه به امور و محرم راز نیستند و خطا اینجاست. پادشاهمان از ما نظر نمی‌خواهد و خود نیز اظهارنظر نمی‌کند، رعیت می‌خواهد جلوس سلطنت [پاداش] را از دهان خود او بشنود. در این بین تکلیف محمدلله [سوکوللی] چیست؟ و وضع دولت به کجا خواهد کشید؟»

در پی این سخنان فریدون بیگ[1] به وزیر اعظم پیشنهاد می‌کند نامه‌ای نوشته شود و به محض این‌که شاه وارد چادر همایونی شد طی این رقعه از او بخواهد اجازه بدهد که تخت [شاهی] را در میدان بگذارند و متذکر شود که خواسته غلامان [افراد کانون] مقبول است و کاری نشود که سرانجام پشیمانی به‌بار بیاورد، اما وزیر اعظم ضمن مخالفت با این پیشنهاد گفته بود که:

«از کجا معلوم که ما در پست وزارت بمانیم؟ هر که را که می‌خواهد به خدمت بگیرد، نوشتن چنین یادداشتی در حکم این است که بگوییم او خطا کرده است و مانع از نوشتن چنین یادداشتی شده بود.

سرکشی ینی‌چریها

وقتی‌که کالسکه حامل جنازه سلطان سلیمان در میان شیون و زاری پیدا شد،

۱- این شخص فریدون احمد بیگ است که بعدها نشانجی و رئیس‌الکتاب شد و نویسنده اثر معروف «منشآت السلاطین» است.

سلطان سلیم با لباس عزا به استقبال رفت، نماز میّت گزارده شد و شاه پس از مراسم دعا قصد بازگشت به چادر خویش کرد. در این بین افراد تشکیلات ینی‌چری و قاپوقولی با صدای بلند گفتند که:

«آیا طبق آیین قدیم دستور پرداخت پاداشمان داده شده است؟، تکلیف ما چه می‌شود؟» انراد آنگاه رو به وزیران کردند و فریاد زدند «چرا با ما چنین معامله کردید؟ بدانید که بعداً نتیجه‌اش را خواهید دید. و باز طبق معمول گناه برگردن ما خواهد افتاد، حال در ادرنه قاپو یا سرای قاپوسی شما در چنگ ما خواهید بود. سپس وقتی که دیدند لله‌شاه قصد رفتن به خانه‌اش را دارد، خطاب به او گفتند: «ما می‌دانیم که تو را در کجا شکارت کنیم»، آنگاه افراد یاد شده متذکر شدند که اطرافیان شاه که موجب فتنه‌اند به اردو نزدیک نشوند و الاّ آنان را مثل سگ از دم تیغ می‌گذرانیم» آنان نیز بی‌درنگ به استانبول فرستاده شدند.

معمولاً به‌هنگام جلوس به‌عنوان پاداش برای هر سوار قاپوقولی یک هزار و برای هر ینی‌چری دو هزار آقچه پرداخت می‌شده و هم «ترقی جلوس» نیز چنین بود.[1] به ینی‌چری که روزانه سه آقچه می‌گرفت، پنج آقچه، برای ینی‌چری که پنج آقچه روزانه دریافت می‌کرد هشت آقچه، و برای کسی که دستمزد روزانه‌اش هشت آقچه بود، نه آقچه پرداخت می‌شد. برای افراد شش دسته کانون سواره نظام نیز متناسب با درجه و مقامشان اضافاتی پرداخت می‌شد.

تصمیم ینی‌چریها در مورد ناگزیر ساختن شاه از ورود به قصر

پس از این رویداد ینی‌چریها به همراه شاه به‌سوی استانبول حرکت کردند. ینی‌چریها نزدیکیهای استانبول یعنی در لیتروز گردهم آمدند و در مورد اقداماتی که می‌بایست پس از ورود به استانبول صورت می‌دادند به کنکاش نشستند. قرار بر این شد که یا پس از ورود به ادرنه قاپو[2] [به قصر] مقابل اسکی اودالار (شهزاده جامع کنونی)، بایستند و جلوتر نروند و یا آن‌که در قصر را ببندند و آنگاه شاه را با خود به‌درون قصر ببرند. طبق قرار، آنها در مقابل اسکی اودالار ایستادند و یک ساعت این چنین به انتظار ماندند. «راه بیفتین رفقا» وقتی‌که نزدیک «سلطان بایزید حمامی»

۱- ترقی جلوس به افزایش دستمزد روزانه گفته می‌شد که به محض جلوس سلطان جدید طبق قانون به افراد کانون متعلق می‌گرفت.

۲- یکی از دروازه‌های قصر شاهی مترجم.

رسیدند، پرتو پاشا وزیر اعظم تا خطاب به ینی‌چریها گفت که «رفقا کار شایسته‌ای نمی‌کنین». ینی چریها که از این سخن خشمگین شده بودند به او گفتند:

«مردک فتنه‌گر مگر [ینی‌چریها] غلامان تو هستند و تو سردار آنانی که چنین سخن می‌گویی؟ و یکی از افراد برای ترساندن او بازوبین به دستارش که مجوزّه[1] می‌گفتند زد و وزیر به زیر افتاد و دستارش بر زمین غلطید و چون کاپیتان پیاله پاشا با دیدن این حادثه سرزنش کنان گفت که:

«چه می‌کنید رفقا؟ زشت نیست؟ آیا راه و رسمش این چنین است؟» به او گفتند: «تو یک فرمانده کشتی هستی، چه حق امر و نهی به ما داری؟» و او را هم از اسب به زیر کشیدند و وادار به فرار کردند. به فرهاد پاشا هم حمله بردند. با دیدن این احوال وزیر اعظم و وزیر دوم در حالی‌که می‌گفتند «خواهش می‌کنیم رفقا» از جیب مشت‌مشت سکه طلا درآوردند و پراکندند. تعدادی از ینی‌چریها اطراف آنان را گرفتند و تا درب قصر بردند. علی‌آغا فرمانده ینی‌چریها که می‌دید سرانجام این رویدادها به‌بهای زندگی‌یش تمام‌خواهد شد، دستمالش را به گردن آویخت و گفت:

«هی رفقا، به من رحم کنید، این چه کاری است که می‌کنید، خواهش می‌کنم، لطف کنید و منت بگذارید» ینی‌چریها به او هم گفتند «هر چند که تو در راه با ما سرلطف و همراهی داشتی اما به‌نظر می‌رسد که قصد پرکردن خزانه پادشاه محمد پاشا را داری، بعید نیست که پای تو هم به چاله فرو برود.»

ینی‌چریهایی که پیشاپیش دیگران بودند، وارد حیاط ینی‌سرای (توپقاپوسرای) شدند. در حالی که وزیران را در بیرون تحت‌نظر داشتند باب همایون (اولین درب قصر که مشرف به مسجد ایاصوفیه بود) را بستند و اجازه ورود به کسی ندادند.

اطاعت ناگزیرانه شاه از اجرای آیین

در پی این رویدادها وقتی که شاه نزدیک حمام خاصگی (دو حمامی که روبه‌روی مسجد ایاصوفیه است) آمد، ینی‌چریها وزیران را از اسب به زیر آوردند و پیش انداختند، آنها را نزد شاه بردند و خواهان شنیدن اجرای رسم قدیمی [بخشش جلوس] از زبان شاه شدند. وزیر و دیگر وزیران وقتی گفتند که «خنکار[2] صاحب

۱- نوعی کلاه رسمی قدیمی به شکل عمّامه بزرگی که آن را با پنبه پر می‌کردند. مترجم.

۲- لقب شاهان عثمانی. مترجم.

شوکت، آنان از زبان مبارک تأیید خواسته‌شان را نشنوند آرام نخواهند گرفت» سلیم دوم گفت: «بین آنها اگر کسی ترکی می‌داند پیش بیاید تا دستور دهم» اما کسی جرئت روبه‌رو شدن با شاه را نیافت، سرانجام سلیم گفت:

«جملگی بخشش جلوس و اضافاتشان پرداخت شود مقبول طبع همایونی‌ام است» کار فیصله پذیرفت و شاه توانست عصر هنگام وارد اندرون شود.

به این ترتیب آشفتن اوضاع توسط کسانی که راه و رسم اداره امور را نمی‌دانستند و از رسم و آیین بی‌خبر بودند، بیهوده سبب سرکشی همه افراد ارتش شد و تضعیف نفوذ و قدرت دولتمردان و در نتیجه تضعیف نفوذ شاه را موجب آمد.(۱)

انگیزه‌های انحلال کانون

به استثنای برخی رویدادها، کار انحلال واقعی کانون ینی‌چریها از زمان مراد سوم آغاز شد و سپس به دلایل گوناگون این فروپاشی گسترده‌تر شد و مدت یک قرن ادامه یافت. یکی از دلایل فروپاشی، برخلاف آیین، پذیرفتن افراد غریبه به جمع کانون بود. توضیح اینکه تا آن تاریخ به موجب قانون «دوشیرمه»(۲) توسط تشکیلات عجمی افراد تعلیم دیده و تربیت یافته به کانون راه می‌یافتند. به‌عنوان مثال مراد سوم پس از صدور دستور ختنه کردن پسرش محمد، فرمان داد که در مراسم ختنه برخی از افراد دون رتبه را در کانون اسم‌نویسی کنند. فرمانده ینی‌چریها به سبب غیرقانونی بودن به این تصمیم اعتراض کرد و چون شاه در اجرای فرمان تأکید کرد استعفا کرد و شخصی که به جای او فرمانده کانون شده بود افراد مورد نظر را در کانون استخدام کرد. از آن گذشته باز در زمان سلطنت این پادشاه در اثنای جنگ‌های درازمدت با ایران و اتریش برای پر کردن محلهای خالی کانون و به‌سبب کافی نبودن تعداد دوشیرمه افرادی تحت‌عنوان «قول قارداشی» استخدام کانون شد. باز هم به سبب نیازهایی از این دست و یا در مقابل رشوه افرادی فاقد تعلیم و آموزش از خارج توسط دبیر و یا فرمانده کانون استخدام شدند.

سلطان مراد چهارم (۱۶۲۳ـ ۱۶۴۰م) که می‌دید تعداد افراد کانون ینی‌چری

۱- نقشه این اقدام ینی‌چریها با استادی تمام طرح شده بود و طبق برنامه عملی شد و بی‌آن‌که خونی ریخته شود پایان پذیرفت.

۲- جلد اول همین اثر بخش مربوط به تشکیلات ینی‌چریها- مترجم.

بیش از حد نیاز شده است بر آن شد تا آن را پاکسازی کند و کاهش دهد از این روی به کاتب (دبیر) کانون اخطار کرد که به هیچ روی بدون آگاهی او اقدام به استخدام افراد نکند و در غیر این‌صورت او را اعدام خواهد کرد. او ضمن این دستور مأمورینی گماشت که تا وی را از چگونگی اجرای دستورش آگاه سازند و چون دریافت که عثمان افندی دبیر کانون با گرفتن رشوه نسبت به استخدام افراد اقدام کرده است، او را اعدام کرد.(۱)

انگیزه‌های مهم شورش‌های کانون

همانگونه که در بخش مربوط به‌وقایع عثمانی دیدیم، در واقعه عثمان دوم، طی حوادث جلوس مصطفی اول تا برکناری‌اش، و حوادث اواخر سلطنت سلطان ابراهیم و ماجراهای هشت سال آغازین سلطنت پسرش سلطان محمد شکارچی همه و همه شاهد قیام و شورشهای افراد کانون ینی‌چری بودیم. سلطان مراد چهارم همین‌که اداره کارهای مملکت را خود شخصاً به‌عهده گرفت با تأدیب ینی‌چریها انضباط را در کانون برقرار کرد و انتقام برادرش عثمان دوم را از آنان گرفت.

نارضایی تنها عامل شورشهای پی‌درپی کانون نبود. بلکه بیشتر ایام این شورشها

۱- هنگامی که بشِناق مصطفی پاشا وزیر اعظم در قشلاق به‌سر می‌برد به جای دبیر برکنار شده کانون شخصی به‌نام محمد افندی که دبیر پیشین کانون بود و در استانبول به سرمی‌برد تعیین شد مراد چهارم او را احضار کرد و خطاب به او گفت «گوش کن پسر، وضع کانون آشفته است میان افراد کانون یک مشت بچه مچّه‌های رعایا، حمّال و عمله قاطی شده است، آنها را پاکسازی کن و بدون کسب اطلاع و مجوز من حتی یک نفر را هم برای کانون اسم‌نویسی نکن، با صداقت خدمت کن» اگر اندک خیانتی ببنیم و یا بشنوم و حرکتی مغایر دستوراتم ببینم و بشنوم سرت را از تن جدا خواهم کرد. و پس از این تهدید، او را به «طوقات» فرستاد.

روزی خسرو پاشا او را احضار کرد و دستور داد شماری را در کانون اسم‌نویسی کند، کانت ینی‌چری تا در پاسخ گفت: «وزیر صاحب شوکت، حضرت سلطان غلامتان را تهدید کرده است که بدون اطلاع ایشان کسی را در کانون اسم‌نویسی نکنیم» خسرو پاسا که فردی خشن و خونریز بود آمرانه به او گفت: «مردک مگر من نماینده مطلق سلطان و وزیر اعظم نیستم؟ طبق دستورم عمل کن!» محمد افندی در حالی که بر دامن قبای وزیر اعظم بوسه می‌زد، پاسخ داد: «سرورم من از سلطان می‌ترسم، نمی‌توانم این کار را بکنم من با رضای خاطر از این شغل استعفا می‌دهم» و اطاق را ترک گفت. افرادی که از کانون رانده شده بودند و قصد ورود مجدّد به کانون را داشتند و شاهد این گفت‌وگو بودند، در حالی که به‌سوی محمد افندی حمله می‌بردند، خطاب به او گفتند: «مردک ظالم به خاطر خوش خدمتی برای پادشاه نان ما بریدی و اسامی‌مان را حذف کردی» و او را تهدید به مرگ کردند. با تکیه بر این نکته که افراد محمد افندی را نمی‌خواهند برکنارش کردند و عثمان افندی از افراد خسرو پاشا به این سمت منصوب شد که او نیز همانگونه که در وقایع عثمانی دیدیم به سبب اقداماتش که برخلاف دستور پادشاه بود به فرمان سلطان مراد اعدام شد (نعیما ج ۲ ص ۲۲۱، ۴۴۱).

یا در نتیجه تحریکات افرادی بود که می‌خواستند پست و مقامی به‌دست بیاورند و یا دشمنان و مخالفان خود را از میان بردارند، و یا در پی تحریک و وعده وعید فرماندهان کانون- به‌هر دلیل- درباریان و وزیران صورت می‌گرفت. حادثه عثمان دوم که به کانون پناه برد و کانون که می‌بایست از جان او حفاظت می‌کرد وی را تسلیم دشمنانش کرد لکه ننگی بود که سراسر تاریخ کانون را، آلوده کرد.

با توجه به این‌که قوجا مصلح‌الدین آغا که در قرن هفدهم «سکبان باشی» کانون ینی‌چری بود و دامادش قراحسن اوغلی حسین آغا سکبان‌پاشی و فرمانده ینی‌چری بازنشسته شده که صاحب نفوذترین فرد کانون به‌شمار می‌رفت هر وقت اراده می‌کردند می‌توانستند افراد کانون را به شورش وادارند، از این روی وزیران در صورت لزوم به آنها متوسل می‌شدند و به خواسته‌های خود می‌رسیدند. حمایت و پشتیبانی افراد کانون از صوفی محمدپاشا وزیر اعظم در مقابله با «سپاهی‌ها»، اقدامات کاپیتان دریا قرا مراد پاشا علیه ابشیر پاشا وزیر اعظم و نیز حمایت کانون از کوپرولی محمد پاشا در برابر جسارت و بی‌ادبیهای افراد سواره نظام قاپوقولی همه و همه به دست مصلح‌الدین آغا و دامادش قراحسن اوغلی صورت گرفته بود.

استخدام افرادی در کانون تحت عناوین قول اوغلی [غلام‌زاده]، و قول قاردشی که اصطلاحاً «تخصیص درگاه»[1] گفته می‌شد و از طبقات مختلف بودند نظم و انضباط کانون را در هم آشفت این افراد که در دفاع از خاک عثمانی شرکت داشتند و چندین سال بود در انتظار استخدام در کانون به‌سر می‌بردند به‌سبب بروز جنگهای مختلف در کانون استخدام شدند.

کانون ینی‌چری تا حدود اواخر قرن ۱۶جزو نیروهای پیاده تعلیم دیده و بی‌نقص اردوی عثمانی به‌حساب می‌آمد، اما پس از آن تاریخ با ورود افراد غیر حرفه‌ای و حمّال و عمله در مقابل اخذ رشوه به این کانون که به‌جای اقامت در قرارگاهها در خانه‌های خود به‌سرمی‌بردند کانون را دچار وضع اسفناکی ساخت. با اینهمه دوام انضباط درون سازمانی کانون که به‌صورت قانونی انحراف‌ناپذیر جاری بود سبب شده بود که اگر فرماندهی کارآمد در رأس کانون قرار می‌گرفت همین افراد

۱- این اصطلاح ابتدا در مورد کسانی به‌کار می‌رفت که بدون دریافت حقوق در کانون اسم‌نویسی می‌کردند و پس از آن که در جنگها شرکت می‌کردند به استخدام کانون در می‌آمدند و حقوق‌بگیر می‌شدند. بعدها این اصطلاح در مورد افرادی هم که قبلاً به هر دلیل از کانون اخراج شده، مجدداً در کانون پذیرفته می‌شدند نیز به کار می‌رفت.

منشأ فداکاریهای شگرفی می‌شدند. بر اثر جنگی که [دولت عثمانی] با چهار دولت درگیر آن بود با استخدام افرادی که از آن یاد کردیم قانون «دوشیرمه»[1] کنار گذاشته شد.

از آغاز صدارت کوپرولی به‌مدت سی‌سال هیچ حرکت عصیانگرانه در کانون دیده نشد. حادثه خطرناکی هم که مدت ششماه به درازا کشید و به خلع محمد چهارم انجامید بر اثر تحریکات دولتمردان بود که در بخش مربوط به وقایع عثمانی آمده است.

دیگر تشکیلات پیاده نظام

افزایش تعداد ابواب جمعی تشکیلات جبه‌چی، توپچی و ارابه‌چی که حقوق‌بگیر دولت عثمانی بودند در پی افزایش تعداد افراد ینی‌چری صورت گرفت، افراد این تشکیلات چون ینی‌چریها و «سپاهی»ها علیه دولت موضع عصیانگرانه نداشتند و بیشتر ایام آرام بودند و گاهی از روی اجبار و مِن باب تظاهر به ینی‌چریها می‌پیوستند.

۱- جلد اول همین اثر، مترجم.

دسته سواره نظام قاپوقولی[1]

اختلال در نام‌نویسی کانون سواره نظام

سواره نظام قاپوقولی که به آلتی بولوک یولداشلاری [رفقای شش دسته] شهرت داشتند از نظر حقوق دریافتی و درجه ممتازتر از افراد دیگر کانونها بودند. در مورد چگونگی این دسته و وظایف آنان در زمان صلح و جنگ، در جلد اول و دوم اثرمان آگاهیهای کافی داده بودیم. در این جلد درباره تضعیف و از دست رفتن اهمیت این تشکیلات طی اواخر قرن شانزدهم و قرن هفدهم سخن خواهیم گفت. به موجب قانون ورود به دسته‌های سواره نظام قاپوقولی، ایچ اوغلانلاری،[2] کارمندان و افراد با سابقه ینی‌چری، فرزندان افراد سواره نظام معروف به «قول اوغول لاری»،[3] گاهی هم بستانجی‌های دربار فرزندان و غلامان وزرا و دیگر دولت‌مردان و گذشته از آن ترکها و مسلمانانی که در جنگها شایستگی بسیار از خود نشان داده بودند، در این تشکیلات پذیرفته می‌شدند.

در اواخر قرن شانزدهم به سبب به درازا کشیدن جنگ با ایران و اتریش که در دو جبهه در گرفته بود، دولت ناگزیر از استخدام افرادی به جز طبقات یاد شده گردید و در نتیجه قانون انضباط تشکیلات دچار ضعف و آشفتگی شد. نخستین کسی که دست به این کار بی‌قانون یازید اوز دمیراوغلی عثمان پاشا بود. عثمان پاشا در شرایط سخت و خطرناک داغستان گروهی از سربازانی را که منشأ خدماتی شده بودند وارد کانون سواره نظام کرد و از آن پس این در گشوده بسته نشد و افراد ناشایست خواه با

۱- غلامان درگاه- افراد گارد شاهی- م.

۲- ج اول اثر.

۳- فرزندان غلامان. مترجم.

خواهش و تمنا و خواه با پرداخت پول توسط چاووش‌هایی که دفاتر حقوق و نام‌نویسی را در اختیار داشتند وارد کانون شدند. وقتی‌که سلطان محمد اول با مشاهده بی‌انضباطی افراد حقوق‌بگیر و جزیه‌بیگر سواره نظام یعنی سواره نظام قاپوقولی، فرماندهانشان را احضار کرد و افسرانشان را بر اثر بی‌ادبی افراد توبیخ و تنبیه کرد یوسف‌آغا فرمانده «ساق عزبها» در پاسخ شاه گفت:

«خداوندگارم، غلامانی که پروردهٔ حرم همایونی (قصر اندرونی) بودند، و نان سلطان را خورده‌اند مرتکب این اعمال ناشایست نشده‌اند، این اعمال را کسانی که به تقاضای خان کریمه به استخدام کانون درآمده بودند و افرادی که به شرط خدمت در قلاع در کانون استخدام شده بودند مرتکب شده‌اند. این پاسخ نشان می‌داد که ریشه آشفتگی‌ها در کجا است. همانطوری‌که اندکی پیش یاد کردیم قبلاً افرادی را در تنگناها و به سبب بروز جنگ و یا به شرط خدمت در برخی قلعه‌ها در کانون سواره‌نظام استخدام می‌کردند، اما در سال ۱۰۶۲ه/ ۱۶۵۱م دیگر شرایط یاد شده هم مطرح نبود بلکه مستقیماً افراد را در سواره‌نظام استخدام می‌کردند و این چنین بود که نظم و قانون از تشکیلات به کلی رخت بربست.

حمله دسته‌های سواره نظام به دیوان

دیوان همایونی محرمانه‌ترین و مهم‌ترین مکان دولتی بود که در عین حال حفاظت از آن به‌عهده ینی‌چریها و نیز گروهی از سواره‌نظام محول شده بود، نخستین حرکت ناشایست دسته‌های سواره‌نظام حمله به دیوان همایونی بود. در سال ۹۸۳ه/ ۱۵۷۵م افراد سواره‌نظام که تا آن تاریخ عملی سرکشانه از آنان سرنزده بود، به بهانه درخواست افزایش حقوق و بهانه‌های قانون‌شکنانه از این دست به دیوان همایونی حمله بردند، امّا وزیر اعظم سوکوللی محمدپاشا سرکردگان آنان را فراخواند و با تشریح و توجیه قانون آنان را مجاب کرد و جلو وقوع حادثه را گرفت. با آن‌که به تدبیر سوکوللی این اقدام صورت عصیان به خود نگرفت امّا مقدمه‌ای شد برای حمله‌ای که بعدها به دیوان همایونی صورت گرفت. و سرانجام با شورشی که به سال ۹۹۷ه/ ۱۵۸۹م کردند راه را برای کانون ینی‌چری هم گشودند.

انگیزه شورش سال ۱۵۸۹م کم بودن عیار آقچه [سکهٔ نقره]ای بود که در ازای حقوق دریافتی به آنها پرداخت شده بود. طبق روایت، بیگلربیگی محمدپاشا ندیم مراد سوم بر آن شده بود که برای پرداخت حقوق سربازان از این سکه‌های کم عیار

استفاده شود که این تصمیم به عصیان آنان انجامید. حتی گویا سپاهیها در حالی‌که سکه‌هایی را که مغازه‌داران از قبول آن خودداری کرده بودند در دست داشتند وارد خانه بیگلربیگی محمدپاشا شدند و خطاب به او گفته بودند:

«آیا از سیصد سال پیش تاکنون سلاطین به سربازان چنین حقوقی پرداخت کرده‌اند؟ امّا از وقتی که توندیم سلطان شدی چنین وضعی پیش آمد.» که محمدپاشا با سخنان تند و خشونت‌آمیز آنان را پاسخ گفته بود. از این روی سپاهیها به دیوان همایونی رفته، دادو فریاد و تهدید آغاز کرده بودند، با تحریک حاسدان محمد پاشا کار بالا گرفت که با اعدام محمد پاشا و دفتردار محمود افندی شورش خاموش شد.

تکرار شورشها

سپاهیان که از این موفقیّت گستاخ شده بودند، چند سال بعد یعنی به سال ۱۰۰۱هـ/ ۱۵۹۵م این‌بار به‌سبب تاخیر در پرداخت حقوق سر به شورش برداشتند و خواهان سر انیر پاشای دفتردار[1] شدند موافقت شد که حقوق آنان را از خزانه اندرون پرداخت کنند، امّا آنان نپذیرفتند. دفتردار بینوا مجوّزه یعنی دستارش را از سربرداشت و به راه افتاد تا خود را برای کشتن تسلیم افراد کند امّا اعضای دیوان مانع شدند. در این بین هنگامی که نگهبانان افرادی را که به تماشا آمده بودند از آنجا می‌راندند، ناگهان صدایی برخاست که «بزنید» مردم که تصور می‌کردند از سوی پادشاه دستور زدن سواره‌نظام صادر شده است، با چوبدستی و با استفاده از هیزمهایی که برای قصر آورده بودند به سپاهیها [افراد سواره‌نظام] حمله بردند، شماری را کشتند و مانده را فراری دادند و به این سان شورش خاموش شد.

پس از این حادثه به سال ۱۰۱۲هـ/ ۱۶۰۳م سواره‌نظام قاپوقولی به تحریک گوزلجه محمود پاشا قائم‌مقام صدارت سلطان محمد سوم را به «آیاق دیوانی»[2] فراخواندند و سبب شدند تا عثمان آغای قاپوآغاسی و غضنفر پاشای قزلار آغاسی را که در امور مملکتی اعمال نفوذ و دخالت می‌کردند، گردن زدند.

محمدپاشا با این تحریک به شورش می‌خواست جای وزیر اعظم یمیشچی پاشا

۱- پیشکار دارایی-امین‌الیّه. مترجم

۲- جلسه همگانی که در خارج از کاخ شاه با متقاضیان تشکیل می‌داد. مترجم.

را بگیرد. امّا یمیشچی حسن پاشا شتاب‌زده از جبهه اتریش به استانبول آمد و به کانون ینی‌چری که پیش‌ها فرمانده آن بود پناهنده شد و ینی‌چریها را به رویارویی با سواره نظام واداشت، به دستور شاه ینی‌چریها وارد عمل شدند و سواره‌نظام را کوبیدند و به این ترتیب بین دو کانون نفاق افتاد.

قیام به تحریک مره حسین پاشا

پس از این روی داد صرفنظر از رویدادهای ناچیز به گهگاه، تا کشته شدن عثمان دوم و دومین دوره حکومت مصطفی اول از سوی سواره‌نظام سرکشی دیده نشد. در دو مورد یاد شده [قتل عثمان دوم و...] هم سواره‌نظام با ینی‌چریها که عامل اصلی شورش بودند همکاری داشتند.

در شورشی که در زمان دومین دوره سلطنت مصطفی اول و به تحریک مره حسین پاشا به‌منظور احراز مقام صدراعظمی صورت گرفت سواره‌نظام نقش مهمی داشت.

اقدامات مراد چهارم

در اوایل سلطنت مراد چهارم کردار سپاهیها با دولت و با مردم به مرز تحمل‌ناپذیر رسیده بود آنان در پی موفقیتهاشان خواه در استانبول و خواه در شهرستانها[1] صاحب نفوذ و اقتدار بودند. در جابه‌جایی آناطولی شورشیانی از این کانون پرورش یافته بود، اینان بیشتر حالت دسته‌های راهزن داشتند تا سربازان حقوق‌بگیر دولت. مراد چهارم که بی‌ادبیهاشان را در استانبول به چشم دیده بود و کردارشان را در شهرستانها شنیده بود پس از آن که زمام امور کشور را خود در دست گرفت، درباره آنان به سختی شدت عمل نشان داد، گام‌به‌گام تعقیبشان کرد، به‌موجب قانون، شماری از افراد با سابقه و شایستهٔ کانون ینی‌چری وارد سواره‌نظام قاپوقولی می‌شدند، مراد چهارم به‌گونه‌ای دیگر از آنان دلجویی کرد و مانع انتقال آنان به سواره‌نظام شد و تا زمانی که زنده بود توسط مامورین مخفی خویش افراد سرکش را شناسایی و پاکسازی کرد.

۱- با توجه به این‌که سپاهیها دامداری می‌کردند، از این روی بیشترین شمار آنها مقیم شهرها و قصبه‌ها و صاحب کشتزار بودند و مناطق اطراف را زیر نفوذ خود داشتند.

شورشهایی در زمان صوفی محمد پاشا و کوپرولی محمد پاشا

همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم، سپاهیها علی‌رغم گذشتی که در پی جلوس محمد چهارم دربارهٔ آنان شده بود، سر به شورش برداشتند، امّا وزیر اعظم صوفی محمد پاشا با یاری گرفتن از ینی‌چریها شورش را سرکوب کرد و شماری از سرکردگانشان را که دستگیر کرده بود، کشت.

بار دیگر در پی صدارت کوپرولی محمدپاشا سپاهیها که خواهان صدارت، کاپیتان دریا صیدی محمدپاشا بودند، علیه کوپرولی محمد پاشا شورشی تدارک دیدند، امّا وزیر اعظم که پشتیبانی ینی‌چریها را جلب کرده بود، ضربهٔ سهمناکی به آنان زد و اعتبار آنان را به صفر رسانید.

شورش به هنگام رویارویی با خصم

در جریان جنگی که به سال ۱۰۹۴هـ/ ۱۶۸۳م آغاز شد و به شکست سریع اردوی عثمانی در جبهه اتریش انجامید، در پی تحریکاتی که صورت گرفت سپاهیهای حاضر در جبهه ناگهان سر به شورش برداشتند (شوال ۱۰۹۸هـ/ ایلول ۱۶۸۷م). همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم در اثنای شورش وزیر اعظم بشناق سلیمان پاشا گریخت و با پیوستن افراد کانونهای ینی‌چری، توپچی و جبهه چی شورش گسترده شد. در ادامه این شورش افراد یاد شده جبهه را رها کردند، به استانبول رفتند، محمد چهارم را از سلطنت خلع کردند و شش ماه استانبول را زیر و زبر کردند که سرانجام در ربیع‌الاول ۱۰۹۹ هـ/ شبات ۱۶۸۸ م با بر افراشتن سنجاق شریف [عَلَم همایونی] شورشیان به مجازات رسیدند.

ابواب جمعی کانون سواره‌نظام

تعداد افراد کانون سواره‌نظام در اثنای مرگ سلطان سلیمان قانونی ۵۸۸۵نفر بود این تعداد در اواخر قرن ۱۶ به ۱۳/۰۰۰ و در سال ۱۰۰۶هـ/ ۱۵۹۷م به ۱۷/۰۰۰نفر افزایش یافت. کاپیتان دریا قرا مراد پاشا که سواره‌نظام را علیه ابشیر پاشا برانگیخته بود افراد رانده شده از کانون را باز وارد کانون کرد که شمار افراد آن به ۵۰/۰۰۰ نفر رسید امّا در زمان صدارت خاندان کوپرولی با تعدیلهایی که صورت گرفت این تعداد به ۱۵/۰۰۰ نفر کاهش یافت.

سربازان ایالتی

در جلد دوم اثرمان درباره افراد تیمارلی (سواره‌نظام زمین‌دار)، پیاده‌نظام مسلّم، یوروک، جانبار، تاتار، آقن‌جی، دلی، عزب، گونولّی و بشیلی سخن گفتیم. در این جلد خواهیم دید که چگونه در این تشکیلات از اواخر قرن شانزدهم به بعد بخشی از آنها یا بسیار ناتوان شدند و یا منحل شدند.

تیمارلی یا سواره‌نظام زمین‌دار[1]

نیروهای شش‌گانه یاد شده تا اواخر سلطنت سلطان سلیمان قانونی نیرومندترین و پرافتخارترین نیروهای اردوی عثمانی بودند. از اواخر قرن شانزدهم به بعد افراد بیگانه وارد این گروهها شدند و زمین‌دار شدن سپاهیها وضع کانون را در هم آشفت. واگذاری برات به لطایف‌الحیل واگذاری «تیمار» پرورش یافتگان کانون پس پدرشان به دیگر کسان، سهل‌انگاری و رشوه‌خواری بیگلربیگی‌ها در جریان واگذاری تیمار، این تشکیلات مهم سواره‌نظام را در هم آشفت که تأثیر این آشفتگی در جنگها چهره نمود.[2] از آن گذشته، در اثنای جنگ قفقاز و داغستان اوزدمیر اوغلی عثمان پاشا برخلاف قانون تیمار و زعامت[3] در اختیار حقوق‌بگیران چون کاتب، چاووش، قوناقچی و... گذارد.[4] از دیگر سوی با بدون صاحب یا بی‌وارث شدن تیمارها، تیمارهایی که درآمد بیشتری داشتند ضمیمه مقاطعهٔ میری (خزانه واردات) می‌شد. هم‌چنین باز در این ایام یعنی اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم «تیمار»های سپاهیان تیماردار محارب که بدون وارث می‌ماند، به‌جای آن که در اختیار جنگاوران

۱- ج ۱ اثر.

۲- دفتر مهمّه ۷۸ ص ۳۱۷.

۳- ج ۱ اثر.

۴- وقتی‌که اوزدمیراوغلی، تیمار و زعامتهای بدون صاحب را به افراد و همراهان خود که در جبهه با او بودند واگذار کرد مردم ولایتها شکایت آغاز کردند توضیح این‌که اراضی یاد شد می‌بایست در اختیار افرادی قرار می‌گرفت که بارها در جنگها شرکت می‌داشتند امّا اوزدمیر پاشا پاسخ داد:

افراد من با من در جنگها شرکت داشتند و استحقاق تصاحب اراضی اعطایی همایونی دارند. سرانجام یک‌سوم این اراضی در اختیار افراد اوزدمیر قرار گرفت و دو سوم مانده به افرادی که در ایالتها به انتظار دریافت تیمار به‌سر می‌بردند داده شد. (نتایج الوقوعات به نقل از قوچی‌بیگ ج ۱ ص ۱۳۳ و رساله قوچی‌بیگ چاپ ذی‌الحجه ۱۲۷۷).

قرار گیرد به کوتوله‌ها، لالها و دلقکهای دربار و دیگر افراد غیر شایسته داده می‌شد در نتیجه تعداد افراد سواره‌نظام کاهش یافت و این وضع تأثیر عمیقی در توان کلی اردو به جای گذارد. در آغاز اگر چنانکه یک سپاهی تیماردار که تیمار استحقاقی او را به دیگری واگذار کرده بودند می‌توانست تا استانبول بیاید و به دیوان از دست بیگلربیگی شکایت ببرد از اوایل قرن هفدهم چنین شکایتی هم بر روی آنان بسته شد.[۱]

روزگارانی بود که تنها در روم ایلی چهل هزار سوار وارد میدان می‌شد امّا در نتیجه اوضاع و احوال یاد شده شمار تیمارلی سپاهی [سواره‌نظام تیماردار] به هفت و هشت هزار تن کاهش یافت.

به‌سبب کمال و انضباط حاکم در سواره‌نظام زمین‌دار [تیماردار] افراد این کانون از نظر اعتبار با سواره‌نظام قاپوقولی در یک ردیف بودند، کاهش اعتبار تیمارداران، و واگذاری دیرلیق [اراضی] آنان یعنی تیمارهای آرپالیق[۲] و باشماق‌لیق[۳] جنگاوران به درباریان و وابستگان به دربار و اختصاص درآمد برخی از «تیمار»ها زیرعنوان مقاطعهٔ میریه به‌خزانه و یا در مقام وقف و بازنشستگی و مالکانه به این و آن[۴] سبب کاهش تعداد و نفوذ کانونهای قاپوقولی شد. نیروی دفاعی کشور از این بابت سخت آسیب دید.[۵]

۱- از فرمان مورخ ۱۰۰۰هـ/ ۱۵۹۲م ارسالی به بیگلربیگهای آناطولی:

«چندین سال است که به‌دنبال وقوع جنگ در دیار شرق در بین زعما و ارباب تیمار بر سر تیمارهای بدون صاحب دعوی و نزاع اندک نیست. از این روی به افرادی که جهت تظلم به سدّه سعادتم مراجعه کرده بودند، احکام شریفه داده شده بود و با آنکه به تو نیز فرمان همایونی‌ام مبنی بر بررسی احوالشان بر موازین حق صادر شده است ولی در مراجعه به تو در تمسک طرفین دعوا احقاق حق نشده است و با آنکه در این مورد به قاضیان نیز فرامین عاجل صادر شده است باز معلوم خاطر همایونم شد که به شاکیان ظلم روا شده است...» (مهّمه ۶۹ ص۱۳۷).

۲- جلد ۱ اثر.

۳- جلد ۱ اثر.

۴- شماری از نزدیکان یا ووز سلطان- سلیم، از او مقداری اراضی مالکانه درخواست کرده بودند. روایت است که پادشاه در پاسخ گفته بود: ما در آغاز جلوسمان بر اثر غفلت چندین روستا به‌عنوان مالکانه به علی‌پاشا دادیم، هنوز هم که هنوز است پشیمانیم از این‌که اراضی را که اختصاص به اهل سیف (جنگجویان) دارد چرا به دیگر کسان تحویل داده بودیم، (نتایج الوقوعات ج ۱ ص۱۲۴).

۵- هامّر، ج۷ ص۱۵۷ و ۱۵۸. قوچی‌بیگ در مورد سوءاستفاده در مسائل مربوط به زعامت و تیمار در نیمه اول قرن هفدهم چنین می‌گوید:

«هنوز هم هنوز است که «دیرلیق» ارباب زعامت و تیمار که عندالتحقیق «عسکر دین» نامیده می‌شدند قطع شده

←

استفاده از سواره‌نظام تیماردار در خدمات پشتیبانی

از اواسط قرن هفدهم در پی انحلال دسته‌های خدمات، سواره‌نظام هم مانند پیاده‌نظام، مسلّم و یوروکها به خدماتی چون حمل توپ، مهمّات، لوازم جنگی و نیز آذوقه برای قلعه‌ها گمارده شدند. و این دومین ضربه‌ای بود بر پیکر تشکیلات سواره‌نظام تیماردار و جای یک چنین نیروی مهمی را قوای نامنظمی چون نظرات نیروی دریایی، ساریجه و سکبان دست‌پروردگان والیان ولایتها بودند، گرفتند.

تا اوایل قرن هفدهم ابواب جمعی تیمارلی سپاهی‌های آناطولی و روم‌ایلی با احتساب نیروهای جبه‌جی که قانوناً می‌بایست به‌همراه آنان در جنگ شرکت می‌جست بیش از نود هزارتن[1] بود که بعدها به دلایلی که در سطور پیشین به آن اشاره شد این تعداد به یک سوم کاهش یافت.

اخذ مالیات در ازای تیمار

پس از آن‌که از اهمیت و ارزش تیمارلی سپاهی‌ها کاسته شد، چون درآمد این تیمارها بسیار تشخیص داده شد، با توجه به نیاز بسیار خزانه مقرر شد که از هر تیمار سالانه مالیاتی با نام «بدل تیمار» بگیرند که تقریباً به اندازه نیمی از درآمد هر تیمار می‌شد. این تصمیم در آناطولی به رودررویی تیمارلی سپاهی‌ها و در جنگ گریز به شورش آنان انجامید.[2]

→

است و آنان بی‌نام نشان افتاده‌اند و علم فتنه و فساد برافراشته. تا تاریخ ۹۹۲ (۱۵۸۴م) قراء و مزارع ارباب سیف در دست اوجاق‌زاده‌ها [فرزندان اعضای کانون] بود و در بین آنان اجنبی و بداصل و نسب نفوذ نکرده بود.

نخستین حرکت خلاف مرسوم در زمان اوزدمیراوغلی عثمان پاشا آغاز شد. عثمان پاشا، تیمارهایی در اختیار بیگانه‌هایی که منشأ خدماتی شده بود قرارداد و بعدها کسانی صاحب تیمار شدند که منشأ هیچ خدمتی نبوده‌اند. املاک بی‌وارث [اراضی بی‌وارثی که دولت در اختیار می‌گرفت] برخلاف قانون در اختیار استانبول‌نشینان [دولتمردان] قرار گرفت. ارکان دولت و وکلا تیمار و زعامتهای بی‌وارث را به‌نام اطرافیان خود ثبت کردند و گذشته از آن از تیمارهای برگزیده شماری ضمیمه باشماق‌لیق و آرپالیق شد و شماری هم ملحق به خاصهٔ همایونی گشت. و شماری هم به کسانی که قدرت کار داشتند و سالم بودند به‌عنوان بازنشستگی تفویض شد و به این سان تیمارهای نظامی محل درآمد غیرنظامیان شد (از رسالهٔ قوچی‌بیک چاپ ۱۲۷۷ ص ۱۲)

۱- «در قوانین آل عثمان در خصوص مضامین دفتر دیوان» (رساله عین علی) آمده است که: در نیمه اول قرن هفدهم ایالت روم ایلی با بیست و چهار سنجاق بیش‌ترین تعداد تیمارلی سپاهی با جبه‌جی را داشت که بالغ بر سی و سه‌هزارتن می‌شد. و ایالت آناطولی با چهارده سنجاق هفده هزار تیمارلی سپاهی و جبه‌جی داشت، تعداد تیمارلی سپاهی‌های دیگر ایالتها کم‌تر بود.

۲- در تاریخ نعیما ج۵ ص۸ و هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج۱ ص ۱۷۰ و نتایج الوقوعات ج۲ ص۹۵ وضع این مالیات را

در بند شش و دوازده «رساله قوجی‌بیگ» که تقدیم مراد چهارم کرده بودند، دربارهٔ چگونگی اختصاص تیمار به افراد از سال ۹۹۲ه/ ۱۵۸۴م به بعد اطلاعاتی آمده است.

←

در زمان محمد سوم ذکر کرده‌اند که ناشی از بی‌توجهی و غفلت است. این مسأله زمان محمد چهارم بود مصادف است با سال ۱۰۶۰ه/ ۱۶۵۰م.

کانونهای پشتیبانی[1]

در مورد «یایا»، «مسلّم» یوروک، جانبار و «تاتار» در جلدهای گذشته اثرمان سخن گفتیم و گفتیم که وظیفه افراد این کانونها در تشکیلات لشکری عثمانیها عبارت بود از: حمل توپ و مهمات، بازسازی و نیز گشودن جاده به هنگام جنگ، حمل آذوقه، بازسازی دژها، خدمات مربوط به تعمیر کشتی، ساختن پل، کار در معدنها و وظایفی از این دست که اندک‌اندک این وظایف به سواره‌نظام تیمارلی سپرده شد.

یوروک و مسلّم

در ایالت روم‌ایل تعداد سی مسلّم و یوروک، یک کانون را تشکیل می‌داد.[2] از این تعداد، پنج نفر «اشکینجی» و بیست و پنج نفر دیگر «یاماک»[3] بود. به هنگام نیاز به خدمت، این پنج اشکینجی وارد خدمت می‌شدند و هر کدام از یاماک‌ها می‌بایست به هر یک از این پنج اشکینجی نفری پنجاه آقچه معادل عوارض دیوانیه [بجای مالیات دولتی] کمک هزینه پرداخت می‌کردند. از سوی دولت مزرعه‌ای در اختیار هر یک از اشکینجی یوروک و مسلّم قرار می‌گرفت که در آن کشت وزرع می‌کردند و عشر عایدات آن به‌عنوان تیمار حق اشکینجی بود که در ازای این تیمار به

۱- عقبه.

۲- کانونهای یوروک با اسامی ویزه، یانبولی، تکرداغ، اوفچه‌بولی، سلانیک، قوجاجیق و نال دوکن فعالیت داشتند و مسلم‌های روم‌ایلی هم ایزه، قزلجه، چیرمی، ویزه و چیگنه نامیده می‌شدند.

۳- وصله، پادو، وردست. سرباز ینی‌چری مرزبان. فرهنگ ترکی به فارسی.

هنگام بروز جنگ به نوبت در آن شرکت جستند.

در اواخر قرن شانزدهم تعداد کانونهای یوروک ۱۲۹۴ و تعداد کانونهای مسلّم ۱۰۱۹ کانون بود. یک‌دهم از افراد یک هزار و دویست و هشتاد نفره جانبار و تاتار عازم جبهه می‌شدند و همراه با یورک‌ها و مسلّم‌ها وظایف یکسانی را انجام می‌دادند. امّا در اواخر قرن شانزدهم این تشکیلات منحل و مزرعه‌ای تحت اختیار آنان به تیمار و زعامت تبدیل شد.

یایا و مسلّم

تعداد نیروهای آماده به خدمت یایا و مسلّم‌های ایالت آناطولی(1) که در جنگها خدمات پشتیبانی انجام می‌دادند شش هزار و پانصد تن بود که با احتساب یا ماکهاشان این شمار به بیست هزار و پانصد نفر افزایش می‌یافت، در اواخر قرن شانزدهم این کانونها منحل شد و مزرعهٔ آنان تبدیل به تیمار شد که این زعامت و تیمارها ضمیمه ایالت تحت مسئولیت کاپیتان پاشا [فرمانده نیروی دریایی] می‌شد.

۱- تعداد کانونهای یایاو مسلمّ در داخل ایالت آناطولی چهارده کانون بود که در سنجاقهای کوتاهیه، ساروخان (مانیه) آیدین، خداوندگار (بروسه)، قسطمونیه، منتشا (مغله.)، افیون، قره حصار، تکه ایلی، (انطالیه)، چانقری، حمید ایلی (اسپارطه)، سلطان دونی، (اسکی شهر)، قراسی (بالیکسری)، مستقر بود.

نیروهای اونجی

آقنجی‌ها

آقنجیها یعنی نیروهای سواره‌نظام سبک دولت عثمانی در مرزها و یا مناطق حساس مستقر بودند و تا اواخر قرن شانزدهم با روسفیدی منشأ فداکاریهای خارق‌العاده نسبت به دولت بودند. امّا در جریان عملیات مربوط به شورش میخال حاکم افلاق (سال ۱۵۹۵م) بر اثر بی‌تدبیری سنان پاشا وزیر اعظم این کانون تا سرحد نابودی تلفات داد. به این سان با آنکه این کانون طی نیمه اول قرن هفدهم با نیروی ناچیز تا حدودی در بعضی از جنگها حاضر شد امّا نتوانست حتی نیمی از قدرت پیشنش را به‌دست بیاورد و کمر راست کند. از این تاریخ به بعد بخشی از وظایف آقنجی‌ها را تاتارهای آق قرمان، بوجاق، دوپروجه و نیروهای خان‌کریمه انجام می‌دادند.

در سال ۱۰۲۹ه/ ۱۶۲۰م تعداد نیروهای آقنجی تحت اختیار خضر پاشای سالخورده (پسر میخال) سنجاق بیگ و یدین به سه هزار تن کاهش یافت.[۱]

دلی‌لر[۲]

دلی‌لر جزو نیروهای مرزی «سرحد قولی»[۳] بودند که طی قرن ۱۶ در مرزهای

۱- در اواخر قرن شانزدهم آقنجیهای طرخانلی برای مقابله با شورشیان مانیه در موره مستقر بودند. حسن بیگ که در سال ۹۹۱ه/ ۱۵۸۳م درگذشت، از پسران طرخان بود و فرماندهی آقنجیهای آن ناحیه را به‌عهده داشت. در قرن یاد شده برای سرکوبی شورشهای حوالی آلبانی هم در «ویلچرین» روم‌ایلی یک شاخه آقنجی مستقر بود. آنها در صورت لزوم همراه بیگلربیگی روم‌ایلی در جنگ شرکت می‌کردند (دفتر مهمّه شماره ۵۱ص ۵۷ و ۵۸ سنه ۹۹۱).

۲- دلی به معنی دیوانه. -م.

۳- به معنی غلامان مرزی. مترجم.

روم‌ایلی بویژه «بسنه» (بسنی) جزو همراهان بیگلربیگی روم‌ایلی بودند که بعدها در خدمت والیان هم قرار گرفتند. افزون بر این آنان در مقام سواره‌نظام سبک نیروهای سر حد قولی هم انجام وظیفه می‌کردند.

عزب لر[۱]

عزبها که از صنف پیاده «یرلی قولی»[۲] بودند با عنوان «عزب قلعه‌ها» از دژها بویژه قلعه‌های مرزی حفاظت می‌کردند. آنان به دسته‌هایی به‌نام عزبان اول، عزبان ثانی و عزبان ثالث تقسیم می‌شدند، هر دسته عزب برای خود صاحبمنصبانی چون یک آغا [فرمانده]، که خدا، کاتب، اوداباشی و بیرقدار داشت. عزبها روزمزد بودند و دستمزدشان از محل مالیاتهای محل استقرارشان و یا از محل حواله پرداخت می‌شد.

گونونلی لر[۳]

آنان جزو سواره‌نظام «سرحد قولی» و متشکل از ساکنان نواحی مرزی بودند و موظف بودند که از مرزهای شهر و یا قصبهٔ خویش محافظت کنند، حقوقشان از مالیاتهای محل اقامتشان تأمین می‌شد که صاحبمنصبانی تحت‌عنوان گونونلی آغاسی، کاتب، بیرقدار، کدخدا و چاووش داشتند، مهارت در سوارکاری از شرایط استخدامشان بود.

بشیلی لر

آنان هم از سواره‌نظام «سرحدقولی»[۴] بودند که از پلاتقاها یعنی سنگرها، بندکها یعنی موانع ونیز از مواضع دفاعی نزدیک اراضی دشمنی که به محاصره در می‌آمد، دفاع می‌کردند. بشیلی‌لر در صورت لزوم آقن نیز می‌کردند و از اوضاع و احوال خصم، حکومت را آگاه می‌ساختند. فرماندهشان بشلی یا بسلی خوانده می‌شد.[۵] این

۱- مجّرد، غیرمتاهل.

۲- غلامان محلی.

۳- داوطلبان. مترجم.

۴- غلامان مرزی. مترجم.

۵- از بررسی دفاتر چنین برمی‌آید که اینان با «فاریسان» از یک صنف بودند. یعنی در مواردی که سخن از نظامیان بشیلی به میان می‌آید، از «فاریسان» بحث نمی‌شود و هنگامی که سخن از «فاریسان» است از بشیلی نامی برده نمی‌شود به فاریسان‌ها در دفاتر مربوط به قلعه‌های مجارستان، سمندره و بسنه بر می‌خوریم و نام بشیلی‌لر را در دفاتر دژهای مرزی ویدین، خوتین [هوتین]، کیلی، آق‌قرمان و لهستان می‌بینیم.

عده هم به دسته‌های بشیلی‌های راست و چپ و یا «بشیلیّان اول»، «بشیلیان ثانی»، «بشیلیان ثالث و رابع تقسیم می‌شدند. حقوق آنان از محل مالیاتهای ایالتی که در آن مستقر بودند و یا عایدات اوجاق‌لیق[۱] پرداخت می‌شد.

فاریسان[۲]

جزو سواره‌نظَام سرحدقولی بودند و با توجه به اهمیت قلعه‌ها به دسته‌های فاریسان اول، فاریسان ثانی و فارسان ثالث تقسیم می‌شدند، آنان از دو فرمانده به نامهای «بیرینجی آغا» و «ایکنجی آغا»[۳] اطاعت می‌کردند این فرماندهان در قلعه مرکز سنجاق[۴] مستقر بودند و افراد دسته‌هاهم در قلعه‌های تابعه سنجاق خدمت می‌کردند. آنان حقوق خود را از مالیاتهای محل اقامتشان و یا عایدات «اقطاع»[۵] محلی که به آنها اختصاص می‌یافت، دریافت می‌کردند.[۶]

۱- به حقوق اختصاص داده شده به افراد محلی گفته می‌شود که از عشر عایدات یک محل، یا خراج یک قصبه و سنجاق و یا عوارض گمرکی تأمین می‌شد، عایدات محلهای یاد شده منحصراً به جایی پرداخت می‌شد که به آن اختصاص یافته بود.

۲- فارسها، فارسان، به‌نظر می‌رسد که از فَرَس و به معنی سوارکاران آمده باشد. مترجم.

۳- فرمانده اول و دوم.

۴- جلد اول اثر.

۵- همان جلد. مترجم.

۶- مثلاً مقاطعات تونس به مقام اوجاق‌لیق به افراد مستقر در قلعه «اوزی» اختصاص داده شده بود.

فصل چهارم

تقسیمات کشوری دولت عثمانی

ایالتها و ولایتها

چگونگی ایالتها تا میانه قرن شانزدهم

تا به هنگام مرگ سلطان سلیمان قانونی، در قاره اروپا سنجاقهای بودین، طمشوار، اوزی (سستره)، روم‌ایلی را داشت. در قاره آسیا سنجاقهای آناطولی، قرامان (قونیه)، ایالت روم (مرکز ش‌سیواس بود) ارض‌روم، ذوالقدریه (مرعش)، وان، دیاربکر، بغداد، بصره، یمن[1]، شام، حلب و در قارهٔ آفریقا مصر، حبشه، طرابلس، جزایر[2] داشت. هم‌چنین در سه قاره یاد شده و منطقه مدیترانه سنجاقهای تحت فرماندهی کاپیتان پاشا (کاپیتان پاشا ایالتی) وجود داشت. افزون بر آن که یاد شد در آناطولی شرقی نیز سنجاقهای اوجاق‌لیق و یورت‌لیق[3] بود.

از نیمه دوم قرن شانزدهم به بعد ونیز در قرن هفدهم به سبب فتوحات و یا با تقسیم ایالتهای بزرگ، به حسب ضرورت و ایجاب به ایالتهای کوچک، به‌شمار ایالتها افزوده شد. در آغاز کار اداره ایالتها به بیگلربیگیها سپرده می‌شد اما بعدها در پی افزایش شمار وزیران اندک‌اندک وزیران هم برای اداره آنها گمارده شدند.

۱- بیگلربیگی‌نشین یمن در سال ۹۷۳ه‍/ ۱۵۶۵م به دو بیگلربیگی‌نشین یمن و صنعا تقسیم شد. برای بیگلربیگی یمن مراد بیک و برای اداره شام ردوان پاشا منصوب شد (مهمّه ۵ ص۲۷۸، ۶۲۸ و ۶۲۹). تقسیم یمن به دو منطقه کوهستانی (صنعا) و ساحلی (زبید) و مخالفت بیگلربیگیهای این دو منطقه با یکدیگر سبب شد که «مطهّر» امام زیدیه فرصت را غنیمت شمرد و به فعالیت درآید (۹۷۵ه‍/ ۱۵۶۷م)، از این روی این ایالت یکی شد و اداره آن را به اوزدمیر اوغلی عثمان پاشا دارند.

۲- ایالت جزایر زمانی به دو قسمت جزایر و جزایر غرب تقسیم شده بود.

۳- جلد ۱ همین اثر مترجم.

ایالتهایی که بعداً به‌وجود آمد

در زمان سلطان سلیم دوم با فتح قبرس (۱۵۷۱م) ایالت دیگری تشکیل شد و بعد هم به سال ۹۸۷ه/ ۱۵۷۹م با پیوند خوردن اولتی وارخان ایالت چلدر و در سال ۹۸۹ه/ ۱۵۸۱م با یکی شدن قارص، طرابلس غرب و باطوم[1] ایالت طرابزون یا باطوم تشکیل شد و در سال ۹۹۰ه/ ۱۵۸۲م/ کفه، در سال ۹۹۴ه/ ۱۵۸۶م موصل و به سال ۹۸۸ه/ ۱۵۹۰م موصل هر یک به صورت یک ایالت درآمدند. در سال ۱۰۱۰ه/ ۱۶۰۱م به سبب اهمیت موقعیت شهرهای مرزی اغری و گانیژه آن دو به صورت ایالت[2] درآمده افزون بر آن در سال ۱۰۱۷ه/ ۱۶۰۸م ایالت ادنه (آدنا) تشکیل شد[3] و در سال ۱۰۲۳ه/ ۱۶۱۴م سنجاقهای بیروت و صفد از شام جدا شد ایالت صیدا[4] به‌وجود آمد و در سال ۱۰۷۰ه/ ۱۶۵۹م اردل از مجارستان جدا شد ایالت واراد تشکیل یافت.

اواخر قرن شانزدهم در زمان سلطنت مراد سوم در پی موفقیتهایی که در آغاز جنگ باایران نصیب دولت عثمانی شد آذربایجان از جمله تبریز، شیروان، نهاوند، گرجستان (تفلیس) و لرستان به اختیار این دولت درآمد که به‌موجب قرارداد ۹۹۸ه/ ۱۵۹۰م شاه‌عباس اول مناطق یاد شده را به عثمانیها واگذار کرد و محافظ‌نشین و یا بیگلربیگی‌نشینهای تبریز، شروان، لرستان و قارص به‌وجود آمد، امّا با پیمان‌نامهٔ مورخ ۱۰۲۱ه/۱۶۱۲م شاه‌عباس این نواحی را به استثنایی قارص باز پس گرفت.[5]

ایالتهای نیمهٔ نخستین قرن هفدهم

در نیمه نخستین قرن هفدهم ایالتهای دولت عثمانی در سه قارّه به شرح زیر بود: در آسیا و آفریقا ایالتهای آناطولی، قرامان، ذوالقدر (ادنه)، روم (سیواس)، ارض‌روم، طرابزون و یاطوم، چلدر، شروان، وان، دیاربکر، شهرزور، موصل، بغداد، بصره،

۱- یکی شدن سنجاق طرابزون که تا سال ۹۹۰ه/ ۱۵۸۲م جزو بیگربیگی‌نشین ارض‌روم بود، با سنجاق قره حصار شرقی به تشکیل بیگلربیگی‌نشین باطوم یا طرابزون انجامید.

۲- نخستین بیگلر بیگی این‌جا «تریاکی حسن پاشای» معروف بود.

۳- ادنه تا سال ۱۰۱۷ه/ ۱۶۰۸م به‌صورت اوجاقلیق در اختیار رمضان اوغول لاری [آل رمضان] بود امّا در سال یاد شده، در زمان پیرمنصوربیک از آل رمضان به بیگلربیگی‌نشین تبدیل شد که سالانه یک بار آقچه از عایدات ادنه به پیرمنصوربیگ داده می‌شد. (مهمّه ۸۰ ص ۳۶۲).

۴- مهمّه ۸۰ ص ۱۴۱.

۵- به سبب جنگی که با ایران...

لحسادیر راهبه که بعدها «رکّا» نام گرفت، حلب، شام، طرابلس شام، صیدا (بَرالشام)، یمن، مصر، حبشه، طرابلس غرب، تونس، جزایر، قبرس، به اضافه ایالتهای کاپیتان پاشا و اوجاق‌لیق و فئودال‌نشینهای آناطولی و افزون بر آنها امیرنشین گلّه مکرّمه وجود داشت. سلطان‌نشین فاس نیز مدتی تحت‌الحمایه عثمانیها درآمده بود.

در اروپا: بیگلربیگی‌نشینهای روم‌ایلی، موره، اوزی، بسنه [بسنی] بودین طمشوار، واراد، اغری، قانیژه، کفه، اویوار وجود داشت، می‌باید خان‌نشین کریمه را که حاکمیت مقتدر عثمانیها را پذیرفته بود ونیز ویوودە‌نشین[1] افلاق و بغدان و پادشاهی اردل (ترانسیلوانیا) را نیز به آنها افزود. برای کوتاه زمانی هم قزاقهای اوزی که تابع لهستان بودند و مجارستان میانه هم تابع عثمانیها بود.

پس از ناکامی در دومین جنگ وینه، از ایالتهای طمشوار، اغری، قانیژه و واراد در مجارستان میانه که دراختیار عثمانیها بود، به جز طمشوار به تصرف اتریش درآمد و در همان ایام شبه جزیره موره از دست عثمانیها بدر شد و مرزهای عثمانی در اروپا بسیار محدود شد.

سلسه مراتب والیان ایالتها

تا مرگ سلطان سلیمان قانونی اداره امور ایالتها (به جز ایالت مصر) به پاشاهای دوطوغه[2] واگذاری می‌شد بعدها برای اداره کارهای ایالتهای مهم چون بودین، یمن و بغداد والیانی با رتبه وزیر گمارده شدند نزدیک به اواخر قرن شانزدهم یعنی در سال ۹۹۲هـ/ ۱۵۸۴م برای تصدی ایالت دیاربکر از وزیران منصوب شدند که در پی آن بر اثر فزونی شمار وزیران اندک‌اندک در مورد سایر ایالتها هم این چنین عمل شد.

واگذاری ایالتها به وزیران (پاشاهای سه طوغه) موجب آمد که آنها به دو گروه وزیران داخلی و خارجی تقسیم شدند. وزیران داخلی، وزیران مشاور یعنی وزیران مسنددار در دیوان بودند و اداره امور ایالتها به وزیران خارجی واگذار می‌شد.

انگیزه‌های ناتوانی در اداره کارهای ولایتها

پس از قرن هفدهم اصول پیشین یعنی گماردن والیان از بین افرادی که شایستگی از خود نشان داده بود به حکومت سنجاقها درهم ریخت و برای اداره کارهای ولایتها

۱- لقب والیان روم‌ایلی. مترجم.

۲- جلد ۱ همین اثر. مترجم.

کسانی گمارده شدند که فاقد هرگونه لیاقت و شایستگی بودند و با اعمال نفوذ و حمایت درباریان و دادن رشوه به این سمت رسیده بودند نتیجه ویرانگر این شیوه و افزون بر آن سپردن کارهای ولایتها به‌دست وزیران در اندک زمانی آشکار شد و رفته رفته در کشور ناامنی افزوده شد و بی‌شک مردم شهرها و روستاها از این رهگذر سخت ناراحت بودند.

از دیگر سوی برخی از وزیر اعظمها هدیه قانونی راکه پس از انتصاب والی از او می‌گرفتند به مزایده می‌گذاشتند و کسی که بهای بیشتری می‌پرداخت اداره کار ولایت به او سپرده می‌شد، و والی تعیین شده هم برای جبران آن مردم را غارت می‌کرد، چنین کردارها سبب بروز حوادث تأسف‌آوری شد که به نظام دولت سخت خلل وارد ساخت. بویژه در نیمه نخستین قرن هفدهم پی‌درپی والیانی راکه به اداره ولایت پردرآمدی گمارده می‌شد برکنار می‌کردند بطوری که گاهی طی یک‌سال در یک ایالت پنج یا شش والی عزل و نصب می‌شد و نیازی به گفتن نیست که والی معزول پیش از برکناری برای سرکیسه کردن مردم چه کارهایی که نمی‌کرد.

به‌موجب قانون، انتظامات قصبه‌ها به سوباشیهای تیمارلی سپاهی و افرادش واگذار می‌شد، امّا با انحلال این کانون لوندها و سکبانهای همراه سنجاق‌بیگها به یغما و ستمگری با مردم پرداختند. این دوره از تاریخ عثمانی پر است از راهزنان «جلالیها»ی آناطولی، شورش بی‌دلیل برخی از والیها و راهزنیهای پاشاها و خانها و سپاهیها و دیگر سرکشان است که این وضع تا زمان صدارت «کوپرولی» ادامه داشت. بر اثر جنگ شانزده ساله‌ای که در سال ۱۰۹۴ھ/ ۱۶۸۳م آغاز شد دولت نتوانست به کار ولایتها رسیدگی کند در نتیجه مردم بویژه روستائیان گرفتار دست راهزنان شدند و نیروهای مسلحی چون لوند، سکبان و ساریجه[۱] به هرگونه ستمگری در حق مردم آناطولی دست یازیدند، بویژه پس از گسترش دامنه جنگ دراز مدت به شبه جزایر بالکان راهزنی سپاهیها که راه بر کاروانهای نظامی حامل وسایل بسته و مانع از انتقال وسایل و خزانه می‌شدند و آنها را یغما می‌کردند خطر بزرگی پدید آورده بود.

یکی دیگر از عواملی که اساس اداره کارها را در هم آشفت و به‌ویژه زارعین را

۱ـ ج ۱ اثر. مترجم.

دچار وضع اسفناکی ساخت، رسم گردآوری عایدات «خاص»های خزانه معروف به خاصّه همایونی و نیز عایدات خاص‌های معروف به «باشما کلیق» مربوط به وزیران بیگلربیگها و زنان دربار و وقفیّه‌ها بصورت التزام بود. به این معنی که در آغاز عایدات اینگونه خاصها توسط ویووده‌های مورد اعتماد هر صاحب «خاص» بی‌آنکه به روستایی ستم روا شود بصورت عشر و مالیات گرفته می‌شد از زمان صدارت رستم پاشا به بعد عایدات «خاصّ همایونی» به التزام داده شد و این شیوه به دیگر «خاص» هایم سرایت کرد و ستمگری «ملتزم»ها در حق روستاییان بدون در نظر گرفتن آینده آنان موجب آمد که به تعداد روستاییان «جفت بوزان» یعنی روستاییانی که در آناطولی(۱) مزرعه و زمین خود را ترک می‌گفتند افزوده شد، این ترک آشیان درهای راهزنی را بر روی «جفت بوزانها» گشود.

قوچی بیگ مشهور در رساله‌ای که به سال ۱۰۴۱ھ/ ۱۶۳۱م در زمینه اداره امور کشور نوشت و به مراد چهارم تقدیم داشت علل انحطاط دولت عثمانی و علل این انحطاط را بطور موجز بصورت بیست و یک مورد خلاصه کرده بود.(۲)

۱- رساله قوچی‌بیگ چاپ ۱۲۷۷ ص ۲۵ و نتایج الوقوعات ج ۱ ص ۱۲۴.

۲- رساله قوچبیگ چاپ ۱۲۷۷.

کانونهای غرب[1]

تشکیل کانونهای غرب

پس از آن‌که جزایر و تونس و طرابلس غرب در آفریقای شمالی به تصرف دولت عثمانی درآمد نقاط یاد شده در آغاز مشترکاً و بعدها هر کدام از آنها به‌صورت یک ایالت اداره می‌شد. چنین برمی‌آید که در سال ۹۷۲هـ/ ۱۵۶۴م جزایر متشکل از دو بیگلربیگی‌نشین «جزایر» و «جزایر غرب» بود. والی جزایر کاپیتان دریا پیاله پاشا و والی جزایر غرب حسن پاشا بود. این شیوه تا قرن شانزدهم ادامه داشت.[2]

کانون جزایر

با ورود خیرالدین بار با روس پاشا به خدمت دولت عثمانی جزایر که توسط او اداره می‌شد به‌صورت بیگلربیگی‌نشین درآمد و به خود او سپرده شد. تونس علی‌رغم یاری اسپانیا به دولت بنی‌حفص به تصرف [عثمانیها] درآمد و طرابلس غرب را هم طورقود رئیس تصرف کرد که آنجا نیز به‌صورت ولایت درآمد و اداره‌اش به او واگذار شد (۹۶۲هـ/ ۱۵۵۵م) ملوانان [لوند]های ترک حوالی جزایر، تونس، طرابلس غرب، از آیدین، ازمیر، مانیسه و مغلا (مُغله) آناطولی غربی آمده بود.

از قرار معلوم در سال ۹۲۲هـ/ ۱۵۱۶م اوروج بیگ معروف به القائم بامرالله برادر بزرگ باربا‌روس پاشا جزایر را از اسپانیائیها گرفت و مدتی در اختیار حکمران تونس

۱- کانون بنی‌چری. مترجم.

۲- مهمّه ۵ ص ۴۸۸ و مهمّه ۶ ص ۲۶۳، ۲۷۱، ۴۵۱ و منشآت فریدون بیگ ج۲ ص ۴۸۶ و ۴۸۷. پس از انتصاب قلیج علی پاشا با حفظ سمت کاپیتان دریا به بیگلربیگی جزایر، احمد پاشا سنجاق بیگ قوجاایلی هم به بیگلربیگی طرابلس غرب تعیین شد.

بود که در سال ۱۵۲۵م توسط خضر بار باروس بازپس گرفته شد، پس از آنکه خیرالدین بارباروس به خدمت دولت عثمانی درآمد، دو هزار ینی‌چری از استانبول برای حفاظت از شهر [جزایر] فرستاده شد و به این ترتیب پی کانون جزایر ریخته شد، بعدها چهار هزار «جفت بوزان»[1] از آناطولی غربی به این نیرو پیوستند. بعدها این تعداد به بیست‌هزار افزایش یافت.

این نیروها در جزایر در هفت قرارگاه که «کاریّه» گفته می‌شد مستقر بودند و تشکیلاتشان درست چون تشکیلات دسته‌های ینی‌چری بود. ارشدترین صاحبمنصب آنها ینی‌چری آغاسی بود که دیگر افسران زیردست او بودند.

به جز آنچه که گفته شد باز [در جزایر] دسته‌های سواره‌نظام از ترکها نیز وجود داشت. نیروی سواره‌نظام دیگری هم متشکل از افراد محلّی بود که به آنها مخازن می‌گفتند.

در جزایر دو «دیوان» به اسامی دیوان‌پاشا و [دیوان] آغا وجود داشت یکی مختص بیگلربیگی و دیگری از آن ینی‌چری آغاسی[2] بود دیوان پاشا «کراسه» نام داشت برخی از این دیوانها متشکل بود از خزانه‌دار (دفتردار) یالی وکیل خرجی (امین گمرک)، میرآخور، بیت‌المالچی، فرمانده عزبها، قاضی و ینی‌چری آغاسی. دیوان پاشا به کارهای ایالت و دیوان ینی‌چری به کارهای کانون می‌پرداخت، امّا پس از سال ۱۰۲۷هـ/۱۶۱۸م دیوان آغا شروع به دخالت در کار حکومت یعنی در مسئولیت دیوان بیگلربیگی کرد و نفوذ والیان را کاست و از آن پس بیگلربیگیها حالت تشریفاتی وابسته به حکومت را یافتند و کار منحصر شد به امور غیرفعّال چون شرکت در مراسم رسمی و امضای مقاوله‌نامه‌ها. با آنکه حکومت جزایر توسط دریانوردان تأسیس شد، امّا صنف لشکری یعنی ینی‌چریها در برابر آنها اعمال قدرت کردند و

۱- «جفت بوزانها» صنفی از دهقانان بودند که یا از دست راهزنان و عدم آسایش و یا برای رهایی از رعیّت بودن زمین خود را رها کرده بودند و برای گذران زندگی در جستجوی پیشهٔ دیگری بودند. به‌خاطر ترک زمین از آنان مالیات سنگینی گرفته می‌شد. اگر چنانکه فرد «جفت بوزان» پیشه دیگری اختیار نمی‌کرد و در زمین دیگر کس کشت و زرع می‌کرد، ناگزیر از بازگشت بر سرزمین خود بود، اگر چنانکه به این دستور گردن نمی‌نهاد جریمه سنگینی می‌پرداخت و می‌بایست دو عشر مالیات می‌داد (قانون نامه‌های عثمانی) بسیاری از جفت بوزانهای کناره‌های ازمیر و دریای اژه وارد کانونهای غرب شدند و به کار در کشتی پرداختند. بخشی از روستاییان در اواخر قرن شانزده و اوایل قرن هفدهم، کشتزارهای خود را رها کردند و به راهزنی پرداختند.

۲- فرمانده ینی‌چری.

کارها را به‌دست گرفتند.

کانون تونس

تونس در سال ۹۴۱هـ/ ۱۵۳۴م توسط بارباروس از دست خاندان بنی حفص بدرآمد امّا یکسال بعد به‌یاری اسپانیائیها بازپس گرفته شد و سرانجام در سال ۹۷۷هـ/ ۱۵۶۹م تونس در اختیار بیگلربیگی جزایر و کاپیتان دریا قلیچ علی پاشا قرار گرفت و شخص به نام رمضان بیگ (پاشا) از سوی او به‌عنوان قائم‌مقام تعیین شد. تونس در سال ۹۸۱هـ/ ۱۵۷۳م کاملاً به‌صورت یک ایالت درآمد و در اختیار خیرالدین پاشا قرار گرفت.

هر چند که پس از شکست اینه‌بختی (لپانتو) در سال ۹۸۱هـ/ ۱۵۷۳م دون ژوان فرمانده نیروهای متفقین تونس را به تصرف درآورد، اما دولت عثمانی با نیرویی که به فرماندهی فاتح یمن سنان پاشای معروف فرستاد با همکاری نیروی دریایی آنجا را بازپس گرفت (اواسط سال ۹۸۲هـ/ ۱۵۷۴م) و برای حفاظت از آنجا چهار هزار ینی‌چری مستقر شد.[۱] پس از تصرف تونس شیخ‌عبدالصمد حاکم قیروان واقع در جنوب [تونس] نزدیک به ساحل که مالکیت آنجا را صاحب شده بود تابع دولت عثمانی شد و قلعه و همه اراضی راکه در اختیارش بود با ملحقاتش تسلیم بیگلربیگی تونس کرد.[۲]

کانون طرابلس غرب

با فتح جزیره رودس به سال ۹۲۸هـ/ ۱۵۲۲م [توسط عثمانیها] شوالیه‌های سن‌ژان آنجا را ترک گفتند و در طرابلس غرب مستقر شدند و تا سال ۹۵۸هـ/ ۱۵۵۱م که طرابلس غرب از سوی کاپیتان دریا سنان پاشا و طور قودرییس ضبط شد در آنجا ماندند.

۱- بعدها این ینی‌چریها گستاخ شدند با تعویض هر بیگلربیگی از آنها درخواست اضافه حقوق می‌کردند. بیگلربیگی هم که از آنها حساب می‌بردند، برای تهیه هزینه موردنظر به غارت مردم پرداختند (دفتر مهمّه ۶۴ ص۱۰۵ سنه ۹۹۶هـ).

۲- منشآت فریدون بیگ ج۲ ص۸۴ از فرمان صادر شده برای حل اختلاف و رفع ناسازگاری حاکم بین بیگلربیگی تونس و جزایر. چون محافظ قلعه آرکو واقع در بین تونس و جزایر مالیات و غنایم به‌دست آورده را تسلیم خزانه تونس می‌کرد، بین دو بیگلربیگی اختلاف پیدا شده بود.

پس از گرفتن طرابلس غرب آنجا به صورت یک ایالت درآمد و در اختیار طور قودرییس قرار گرفت و با شهید شدن او در محاصرهٔ مالطه مدتی به صورت تابعه جزایر اداره شد. اما دولت عثمانی که از قدرت یافتن کاپیتان دریا حسن پاشای ونیزی[1] هراسناک شده بود، جزایر و طرابلس غرب هر یک به‌صورت ایالتی درآمد[2] و در عین حال هر چند سال یکبار بیگلربیگی‌های این دو ایالت تغییر می‌یافت. در پی افزایش خلافکاریهای ینی‌چریها و بیگلربیگیها مردم که از دست آنان به ستوه آمده بودند، دور شخصی به‌نام یحیی که ادعای صاحب‌الزّمانی می‌کرد گرد آمدند و ینی‌چریها را واداشتند که به قلعه پناهنده شوند در اثنای این شورش احمد پاشای بیگلربیگی کشته شد.

تا سال ۹۸۸هـ/ ۱۵۸۰م، جزایر، تونس و طرابلس غرب یک امین‌مالیه[3] داشت، امّا به‌سبب دوری مسافت جزایر، امین‌مالیه دیگری برای آنجا گمارده شد.[4]

با توجه به این‌که جزایر، تونس و طرابلس غرب از جمله ایالتهای «ایلِلیق» بود، [از عایدات آنها] پس از در نظر گرفتن هزینه‌های مربوطه، سالانه بیست و پنج هزار فلوری یعنی سکه طلا به خزانه دولت واریز می‌شد[5]

۱- سروانتس اصیل‌زاده اسپانیولی و نویسندهٔ اثر معروف دون کیشوت بیست و چهار و پنج ساله بود که در محاصره لپانتو حضور داشت و در یک جنگ دریایی هم که بعدها رخ داد شرکت کرد که توسط آرناووت ممی به اسارت درآمد و در اختیار حسن پاشای ونیزی قرار گرفت. سروانتس حسن پاشا را مردی درشت اندام و لاغر، با چهرهٔ پریده رنگ و موی سر و ریش کم پشت و چشمان براّق با رفتاری متکبرانه و پر هیبت وصف می‌کند.

۲- دفتر مهمّه ۲۲ ص۲۳.

۳- پیشکار دارایی. مترجم.

۴- دفتر مهمّه ۴۳ ص۱۴۸.

۵- دفتر مهمّه ۴۳ ص ۱۶۲ سنه ۹۸۸.

چگونگی اداره جزایر

بیگلربیگی و افراد کانون

سرکش ترین کانونهای غرب، کانون جزایر بود. در آنجا به جز کانون ینی‌چری و دو صنف قول اوغلی که افراد کانون ینی‌چری را تأمین می‌کرد، تشکیلات نیروی دریایی هم وجود داشت که والیان ناگزیر از فرمانبرداری آنان بودند و دستورهای حکومتی در آنجا نافذ نبود. تنها کاپیتان دریا «و نیز لی حسن پاشا» آنان را مرعوب ساخته بود، امّا پس از او باز هم سرکشی از سرگرفته بودند.

همانگونه که پیش از این هم گفتم کار والیان (بیگلربیگها، ریاست تشریفاتی، امضای مقاوله‌نامه‌ها و با اطرافیان اقامت در کاخها بود اگر چنانچه والی قصد در دست گرفتن رشته کارها را می‌کرد بیشتر بارها سرخود را از دست می‌داد و یا از آنجا بیرون رانده می‌شد، و تنها در این بین خضر پاشا برای پایان دادن به زورگویی ینی‌چریها با جلب همکاری «قول اوغول لاری» توانست در سال ۱۰۰۵ه/ ۱۵۹۵م ضربه جانانه‌ای بر ینی‌چریها بزنند.

در سال ۱۰۴۴ه/ ۱۶۳۴م تعداد ینی‌چریهای جزایر بیش از بیست هزار بود. افراد نیروی دریایی و کاپیتانها در مکانهای نزدیک به ساحل مستقر بودند و در کار ینی‌چریها دخالت نمی‌کردند. آنان هم به‌صورت یک کانون بودند و به دریا نوردی می‌پرداختند.

با درگیری دولت عثمانی در جنگ با ایران و اتریش و نیز درگیری با راهزنان آناطولی، دولت قادر بر رسیدگی به ایالتهای دور دست نبود، از این روی در اواخر قرن هفدهم اداره امور این ایالتها به‌دست فرماندهان ینی‌چری یعنی کانون افتاده‌بود.

در سال ۱۰۵۵خ/ ۱۶۴۵م هنگامی که ابراهیم پاشا، برادر وزیر اعظم صالح پاشا بیگلربیگی جزایر شد، هیأتی متشکل از دایی کاپیتانها[1] [به حضور سلطان] آمدند، سلطان ضمن بحث از عدم اعتنای آنان به والیان: «- ببیند! شما که رعایای «جفت بوزان» مائید، این تکبّر فرعون مآبانه با آنان چه معنی دارد؟ شما دهقانان نواحی ازمیر، فوجه، قرابورون، مزارعتان را ترک گفتید و به امرم گردن ننهادید و در حق هر بیگلربیگی که به مغرب می‌رسد، هجر و زجر روا می‌دارید؟» (مانع از کارکردنشان می‌شوید و نمی‌گذارید در کاری دخالت کنند) و با آن‌که تهدیدکنان به آنان هشدار داده بود که: «حال اگر در مورد پاشایی که تعیین کرده‌ام چنان رفتاری بکنید، جملگی‌تان را قتل‌عام می‌کنم.» امّا بازهم کسی توجهی به هشدار نکرد و روش پیشین را ادامه دادند و اعتنایی به والی اعزامی یعنی ابراهیم پاشا نکردند. حتی آنان والیان معزول شده را هم مانع از بازگشت شدند بطوری که سه والی در جزایر تحت‌نظر بود. حتی «خضر آغا» کدخدا [نماینده و جانشین]ی ابراهیم پاشا که بعداً به الجزایر رفته بود و قصد بازگشت داشت علی‌رغم پنجاه روز مراجعه به «دایی» به‌منظور بازگشت نتوانست مجوز خروج بگیرد تا آن‌که سرانجام همراه چاووشی که حامل فرمان و نامه وزیر اعظم مبنی بر دعوت آنان [دایی‌ها] برای شرکت در جنگ دریایی بود، توانست جزایر را ترک گوید.[2]

دوران آغاها

شیوهٔ اداره جزایر به سه دورهٔ بیگلربیگی، آغا و دایی تقسیم می‌شود. دوران بیگلربیگها بالفعل تا اندکی پس از آغاز قرن هفدهم ادامه داشت، از این تاریخ هر چه فراتر می‌رسم والیها به دلایلی که پیش از این از آن سخن گفتیم، نتوانستند رشته کارها را به‌دست بگیرند.

از سال ۱۰۷۰هـ/ ۱۶۵۹م به بعد در [جزایر] بین ینی‌چریها که اداره امور را در دست گرفته بودند رسمی نظیر شیوه حکومت کوتاه مدت رایج در «راغوزه» معمول شد که

۱- دایی، عنوان فرماندار «جزایر» در زمان دولت عثمانی، فرهنگ ترکی به فارسی ابراهیم اولغون جمشید درخشان.

۲- نعیما ج ۴ ص ۱۱۴: «کدخدا خضر را در سراسر مدتی که دیوان «دایی» [جلسه دولت] ادامه داشت در جایی ننشانیدند و سر پا نگاهش داشتند و چون از این عمل گله کرد «دایی» خطاب به او گفت: «نمایندگان پاشاها در این جلسات قیام می‌کنند این دیوان، دیوان قضاوت موحد است آیا از بپا ایستادن در چنین دیوانی عار می‌داری؟ رسم و قانون ما چنین است.».

دو ماه یکبار یکی از آغاها حاکم بر امور باشد امّا بسیاری از این فرماندهان ینی‌چری که در پایان مدت [دو ماه] مایل به ترک حکومت نبودند کشته شدند و این انتصاب خونین. مدّت ده سال یعنی تا سال ۱۶۷۱م (۱۰۸۲ه) ادامه یافت. سرانجام در تاریخ یاد شده با تسلط دریانوردان دوران جدیدی از حکومت «دایی»ها آغاز شد که همچنان ادامه یافت.

نخستین والی دوران «آغاها» خلیل آغا بود در این بین یعنی به سال ۱۶۵۹م علی پاشا به‌عنوان والی از سوی حکومت تعیین و اعزام شد. این شخص بر آن بود که اداره کارهای ولایت را با تمامی اختیارات در دست داشته باشد از این روی «آغا»ی جزایر [خلیل آغا] را به اتفاق همراهانش سوار کالیونی کرد و از جزایر اخراجش کرد و به ازمیر فرستاد. کوپرولی محمد پاشا که در آن ایام وزیر اعظم بود با شنیدن این خبر خشمگین شد، دستور داد والی را به استانبول آوردند و پس از کشتن او در نامه‌ای که برای «آغا»ی جزایر فرستاده بود چنین نوشت:

- از این پس دیگر از طرف دولت برای شما والی اعزام نخواهد شد. از بین خود با کسی که انتخاب می‌کنید بیعت نمایید، شما یک دسته طایفه عاصی هستید که از حضرت سلطان اطاعت نمی‌کنید و [سلطان هم] به غلامی شما هم نیازی ندارد، هزاران مملکت چون جزایر دارد که بود و نبود آن در نظرش یکسان است و راضی نیست که از این پس به سواحل عثمانی نزدیک شوید» و مراتب را به مسئولین شهرها و قصبه‌های ساحلی هم ابلاغ کرده بود و دستور اکید داده بود که در صورت مراجعه از جزایر برای استخدام ملوان و یا خرید آذوقه باید قاطعانه با آنان برخورد کنند و از پهلو گرفتن در ساحل مانعشان بشوند.

پس از این حادثه «آغا» و ارکان جزایر به تلاش افتادند مّدت یکسال در خلیج ازمیر ماندند میانجی‌گران به استانبول فرستادند و پیغام دادند که:

- گناهکار بودیم و دیگر تکرار نمی‌کنیم، از این به بعد حتی اگر سگی را با عنوان «پاشا» اعزام کنید می‌پذیریم» اما کوپرولی روی مساعد نشان نداد و این وضع تا مرگ وزیر اعظم ادامه یافت. پس از آنکه فاضل احمد پاشا وزیر اعظم شد باز «آغا»ی جزایر به او متوسل شد و با ضمانت کاپیتان دریا «مزریفونلی قرامصطفی پاشا» داماد وزیر اعظم که دیگر ینی‌چریا سرکشی نخواهند کرد، گناهشان بخشوده

شد و قاپوچی باشی «بشناق[۱] اسماعیل آغا» با دو طوغ والی جزایر شد.[۲]

دوران «دائیان»

فرماندهان ینی‌چری اسماعیل پاشا والی تازه معرفی شده را به‌عنوان نماینده سلطان پذیرفتند اما باز هم به او اجازه دخالت در کارها را ندادند، حکومت هم بیش از این فراتر نرفت و به داشتن نفوذ ظاهری بسنده کرد. همانگونه که پیش از این اشاره کردیم، اداره حکومت توسط «دائیها» قبل از جزایر در تونس اجرا شد که نتیجه رضایتبخشی داشت. با پیروزی دریانوردان در جزایر، این شیوه حکومت در این کشور هم به مرحله عمل درآمد و از سال ۱۰۸۲هـ/ ۱۶۸۱م شگل گرفت.[۳]

به‌موجب اصول پذیرفته شده در شرایط عادی «دایی»- به شرط در قید حیات بودن [؟] - از طرف مجلس انتخاب می‌شد امّا همواره این چنین عمل نشد نخستین «دایی» جزایر یک دریانورد سالخورده به نام «حاجی محمد آغا» بود. این شخص یازده سال حکومت کرد که رشته کارها عملاً به دست دامادش بابا حسن بود که در سال ۱۰۹۲هـ/ ۱۶۸۱م جانشین پدر زنش شد.

از «دایی»های مشهور جزایر یکی مزومورتو حسین پاشا بود که بعدها با سمت کاپیتان دریا به خدمت دولت عثمانی درآمد. به هنگامی که فرانسویها جزایر را محاصره کرده بودند و بر آن بودند تا همه شرایط صلح را به حکومت جزایر بقبولانند، حسین آغا از طرف دایی بابا حسن به‌عنوان گروگان به کشتی فرانسویها فرستاده شد. حسین آغا ضمن ملاقات و مذاکره با آدمیرال فرانسوی و مطمئن ساختن او به عقد پیمان صلح به شهر بازگشت و به یاری دریانوردانی که خواهان جنگ بودند، دایی باباحسن را کشت حکومت را به دست گرفت و با پایداری در برابر دریاسالار «دوگسنه»، او را ناگزیر از عقب‌نشینی کرد. حسین‌آغا در سال ۱۰۹۵هـ/ ۱۶۸۴م به مقام بیگلربیگی نیز رسید. مزومورتو حسین پاشا حدود پنج سال سمت «دایی» و «والی» جزایر را داشت و در سال ۱۱۰۰هـ/ ۱۶۸۹م که از سمت «دایی» کنار رفت، بابت بیگلربیگی در آنجا ماند و «خواجه ابراهیم»، «دایی» شد.[۴] دیوان «دایی» «دیوان غزّات»[۵] نام داشت.[۶]

۱- اهل بسنه (بسنی). مترجم.

۲- تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۲۲۲.

۳- در این کانونها فرمانده ناوگان «دایی» خوانده می‌شد. هنگام محاصره قندیه از سوی فاضل احمد پاشا پنج دایی با شش کالیون طرابلسی آمدند و هدیه‌های خود را تقدیم سردار کردند (سلاحدار ج ۱ ص ۴۶۹).

۴- حسین آغا که پس از باباحسن به حکومت رسید سومین دایی تونس بود دوبار هم یکی در سال ۱۱۰۱هـ/

نحوه حکومت تونس

انتخاب دایی به‌منظور اداره امور حکومت از بین دریانوردان اصلی بود که پیش از جزایر در تونس اجرا شده بود. از متن فرمانی که تاریخ سال ۹۹۵هـ/ ۱۵۸۷م را دارد آشکارا بر می‌آید که ینی‌چریها در تونس و طرابلس غرب در کارهای حکومتی دخالت می‌کردند.(۷)

هر والی که در تونس به حکومت انتخاب می‌شد، ناگزیر بود همانگونه که پادشاه «بخشش جلوس» می‌دهد او نیز به افراد اضافه دستمزد بدهد، در نتیجه میزان حقوقها افزایش می‌یافت با این افزایش خزانه دچار تنگنا می‌شد و والیان نیز ناگزیر بودند مردم را در تنگنا قرار دهند. از این روی مردم به استانبول شکایت بردند امّا تأثیری نداشت. در تونس در پی شورشی که به سال ۹۹۹هـ/ ۱۵۹۱م رخ داد، ینی‌چریها اعضای «آغا دیوانی» را کشتند از بین خود شخصی به‌نام ابراهیم را که فرمانده دسته بود برای مدت سه سال به‌عنوان «دایی» انتخاب کردند و بیگلربیگی را که از سوی دولت [عثمانی] انتخاب و فرستاده شده بود از آنجا راندند. در تونس بجز دایی که حکومت را در دست داشت، یک خان با نفوذ در مقام سنجاق بیگ و با عنوان پاشا به‌نام «امیر الاوطان» نیز وجود داشت. این «خانی» ارثی بود که اگر آن شخص به مقام بیگلربیگی می‌رسید به او پاشا بیگ می‌گفتند.

←

۱۶۹۰م و دیگر به سال ۱۱۰۷هـ/ ۱۶۹۵م به فرماندهی نیروی دریایی [کاپیتان دریا] رسید و در سال ۱۱۱۳هـ/ ۱۷۰۱م درگذشت. او را حاجی حسین دایی هم می‌گفتند.

۵- در متن با الفبای عربی به همین املا آمده است. مترجم.

۶- نعیما ج۲ ص۶۲.

۷- مهمّه ۶۳ ص۱۲۶، ۱۲۷ و ۱۴۴ و نیز مهمّه ۶۴ ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

در سال ۱۰۸۷ه/ ۱۶۷۶م حفصه محمد پاشا به‌عنوان والی تونس و مصرلی اوعلی ابراهیم پاشا به سمت والی طرابلس غرب انتخاب و فرستاده شدند. امّا تونسیها حفصه محمد پاشا را به‌خاطر ماجراهایی که در گذشته داشت نپذیرفتند و ابراهیم پاشا را هم به‌خاطر ستمگریهایش به هنگام تصدی حکومت در طرابلس قبول نکردند و از این روی هر دوی آنان بازگشتند. در پی این حادثه دولت عثمانی پس از مشورت به آگاهی مردم آنجا رسانید که باید به‌خاطر این خطایشان از دولت تقاضای بخشودگی کنند، در غیر این صورت از راه زمینی و از راه دریایی به آنها حمله خواهد شد امّا نه مردم به این پیشنهاد گردن نهادند و نه دولت نیرو اعزام کرد. و به این سان به بی‌پروائیهاشان افزوده شد.[1] با اینهمه حکومت در سال ۱۰۸۹ه/ ۱۶۷۸م باز محمد حفصه پاشا را اعزام داشت، این شخص هنگامی وارد تونس شد که برادر زادگانش محمدبیگ و علی‌بیگ بر سر حکومت تونس با یکدیگر درگیر بودند. حفصه پاشا سمت خود را به‌عنوان والی حفظ کرد امّا وی تفاوتی با یک نمایندهٔ فاقد اختیارات نداشت.

این شیوه انتخاب «دایی» در تونس تا برقراری رسم انتصاب داییها به‌طور موروثی سبب شد که همواره انتخاب دایی و بیگلربیگی و سنجاق‌بیگی با جنگ و درگیری همراه باشد. در تونس به جز «دایی» یک فرمانده ینی‌چری هم مستقر بود.

در آغاز قرن هفدهم در تونس دو دایی به اسامی عثمان آغا و دامادو جانشینش (۱۰۱۹ه/ ۱۶۱۰م) مدبرانه حکومت کردند. عثمان آغا ضمن تلاش برای افزایش نفوذ ترکها در تونس مسلمانان مهاجر از اسپانیا را با روی‌گشاده به تونس پذیرفت.

۱- وقایعنامه (عبدی پاشا) برگ ۱۸۸ و زبدةالوقایع (دفتردار محمد پاشا) برگ ۳۵ و تاریخ سلاحدار ج ۱ س ۶۵۵ به نقل از زبدةالوقایع. محمد حفصه پاشا برادر ابوعبدالله محمد پاشا خان تونس و پسر مراد پاشا است. با مرگ محمود پاشا (سال ۱۰۷۵ه/ ۱۶۶۴م) که با اسم حامد پاشا هم از او نامبرده‌اند. پسرش مراد بیگ حاکم تونس شد و پس از مرگ مرادبیگ به سال ۱۰۸۶ه/ ۱۶۷۵م پسرانش محمود و علی‌بیگ هر یک بر آن شدند تا حکومت تونس را در دست بگیرند امّا دیوان تونس عموشان محمد حفصه پاشا را به این سمت برگزید. محمدبیگ که از این انتخاب سمت آزرده خاطر شده بود، تونس را ترک گفت و با نیرویی که گردآورده بود، حکومت را به زور در دست گرفت و عمویش را سوار کشتی کرد و به استانبول روانه ساخت. سلطان محمد چهارم حفصه پاشا را با سمت بیگلربیگی به تونس فرستاد امّا با تحریک محمد بیگ، مردم از پذیرفتن او سرباز زدند.

چگونگی اداره طرابلس غرب

داییهای طرابلس غرب

داییهای طرابلس غرب از بین دریانوردان انتخاب نمی‌شدند بلکه از بین فرزندان ینی‌چریها معروف به قول اوغلی که در زمان طور قودرئیس مقیم طرابلس شده بودند و بیشتر از اهالی منطقه روم‌ایلی و اژه برگزیده می‌شدند. تعداد ساکنان بومی بسیار اندک بود،(۱) تا سال ۹۹۵هـ/ ۱۵۸۷م تعویض قول‌آغالاری [ینی‌چریهای مستقر] در تونس سالی یک‌بار صورت می‌گرفت امّا پس از تاریخ یاد شده ماهی یکبار شد.(۲) کانون [کانون ینی‌چری] طرابلس غرب در مقایسه با دو کانون جزایر و تونس بیشتر از آن دو فرمانبردار حکومت مرکزی بود.

طرابلس غرب هم از سال ۱۰۱۲هـ/ ۱۶۰۳م با پیروزی صفر دایی بر والیها سر از پیروی دولت مرکزی بر تافت. در سال ۱۰۲۳هـ/ ۱۶۲۴م خلیل پاشا کاپیتان دریا به ظاهر طبق معمول با ناوگانش به مدیترانه درآمد و به طرابلس غرب رفت و بی‌آنکه موجب سوءظنی بشود با چرب زبانی صفر دایی را به کشتی نشاند و او را همانجا بازداشت کرد در پی این حادثه، افراد صفر دایی دروازه‌های تونس را بستند و به مقاومت پرداختند، امّا با میانجیگری برخی شیوخ قلعه گشوده شد. آنگاه بررسیهای دامنه‌داری در مورد صفر دایی شد، پس از آنکه روشن شد همه طبقات مردم از دست ستمگریهای او شاکی‌اند دم دروازه قلعه شهر حلق‌آویز شد.(۳)

۱- افراد کانون جزایر غرب نژاداً از نسل عرب بودند و نیز بیشتر از متمکنین آناطولی و روم‌ایلی بودند که از بحار سفید به آنجا رفته موطن گزیده و اقامت کرده بودند. مهمّه شماره ۱۷۳ ص۷۹.

۲- دفتر مهمّه ۶۲ ص۱۴۹.

۳- تاریخ نعیما ج۲ ص ۱۱۵ سنه ۱۰۲۳هـ/ ۱۶۱۴م.

به این سان رسم انتخاب دایی در طرابلس غرب برداشته شد و والیان اداره کارها را به‌دست گرفتند، امّا به سال ۱۰۳۵ه/ ۱۶۲۵م در زمان بیگلربیگی شریف پاشا [در طرابلس] بار دیگر از نو اصل انتخاب دایی برقرار شد و والی را به استانبول بازگردانیدند امّا دولت عثمانی به سبب آشفتگی اوضاع داخلی آن را نادیده گرفت. کسی که این‌بار به سمت «دایی» برگزیده شد، «رمضان» نامی بود. اندک زمانی بعد یک مهتدی[۱]، از اهالی ساقیز، به حکومت رسید، او با روشی پسندیده حکومتش مردم را خشنود ساخت، به حکومت مرکزی وفادار ماند و به مقام بیگلربیگی رسید.

ناوگان کانونهای «غرب»

جزایر، تونس و طرابلس، هر یک ناوگان جداگانه داشتند، با دولتهای خارجی پیمان‌نامه می‌بستند و مکاتبه داشتند. از این سه ایالت ممتاز، جزایر نیرومندترین ناوگان را داشت. با توجه به این‌که با کشتیهای این ایالت به جنگ و راهزنی دریایی می‌پرداخت، لذا نیروی ناوگان کاملی داشت. فعالیتهای راهزنان دریایی منحصر به مدیترانه نبود دامنه این فعالیتها از تنگه سبطه (جبل‌الطارق) گذشته تا جزایر قناری[۲]، و جزایر انگلیس، ایرلند، فلمنگ [هلند]، دانمارک، و حتی جزیره ایسلند[۳] گسترده شده بود؛ حتی در سال ۱۰۳۴ه/ ۱۶۲۵م جزیره لوندی[۴] واقع در دهانه رود ویستول نزدیک جزیره بریتانیای بزرگ را تصرف کردند و پس از آن‌که مدت زمانی در آنجا مستقر شدند و در آن حوالی به راهزنی پرداختند، جزیره را به دزدان دریایی انگلیس فروختند.

درقرن هفدهم دولتهایی که‌مایل بودند امنیت تجارت رادر مدیترانه تأمین کنند - بویژه دولتهای انگلیس، فرانسه و هلند - و با دولت عثمانی روابط بازرگانی برقرار سازند، به‌سبب گرفتاریهایی که دولت عثمانی در قرن هفدهم با آن دست به گریبان بود، ناگزیر از همکاری و توافق با «دایی» جزایر شدند و در ربیع‌الآخر سال ۱۰۲۸

۱- کسی که از دین دیگری، به دین اسلام مشرف شود. مترجم.

۲- در سال ۹۹۳ه/ ۱۵۸۵م ناوگان جزایر به فرماندهی قوجا مرادرئیس بر جزیره لان‌روت از مجمع‌الجزایر قناری حمله برد و سیصد اسیر گرفت که همسر والی جزیره نیز در بین اسیران بود. این بانو در ازای پرداخت مبلغ هنگفتی آزاد شده بود.

۳- در سال ۱۰۳۷ه/ ۱۶۲۷م یک گروه کشتی از ناوگان ترک به سواحل دانمارک و جزیره ایسلند واقع در شمال حمله برده بودند و در سال ۱۰۴۱ه/ ۱۶۳۱م نیز شهر بالتیمور واقع در ایرلند را مورد تاخت و تاز قرار دارند.

4- *Λoovδψ*

مطابق ۲۱ اوت ۱۶۱۹ نخستین موافقتنامه بین فرانسه و جزایر توسط دریاسالار دوک دوگیز بسته شد.(۱) هفت سال بعد از این تاریخ دولت انگلیس و در پی آن دولت هلند نیز چنین کرد.(۲) موافقت دولت عثمانی با عقد قرار داد بین جزایر و تونس و کشورهای خارجی در حقیقت پذیرفتن استقلال نسبی آن دو ایالت بود. بسته شدن این پیمان نامه‌ها در حقیقت به منزله پیمان متارکه و عدم تجاوز به کشتیهای تجاری دولتهای خارجی نیز محسوب شد که بعدها این مسأله دولت عثمانی را در برابر موقعیت دشواری قرارداد.

شیوه عقد قرارداد کانونهای غرب با دولتهای بیگانه چنین بود که پس از توافق دو طرف با مفاد پیمان‌نامه بیگلربیگی و اعضای دیوان بپا می‌خاستند، فاتحه‌ای می‌خواندند و می‌نشستند و آنگاه پیمان‌نامه نوشته می‌شد.(۳)

کانونهای غرب بویژه راهزنان دریایی جزایر، فرانسه و انگلیس را به ستوه آورده بودند. حتی لویی چهاردهم پادشاه فرانسه که به‌خاطر اهانت به سفیرش از دولت عثمانی خشمگین بود بر آن شد تا با استفاده از این جریان در حوالی جزایر مستعمره‌ای برای خود دست و پا بکند و با همین قصد نیرویی نیز به جزایر فرستاد امّا موفق نشد. تونس و جزایر را زیرآتش توپخانه گرفت، امّا سرانجام با آنها از در مسالمت درآمد.

ناوگانهای کانونهای غرب در جریان همه نبردهای ناوگان دولت عثمانی در مدیترانه، در کنار این دولت بود. به هنگام ضرورت، به هنگام بهار پادشاه عثمانی فرامینی برای هر سه کانون [تونس- طرابلس- جزایر] جهت پیوستن ناوگانهاشان به ناوگان عثمانی می‌فرستاد و فرمانده کلشان که رئیس نیروی دریایی بود و «دایی» گفته می‌شد همراه با کشتی‌های بادبانی- پارویی [کادرقه] و کالیون متعدد اعزام می‌شد و در جنگ شرکت می‌کردند.

تعداد کشتیهای ناوگان جزایر که در نخستین عملیات گرید و محاصره هانیه به

۱- هامّر، ترجمهٔ اتابک ج۹ ص ۳۰ و ۳۲.

۲- «... ایلچی پادشاه انگلستان آمد، [شاه انگلیس] در نامه‌اش ضمن عرض مودتّ به‌استحضار رسانید که به جای پدر بر تخت سلطنت نشسته است و چون در باب عقد مصالحه تجاری با جزایر و تونس از درگاه دولت اذن همایونی را استدعا کرده بود، به تونس و جزایر قاپوچی باشی اعزام گردید». نعیما ج۲ ص ۴۰۰ سنه ۱۰۳۵هـ/ ۱۶۲۶م. نامه از سوی شارل اول فرستاده شده بود. وی یکسال پیش از تاریخ ارسال نامه به جای ژاک یکم، به سلطنت انگلستان رسیده بود.

۳- تاریخ غریّ ج۲ ص ۲۰۰.

سال ۱۰۵۵هـ/ ۱۶۴۵م به یاری نیروی عثمانی آمده بود بیست فروند و تعداد کشتیهای تونس و طرابلس غرب اعزامی به همین منظور هشت فروند بود.

در سال ۱۰۵۹هـ/ ۱۶۴۹م هنگامی که کاپیتان دریا وینوق احمد پاشا با شصت کادرقه، ده کرجی و سه بورتُن به مدیترانه درآمده بود، کشتیهای کانونهای غرب با بیست و شش فروند بورتُن و ده یدک‌کش به ناوگان عثمانی پیوست.(۱)

شیوه استخدام کشتیبان در کانونهای غرب

آذوقه و لوازم جنگی نظامی کانونهای غرب از سرزمین‌های عثمانی به توسط دولت عثمانی و یا غنایم به‌دست آمده تأمین می‌شد. همواره توسط ماموررانی که از سوی کانونها (بویژه کانون جزایر) فرستاده می‌شد از شهرها و قصبه‌ها و روستاهای ساحل اژه -بیشتر از حوالی ازمیر، فوچه، قرابورون و مغله- که بیشترینشان را چیفت بوزانها تشکیل می‌دادند، نیرو تأمین و به کانونها اعزام می‌شد.(۲)

کسانی که برای تأمین خدمه کشتی [به نواحی یاد شده] می‌آمدند، توسط دلالها افراد مورد نظر را تأمین می‌کردند، دلالها جار می‌زدند:

«کسانی که می‌خواهند فرتوت نشده جانبازی کنند و با عرق جبین و کدیمین پول به‌دست بیاورند زیر پرچم ما بیایند.» و اسم آنان را که داوطلب بودند می‌نوشتند. هم‌چنین چون افراد این کانون‌ها به دریانوردی می‌پرداختند و به خاطر دشواری کار چندان به کار زراعت نمی‌پرداختند آذوقه‌های مورد نیاز را به‌صورت مبادله پایاپای از شهرها و قصبه‌های ساحلی آناطولی تأمین می‌کردند. مدتی این کانونها به دولت مرکزی سرکشی آغاز کردند که به دستور کوپرولی محمد پاشااجازه استخدام افراد و تهیه آذوقه به آنها داده نشد و از این بابت سخت در تنگنا مانده بود.

از طرف کانونهای غرب هر دو یا سه سال یکبار هدیه‌هایی تقدیم سلطان می‌شد و در مقابل از کارگاه کشتی‌سازی [دولت] وسایل کشتی، توپ، باروت و حتی کشتی تدارک می‌دیدند. همه امور آنان توسط کاپیتان پاشا که مقیم استانبول بود حل و فصل می‌شد.(۳) و به این ترتیب دولت وسایل مورد نیاز کانون را تأمین می‌کرد.(۴)

۱-وقایعنامه عبدی پاشا، برگ ۶ و تحفة‌الکبار فی‌اسفار البحار (چاپ متفرقه برگ ۶۷).

۲-نعیما ج۴ ص۱۱۴. می‌بینیم که این شیوه بعدها شامل مناطق دیگر هم می‌شود. طی فرمان صادره به سال ۱۱۴۵هـ/ برای رفع نواقص کانون جزایر [از نظر تأمین افراد] اجازه داده می‌شد که از حوالی جناق قلعه، بوزچه آطه، مدللی، مولوا و قراربورون، قوش آداسی، استان‌کوی و رودس نیز به شرط پرداخت بخشش جلوس و حقوق قانونی به تعداد دلخواه نسبت به استخدام افراد اقدام کنند (مهمّه ۱۳۹ ص۲۱).

۳-نتایج الوقوعات چاپ ۱۳۲۷ ج۱ ص۱۳۳ و تاریخ وصف ج۱ ص۱۱۷.

۴-مهمّه ۱۸۰ ص۱۲ و آرشیو نخست‌وزیری دفتر نامه‌های صدارت شماره ۹ آخرین برگ.

فصل پنجم

چگونگی تقسیم و اداره اراضی

دولت عثمانی همچون سلف خود سلجوقیان آناطولی، اراضی تحت اختیار خود را در ازای خدمات به قسمتهای مختلف تقسیم کرده بودند که قسمتی از آن زیر نام «خواص همایون» به خزانه مالیه اختصاص داده شده بود، چگونگی تقسیمات زمین مانند دیگر کشورهای اسلامی مطابق قوانین اسلامی بود.

اراضی سه گانه

با گسترش دامنه قلمرو اسلام سه نوع زمین وجود داشت عشریّه، خراجیّه و ارض مملکت.

اراضی عشریه زمینهایی بود که پس از تصرف آن زمینها توسط عثمانیها مسلمان می‌شدند و در اختیار آنان قرار می‌گرفت و یا پیش از تصرف خود در دین اسلام بودند و پس از فتح آن سرزمین به افراد مسلمان داده می‌شد. این‌گونه اراضی در حکم ملک افراد محسوب می‌شد، طبق دلخواه در آن دخل و تصرف می‌کردند، اختیار فروش داشتند، می‌توانستند وقف یا هبه کنند. کسانی که در این زمینها کشت و کار می‌کردند می‌بایست تنها عشر درآمد را به خزانه دولت واریز کنند.

زمینهای نوع دوم خراجیه نام داشت و به زمینهایی گفته می‌شد که پس از فتح سرزمین در اختیار افراد غیر مسلمان قرار می‌گرفت. صاحبان این املاک نیز با توجه به استعداد و حاصلخیزی زمین یک دهم درآمد یا نیمی از آن را تحت‌عنوان خراج مقاسمه و افزون بر آن مبلغی هم به‌عنوان خراج موظفه (مالیات برزمین زراعی) پرداخت می‌کردند. این زمینها هم در حکم ملک شخصی صاحبش بود به شیوه دلخواه می‌توانستند در آن دخل و تصرف کنند و پس از مرگشان هم چون دیگر اراضی عشری در اختیار بازماندگانشان قرار می‌گرفت.

سومین نوع اراضی، ارض مملکت و یا ارض میری نام داشت که نه تابع عشریه بود و نه خراج به آنان تعلق می‌گرفت بلکه پس از فتح، به تصرف دولت در می‌آمد. امّا امکان داشت که به شرط کشت و زرع در اختیار صاحبان پیشین‌شان قرار می‌گیرد. سرزمینهایی که در آناطولی، روم‌ایلی و مجارستان به تصرف دولت عثمانی در می‌آمد در ردهٔ سوم قرار می‌گرفت. و در ازای خدمات دولتی با پرداخت خراج مقاسمه و موطفه در اختیار ماموران دولتی قرار می‌گرفت.

این اراضی مملکت یا همان میری پس از مرگ کسانی که در آن کشت و زرع می‌کردند به شرط کشت و زرع و پرداخت مالیات به پسران متوفی داده می‌شد. اگر شخص متوفی فرزند ذکور نداشت، در صورت پرداخت قیمت زمین با تنظیم سند در اختیار دختران متوفی قرار می‌گرفت.

با توجه به این‌که اراضی میری ملک شخصی افراد به حساب نمی‌آمد و به خزانه تعلق داشت، از این روی وقف و یا خرید و فروش نمی‌شد. حکومت خود راساً به اداره این زمینها نمی‌پرداخت بلکه آنها را با توجه به عشر و مالیاتشان در ازای خدمات مختلف [دولتی] به صورت اقطاع یعنی «خاص»، زعامت، تیمار و جز آن واگذار می‌کرد. کسانی که این زمینها در مقابل خدمات به آنها واگذار می‌شد، به‌نام دولت صاحب آن زمین شمرده می‌شدند و می‌توانستند آن زمین را در صورت اداره به رعایا با سند منتقل کنند و یا سندشان را گرفته و به کس دیگری واگذار کنند. در حقیقت دهقانان زمینی که از سوی دولت در اختیار کسی قرار گرفته بود در حکم رعایای آن شخص بودند و کسی نمی‌توانست در این باره دخالت بکند کسی که زمینی به نام دولت به او داده می‌شد و در آن زمین کشاورزی صورت می‌گرفت «صاحب ارض» نام داشت.

تقسیمات اراضی میری

زمینهایی که ارض‌میری یا ارض مملکت نامیده می‌شد به بیست و پنج نوع تقسیم شده بود یک نوع از این اراضی خاصه همایونی نام داشت که عایدات آن اختصاص به خزانه دولت داشت و به صورت مقاطعه و التزام اداره می‌شد.

نوع دوم زمینهای «خاصه»ای بود که در اختیار وزیران، بیگلربیگها، سنجاق بیگها، نشانجیها و دفتردارها (امین‌مالیه) و مقاماتی این چنین قرار می‌گرفت. نوع سوم باشماقلیق خوانده می‌شد مالیات آن به دختران سلطان و

خانواده‌اش تعلق می‌گرفت.[1] چهارم مالکانه‌هایی بود که به برخی دولتمردان در مقابل خدمات داده می‌شد، این نوع زمینها ملک صاحبش به حساب می‌آمد و به وارثانش می‌رسید. اختیار فروش و یا وقف آن را داشتند. همچنین نوعی اراضی مالکانه بود که ویژه ایالت سیواس بود که ایالت روم گفته می‌شد. از عایدات این زمینها مالیات «موظّف» یعنی مالیات کشت و زرع و نیز دو عشر خراج مقاسمه گرفته می‌شد. از این دو عشر یک عشر «عشر دیوانی» نام داشت که «به تیمارلی سپاهی» تعلق می‌گرفت و عشر دیگر را صاحبان ملک و وقف تحت‌عنوان عشر مالکانه دریافت می‌کردند. نوع ششم اراضی وقفی بود. هفتم آرپالیق نام داشت.

خاص، زعامت و تیمار

از بین انواع تقسیمات اراضی که در بالا به آن اشاره کردیم تیمار مهمترینشان بود. اما در نظام تقسیمات اراضی عثمانی، تیمار به ترتیب سطح درآمد به سه گروه درآمد تقسیم می‌شد: خاص، زعامت و تیمار. این اراضی خاص، زعامت و تیمار به زمینهایی گفته می‌شد که در ازای خدمات [دولتی] و یا شرکت در جنگ به افراد تعلق می‌یافت به زمینهایی که درآمد سالانه آن یعنی «حاصلات عشریه» و دیگر درآمدهای حاصل از مالیاتش یکصد هزار [آقچه] و یا بیش از یکصد هزار می‌بود، خاص گفته می‌شد. خاص‌ها درجات مختلف داشت، بالاترینش از نظر سطح درآمد سالانه خاصی بود که یک میلیون و دویست هزار آقچه درآمد داشت و مختّص وزیر اعظم بود. البته وزیران، بیگلربیگیها و سنجاق بیگیها نیز با توجه به درجه و مقامشان خاص داشتند. که عایدات آنها توسط افرادی که به آنها «ویوده» می‌گفتند گردآوری می‌شد. خاص از آن هر کس می‌شد دهقانی که در آن زمین کشت و زرع می‌کرد، رعیت او به حساب می‌آمد. مالیات عشریه درآمد حاصل از کشت و زرع آن زمین به صاحب خاص تعلق می‌گرفت اگر دهقان در آن زمین کشاورزی نمی‌کرد و در عایدات صاحب خللی به‌وجود می‌آمد، زمین آن دهقان توسط صاحب خاص یا به تعبیر قدیم «صاحب ارض» به کشاورز دیگری داده می‌شد.

زمینی که بین بیست هزار تا یکصد هزار آقچه داشت زعامت نام داشت. زعامت در ازای خدمات اختصاص داشت به فرمانده دسته تیمارلی سپاهیها که بالاترین

۱- مهمه ۱۸۰ ص ۱۲ و آرشیو نخست‌وزیری دفتر نامه‌های صدارت شماره ۹ آخرین برگ.

درجه نظامی را داشت و نیز به رئیس الکتاب و کاتبان برجسته مرکز در این گونه اراضی هم روابط بین صاحب ارض و رعیت یعنی دهقان مانند روابط حاکم بر خاص‌ها بود.

به «دیر لیقی»[1] که درآمد آن از هزار آقچه تا بیست هزار آقچه بود (به رقم بیست هزار آقچه بالغ نمی‌شد) تیمار می‌گفتند که میزان درآمد زمینی که اختصاص داده شده با توجه به نوع و سابقه خدمت مشخص بود بالاترین دریافتی صاحب تیمار ۱۹/۹۹۹ آقچه بود که اگر به درجه فرماندهی می‌رسید، دریافت می‌داشت، این تشکیلات تیمار یاد شده در نظام تشکیلات دولت عثمانی مهمترینشان بود که تا اواخر قرن شانزدهم تواناترین سواره‌نظام عثمانی را به‌وجود آورده بودند.

صاحب ارض و دهقان

در قانون نامه‌های عثمانی دارنده دیرلیق را «صاحب ارض» می‌گفتند. چگونگی روابط بین صاحب ارض و دهقان با تنظیم قوانین پیش‌بینی شده بود. این‌گونه اراضی به صاحب ارض در مقام ملک و یا «به شرط قید حیات» واگذار نمی‌شد، به این معنی که زمین توسط براتی که توسط پادشاه صادر می‌شد، در مقام انجام خدمت به کسی تعلق می‌گرفت و در صورتی که خدمت مورد نظر انجام نمی‌گرفت، زمین را از او می‌گرفتند و به شخص مناسبی می‌دادند. صاحب ارض هم سرور رعایای دیرلیق به حساب می‌آمد. وقتی زمین در مقابل خدمت به صاحب ارض داده می‌شد او موظف به رونق و آبادانی آن زمین بود، کشتزارها، باغ و جالیزهای روستاییان توسط صاحب ارض به نمایندگی از سوی دولت اداره می‌شد، این روستاییان، رعایای صاحب ارض بودند که اگر دهقانی از کار سرباز می‌زد، صاحب ارض زمین را از او می‌گرفت و سند تنظیم می‌کرد و به دهقان دیگری می‌داد، با اینهمه به صرف رعیت بودن در حق او ستم روا نمی‌داشت در غیر این صورت دهقان حق داشت از دست او به حکومت شکایت برد. در صورت ضرورت دادگاه تشکیل می‌شد، اگر صاحب دیرلیق به ناحق عمل کرده بود مجازات می‌شد، دهقان نیز اگر به ناحق شکایت می‌کرد، او را هم مجازات می‌کردند، خواسته‌های تیمارلی سپاهی از دهقان و وظایف دهقان در برابر دارندهٔ زمین به صراحت مشخص شده بود که مهمترینشان به شرح زیر بود:

۱- اراضی که در برابر انجام خدمات به کسی واگذار می‌شد تا از درآمد آن استفاده کند. مترجم.

طبق قانون رعیت یعنی دهقان، سپاهی صاحب زمین را به‌عنوان ارباب خود می‌پذیرفت، وقتی‌که سپاهی بر سرزمین می‌آمد، هر روستایی می‌بایست سه روز از او و چهارپایانش پذیرایی می‌کرد و دستورات او را به‌جای می‌آورد، می‌بایست در محل مورد نظر سپاهی، خرمن می‌ساخت، عشریه‌های سپاهی را به محل فروش می‌برد و در آنجا انبار می‌کرد.

رعایا نمی‌توانستند زمین را بایر رها کنند می‌بایست در آن کشت و زرع می‌کردند. اگر چنانچه رعیت قسمتی از زمین تحت اختیارش را کشت نمی‌کرد و زمین سپاهی دیگری را می‌کاشت، سپاهی ارباب او از وی دو عشر جریمه می‌گرفت. دهقانان طی ماه مارت،[1] بابت مزرعه، بناک،[2] تجّرد و رسم زمین مالیات به سپاهی پرداخت کردند.

در صورتی که دهقانی می‌مرد، همینکه طبق قانون زمینش به پسرانش منتقل می‌شد، از آنها بنّاک می‌گرفتند. دهقان حق داشت در زمینی که با بیل و کلنگ هموار کرده بود سه سال کشت و زرع کند سپاهی پس از سه سال می‌توانست در ازای دریافت مالیات این زمین را یا به خود کسی که آن را قابل کشت کرده بود بدهد و یا به دیگری واگذار کند.

هر روستایی اگر بدون جلب موافقت سپاهی محصول مزرعه‌اش را به جایی می‌فرستاد، آن محصول از سوی سپاهی مصادره می‌شد و خود روستایی هم مجازات می‌دید. روستایی نمی‌توانست بی‌جلب رضایت سپاهی زمینی را که در اختیار داشت به دیگری اجاره بدهد یا بفروشد و یا به صورت اقطاع به کس دیگر واگذار کند.

هیچ روستایی بدون موافقت سپاهی نمی‌توانست خانه، آخور و انبار بسازد، اگر سپاهی با ساختن خانه (کومه) موافقت می‌کرد طبق قانون می‌بایست روستایی برای زمینی که بنا در آن ساخته شده بود، بدل عشر می‌پرداخت زیرا زمین دیگر قابل

۱- مطابق نهم اسفند تا ۱۱فروردین- مترجم.

۲- مالیات بناکَ دو گونه بود: اکینکی و جابا. به زمینی که کوچکتر از یک مزرعه بود و دهقان متاهلی آن را در اختیار داشت «اکینلی بناکَ» می‌گفتند که سالانه هیجده آقچه از آن مالیات گرفته می‌شد. دهقانی که متاهل و قادر به کار بود اما زمینی برای کشت آماده نمی‌کرد و بیکار بود می‌بایست سالانه دوازده آقچه تحت عنوان مالیات «کازانج» بپردازد. به مالیات «جایانیاک» جابا آقچه سی هم گفته می‌شد. اگر این مالیات از غیر مسلمانان گرفته می‌شد به آن اسپنجه می‌گفتند.

کشت نبود و بالطبع نمی‌شد از آن عشریه گرفت و یا سند خانه به نام سپاهی ثبت می‌شد.

اگر دهقانی می‌مرد و فرزندانش خردسال بودند، تا زمانی که کودکان به حد رشد نرسیده بودند، زمین متوفی در اختیار کس دیگری برای کشت و زرع قرار می‌گرفت. اگر چنانکه دهقانی می‌مرد و پدرش زنده بود و پدر زمین برای کشت وکار نداشت سپاهی آن زمین را در اختیار او قرار می‌داد.

[اگر روستایی می‌گریخت] تا بیست سال سپاهی رعایایش را در هر کجا که می‌یافت دستگیرش می‌ساخت و بر سرزمینش می‌آورد، امّا اگر چنانچه این مدت فرار از بیست سال می‌گذشت سپاهی می‌توانست از او سالانه بیست آقچه تحت عنوان (جفت بوزان آقچه‌سی) بگیرد.

اگر سپاهی زمین‌های مناسب برای کشت وکار داشت، پسران دهقان نمی‌توانستند به محل دیگری بروند و در آنجا زراعت کنند. دهقانان می‌بایست بابت درختان میوه -از هر نوعی که بود- به سپاهی مالیات بپردازند و روستایی و این درختان میوه را بدون موافقت سپاهی نمی‌توانست قطع کند. اگر دهقانی چنین می‌کرد، بجز مجازات می‌بایست یکصد آقچه نیز بابت خسارت می‌پرداخت. اگر دهقانی اقدام به تکرار قطع این‌گونه درختان می‌کرد، دستش را می‌بریدند. طبق قانون اگر یکی از قشر دهقان به عمد سپاهی را می‌زد و یا نسبت به او سخنان ناشایست بر زبان می‌آورد، زبانش را می‌بریدند. سپاهی طبق قانون مکلف بود دهقان بی‌نماز و یا فاسد اخلاق را مجازات کند. طبق قانون دهقان در مقابل سپاهی وظایفی بیشتر از آنچه که یاد شد برعهده داشت به‌موجب این قانون و مقررات دهقان کاملاً در اختیار سپاهی و وابسته به او بود، در مقابل سپاهی هم می‌بایست نسبت به رعایای خود رفتاری نیک و عادلانه داشته باشد و از ستم بر او دوری کند. مثلاً اگر سپاهی با ده و پانزده سوار به روستایی آمد نمی‌بایست در خانه دهقانی که بی‌چیز بود بیش از سه روز میهمان بماند و مجاز نبود که تقاضای پذیرایی بیش از حد و اندازه از او داشته باشد و یا به ادامهٔ اقامت در آن خانه اصرار بورزد. دهقان سپاهی خود را تنها سه روز میهمان می‌کرد، اقامت بیش از سه روز خلاف قانون بود. اگر چنانکه سپاهی در ملک خود اقامت می‌کرد رعایای او موظف بودند که هر یک سه روز از او و اسبش پذیرایی و تیمار کنند.

اگر روستایی طالب کشت و زرع [بیشتری] بود، سپاهی نمی‌توانست زمینی از تیمار خود را به کس دیگر واگذار کند و در مقابل اگر دهقانی بخشی از زمین زراعی خود را نمی‌کاشت و در زمین سپاهی دیگری به کار می‌پرداخت می‌بایست دو برابر عشریه پرداخت می‌کرد. امّا اگر همه زمین را که در اختیار داشت می‌کاشت و آنگاه در زمین سپاهی دیگری زراعت می‌کرد، سپاهی نمی‌توانست دو عشر مالیات از او مطالبه بکند. زیرا که با کشت و کار کامل در زمینی که مکلف به کشت آن بود وظیفه خود را به انجام رسانیده بود. در قانون قدیمی اراضی، مواد بسیاری در ارتباط با سپاهی و رعیت او وجود دارد که با توجه به حوصله کتاب به همین بسنده می‌کنیم:

از تلخیص گفتار این بخش چنین نتیجه می‌توان گرفت، زمینی که دهقان (رعیت) بر روی آن کار می‌کرد از آن او نبود و به دولت تعلق داشت. رعایا زمین را با سند موقتی کشت و کار می‌کرد و تا زمانی که زمین قابل کشت و زرع بود، به موجب سند موقت به نوه و نتیجه او انتقال می‌یافت. در واقع دهقان می‌بایست عشریه و مالیات زمینی را که در آن کار می‌کرد به خزانه دولت می‌پرداخت منتهی وقتی این زمین در ازای خدمت به ماموری واگذار می‌شد این عشریه و مالیات به وی تعلق می‌گرفت. اگر عشریه پرداختی دهقان به تیمارلی سپاهی تعلق می‌گرفت آن روستایی رعیت آن سپاهی شمرده می‌شد و سپاهی ارباب او بود. اگر زمینی که روستایی می‌بایست مالیات آن را می‌پرداخت زمین وقفی بود، آن دهقانی، رعیت اوقاف بود و مالیات و عشریه‌اش را به متولّی اوقاف می‌داد. اگر زمین «خاصّ همایونی» بود و به خزانه یعنی مالیه تعلق داشت در این صورت دهقانان، رعایای «خاص همایونی» یعنی رعایای مالیه به حساب می‌آمدند و چون آن زمین را به‌صورت اقطاع به کسی می‌دادند، مالیات به‌نام حکومت به آن شخص پرداخت می‌شد. اگر زمین ملک کسی بود صاحب ملک مالک رعایای آن زمین هم بود. اگر سپاهی درباره دهقانی ستم می‌کرد با شکایت روستایی آن سپاهی تحت تعقیب قرار می‌گرفت.

فصل ششم

دریانوردی عثمانیها از اواخر قرن شانزدهم و قرن هفدهم

همان‌گونه که در جلد اول و دوم اثر دیدیم دریانوردی دولت عثمانی پس از تأسیس تا اواسط قرن پانزدهم با توجه به موقعیت و چگونگی مرزهایش روزبه‌روز پیشرفت کرد و با نیرومندترین دولت دریانورد دریای مدیترانه یعنی دولت ونیز به نبرد پرداخت. دولت عثمانی از دریانوردان استاد و ماهر ونیز نکته‌ها آموخت و در اواسط قرن شانزدهم با فرماندهی کمال رئیس و سپس بارباروس، در دریای مدیترانه به برتری دست یافت و عنان حاکمیت بر این دریا را به‌دست گرفت.

ناوگان دولت عثمانی در نیمه دوم قرن شانزدهم

با آن‌که در پی جنگ لپانتو - اینه‌بختی نیروی دریایی دولت عثمانی تا درجه نابودی کامل سقوط کرد امّا در نتیجه تشکیلات توانایی که دولت داشت و نیز در سایه تلاشهای بسیار سوکوللی محمد پاشا در عرض شش ماه عثمانیها بار دیگر چون ایام پیشین با ناوگانی عظیم به دریای مدیترانه درآمدند و این رخداد خارق‌العاده دشمنان را شگفت‌زده ساخت و دولت جمهوری پیروزمند و نیز در شرایط فرو دستانه به بستن پیمان آشتی تن در داد.

چرا نیروی دریایی عثمانی اهمیت خود را از دست داد؟

پس از فرماندهان دریایی چون طورقود پاشا، قلیچ علی پاشا، صالح پاشا و الوچ حسن پاشای ونیزی‌الاصل (۹۹۹هـ/ ۱۵۹۰م) که از بارباروس خیرالدین پاشا به بعد تربیت یافته بودند، نیروی دریایی دولت عثمانی اندک‌اندک قدرت و توان خود را از دست داد که یکی از عوامل مؤثر این سقوط، انتصاب پشت سرهم افرادی به فرماندهی نیروی دریایی بود که یا اصولاً اطلاعاتی در مورد دریانوردی نداشتند و یا

مدتهای درازی می‌شد که دست به دریانوردی نزده بودند عامل مهم و مؤثر دیگر، بروز جنگهای دریایی بزرگ و نبود اصلاحات در کار دریانوردی بود که سبب شد نیروی دریایی عثمانی فعالیت و قدرت مانور پیشین را از دست بدهد، همچنین نبود امکان تربیت پاروزنان ماهر برای کشتیهای پارویی که «چکتری» نام داشت خود عامل مهم دیگری در زوال نیروی دریایی عثمانی بود.

به جز عواملی که به آن اشاره کردیم، از دیگر انگیزه‌های زوال نیروی دریایی دولت عثمانی که در حقیقت در رأس همه عوامل قرار داشت این بود که دولت عثمانی برخلاف دیگر دولتهای دریانورد دریای مدیترانه به روزآمد کردن نیروی دریایی و تربیت دریانوردان کارآمد اقدام نکرد. به‌موجب قانون، فرماندهان نیروی دریایی می‌بایست در بهار هر سال به دریای مدیترانه در می‌آمدند و پس از گشت در ماه قاسم[1] بازمی‌گشتند، اما در قرن هفدهم این گشت دریایی منحصر شده بود به بازداشت کردن چند کشتی راهزن دریایی و یا غارت بندری. در اثنای اوضاع اسفناک داخلی و خارجی دولت عثمانی، و ادامه آن در سالهای بعد (طی قرن هفدهم)، در برابر سهل‌انگاری و بطالت عثمانیها، دولت ونیز که [قبلاً] ناگزیر از سپردن حاکمیت دریای مدیترانه به ترکها شده بود، از این موقعیت بهره برد و برتری خود را بار دیگر به دست آورد. حتی در قرن هفدهم کار به‌جایی رسیده بود که فلورانس که جمهوری کوچکی بود با شوالیه‌های مالطمه که راهزن دریایی بودند، در مدیترانه نقش حاکمیت به‌دست آورده بودند. طبیعی است که این وضع برای دولت عثمانی که سه چهارم کناره‌های دریایی مدیترانه را صاحب بود تا چه اندازه می‌توانست خطرآفرین باشد.

تا نزدیکیهای اواخر قرن هفدهم اساس تشکیلات نیروی دریایی دولت عثمانی را چکتری یعنی کشتیهای پارویی تشکیل می‌داد، که در بین ناوگان آنها، کالیون و بورتن مخصوص حمل و نقل نیرو و توپ و مهمات بود به این ترتیب در حالی‌که کشتیهای جنگی عثمانیها چکتری یعنی کادرقه [کشتی پارویی] بود، کشتیهای جنگی ونیز و اسپانیولی را کالیون[2] تشکیل می‌داد و چکتری در درجه دوم اهمیت قرار داشت. به این معنی که اساس کشتیهای جنگی عثمانیها را کشتی‌های پارویی و اساس

۱- مطابق با دهم آبان تا نهم آذرماه، مترجم.

۲- نوعی کشتی بزرگ که بادبانی و پارویی توام بود. فرهنگ ترکی به فارسی.

کشتیهای جنگی ونیز و اسپانیاراانواع کشتیهای بادبانی تشکیل‌می‌داد. از این روی درچکتریها تمام‌ابتکار عمل به‌دست پاروزنها و درکالیونها به‌دست بادبانچیها بود.

از این روی پیروزی کادرقه، کالیة و فرقاته[1] بر کشتیهای بادبانی خصم بویژه به هنگام وزش باد سخت دشوار و بیشتر اوقات بسته به بخت و اقبال بود.

۱- انواع کشتیهای پارویی. مترجم.

ناوگان نیروی دریای عثمانیها در قرن هفدهم

اقدام برای تجهیز نیروی دریایی با کشتیهای بادبانی

پذیرفتن این باور که یکی از عوامل ناتوانی دریایی عثمانیها در قرن هفدهم، جنگ با کشتیهای پارویی بود، سبب نوآوری در نیروی دریایی عثمانی شد. در حالی‌که دریانوردان قدیمی مخالف کالیون بودند و خواهان آن بودند که صف پیشین ناوگان به آنها واگذار شود؛ دریانوردان کانونهای غرب (جزایر، تونس و طرابلس غرب) بر اثر درگیریهای پی‌درپی که با خصم داشتند، پیش از عثمانیها در مورد تبدیل کشتیهایشان به کشتیهای بادبانی اقدام آغاز کرده بودند.

تا آغاز جنگ گرید ضعف نیروی دریایی و دریانوردان عثمانی آشکار نبود. این جنگ برتری نیروی دریایی جمهوری ونیز را که صاحب جزیره گرید بود و نیز ناتوانی دریانوردی عثمانیها را آشکار کرد، که اگر یاری کانونهای غرب نبود، نتایج دردناک‌تری عاید نیروی دریایی عثمانی می‌شد.

در سال ۱۰۵۸ه/ ۱۶۴۸م به هنگام صدارت وزیر اعظم صوفی محمد پاشا دولت عثمانی با شکست سنگین از ونیزیها پذیرفت که علیه کالیون باید با کالیون برخاست و بی‌درنگ ساختن کالیون را آغاز کرد.[۱] و به این ترتیب پس از مدتی

۱- (... ضمن مشاوره در احوال ناوگان، بعضی از کسان [عنوان کردند که] با توجه به این‌که کفار با کالیون در دریا حرکت می‌کنند و در اثنای جنگ با باد حرکت می‌کنند و کادرقه را مغلوب می‌سازند و به هنگام دفاع مدافعه در برابر ناوگان همایونی می‌توانند در محلی غیر از بغاز لنگر بیندازند و سد راه‌کنند و مقابله با آنان با کادرقه ناممکن است و برای مقابله با طرف مقابل باید کالیون در برابر کالیون باشد، از این سبب ساختن کالیون را مقبول دیده‌اند...) کاتب چلپی پس از ذکر این نظرات می‌نویسد شیخ‌الاسلام عبدالرحمن افندی نظر او را [نویسنده] در این مورد پرسید که ←

تعداد کالیونهای نیروی دریایی عثمانی به ده صف رسید امّا با توجه به این‌که دولت بادبانچی و خدمه ماهر در اختیار نداشت گرفتن نتیجه دلخواه سریع ناممکن بود. در سال ۱۰۶۶ه/ ۱۶۵۶م شمار کشتیهای ناوگانی که می‌بایست به فرماندهی کنعان پاشا به مدیترانه درآید عبارت بود از: چهل کادرقه، سی کالیون و ده ماونه، در صف پیشین ناوگان کالیونها قرار داشت، ماونه پشت سرکالیون و کادرقه در صف پسین بود.(۱)

رسم کالیون‌سازی تا زمان صدارت فاضل احمدپاشا ادامه یافت، امّا در پی شکست فاجعه‌آمیز کنان پاشا از ونیزیها در تنگه بسفر، مخالفان کالیون را جسارت بخشید و سرانجام استفاده از کالیون در درجه دوم از اهمیت قرار گرفت و باز چکتری در صنعت نخستین جای گرفت. با این همه از آنجایی که حال و اوضاع برتری کشتیهای بادبانی را بر کشتیهای پارویی به میدان کشید از این روی در سال ۱۰۹۳ه/ ۱۶۸۲م هنگام صدارت مرزیفونلی قرامصطفی پاشا بار دیگر دولت به کشتیهای بادبانی روی آورد و از آن پس کالیون و کشتیهایی از این نوع ساختند و به تدریج ناوگان کشتیهای پارویی از دور خارج شد.

به‌خاطر این نوآوری کشتیبانان کارآمدی تربیت کردند و در اواخر این قرن [هفدهم] عموزاده حسین پاشا و مزومورتو حسین پاشا نخستین ضربه را بر ونیزیها وارد کردند و جریزه ساقیز بازپس گرفته شد (۱۶۹۵م). و با اصلاحاتی که پس از آن در زمینه دریانوری صورت گرفت. ناوگان عثمانی در دریای مدیترانه نسبت به ونیز برتری به دست آورد.

چگونگی به دریا درآمدن ناوگان عثمانیها

نیروی دریایی عثمانی مرکب از چهار ناوگان بود: ناوگان استانبول، کشتیهایی که از ایالتهای کاپیتان پاشا و سنجاقها و نیز کشتیهای حکام که از برخی جزیره‌ها به دریا درمی‌آمدند، ناوگان مصر و ناوگان کانونهای غرب، ناوگان استانبول که فرماندهی آن را کاپیتان پاشا داشت، پس از خارج شدن از خلیج نخست به ساحل «بشیک تاش»

←

وی گفت از طرفداران استفاده از کادرقه است و می‌افزاید شیخ‌الاسلام هم از این نظر حمایت می‌کرد، اما نتوانست نظر خود را اعمال کند (تحفة‌الکبار، چاپ مطبعه بحریه، ص۱۲۵).

۱- تحفه‌الکبار، چاپ مطبعه بحریه، ص۱۳۳.

می‌آمد یکی دو روز بعد به «یدی کوله» می‌رفت در آنجا سربازان را سوار می‌کرد و آنگاه به دریای مدیترانه حرکت می‌کرد. آنگاه کشتیهای غرب و کشتیهای حکام (بیک گمی‌لری) که قبلاً فرمان پیوستن به ناوگان [استانبول] را گرفته بودند، پس از ترک خلیج می‌آمدند و در نقطه معینی به کاپیتان پاشا می‌پیوستند، هر چهارده سنجاق بیگ همراه کاپیتان پاشا یک «کادرقه» با خود داشت.[1] در قرن هفدهم (۱۰۳۰ھ/ ۱۶۲۱م) به جز ناوگان مستقر در استانبول دولت عثمانی شش منطقه دیگر استقرار ناوگان در دریای مدیترانه داشت:

۱-کشتیهای حاکم رودوس و کشتیهای میلوس و سانتورین از جزایر کیلکاد، کادرقه‌های سیقاجیق (واقع در ساحل آناطولی روبه‌روی جزیره ساقیر) و کادرقه‌های سنجاق‌بیگ منقشه (مغله) که هفت فروند بود. ۲- هفت کادرقه سنجاق‌بیگ ساقیز ۳-کادرقه بیگلربیگی قبرس و ماغوسه (فاماگوستا)، باق، طوزله، لماسل، گیرینه (گیرینیو) ۴- دو کشتی سنجاق‌بیگ موره و کشتی‌های میزبستره، اینه‌بختی، سانتا ماوره (ایاماوره) با شش کشتی دیگر که جمعاً یازده کادرقه بود. ۵-ناوگان مصر متشکل از کادرقه بیگلربیگی و حاکم «دیمیات» جمعاً شش فروند ۶-کشتیهای سنجاق‌بیگهای جزایر و سواحل دریای مدیترانه یعنی میدیللی و کشتیهای حکام جناق قلعه، لمنی، قواله، سلانیک اغریبوز، شیرا، ناکسوس (نقشه) کشتیهای حکام و جزایر پاروس که موجودی این فیلوی دریای مدیترانه به استثنای، کشتیهای کانون غرب به چهل و دو فروند می‌رسید.[2]

حرکت ناوگان عثمانی در دریای مدیترانه به شیوه آرایش رزمی

ناوگان عثمانی پس از ترک بغاز [تنگه بسفر] به شیوه آرایش جنگی حرکت می‌کرد به این معنی‌که کادرقه کاپیتان پاشا با بادبان سرخ (با شتارده) در وسط بود و دیگر کشتیها در اطراف حرکت می‌کردند، گروه کشتیهای پاسگاه دریایی سه‌میل جلوتر از ناوگان حرکت می‌کرد و آنچه را که می‌دید به ناوگان گزارش می‌کرد. به‌دنبال این

۱-نیرویی که از سوی حکام «آدالار دنیزی» تأمین می‌شد، از جمله نیروهای کمکی ترکها در دریای مدیترانه بود (سربازان تیمارلی). در آنجا [آدالاردنیزی] چهارده سنجاق‌بیگ بود که هر کدام یک کادرقه داشتند که فرمانده آن بودند. در مقابل، آنها از درآمد برخی جزیره‌ها که پادشاه در اختیارشان گذاشته بود، استفاده می‌کردند (از ترجمهٔ ریکا فرانسیسکو) ص۴۹۵.

۲-هامّر (ترجمهٔ اتابک) ج۸ص۳۱۵.

ناوگان کاروان بزرگی شامل ده کادرقه همراه با سرپرست کشتی‌سازی در حرکت بود. این کاروان دریایی، فانوس می‌افروختند کشتیهایی را که زبون از حرکت بودند و یا کشتیهایی را که بادبانشان بر اثر طوفان پاره می‌شد و سرنشان[1] می‌شکست یدک می‌کشیدند و یاری می‌دادند، یک ساعت پس از حرکت این ناوگان دو کشتی حاکم (بیگ کمی‌سی) وابسته به ایالت کاپیتان پاشا حرکت می‌کرد اگر افرادی باقی مانده بود، سوار می‌کرد.

از آنجایی که حمله کادرقه به کالیون خطرآفرین بود، از این روی نخست با توپ سکّان و دکل کشتی را می‌شکستند و آنگاه حمله می‌بردند. به هنگام جنگ کشتیهای دریابیگی‌ها پیشاپیش حرکت می‌کرد و کشتی کاپیتان پاشا پشت سر آنها بود که از پشت توسط دو یا سه کشتی محافظت می‌شد. کاپیتان باشتارده خود را ترک نمی‌گفت و فرماندهان را برای تشویق و تحریک سربازان می‌فرستاد. با در نظر گرفتن این احتمال که امکان داشت در اثنای جنگ فورسه‌های (از اسیران مسیحی) استخدام شده برای پاروزنی دست به خرابکاری بزنند در بین آنان پاروزنهای ترک را نیز جای می‌دادند.

برخی کشتیهای عثمانی

در آغاز کشتیهای ناوگان درایی دولت عثمانی را، کشتیهای پارویی تشکیل می‌داد که بعداً یعنی از قرن شانزدهم به بعد، از کشتیهای بادبانی به شمار اندک برای حمل و نقل استفاده می‌کردند. و از اواخر قرن هفدهم کشتیهای بادبانی اساس نیروی دریایی عثمانی را تشکیل می‌داد. نوع کشتیهای پارویی نیروی دریایی عثمانی در درجه نخست کادرقه بود و سپس انواع دیگری چون کالیته، فرقاته[2] و قرلانقیج[3] که یک مخزنه بودند. کادرقه بزرگترین نوع کشتیهای پارویی بود که تا دوران کشتیهای بادبانی، بنیان ناوگان عثمانی را تشکیل می‌داد.

کادرقه‌ها بسیار دراز و باریک بودند، درازاشان بین چهل و پنج تا پنجاه متر بود و بیست و پنج نشستنگاه داشت، چهار یا پنج پاروزن هر یک از پاروهای راست و یا چپ را به حرکت در می‌آورد. کادرقه‌های عثمانی بویژه در قرن هفدهم بسیار سبک

۱- چوب صلیب‌وار بالای دکل. مترجم.

۲- نوعی ناو جنگی سریع‌السیر.

۳- نوعی کشتی کوچک پارویی. پرستو را نیز گویند- مترجم.

و سریع بود و به برکت پاروزنان کار آزموده مانورهای چابکانه داشت. هر کادرقه یکصد و نود و شش پاروزن، یکصد جنگ‌آور و سه توپچی داشت.

باشتارده [کشتی فرماندهی] که از نوع کادرقه امّا بزرگ‌تر بود بیست و شش تا سی نشستنگاه داشت، هر پارو پنج تا هفت پاروزن داشت. درازای باشتارده کاپیتان پاشا هفتاد تا هفتاد و دو زرع یعنی بین پنجاه و دو تا پنجاه و پنج متر بود. هر پاروی این کشتی را هفت پاروزن به حرکت درمی‌آورد. تعداد پاروزنها پانصد تن بودند که کشتی به جز پاروزن دویست و شانزده مرد جنگی و توپچی داشت. تعداد کارکنان کشتی نزدیک به هشتصد تن بود. جز باشتارده کاپیتان پاشا، باشتاردهٔ همایونی یعنی کشتی سلطان نیز بود. اگر پادشاه با باشتارده به دریا در می‌آمد، سرپرست کشتی‌سازی سکّاندار کشتی می‌شد.

کالیته از دیگر انواع کشتی‌های پارویی از کادرقه کوچک‌تر بود، با نوزده تا بیست و چهار نشستنگاه که بیست و سه زرع یعنی بطور متوسط بیست و پنج متر درازا داشت، از کالیته در تعقیب کشتیها [ی خصم] و نیز عملیات اکتشافی استفاده می‌کردند، جلو کشتی با توپ مجهّز بود. ناوگان بجز کالیته، کشتی کوچک و سبک ده الی هفده نشستنگاهی داشت که چکتری نامیده می‌شد، هر پارو را دو یا سه پاروزن حرکت می‌داد، سبک بود و در رودخانه‌های کوچک نیز از آن استفاده می‌شد.

از دیگر کشتیهای سبک ناوگان عثمانی یکی هم قرلانقیج بود، کوچکتر از قرقاته که از آن در کارهای اکتشافی، نقل و انتقال در آبهای کم‌عمق و خبرگیری استفاده می‌شد. شمار کل کارکنانش یکصد تن بود.

ناوگان عثمانیها کشتی دیگری داشت به‌نام ماونه که مرتفع‌تر و پهن‌تر از کادرقه بود و دو طبقه داشت، بیست و شش نشستنگاه داشت و درازایش از کادرقه کم‌تر بود، هر پارویش هفت پاروزن داشت ششصد خدمه داشت و به بیست و چهار توپ کوچک و بزرگ مجهّز بود. کشتیهایی هم کوچک‌تر از آنچه که شمردیم وجود داشت که همه این کشتیهای پارویی را اعم از کوچک و بزرگ «چکتری» می‌گفتند.

درست است که گونه‌گونی و فعالیت واقعی انواع کشتیهای بادبانی مخزن‌دار (کالیون) نیروی دریای عثمانی از قرن هجدهم آغاز می‌شود امّا از اوایل قرن شانزدهم به تدریج بر شمار آنها افزوده می‌شد. درباره این کشتیها هم ناگزیر از دادن آگاهیهایی هستیم.

کالیون کشتی رزمی بود با سه دکل و دو یا سه مخزن کشتیهای دو مخزنه شست تا هشتاد توپ و کشتیهای سه مخزنه بین هشتاد تا یکصد و ده قبضه توپ داشت. درازای کالیون به‌طور متوسط سی و سه یا سی و چهارمتر بود. عثمانیها نخستین بار در زمان بایزید دوم کالیون ساختند به نام «گوگه» نزدیک به بیست و سه‌متر بود. در زمان سلطان سلیمان قانونی کالیونی که عثمانیها می‌ساختند از نوع کالیون ونیزها بود که «کاراکا» نام داشت. با توجه به این‌که این نوع کالیون که هزار و پانصد تا دو هزار تن ظرفیت داشت، وقتی باد نمی‌وزید حرکت نمی‌کرد از این روی، به کادرقه توجه بیشتری شد امّا نزدیک به پایان قرن هفدهم کالیون اساس ناوگان [عثمانی] را تشکیل داد.

کارخانه‌های کشتی‌سازی

عثمانیها به جز کارخانه کشتی‌سازی خلیج، در ازمیر، گملیق و برخی کناره‌های دیگر دریای مرمره در دریای سیاه یعنی در کناره‌های اژه، انطالیه، علائیه و برخی جزیره‌ها کارگاههای کشتی‌سازی داشتند که در این کارگاه‌ها با توجه به ظرفیتشان، کشتی ساخته می‌شد.

عثمانیها برای ساختن و تجهیز کشتی در نواحی مختلف «اوجاق‌لیق»هایی اختصاص داده بودند که اجاقها با توجه به نوع تولیداتشان چون تخته، میخ، کنف، کرباس بادبان، چادر، پارو، قیر و دیگر اشیاء گوناگون، موظف بودند که هر سال در برابر دریافت بها اجناسی راکه مقدار آن مشخص شده بود به کارخانه کشتی‌سازی تحویل بدهند که در مقابل این ارائه خدمات برخی معافیتها در حق آنان قایل شده بودند.

ابواب جمعی نیروی دریایی

عثمانیها به مجموعه کارکنان کادرقه‌ها شامل کاپیتان یا فرمانده کشتی، عزبها، سکّاندار، بادبانچی، خمپاره‌انداز، درزگیر، نجاّر، توپچی و درجه‌داران کشتی که کشیک چی نام داشتند «ترسانه خلقی» می‌گفتند.

به هنگام جنگ به جز ترسانه خلقی، افراد ینی‌چری، توپچی و افراد تیمارلی سپاهی وابسته به نیروی دریایی هم در کشتیها به خدمت گرفته می‌شدند، به جز

آنان از چهار دسته سواره‌نظام قاپوقولی یعنی «علوفه‌چی پر» و «غریب»ها نیز، افراد جنگجو به خدمت کشتیها در می‌آمدند.

رجال نیروی دریای

فرمانده نیروی دریایی کاپیتان پاشا یا کاپیتان دریا نام داشت، کشتیها غیر از فرمانده «امین ترسانه» نیز داشت که مسئولیت تجهیز کشتی و نیز کل درآمد و هزینه آن را به‌عهده داشت «ترسانه کدخداسی» نیز از امرای نیروی دریایی بود که تا جایگزینی کالیون درجه‌ای معادل «ویز آمیرال»، (دریا سالار) داشت که پس از کاپیتان پاشا، ارشدترین امیر نیروی دریایی بود.

پس از آن به ترتیب «ترسانه آغاسی»، «لیمان رئیسی»،[1] «ترسانه محاسبه چی‌سی»[2] و... بود. سنجاق بیگهای تابع ایالت کاپیتان پاشا یا همان دریا بیگیها «امرای ناوگان» به حساب می‌آمدند که با جایگزینی کالیون در نیروی دریایی، این شیوه دگرگون شد.

۱- رئیس بندر.

۲- محاسب.

فصل هفتم

تشکیلات مرکزی دولت عثمانی در یک و نیم قرن

دیوان همایونی

شیوه اداره کارها در دولت عثمانی با توجه به شرایط ایالتها متغّیر بود. ایالتهای عثمانی با توجه به تقسیم آنها به سه نوع ایالتهای «خاص‌دار»[1]، سالانه‌دار»[2] و «یورتلیق- اوجاقلیق»[3]، توسط والیان با سه شیوه متفاوت اداره می‌شدند و هر والی شیوه خاصی را اعمال می‌کرد. ایالتهای «خاص‌دار» بیشتر از سوی دولت مرکزی اداره می‌شد و دو نوع ایالت دیگر در اداره امور داخلی خود آزاد بودند امّا همه عزل و نصب‌ها در اختیار دولت مرکزی بود و دولت مرکزی در اداره ایالتها همه قدرت را در دست خود داشت. در بین ایالتهای «خاص‌دار»، ایالتی هم چون «بودین» بود که والی آن یعنی بیگلربیگی اختیارات وسیعی داشت. دولت مرکزی امور تمام ایالتها را از طریق مجلسی تحت عنوان دیوان همایون که صدراعظم ریاست آن را داشت اداره می‌کرد.

دیوان همایونی و اعضای آن

دولت عثمانی برای اداره کارهای مملکتی دو دیوان مهم داشت که مهمترینش دیوان همایونی بود. ریاست جلسات این دیوان را وزیر اعظم داشت که اگر شاه در استانبول بود، جلسات در ینی سرای یعنی «توپقاپوسرای» تشکیل می‌شد. تا زمان

۱- ایالتی که از آن سلطان و یا خزانه.

۲- ایالتی که مالیات سالانه عایدات آن دریافت می‌شد.

۳- مالکانه و موروثی.

سلطان محمد فاتح ریاست این دیوان را شخص سلطان داشت امّا بعداً این وظیفه به رئیس حکومت یعنی وزیر اعظم داده شد. وزیر اعظم نخستین مرجع در اداره کارهای مملکت بود. طبق قانون وزیر اعظم رئیس و مقام مشرف بر وزیران و امرا بود و نماینده مطلق شخص سلطان به حساب می‌آمد که به نشانه این وکالت به او مهر همایونی داده می‌شد که بیضی بود و شکل انگشتری داشت و اسم شاه بر آن نقش شده بود. به هنگام برکناری این مهر را از او می‌گرفتند و به وزیر اعظم جدید می‌دادند. وزیر اعظم با این مهر دفترخانه[1] و خزانه را مهر می‌کرد همه امور دولتی به دستور و موافقت او انجام می‌گرفت و ثبت و تنظیم می‌شد. وزیر اعظم پس‌از جلسات دیوان گزارش کارهای خود را به عرض شاه می‌رسانید. کارهای مهم دولتی یعنی صدور احکام و فرمانها ممهور به طغرا یعنی با نام سلطان صادر و فرستاده می‌شد، امّا بقیه امور به دستور شخص وزیر اعظم انجام می‌گرفت. وزیر اعظم اختیار داشت که بدون کسب مجوّز از شاه به افراد مورد نظر تیماری که مبلغ آن پنجهزار و نهصد و نود و نه آقچه بود واگذار کند.

در دیوان به جز وزیر اعظم وزیران گنبد (قبّه وزیری) نیز بودند که پست معینی نداشتند. اعضای دیگر عبارت بودند از: دفتردارها[2]، نشانچی[3] و قاضی عسگرهای روم‌ایلی و آناطولی.

فرمانده نیروی دریایی اگر در جنگ دریایی شرکت نداشت، در جلسات دیوان و مذاکرات شرکت می‌کرد. رئیس الکتاب و دو دستیارش یعنی «تذکره‌چی»ها در جلسات سر پا بودند و خدمت می‌کردند. جلسات دیوان صبح زود پس از نماز صبح تشکیل می‌یافت و مذاکره از کارهای مهم آغاز می‌شد. در دیوان همواره برای طرح دعاوی مردم گشوده بود، بین طرحهای دعوا امکان داشت والی، سنجاق‌بیگی، قاضی و صنف لشکری نیز باشد. شاکی اگر ترکی نمی‌دانست، مترجم دیوان گفته‌های او را ترجمه می‌کرد و یا مترجم دیگری در جلسه حضور می‌یافت.

در جلسه دیوان همایونی به ترتیب وزیران و سپس نشانچی در سمت راست

۱- دفاتر مالیه.

۲- ج.

۳- ج۱ اثر.

وزیر اعظم می‌نشستند و در سمت چپش دو قاضی عسکر و دفتردارها قرار می‌گرفتند. در آغاز شمار وزیران دیوان همایونی سه تن بود که پس از نیمه دوم قرن شانزدهم این شمار به حدود هفت تن افزایش یافت. وزیران گنبد چون در دیوان زیر گنبد می‌نشستند و به کارهایی که به آنها واگذار می‌شدند می‌پرداختند از این روی به آنان «قبه وزیری» [وزیر گنبد] می‌گفتند. اینان در آغاز امر از بین افرادی برگزیده می‌شدند که در دستگاههای دولتی خدمت کرده بودند و تجربه داشتند و از فکر و نظر آنان استفاده می‌شد امّا بعدها افراد ناشی و بی‌صلاحیت به سرعت ارتقاء مقام یافتند و وزیر گنبد شدند.

پس از صدارت کوپرولی محمد پاشا وزیران گنبد ارزش خود را از دست دادند و دیوان تنها یک وزیر گنبد داشت که او نیز فاقد اعتبار و اهمیّت بود. پادشاهان عثمانی بعداً خود شخصاً ریاست دیوان را داشتند و گاهی هم از پنجره فراز محلی که وزیر اعظم آنجا می‌نشست و «حصر عدل» نام داشت پنهانی مذاکره‌ها را گوش می‌کرد.

با توجه به اهمیت نامه‌هایی که می‌بایست در دیوان مورد مذاکره قرار می‌گرفت. این اوراق توسط رئیس الکتاب یا «تذکره‌چی»ها خوانده می‌شد و از نظر وزیران گنبد که بیشتر در حکم مشاور بودند استفاده می‌شد. فرمانده نیروی دریایی که کاپیتان پاشا یا کاپیتان دریا نام داشت، در دیوان در محلی جدا از وزیران گنبد می‌نشست به کارهای مربوط به نیروی دریایی می‌پرداخت و به دعاوی گوش می‌داد.

در مورد مسایل مالی نظرات امین مالیه را می‌شنیدند. در آغاز امین مالیه یک تن بود امّا بعدها در پی افزایش میزان امور مالی تعداد آنها به سه نفر افزایش یافت. در سالهای مورد نظر بجز امین مالیه آناطولی، سه امین مالیه (شق‌ثانی) وجود داشت، رئیس دارائی (باش دفتردار) به امور مالی روم‌ایلی (شبه جزایر بالکان) و مجارستان می‌پرداخت، امین مالیه آناطولی کارهای مالی آناطولی را رسیدگی می‌کرد و امنای مالیه شق‌ثانی امور مالی یالی‌ها یعنی سواحل و مقاطعه‌های استانبول را زیرنظر داشت. رئیس دارائی (باش دفتردار) مسئولیت همه امور مالی را داشت. گزارشهای مالی توسط او به عرض شاه می‌رسید و فرمانهای مالی را او می‌نوشت و طغرا می‌کشید. به هنگام باز و بسته شدن درب خزانه حضور رئیس دارایی الزامی بود. امنای مالیه روزهای سه شنبه هر هفته به حضور پادشاه می‌رسیدند و هر یک گزارش

دایره تحت مسئولیت خود را به عرض او می‌رساندند. در مورد مسایل مربوط به امور شرعی و قضایی نظر قاضی عسکرها سوال می‌شد و بر طبق حکم آنان عمل می‌شد. اگر حکم هر یک از قاضی عسکرها از نظر وزیر اعظم قانع‌کننده نبود، آن مسأله از نو مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گرفت، در آغاز تعداد قاضی عسکرهای دیوان یکی بود در زمان سلطان محمد فاتح (۸۸۲هـ/ ۱۴۷۷م) به دو تن افزایش یافت با الحاق سوریه، مصر و آناطولی شرقی [به قلمرو عثمانی] یک قاضی عسکر دیگر هم افزوده شد امّا بعدها دوباره تعداد آنها به دو نفر کاهش یافت، در دیوان، دعاوی مربوط به روم‌ایلی را قاضی عسکر روم‌ایلی و دعاوی مربوط به آناطولی را قاضی عسکر آناطولی رسیدگی می‌کرد.

نشانچی که «توقیعی» نیز گفته می‌شد زیر فرمانها، براتها، نامه‌ها و احکامی که با نام شاه نوشته می‌شد طغرا می‌کشید که در حکم امضای شاه بود. اگر کارها فشرده می‌بود به دستور وزیر اعظم با سابقه‌ترین وزیران نیز به دعاوی می‌رسید و نیز قدیمی‌ترین وزیر گنبد در صورت تراکم کار نشانچی را یاری می‌داد. وزیران می‌بایست از شیوه طغراکشی آگاه بودند، اگر تصادفاً در بینشان کسی قادر به این کار نبود در هر حال امری بود ضروری. از دیگر وظایف مهم نشانچی این بود که اگر هر نوع تغییر یا تصحیحی در دفتر تحریر صورت می‌گرفت می‌بایست با خط و امضای او بود جز نشانچی کسی حق دست بردن در این دفتر را نداشت. این تغییر و تصحیح در حضور اعضای دیوان صورت می‌گرفت و اسامی وزیرانی که حضور داشتند در حاشیه دفتر ثبت می‌شد. نشانچی‌ها در آغاز از بین صنف علمیّه انتخاب می‌شدند امّا بعداً از بین کاتبان دیوان که تحصیلات کافی داشتند و قبلاً در شغل رئیس‌الکتاب بودند برگزیده می‌شدند نامه‌های منشیانه به قلم آنان نوشته می‌شد.

رئیس‌الکتاب سردبیر دبیرخانه دیوان همایونی بود و تذکره‌چیها کارمندان او به حساب می‌آمدند.

قاپوچی لار کدخداسی رئیس تشریفات دربار بود و رابط بین شاه و دیوان بود موادی که می‌بایست به عرض شاه می‌رسید از طریق او انجام می‌گرفت. قاپوچی لارکدخداسی عریضه‌ای را که از صدراعظم می‌گرفت توسط قاپوآغاسی تقدیم شاه می‌کرد و از همین طریق نیز پاسخ شاه را به وزیر اعظم می‌داد. او به هنگام خدمت در دیوان عصای نقره در دست داشت. قاپوچیها یعنی گارد شاهی زیر نظر او بودند.

چاووش باشی، فرمانده چاووشهای دیوان بود و وظایف گوناگونی داشت و بیش از سیصد چاووش زیر فرمان داشت. اولاً نقش ضابط داشت، اشخاصی را که دستور بازداشت و یا بازجویی‌شان را داشتند زندانی می‌ساخت. این کار را توسط چاووشهای دیوان همایونی انجام می‌داد. از دیگر وظایفش این بود که مانند قاپوچی لارکدخداسی عصای نقره به‌دست در دیوان خدمت می‌کرد و شاکیانی را که توسط قاپوچی‌لار به دربار راه یافته بود به دیوان می‌آورد، چاووشهای دیوان همایونی فرامین حکومت را به ولایتها ابلاغ می‌کردند، تبعیدیها را به تبعیدگاه‌هاشان می‌بردند، در قتل کسانی که می‌بایست قصاص می‌شدند مباشرت داشتند و وظایفی از این دست.

پس از خاتمه جلسه دیوان طبق برنامه روزانه خزانه مالیه و دفترخانه توسط وزیر اعظم ممهور و بسته می‌شد و چاووش باشی نُک عصایی را که در دست داشت بر زمین می‌کوفت و پایان جلسه دیوان را اعلام می‌کرد و جلسه دیوان پایان می‌گرفت. آنگاه پادشاه نخست فرمانده ینی‌چریها را که بیرون از دیوان بود، به حضور می‌پذیرفت و او اطلاعات لازم را درباره کانون به عرض شاه می‌رسانید. پس از او قاضی عسکرها شرفیاب می‌شدند و درباره وظایف خود مذاکره می‌کردند و پس از آنان در پایان وزیر اعظم، وزیران و امنای مالیه به حضور می‌رفتند، وزیر اعظم فشرده و خلاصه مذاکرات آن روز را می‌خواند و در صورت نیاز، دفتردار هم درباره مسائل مالی توضیحاتی می‌داد.

پس از مذاکرات دیوان، در قصر ناهار صرف می‌شد. رئیس مالیه نیز بر سر سفره وزیر اعظم می‌نشست اگر چنانچه جلسه دیوان مربوط به قبول ایلچی [فرستاده خارجی] می‌بود که چنین جلسه‌ای «غلبه دیوانی» نام داشت، فرستاده نیز با وزیر اعظم هم غذا می‌شد. بر سر سفره‌های دیگر وزیران، دفتردار و نشانچی می‌نشستند و سومین سفره هم مخصوص قاضی عسکرها بود. گذشته از آنان، ینی‌چری‌های محافظ دیوان که به نوبت به قصر می‌آمدند و نیز کسانی که به مناسبت کارشان به دیوان آمده بودند بدون در نظر گرفتن ملیت و مذهب در صرف غذا شرکت داشتند.

حل و فصل برخی از مسایل مهم مملکتی که جنبه محرمانه داشت در جلسات دیوان صورت نمی‌گرفت بلکه جداگانه و در حضور کسانی که شاه مشخص می‌کرد انجام می‌یافت.

روزهای دیوان

دیوان همایون در آغاز همه روزهای هفته تشکیل می‌شد امّا بعدها یعنی از قرن شانزدهم هفته‌ای چهار روز شنبه، یکشنبه، دوشنبه و سه‌شنبه تشکیل می‌شد. در قرن هفدهم به هنگام جنگ که وزیر اعظم، سمت سردار اکرمی[1] می‌یافت جلسات دیوان [هفته‌ای دو روز] نزد او تشکیل می‌شد که بعداً در شرایط غیر جنگی نیز چنین بود و بیشتر کارها به دیوان وزیر اعظم محول می‌شد و این آغازی بود برای دیوان «باب عالی». در زمان احمد دوم به دستور وی دیوان همایون چون سابق باز هفته‌ای چهار روز تشکیل می‌شد و تا زمان حیات او این شیوه ادامه یافت بعداً دوباره به دو روز در هفته تقلیل یافت. در روزهای تشکیل جلسات دیوان چهارصد و پانصد ینی‌چری از کانون ینی‌چریها همراه با فرمانده ینی‌چری در دیوان حضور داشتند در بیرون از محل جلسه می‌نشستند و در مذاکره‌ها شرکت نمی‌جستند.

۱- فرمانده کل سپاه.

دیوان عصر (ایکندی دیوانی)

به جز جلسات دیوان همایونی، وزیر اعظم که مسئول همه کارهای مملکتی بود دیوان دیگری نیز داشت که در جلسات آن مسایل درجه دوم مملکتی از نظر اهمیت که نیاز به کسب تکلیف از شاه نداشت و نیز طرح دعاوی مورد بررسی قرار می‌گرفت که به آن «ایکندی دیوانی» می‌گفتند. طی این دیوان که در قصر صدراعظم یعنی باب عالی، دعاوی مطرح می‌شد و تصمیم لازم را می‌گرفتند و اگر چنانکه می‌بایست مسأله‌ای به دیوان همایونی احاله می‌شد چنین می‌کردند. جلسات این دیوان خاص صدراعظم‌ها هر روز بعدازظهر به استثنای روزهای جمعه و سه‌شنبه تشکیل می‌یافت.

دیوان جنگ

زمانی که وزیر اعظم با سمت سردار اکرم عازم جنگ می‌شد، همه امور محوله، عزل قتل، وصولیها و بطور کلی به همه کارها در جلسه‌ای که هنگام جنگ تشکیل می‌داد رسیدگی می‌شد و همه قوانین از آنجا صادر می‌شد. با آن که با شرکت وزیر اعظم در جنگ، فردی تحت‌عنوان قایم‌مقام صدارت و وکیل او در مرکز حکومتی مستقر می‌شد امّا او اختیار صدور فرمان را به اطراف و اکناف کشور نداشت و به کارهایی که در درجه سوم و چهارم از اهمیت قرار داشت رسیدگی می‌کرد آنهم در صورتی که وزیر اعظم چنین اجازه‌ای به او می‌داد. گاهی برخلاف این اصل هم عمل می‌شد امّا بسیار اندک و استثنایی بود. دیوان دیگری بود خارج از دیوان همایون مخصوص قاضی عسکرها این جلسات همه هفته به استثنای روزهای چهار و پنجشنبه در خانه قاضی عسکرها تشکیل می‌شد.

دیوان علوفه

دولت عثمانی دو گروه نیروی نظامی داشت: حقوق‌بگیر و زمین‌دار. افراد کانونهای قاپوقولی حقوق‌بگیر بودند و حق معاش افراد تیمارلی سپاهیها و نیز وزیران، سنجاق بیگیها، ارباب قلم، چاووشان دیوان و افرادی از این دست از اراضی خاص و تیمار و زعامت تأمین می‌شد.

دیوان علوفه در رابطه با حقوق افراد کانونهای قاپوقولی یعنی کانون ینی‌چری، جبه‌چی توپچی، خدمهٔ ارابه توپ و افراد سواره‌نظام قاپوقولی که هر سه ماه یکبار پرداخت می‌کردند، در دربار تشکیل می‌شد. حقوق حتماً می‌بایست روز سه‌شنبه پرداخت می‌شد. پادشاه هر سفیری را که می‌خواست به حضور بپذیرد، این شرفیابی را همزمان با تشکیل دیوان علوفه ترتیب می‌دادند که به چنین دیوانی «غلبه دیوانی» یعنی جلسه دیوان فوق‌العاده پرجمعیت [شلوغ و پر ازدحام] می‌گفتند.

مهمترین جلسه دیوان علوفه، جلسه پرداخت حقوق کانون ینی‌چری بود. زیرا به هنگام مراسم پرداخت حقوق هر اورتا[1] در کیسه‌های زرچرمین توزیع می‌شد، برای هر پرداخت از طرف دبیر دبیرخانه کانون ینی‌چری سه دفتر تنظیم و تقدیم می‌شد. یکی از این دفاتر در بایگانی دبیر کانون می‌ماند دومی را به مالیه می‌دادند و سومین دفتر تقدیم شاه می‌شد. با این سه دفتر حقوق کنترل شد. امّا در زمان مراد سوم، تقدیم سومین دفتر [به شاه] ترک شد. حقوقها را در دیوان آماده پرداخت می‌کردند و به‌نام هر دسته و اورتا در کیسه‌ها می‌ریختند و پس از آمادگی پرداخت،

۱- گردان در تشکیلات ینی‌چری. مترجم.

مراتب را به عرض شاه می‌رسانیدند و درخواست صدور مجوّز پرداخت می‌کردند، پس صدور مجوز هر دسته با نام و شماره‌اش خوانده می‌شد، افراد آن دسته می‌دویدند و آن‌که زودتر از دیگران می‌رسید کیسه حقوق دسته را به او می‌دادند و او می‌گرفت و می‌رفت و به این ترتیب حقوق ۱۹۶ گروه پرداخت می‌شد. پیش از پرداخت حقوق از مطبخ شاهی برای ینی‌چری‌ها بلوو شله‌زرد می‌دادند. گاهی ینی‌چریها با خودداری از خوردن غذا مخالفت و عصیان خود را نشان می‌دادند، خوردن غذا و گرفتن حقوق نشانه و بشارت از تفاهم بود.

هر اورتا کیسه حقوقی را که می‌گرفت به قرارگاه خود می‌برد و در آنجا با توجه به میزان دستمزد روزانه‌شان بین خود توزیع می‌کردند. اگر اضافه پرداخت می‌شد [به اشتباه] حتی یک آقچه‌اش را برنمی‌داشتند و بازپس می‌دادند و اگر کسری داشت مطالبه‌اش می‌کردند. کش رفتن پول خزانه، بزرگترین بی‌شرفی شمرده می‌شد. اگر این مراسم با شرفیابی ایلچی مصادف می‌شد، نخست این مراسم را به ایلچی نشان می‌دادند و پس از صرف غذا به حضور شاه می‌رسید.

مبنای پرداخت حقوق بر ماههای عربی بود. حقوق سه ماهه محرم، صفر و ربیع‌الاول به اختصار حرف اولشان «مصر» نام داشت، وقتی می‌گفتند «حقوق مصر» مراد حقوق سه ماهه یاد شده بود. حقوق ماههای ربیع‌الآخر، جمادی‌الاول و جمادی‌الآخر با توجه به حروف اول ماهها «رجج» نام داشت حقوق ماههای رجب، شعبان و رمضان با در نظر گرفتن حرف اول ماه اول و دوم و حرف آخر رمضان، «رشن» نامیده می‌شد. حقوق سه ماه شوال، ذی‌القعده و ذی‌الحجه را با توجه به حرف آخر ماه اول و حرف اول دو ماه دیگر لزد می‌گفتند، یعنی حقوق آخرین سه ماهه سال اگر چنانچه دو حقوق را یکجا می‌پرداختند، قسطین نام داشت.

فصل هشتم

مالیه عثمانی در قرن شانزدهم و هفدهم

تأسیس مالیه و تشکیل خزانه

هنگام پی‌ریزی اساس حکومت عثمانی، همزمان با ایجاد تشکیلات کشوری، لشکری و دادگستری اساس تشکیلات مالی هم که مهمترینشان بود ریخته شد تأسیس این مهم را نیز چون تشکیلات دیگر چندرلی قرا خلیل خیرالدین در دست گرفت و در زمان مراد یکم به یاری قرارستم از علما خزانه دولتی به‌وجود آمد. درآمدهای اولیه خزانه از محل عشریه خراج و جزیه که نوعی خراج بود و نیز مالیات کاخها تأمین می‌شد. جز آنچه که گفته شد از آقن‌جی‌ها در ازای اسیرانی که می‌گرفتند، از هر پنج اسیر یکی و یا بیشتر اوقات هم معادل قیمت اسیر «بدل پنج یک» گرفته می‌شد. عشریه، مالیاتی بود که از اراضی می‌گرفتند خراج مالیات زمینهای دولتهایی چون افلاق، بغدان و اردل و راغوزه (دوبرووینی) بود که تحت‌حمایه دولت عثمانی درآمده بودند که سالانه می‌پرداختند. جزیه مالیات سرانه‌ای بود که اتباع مسیحی از بابت کار و یا ثروتشان به دولت می‌پرداختند و «مالیات شرعی» بود. به انواع این مالیات شرعی با گذشت زمان افزوده شده بود.

با گسترش دامنه مرزهای دولت عثمانی با توجه به نیاز مالیات دیگری هم برای مردم وضع شد که «تکالیف شرعیه» نام داشت، و با توجه به ضرورت به انواع این مالیات هم افزوده شد. برای این مالیاتها دفاتر کامل و منظمی تهیه شده بود. بررسی دفترهای متعدد و متنوع مالی که امروزه در آرشیو می‌بینم تقدیر برانگیز است.

دفتردارها[1]

در تشکیلات عثمانیها وکیل مالیه «باش دفتردار» نام داشت. در پی افزایش

۱- پیشکاران دارایی.

فتوحات و گسترده شدن دامنه مرزها تعداد دفتردارها تا سه نفر افزایش یافت. بویژه از قرن هفدهم به بعد امور مالی تحت نظر رئیس دارایی (باش دفتردار) یعنی دفتردار روم‌ایلی که «دفتردار شق اول» نامیده می‌شد قرار داشت. دفتردار اختیار داشت که به نام پادشاه احکام (فرمان) طغرادار به اطراف بفرستند. دفتردارها در مجلس وکیلان که دیوان همایونی نام داشت شرکت داشتند و به موجب مفاد قانون‌نامه «فاتح» [سلطان‌محمد] وکیل مالی پادشاه شمرده می‌شد و وزیر اعظم ناظر او بود.

هنگام باز و بسته شدن درب خزانه دفتردار نیز حضور داشت. دایره‌ای که دفتردار مسئول آن بود «دفتردار قاپوسی» و یا به همین معنی «باب دفتردار» نام داشت.

دفاتر مالیه

سردفتردار طبق قانون هر سال می‌بایست گزارش درآمد و هزینه‌های دولت را به شاه گزارش می‌کرد[۱] در دفترداری (مالیه) برای درآمد و هزینه‌ها دفترهای متعددی تنظیم می‌شد برای هر دفتر دایرهٔ جداگانه وجود داشت. مهمترین دایره مالیه عثمانی «باش محاسبه قلمی» بود که مدیر این «دایره» را «باش محاسبه‌چی» و یا «محاسبه جی اول» می‌گفتند. همه درآمد و هزینه‌های دولت در این دایره ثبت می‌شد و از طریق این دایره انجام می‌گرفت.

در نیمه دوم قرن شانزدهم در تشکیلات مالیه بیست و چهار دایره کوچک و بزرگ، از دایره «روز نامجه» که هزینه‌های روزانه در آن عمل می‌شد گرفته تا دوایر «آناطولی محاسبه»، «مقاطعه» «مقابله» و... وجود داشت. تعداد کارکنان این دوایر از نیمه دوم قرن شانزدهم به بعد افزایش یافته بود. به کارکنان مالیه اعم از دون پایه و عالیرتبه «خواجه» می‌گفتند.[۲]

۱- «سالی یکبار به دفتردارم خرج دخل را به رکاب همایونی‌ام عرضه می‌دارد خلعت فاخره بپوشانند» «قانون‌نامه آل‌عثمان ص ۲۲ و رسالهٔ قوچی بیگ در مورد تشکیلات حکومتی تقدیمی به سلطان ابراهیم ص ۴۰.

۲- سر محاسبه‌گر مالیه، محاسبه‌چی آناطولی بود. محاسبه‌چی خراج، باش مقاطعه‌چی، محاسبه‌چی استانبول و محاسبه‌چی اوقاف «خواجگان دیوان همایونی» نام داشتند (از رساله تقدیمی قوچی‌بیک به سلطان‌ابراهیم ص ۱۱).

خزانه‌های دولت عثمانی

در تشکیلات دولت عثمانی دو نوع خزانه «اندرونی» و «بیرونی» وجود داشت به جز آن دو خزانه از نیمه دوم قرن شانزدهم به بعد خزانه «یدی کوله» هم تأسیس شد.

خزانه اندرونی

خزانه اندرونی با مسئولیت و نظارت یکی از سرپرستان آق خادم‌های قصر شاهی که «وکیل خزانه» نام داشت اداره می‌شد. پایان هر سال موجودی اضافی که در خزانه مالیه بود به خزانه اندرونی واریز می‌شد. برعکس اگر خزانه بیرونی تهی می‌بود با ضمانت وزیر اعظم و نظارت دفتردار و قاضی عسکرها از خزانه اندرونی به خزانه بیرونی پول واریز می‌شد. موجودی خزانه اندرونی را وصولیهای «خاصّ» پادشاه پول ارسالی سالانه از مصر(۱)، مالیاتهای ارسالی از قلمرو حاکمیت مقتدر عثمانی و... تشکیل می‌داد.

خزانه بیرونی

خزانه بیرونی را «دش خزینه» هم می‌گفتند. این خزانه هنگام تشکیل جلسات دیوان با مهر شاه که در اختیار وزیر اعظم بود مهر می‌شد و بعد مهر را با حضور دفتردار برمی‌داشتند و به این ترتیب در خزانه گشوده می‌شد. درآمد خزانه بیرونی را جزیه، خراج، عایدات زمینهایی که به‌صورت مقاطعه و التزام (خاص همایونی) به

۱- این مبلغ سالانه حدود ششصد هزار سکه طلا بود و در اواسط قرن هفدهم از سکه‌ها مقداری طلا و مقداری قروش [نقره] بود.

افراد واگذار می‌شد و نیز عوارض، بدل نزل، غنایم جنگی، درآمد معادن، مانده درآمد اوقاف همایونی تشکیل می‌داد. وصول این درآمدها را به دوایر موجود در «دفترداری» (مالیه) محول و واگذار می‌کردند و از طرف آنها وصول می‌شد. به این معنی که هر یک از دوایر وصول با توجه به نوع درآمد وصولی‌اش نامی داشت مانند دایرهٔ «محاسبه اول»، «جزیه محاسبه جی‌سی»، «حرمین محاسبه جی‌سی»، «موقوفات بیرینجی»، «موقوفات»، دایره «معدن مقاطعه سی و خراج افلاق و بغدان»، دوایر «بورسه مقاطعه‌سی»، «استانبول مقاطعه‌سی» «آناطولی مقاطعه‌سی»، «اغنام مقاطعه‌سی» و... که وصولیهاشان در دفاتر منعکس می‌شد. در کنار این عوایدی که وارد خزانه دولت می‌شد، مخارجی چون هزینه معاش تیمارلی سپاهیها صاحبان آرپالیق[۱]، افراد یرلی‌قولی، افراد نیروی دریایی که بجای حقوق از عشریه درآمد اراضی استفاده می‌کردند، هزینه‌های نیروی دریایی و مخارج اراضی که مالیات سالانه پرداخت می‌کردند وجود داشت. مخارج و هزینه افراد لشکری که معاش آنها توسط خانواده‌هایی که دارای اوجاق‌لیق[۲] بودند جدا از درآمد و مخارج یاد شده بود. در حکومت عثمانی همه ساله در حضور شاه یک جلسه در مورد بودجه تشکیل می‌شد که طی آن عایدات و هزینه‌ها مورد بررسی قرار می‌گرفت. در آرشیو دفاتر مالیه، دفاتر بسیاری در رابطه با این موضوع بجای مانده است. هنگام مرگ سلطان سلیمان قانونی هزینه‌های خزانه بیرونی از درآمدش بیشتر بود. از تاریخ فوت قانونی به مدت سی‌سال اختلاف چندانی بین درآمد و هزینه نبود. به این معنی که در سال ۹۷۲ه/ ۱۵۶۴م درآمد نقدی خزانه ۱۸۳۰بار[۳] و هزینه ۱۸۹۶بار بود، تنها حدود شصت و شش بار کسری بودجه وجود داشت. در سال ۱۰۰۰ه/ ۱۵۹۲م درآمد ۲۹۳۴ و هزینه ۳۶۰۰بار، و در سال ۱۰۰۶ه/ ۱۵۹۷م درآمد ۳۰۰۰بار، هزینه ۹۰۰۰بار بود که کسریهای یاد شده به یاری خزانه اندرونی تأمین می‌شد. کسری اخیر در اثر جنگ با ایران و اتریش بود که در پی آن کم شدن عیار سکه‌ها، شورش لشکریان را موجب شد. در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم باز در پی جنگها و شورشهای راهزنان در آناطولی درآمد دولت به حداقل رسید امّا پس از معاهده زدواتروق و پاکسازی

۱- ج اول اثر.
۲- ملک موروثی.
۳- یک‌بار معادل یکصد هزار آقچه است. با توجه به این محاسبه درآمد خزانه ۱۸۳میلیون آقچه بود.

آناطولی از رهزنان باز به تدریج تعادلی بین درآمد و هزینه‌های دولت ایجاد شد و تا زمان به حکومت رسیدن مصطفی اول تنگناها برطرف شد. امّا پس از این تاریخ به بعد در اثر حوادثی چون خلع مصطفی، جلوس عثمان دوم، جنگ لهستان، دومین جلوس سلطان مصطفی، ادامه جنگ با ایران با تمام شدت، ناامینهای موجود در آناطولی و با به سلطنت رسیدن مراد چهارم، پرداخت چهار نوبت پاداش جلوس در عرض پنج سال و برداشت مقْدار متنابهی سکه طلا از خزانه داخلی توسط مادر سلطان مصطفی برای به سلطنت رساندن پسرش، همه و همه خزانه داخلی را تضعیف کرده بود هنگام جلوس مراد چهارم به سبب تهی بودن خزانه، افراد کانونها قول داده بودند که بخشش جلوس مطالبه نکند، اما چون پس از مدتی از گفته خود عدول کردند از این‌رو با قرضی پارایی که از برخی تجار گرفتند و نیز با ضرب سکه از اشیاء طلا و نقره قدیمی موجود در کاخ شاهی بخشش جلوس پرداخت شد. جمع بخشش جلوسی که چهار بار پرداخت شد یک میلیارد و دویست میلیون آقچه یعنی معادل دو میلیون قروش بود.(۱)

۱- در این ایام یعنی در سال ۱۰۰۰ه/ ۱۶۰۰م با سکه‌ای که در زمان صدارت ینی‌چری حسن پاشا ضرب شد ارزش قلوری به یکصد و بیست آقچه و ارزش قروش به هشتاد آقچه نزول کرد.

وضع خزانه در اواخر سلطنت سلطان مراد

سلطان مراد پس از جلوس کوشید تا خزانه تهی شده را پر کند وی نه اسراف کار بود و نه خسیس، هزینه بیهوده نمی‌کرد و تعداد ماموران اضافه بر سازمان را تقلیل داد و از تورم غیر ضروری افراد نظامی، خدمه و... کاست و عایداتی را که به‌دست این و آن افتاده بود به خزانه واریز کرد، در پی این فعالیتها بود که هنگام مرگش وضع خزانه بسیار رضایت‌بخش بود و با همّت وزیر اعظم کمانکش قرا مصطفی پاشا طی چهار سال نخست سلطنت سلطان ابراهیم نیز اوضاع خزانه مساعد بود. بدهی‌های دولت را به موقع پرداختند و حقوق کانونهای قاپوقولی را به هنگام و با آقچه‌هایی که عیار درست و کامل داشت دادند.

وزیر اعظم کمانکش قرامصطفی پاشا با بررسی درآمد و هزینه خزانه، برای ایجاد موازنه در بودجه، ضمن بررسی دفاتر زمان سلطان سلیمان قانونی بودجه را متعادل کرد و تعداد نیروهای لشکری را کاهش داد.(۱)

کاهش عیار آقچه

پس از قتل کمانکش قرامصطفی پاشا، فزونی تدریجی خوشگذرانیهای سلطان ابراهیم و پس از خلع و کشته شدن او هشت سال اول سلطنت پسرش محمد

۱- دستورالعمل الاصلاح الخلل (کاتب چلپی ص ۱۳۱) در اواخر سلطنت سلطان سلیمان قانونی تعداد کسانی که از خزانه دولت حقوق می‌گرفتند چهل هزار و چهارصد نفر بود، در سال ۹۷۴ه/ ۱۵۶۶ میلادی چهل و هشت هزار و سیصد و شانزده نفر، در سال ۹۹۷ه/ ۱۵۸۹م شصت و چهار هزار و چهارصد و بیست و پنج، در سال ۱۰۰۴ه/ ۱۵۹۵م هشتاد و یک هزار و دویست دو تن و در زمان عثمان دوم این به تعداد به یکصد هزار نفر افزایش یافت که مراد چهارم این تعداد را به نصف یعنی پنجاه هزار کاهش داد که در سال ۱۰۵۰ه/ ۱۶۴۰م شمار حقوق‌بگیران جمعاً نزدیک به شصت هزار نفر بود.

چهارم، مالیه دولت عثمانی یکی از بحرانی‌ترین دوران خود را می‌گذرانید. به سبب بحران مالی درآمدهای مقاطعه‌های خزانه یکسال پیش از موعد، پیش فروش می‌شد. به‌عنوان مثال ضمن گرفتن عایدی مقاطعه‌ای که در سال ۱۰۶۳ھ/ ۱۶۵۳م به التزام داده شده بود، معادل مبلغ التزام سالهای ۱۶۵۴م و ۱۶۵۵م نیز دریافت می‌شد که بزرگترین عامل وضع بحرانی خزانه خود همین شیوه بود.(۱)

به خاطر این بحران آقچه و قروش‌های کامل العیار وارده به خزانه را به صرافّها می‌دادند و در برابر به تعداد چند برابر آقچه قلب و کم عیار می‌گرفتند و با آن حقوق افراد لشکری پرداخت می‌شد که خودداری اصناف از پذیرفتن این سکه‌های شورشهای خونینی را به‌دنبال آورد.

بودجه ترخونجی

همانطوری که در بخش مربوط به وقایع عثمانی طی نیمه قرن هفدهم دیدیم بر اثر چگونگی اوضاع داخلی و خارجی بین درآمدها و هزینه‌های دولت اختلاف فاحش وجود داشت. ترخونجی مصطفی پاشا که تحت شرایطی مقام صدراعظمی را پذیرفته بود، برای آگاهی از وضع مالی دولت، با توجه به بودجه متوازن سالهای آخر وزارت کمانکش قرامصطفی پاشا و دریافتن علت افزایش درآمد، دستور داد دفاتر [مالی] ده ساله اخیر را بررسی کنند. میزان هزینه‌ها که شش هزار بار آقچه بود در سال ۱۶۴۳م به پنج هزار و پانصد بار کاهش داده شد و در سال ۱۰۶۰ھ/ ۱۶۵۰م با ایجاد برخی درآمدها، درآمد ۵۳۲۹بار و هزینه ۶۸۷۲بار شده بود.(۲)

وزیر اعظم ترخونجی احمد پاشا، در سال ۱۰۶۳ھ/ ۱۶۵۴م با طرح این مسأله که هزینه ها یکهزار و ششصدبار آقچه از درآمد بیش‌تراست همین‌که خواست که در هزینه‌ها صرفه‌جویی کند مرد بیچاره با این کار دشمنان بسیار برای خود فراهم دید

۱- دفتردار (امین مالیه) در گزارش مربوط به درآمد و هزینه‌ها چنین می‌نویسد: «سلطان دولت پناهم: به‌سبب کسری دو هزار کیسه اینهمه تنگنا ایجاد نمی‌شد لکن از بابت سال یکهزار شصت و چهار و یک هزار و شصت و پنج جای خالی داریم (یعنی [عایدات] پیشاپیش تحصیل شده است) و تنگنا[ی خزانه] از این بابت است...» (منشآت فریدون ج ۲ ص ۳۰۶).

۲- در بودجه ترخونجی با احتساب این‌که هر کیسه معادل پانصد قروش بود، درآمد ۱۰۴۵۰۳ کیسه و هزینه ۱۲۴۰۰ کیسه بود که کسری بودجه حدود ۱۹۹۷ کیسه می‌شد. در اواخر قرن هفدهم و بعد از آن تاریخ هر کیسه معادل *پانصد قروش و یک‌بار آقچه معادل دو و نیم‌کیسه بود. چهل هزار آقچه یک کیسه بود و هشتاد آقچه یک قروش.*

که سرانجام به کشتنش منجر شد.

بودجه زمان کوپرولی محمد پاشا

در بودجه‌ای که ایوبی افندی در اواخر صدارت کوپرولی محمد پاشا (سال ۱۰۷۱ه/ ۱۶۶۰م) تنظیم کرده بود،[1] درآمدهای دولت ۵۸۱۲ بار یعنی ۱۴۵۳/۵ کیسه و هزینه‌ها ۵۹۳۶بار یعنی ۱۴۸۴۰ کیسه بود که ۱۲۴بار (۳۰۸) کیسه کسری بودجه دیده می‌شد. کوپرولی بی‌آن‌که ملاحظه خاطر کسی را بکند کاهش نیروهای اضافه بر سازمان دولتی را شدیداً اجرا کرد و چون از پیش فروش درآمد مقاطعات جلوگیری کرده بود، کسری بودجه حاصل از این اقدام خطری نظیر خطر سال ۱۶۵۴م دوران ترخونچی را به‌وجود آورد.

اوضاع مالی در اثنای جنگ دراز مدت

از زمان صدارت کوپرولی‌ها تا شکست وینه دولت عثمانی تقریباً کسر بودجه نداشت اما از سال ۱۶۸۳م به بعد در پی ادامه جنگ‌های دراز آهنگ در سه چهار جبهه

۱- در بیان احوال خزانه آمره: در جمله ممالک محروسه عثمانیه عایدی و درآمد سنوی بیست و چهار هزار بار آقچه است، پنج هزار و هشتصد و دوازده بار که عبارت ۷۰۸۲۸ آقچه است عایدات و مصرف آستان است و بقیه در دوایر سایر ممالک (ایالتها) است که تقریباً همواره چنین بوده است که گاهی زیاد و گاهی کم می‌شود امّا چندان تفاوتی با هم ندارد. در اینجا عایدات و هزینه‌های زمان سلطان محمدخان ابن سلطان ابراهیم خان را ذکر می‌کنیم.

اجمال محاسبه اصل مال:

[درآمد] سنویه ممالک محروسه [ایالتهای] روم‌ایلی و آناطولی. اموال مقاطعه‌ها و جزیه گیران و زیاده جزیه اوقاف سلاطین عظام و وزرای ذوی‌الاحترام و سایره معه اعداد اغنام و جلب کشان [چوبداران] و سایر اطراف ممالک محروسه و بعلاوه سایر اموال متفرقه خزانه آمرهٔ مذبوره در سند ۱۰۷۱ فی عایدات خزانه آمره مقرره مذبور، بر موجب اجمال دفاتر اقلام [دوایر] دیوان همایون؛

«*. بدون رعایت سبک متن ترجمه ساده آن چنین است:

به موجب اجمال دفاتر دوایر دیوان همایون در مورد عایدات سال ۱۰۷۱ اصل اموال خزانه به شرح زیر شامل درآمد سالانه ایالتهای روم‌ایلی و آناطولی، درآمد حاصل از مقاطعه‌ها و جزیه غیر مسلمانان و باقیمانده درآمد اوقاف شاهانه و وزیران به اضافه درآمد حاصل از غنایم [جنگی] و مالیات چوبداران و درآمد نواحی اطراف ایالتها به اضافهٔ درآمدهای متفرقه خزانه بوده است. مترجم.»

دراین بودجه تنظیمی توسط ایوبی افندی ضمن مشخص کردن اسامی دوایر زیر عنوان هر دایره عایدات مربوط به آن دایره ثبت شده است و در ستون هزینه‌ها نیز مخارج مشخص شده است. دوایری چون: دایره محاسبه اول، محاسبه جزیه‌گیران، محاسبه حرمین شریفین [مکّه و مدینه]، موقوفات مقاطعه معادن معه جزیه بغدان و افلاق، مقاطعه بورسه...الخ.

مالیاتهای جدید وضع شد اما چون کارساز نشد از وسایل طلا و نقره قصرشاهی سکه ضرب شد. درسال ۱۱۰۰ هـ/ ۱۶۸۹م مانقر رایج شد که معادل ارزش دو آقچه بود، سپس برای ثروتمندان مالیاتهایی وضع شد، عایدات سالانه مقاطعه‌ها و خاصها پیشکی دریافت شد. بعدها با توجه به این‌که دیگر برای مقاطعات مالی «ملتزم»(۱) داوطلبی پیدا نشد، میزان درآمد آنها دردفاتر ثبت شد و آنها را به افراد سرشناس کشور که در خود خاص‌ها و مقاطعه‌ها و یا ایالتهای نزدیک آن مقیم بودند به التزام داده شد که به این ترتیب در ایالتها و سجاقها اعیان ثروتمند و زورگوی ستم‌گر به‌وجود آمد.

۱- در قدیم به شخصی گفته می‌شد که وصول مالیات محلی را به مبلغ مقطوعی تعهد می‌کرد تا پس از تحصیل آن، به اقساط آن رابه دولت بپردازد. مترجم.